


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



بسم الله الرحمن الرحیم

الله

جمال حق

مقدمة الكتاب

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وبه نستعين

اللهمّ اِنّی افتتح الثّنآء بحمدکَ وانتَ مُسدّد للصّواب بمنّك
وصلّی الله علیٰ محمّد بشیرکَ ونذیرکَ وعلیٰ آله المیامین
مَصابیح هدایتکَ ولاحول ولاقوّة الّا بك .

انشاء الله تعالیٰ ، این اوراق برای پویندگان راه حقیقت ، در
تشخیص سبیل مُستقیم ومنهاج قویم دین مبین اسلام مفید واقعشده
و «طریق حق» را از راههای ناصواب مُمیِّز ومُشخِّص باشد .
وشروع میشود اوّلاً بذکر اوصاف متقّین از بیان قائد مُلك
ولا ، امیرالمومنین علیّ علیه‌السلام وصیّ رسولِ ربّ العالمین در

«خُطبهٔ همّام» (بالتشدید)

وهو اِمّا همّام بن شریح بن یزید بن مرّة بن عمر بن جابر بن یحیی بن الا (صاحب)
بن کعب بن الحارث بن سعد بن عمرو بن ذهل بن سیف بن سعد العشیرة کما فی
شرح المعتزلی وامّا فی بحار الانوار والاظهر انّه همّام بن عبادة بن خثیم بن

اخ الرّبیع بن خثیم اَحَد زُهّاد الثّمانیة کما رواه الکراجی فی کنز وکیف کان

فقد کان رجلاً عابداً زاهداً ناسکاً

فقال یا امیر المؤمنین، صِفْ لِیَ المتّقین واشرح لی حالهم حتّی

کَاَنّی اَنظُرُ الیهم وابصر بهم، لاقتفی آثارهم واقتبس انوارهم

فَتَثاقَل عن جوابه — عرض میکرد یا امیر المؤمنین وصف کن

برای من حال متّقین را تا آنکه در آثارشان نظر نموده و از انوارشان

اقتباس واکتساب نمایم! امام علیه السّلام در جوابش گرانی فرمود (یا

در آن مجلس بخاطر حضور بیگانه و یا برای درنظر گرفتن استعداد خود همّام) بعد فرمود:

یا همّام اِتَّقِ اللهَ وَاَحْسِن یعنی آنچه فرض و واجب بر تو باشد

تقوی و گرفتن امور شرعیّه و شناختن معانی و حقایق آنها از

کتاب و سنّت است تا ظاهر شود برای تو اجمالی از آنها همچنانکه همه

مؤمنین میشناسند و زائد بر آن واجب نیست بر تو و مختصر آن معرفت

آنستکه: «اَنْ لایَفقدك الله حیث اَمرَكَ وَاَنْ لایَراك حیث نَهاكَ عنه»

نبوده باشی آنجائیکه امر شده است در بودن تو و نه بیند تو را [illegible]ند

آنجائیکه نهی فرموده است ازاو) ومراد از وَاَحْسِنْ : احسان در عملست
بقرینهٔ کریمهٔ مبارکهٔ (فَاِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِینَ اتقوا والَّذِینَ هُمْ
مُحْسِنُونَ) ترغیب اوست بقیام در تقوی واحسان .

فَلَمْ یَقْنَعْ هَمَّامُ بِذٰلِکَ الْقَوْلِ پس قناعت نکرد باجمال از قول.
حَتّٰی عَزَمَ عَلَیْهِ تاآنکه سوگند داد حضرت را واصرار در سؤال نمود
پس حضرت جوابش را داد : قَالَ فَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنیٰ عَلَیْهِ وَصَلّٰی
عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ اَمَّابعد فَاِنَّ اللهَ سبحانَهُ و
تَعالیٰ خَلَقَ الْخَلْقَ حِینَ خَلَقَهُمْ غَنِیًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ معصیتهم
- بسا اشخاصی در اثر جهل ونادانی چنان گمان میکنند که خدای تعالی
حاجت دارد بعبادت واطاعت خلقش لذا امیر علیه السلام این احتمال را
ساقط کرد وفرمود : خدا یتعالی غنی وبی نیاز است از طاعت وبندگی و
ایمن است از معصیت آنان لِاَنَّهُ لَایَضُرُّهُ مَعْصِیَةُ مَنْ عَصَاهُ
وَلَاتَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ اَطَاعَهُ زیراکه معصیت عاصی باو ضرر
نرساند کمااینکه اطاعت بندهٔ مطیع نفعی نرساند .

فَقَسَّمَ بَیْنَهُمْ مَعایِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنیا مَواضِعَهُمْ یعنی خلق فرمود
وتقسیم کرد معیشت آنان را وهرکس را هرچه لایق بود داد و
این لیاقت در اثر عمل آنشخص است، نه جبر در استعداد باشد
زیرا که حضرتش، قابلیات را رنگ وجود دهد.

فَالْمُتَّقُونَ فیها هُمْ اَهْلُ الْفَضائِلِ پس پرهیزکارانند اهل فضیلتهای
نفسانیه (اولها) مَنْطِقُهُمُ الصَّوابُ یعنی منطق آنان، صواب، ضد خطاست
زیرا که ساکت نیستند در مقام بیان حق وناطق نیستند در مقام
ضد الحق (الثانی) وَمَلْبَسُهُمُ الاقْتِصادُ یعنی آنان متوسط در لباس هستند
نه افراط میکنند و، نه، تفریط، نه مانند متکبرین و، نه مانند طبقهٔ پست
(الثالث) وَمَشْیُهُمُ التَّواضُعُ یعنی راه رفتن مانند متکبران ندارند کما اینکه
بودند جماعتی از متکبران در گذشته که پشت لباس آنان را نوکرانشان
نگه میداشت روی فی الکافی عن الصادق علیه السلام اَقْرَبُ النّاسِ مِنَ اللهِ
المتواضِعونَ وابعدُ النّاس عن اللهِ المتکبّرونَ.

(الرابع) غَضُّوا اَبْصارَهُمْ عَمّا حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِمْ یعنی بپوشانند چشمان

خود را از محرّمات   وفی الوسایل عن الصّادق علیه السلام کُلُّ عینٍ باکیةٌ

یوم القیمةِ اِلّا ثلاثة اعین : عینٌ غَضَّت عَن مَحارِمِ اللهِ عین سَهِرَت

فی طاعة الله وعینٌ بَکَت فی جوف اللّیل مِن خشیة الله حضرت صادق (ع)

فرمود روز قیامت همهٔ چشمها گریانند مگر سه چشم که گریان نیست

- چشمیکه پوشانید خود را از محرّمات خدا - چشمیکه بیداری کشید

در جوف لیل در طاعت خدا - چشمیکه از ترس خدا گریه کرده شبها.

(الخامس) وَوَقَفوا اَسماعَهُم عَلَی العِلمِ النّافِعِ لَهُم و نگاه دارند گوشهای

خود را و بدارند بر دانش سودمند که موجب کمال قوّهٔ نظریّه و

حکمت عملیّه میگردد واعراض میکنند از گوش دادن بلغو و باطل مانند

غیبت وغنا وفحش وغیره (السّادس) نَزَلَت اَنفُسُهُم مِنهُم فِی البَلاءِ

کَالّذی نَزَلَت فِی الرَّخاءِ یعنی با مقدّرات از شدّت وضعف وخوبی

زشتی وسختی وراحتی وصحّت ومرض ساخته وراضی بقضاء الله میباشند

روایت در کافیست ؛ از ابیجعفر علیه السلام قال بینا رسول الله (ص) فی بعض

اسفاره اِذ لَقِیَه رکبٌ فقالوا السّلام عَلَیکَ یا رسول الله - فقالَ

ما انتم ؟ فقالوا نحن المؤمنون ! فقال ما حقیقة ایمانکم ؟ قالوا
الرّضا بقضاء اللّٰهِ والتّفویض الی اللّٰهِ والتّسلم لامر اللّٰهِ فقال
رسول الله : علماء حکماء کادوا أن یکونوا من الحکمة نبیّاً فان
کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تأ کلون
واتقوا الله الّذی الیه ترجعون - حضرت ابیجعفر(ع) فرموده : رسول اکرم(ص)
در بعضی اسفار بجماعتی برخورد فرمود وسؤال کردند شما چه اشخاصی هستید ؟
عرض کردند ما مؤمن هستیم ! فرمود حقیقت ایمان شما چیست ؟ عرض کردند
ما راضی بقضاء خدا وتفویض مر خدا را وتسلیم اوامر حضرت حق میباشیم
رسولخدا(ص) فرمود شما عالمید وحکیم ونزدیکست در اثر داشتن این صفت (ایمان)
بدرجهٔ انبیاء برسید وعلامت صدق این مطلب اینست که نسازید
بنائی را که ساکن نیستید در او وجمع نمیکنید چیزی را که نمیخورید پرهیز
از معاصی نمائید چون سفر آخرت ودیدن جزاء اعمال نزدیکست .

(السابع) لَوْلَا الْاَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللّٰهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِی اَجْسَادِهِمْ
طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقًا اِلَی الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ .

اشارة است به نهایت نفرت آنان از دنیا و نهایت رغبتشان بآخرت

برای آنکه شناختند عظمت وعد و وعید را یعنی آنان من جمیع الوجوه

متوجهند بآخرت و مشتاق بانتقال بدار بقایند و مانعی از انتقال نیست

مگر آجال مکتوبه - در وسائل است که حضرت فرمود کسیکه خدا را

شناخت از خدا میترسد و کسیکه ترسید از دنیا دل برمیکند .

(الثامن) عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ - بزرگست

خالق نزد آنان و غیر خالق همه کوچکند ، چون علم حضرتش موصوف

بعظمت و کبریا و جلال و غالب برهمه اشیاء است و هرچه غیر اوست مقهور

و منکوبت نسبت بحضرتش - روی فی الکافی عن ابیبصیر عن ابیعبدالله علیه السلام

قال لیس شیء الا وله حدٌّ قال قلت جعلت فداك فما حدّ التوکل؟

قال الیقین قال فما حدّ الیقین؟ قال الا تخاف مع الله شیئًا - یعنی

حضرت فرمود هرچیزی حدّی دارد عرض کردم حدّ توکل چیست فرمود یقین

عرض کردم حدّ یقین چیست فرمود اینکه نترسد از چیزی اگر باخدا شد . و

چون در فرازهای گذشته شدّت اشتیاق متقین را به بهشت و خوف از

جهنم بیان فرمود اکنون میفرماید فَهُمْ وَالجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ.

- اشاره است براینکه آنان در اثر قوّه یقین و شوق بثواب بمنزلهٔ کسی هستند که بحسّ بصر، بهشت را دیده و متنعّم بنعمتهای او گردیده است و در مقام خوف مانند آنکه بحسّ بصر، جهنّم را وعذابش را دیده است و مجمل مطلب آنکه متّقین جمع کردند بین مرتبهٔ خوف و رجاء و رسانیدند بحدّ نهایت که مرتبهٔ عین الیقین است کما آنکه حضرتش فرموده: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینًا واین نهایت مرتبهٔ یقین وغایت ترقّی شخص است در سلوک مقامات.

وقد روی فی اصول الکافی عن اسحق بن عمّار قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول: انّ رسول الله (ص) صلّی بالنّاس الصّبح فنظر الی شابّ فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه مُصفرًّا لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله (ص) کیف اصبحت یا فلان؟ قال یارسول الله اصبحت موقنًا فعجب رسول الله (ص) من قوله وقال (ص) انّ لکلّ یقین حقیقة فما

حقیقة یقینک فقال انّ یقینی یا رسول الله، هوالّذی اَحزننی
واَسهر لیلی واَظمأ هواجری، فَعَزفتُ نفسی عن الدّنیا وما فیها
حتّی کاَنّی اَنظرُ الی عرش ربّی وقد نُصِب لِلحساب وحُشر الخلایق
لذلک و، اَنا فیهم وکاَنّی انظر الی اهل الجنّة یتنعّمون فی الجنّة
ویتعارفون وعلی الارائک متکئون وَ کانّی انظر الی اهل النّار وهم
فیها معذّبون مُصطرخون و کانّی الآن اَسمع زفیر النّار یدور فی
مسامعی- فقال رسول الله هذا عبدٌ نوّر الله قلبه بالایمان ثمّ
قالَ له الزم ما انت علیه، فقال لشاب اُدعُ الله یا رسول الله اَن
ارزق الشّهادة معک فدعاله رسول الله فلم یلبث ان خرج فی بعض
غزوات النّبیّ فاستشهد بعد تسعة نفر وکان هو العاشر.

ترجمه - در اصول کافی از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده که ایشان روزی بعد از
نماز صبح رو برگردانیدند برای موعظه چشم مبارکش بجوانی برخورد که
رنگش زرد ولاغر ونحیف بود ومعلوم میکرد اهل ریاضت وشب زنده داری
وبیداریست، باو فرمودند چگونه صبح کردی ایجوان؟ عرض کرد

صبح کردم در حالیکه یقین دارم ببهشت و اهل آنرا می بینم و بجهنم واهل آنرا می بینم ! رسول الله با صحاب فرمود ، یقین او کامل وقلبش نورانی است ، بجوان فرمود حاجتی داری ؟ عرض کرد دعا کنید که در طریق شما کشته شوم ، حضرت رسولخدا دعا فرمودند تا آنکه در یکی از غزوات نفر دهم بود که شربت شهادت نوشید .

(التّاسع) قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ : لِمَا غَلَبَ علیهم مِنَ الْخَوف و فی الکافی عن ابی حمزة عن علی بن الحسین علیه السلام قال صَلّی امیرالمؤمنین علیه السلام الفجرَ وَلَمْ یَزَل فی موضعه حتّی صارت الشّمس علی قدر رُمْح واقبل علی النّاس بوجهه فقال واللّٰه لَقَدْ اَدرکتُ اقواماً یبیتون لربّهم سُجّداً و قیاماً یخالفون بین جباههم و رکبهم کانَ زَفیرَ النّار فی آذانهم اِذا ذُکِرَ الله عندهم مادوا کما یمید الشّجر کَاَنَّمَا القوم باتوا غافلین ، قال علیه السلام ثُمَّ قامَ فما رُئِیَ ضاحکاً حتّی قُبِضَ - ازحضرت زین العابدین (ع) نقل شده که امیرالمؤمنین (ع) روزی نماز صبح را خوانده مشغول دعا وعبادت بود تا آنکه مقداری از آفتاب در آمدن گذشت ، روی مبارک را بمردم نمود وفرمود من درک کردم و دیدم جماعتی را

که پیشانیشان و کاسهٔ زانوهایشان در اثر سجده‌های طولانی متأثر شده و مانند آنکه صدای آتش جهنم در گوششان اثر گذارده - این چنین خائف از عذاب بودند.

(العاشر) وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ - از آزار پرهیزکار همه ایمن هستند زیرا که این گروه شری ندارند بجهت اینکه منشأ جمیع شرور در محبت دنیاست و آنان اعراض از دنیا دارند (الحادیعشر) وَاَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ - متقین اجساد لاغر دارند زیرا که روزه و نماز و شب زنده داری و دنبال رفع حوائج شرعی برادران دینی بودن و کم غذائی بدن را ضعیف مینماید.

(الثانی عشر) وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ حاجاتشان کم و سهلست زیرا که بیشتر از ضرورت تقاضا ندارند (الثالث عشر) وَاَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ دارای نفوس عفیفه اند زیرا که از محرمات دوری مینمایند.

(الرابع عشر) صَبَرُوا اَيَّامًا قَصِيرَةً اَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً متقین در اثر صبر بر مکاره راحت بعدی نصیبشان میشود یعنی آنان صبر کردند در دار دنیا بر طوارق مصائب و بر مشاق طاعات و چشم پوشی از لذات معاصی

بلکه تحمّل کردند تمام مکاره دنیارا وصبرکردند در جمیع سختی هاے دنیا
وهمین صبرباعث سعادت دائمه در دار آخرت ایشان گردید.

وفی الکافی عن ابیجعفر علیه السّلام قَالَ الجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ
فَمَنْ صَبَرَ عَلَى المكاره فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الجَنَّةَ وَجَهَنَّمُ محفوفةٌ باللّذات
والشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ - بهشت محفوف
پیچیده شده بمکاره و مصائب وجهنّم محفوف بلذّات وشهوات است

وفی الکافی عن الصّادق علیه السلام قَالَ قَالَ رسول الله صلی الله علیه وآله سَيَأْتِي
عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجَبُّرِ وَلَا الْغِنَى
إِلَّا بِالغَصْبِ وَالْبُخْلِ وَلَا الْمَحَبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهَوَى
فَمَنْ أَدْرَكَ ذٰلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الغِنَى
وَصَبَرَ عَلَى الْبَغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى المَحَبَّةِ وصَبَرَ عَلَى الذُّلِ وَهُوَ
يقدرُ عَلَى العِزِّ آتَاهُ اللهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صِدِّيقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِي.

ترجمه: حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: زود است برمردم زمانے آید مُلک و
سلطنت با قتل واجبار بدست آید و غنا وثروت با غصب وبخیلی حاصل شود

اگر خواهد محبوب گردد باید از دین خارج شود و متابعت هوی و
شهوات نماید - پس کسیکه صبر بر فقر کند وحالیکه قدرت بر غنی شدن
دارد و صبر بر بغض وعداوت نماید حالیکه قدرت بر محبّت دارد و
صبر بر ذلّت وخواری نماید حالیکه قدرت بر عزّت دارد ثواب پنجا
نفر از صدّیقین که مرا تصدیق نموده اند دارد ! تِجَارَةٌ مُربِحَة
تجارت ربح و منفعت داد برای آنکه مدّت صبر کم ولذّتش در آخر
زیاد است کمًّا وکیفًا ! یَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ - یعنی نوازشان
باین نعمت بتوفیق خدا یتعالیٰ وبعین کرامت الله ورحمت حضرتش بوده است
(الخامس عشر) اَرَادَتْهُمُ الدُّنْیَا فَلَمْ یُرِیدُوهَا - ارادت مینماید این
عجوزهٔ مکاره (دنیا) هر زمان خود را بزینتی وصورتی ساخته وپرداخته
برای تزویج این گروه متقّین و زاهدان در آورد ولی آنان با نحاء
مختلفه از فریب او فرار کرده و آن عجوزه مأیوس میشود که دنیا
وفا نداشت باز واج ماضیه، کما اینکه وفا نخواهد کرد باز واج آتیه
(السادس عشر) اَسَرَتْهُمْ (الدّنیا) فَفَدَوْا اَنْفُسَهُمْ مِنْهَا - یعنی آنان بمقتضای

حیوانی و قوای نفسانی نزدیکست که آنانرا مغرور سازد و اسیر کند، آنان
بعین بصیرت دنیارا شناخته ازاو اعراض کردند تا ازشرّش محفوظ ماندند
(النّازعات) اَمَّا اللَّیلُ فَصَافُّونَ اَقْدَامَهُمْ - شبها می ایستند برای نماز
خواندن چونکه میدانند پاداش بزرگ دارد وخدایتعالی قیام درشب را
مدح وتعریف فرموده بقوله عزّاسمه : سِیمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ
حضرت صادق (ع) فرمود درتفسیرشب زنده داری اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ
اللَّیلِ سَاجِداً وَقَائِماً یَحْذَرُ الآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ وکفایت
میکند در فضل شب زنده داری فی الفقیه عن جابر بن اسمعیل عن جعفر بن
محمّد عن ابیه علیهم السّلام انّ رجلاً سئل علیّ بن ابیطالب عن قیام اللّیل بالقرآن
فقال علیه السّلام اِبشِرْ مَنْ صلّی من اللّیل عُشْرَ لیلةٍ مُخلصاً ابتغاء ثواب الله
قال الله لِملائکتهِ اُکتبوا لعبدی هذا مِنَ الحسناتِ عدد ما انبتَ
فی اللّیل مِن حَبّةٍ وورقةٍ و شجرةٍ - ترجمه کفایت میکند درفضیلت
شب زنده داری که فرمود : اگر کسی ده یک ازشب را بعبادت وبندگی
اشتغال داشته باشد خطاب از مصدر جلال ربوبی بملائکه میرسد

بنویسید برای این بندهٔ من بعدد آنچه در آنشب از زمین از درخت و برگ و حبه روئیده است ـــ تالینَ لِاَجزاءِ القُرآنِ : یُرَتِّلُونَهُ تَرْتِیلاً - آیات قرآن را با اندیشه و تأمّل و تدبّر میخوانند و مسلّم است خانه هائیکه در آنها قرائت قرآن میشود نور از آنها ساطع میشود بر اهل آسمانها همچنانکه کواکب نور میدهند برای اهل زمین و زیاد میشود برکت آنخانه و ملائکه در آنجاها حاضر میشوند و شیاطین از آنجا کوچ میکنند و مراد از تَرْتیل ، حفظ وقوف و بیان حروفست چون بآیهٔ بهشت رسیدی طلب رحمت و فضل و غفران خدارا بکنی و بآیهٔ جهنم رسیدی پناه بخدا بری و حفظ از عذاب را بخواهی ، و بعضی فرموده اند ترتیل اِتیان بصفات معتبره نزد قرائت است از همس و جهر و استعلاء و اِطباق .

ـــ یُحَزِّنُونَ بِهِ اَنْفُسَهُمْ - یعنی قرائت کنند قرآن را با ترتیل ، خودرا اندوهگین میسازند ـــ وَیَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوآءَ دآئِهِمْ - و بوسیلهٔ آن بدرد درمان خویش کوشش دارند - مراد از درد درد گناهان است که موجب حرمان از بهشت و دخول در جهنم است

ومراد از (دواء) تدبّر و تکرار آیات که موجب آنستکه هرچه بر ذمّه اوست
اداء نماید وخود را از آتش جهنّم خلاص کند.

ـــ فَاِذَا مَرُّوا بِاٰيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا اِلَيْهَا طَمَعًا - هرگاه بآیه ای
رسیدند که در آن تشویق بود مایل ومشتاق باشند ودر آن طمع کنند
ـــ وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَيْهَا وَظَنُّوا اَنَّهَا نُصْبَ اَعْيُنِهِمْ - یعنی یقین
کنند که این آیه همان بهشت موعود ومهیّا شده برای اوست وظنّ
در اینجا بمعنی یقین است ـــ وَاِذَا مَرُّوا بِاٰيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ اَصْغَوا
اِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ - هرگاه بآیهٔ برسند که در آن تخویف وبیم است
گوش دلشانرا بان میگشایند وفرا میدهند ـــ وَظَنُّوا اَنَّ زَفِيرَ
جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي اُصُولِ اٰذَانِهِمْ - (ای علموا انّ زفیر جهنم وشهیقها
ای صوت توقّدها) در بیخ گوشهایش هست مراد زفیر اهل جهنم و
شهیق جهنّم یا زفیر داخل کردن نفس و شهیق خارج ساختن اوست
وحاصل آنکه متقین میخوانند قرآنرا با ترتیل ومحزون میشوند وزیاد میگردد
امیدشان نزد آیات رجاء وامید وخوفشان زیاد شود نزد آیات خوف وعذاب

چون نقل کرد قیام وقرائت آنانرا. اشاره فرمود برکوع آنان که

ـــ فَهُمْ حَانُونَ عَلىٰ اَوْسَاطِهِمْ ـ یعنی عاطفون براوساط خود ـ یعنی

رکوع مینمایند بدون تقویس ـ یعنی در حال رکوع باید پشت نمازگذار

صاف باشد نه آنکه مثل قوس وکمان خم بوده باشد ـــ يَطْلُبُونَ اِلَى

اللّٰهِ تَعَالىٰ فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ اشاره است بعلّت غائیه ازبرای ایشان از

عبادات وشبخیزی وبیداری یعنی تضرّع مینمایند درآزادیشان از آتش و

عذاب جهنّم واینکه داخل بهشت شوند

(الثّانی عشر) وَاَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ اَبْرَارٌ اَتْقِيَاءُ وچون روز شود، صبور

وعالم ونیکوکردار ومتقّی هستند یعنی آنان متصّفند بحلم وعلم ونیکوئی وپرهیزکاری

توضیح حلم، فضیلت متوسّطه بین رذیلهٔ مهانت وافراط در غضب و

آن از جنود ولشکریان عقلست ومقابل او سَفَه است که از جنود جهلست

واین بیان بعض شرّاح اصول کافیست در تعریف حلم ـ حلم عبارت است از

تثبّت درامور وآن حاصل میشود از اعتدال قوّهٔ غضبیّه ومانعت از

انفعال از واردات مکروههٔ موذیه وجزع نکردن نفس در نزد امور

هایله وصادر نشدن حرکات غیر منظّمه وعدم اظهار مزیّت بر غیر و
سهل انکاری نکردن آنچه راکه باید شرعاً وعقلاً حافظ باشد.

ما رواهُ فی الکافی قال رسول الله إنَّ اللهَ یحبّ الحیّ الحلیم العفیفُ
المُتَعفّف یعنی خدای تعالی دوست دارد حلیم راکه طلب عفّت مینماید.

وعن سعید بن یسار عن الصادق علیه السلام قال اذا وقع بین رَجُلَیْن منازعة
نَزَل مَلَکان فیقولان للسّفیه منهما قلتَ قلتَ وانت اهل لما قلتَ
ستُجزی بما قلتَ ویقولان للحلیم منهما صَبَرتَ وحلمتَ ستغفرالله لك
إن اتممتَ ذلك قال فإن رَدّه الحلیم علیه ارتفع الملکین هذا.

از حضرت صادق علیه السلام شده زمانیکه واقع شد نزاع ودعوی بین دونفر، دو
ملك نازل میشوند برای سفیه میگویند توگفتی، گفتی وخودت اهل آنچه گفتی
بودی وزود جزای خودرا خواهی دید وبشخص صبور وحلیم میگویند صبر وحلم
کردی خدای تعالی ترا میآمرزد واگر حلیم برگرداند جواب را ملکین میروند.

واَمّا علم از جنود عقلست ومقابلش جهل است ومراد از علماء بودن
آنان است متصّف بودن بکمال قوّهٔ نظریّه وعملیّه که معرفت صانع و...

شرع انور را متکفل است که متقین می شناسند و تکالیف خود را انجام میدهند

و امّا بِرّ اطلاق میشود برکسیکه از عادتش احسان است و بسیاری

از اوقات ابرار گفته اند، مرادشان، اولیاء و زهّاد و عُبّاد میباشد

و در مجمع البحرین فرموده در تفسیر آیهٔ شریفهٔ اِنَّ الْاَبْرَارَ یَشْرَبُونَ

مِنْ کَأْسٍ کَانَ مِزَاجُهَا کَافُوْرًا - ابرار - جمع بِرّ است - مطیع و محسن در

افعالست و بعضی گفته اند مراد از ابرار آنانی هستند که لا یؤذون الذرّ

وَلا یرضون الشّر و بعضی گفته اند کسانی هستند که اداء مینمایند

حقوق واجبه و مستحبّه را.

امّا تقوی: مراد از آن خوفست در اینجا - یعنی ترک کننده هستند

جمیع قبایح نفسانیّه و بدنیّه را واین معنی ووصف درباره حضرت امام زین

العابدین(ع) است که در هر شب و روز هزار رکعت نماز میخواندند و بادمثل

شاخهٔ گُل او را حرکت میداد و در اینمورد آ روایت مفید(ره) در ارشاد:

کان علی بن الحسین(ع) اذا توضا یصفرّ لونه فیقول له اهله ما هذا

الذی یغشاک فیقول اتدرون لمن اتاهّب للقیام بین یدیه -

زمان وضو رنگ مبارکش زرد میشد، خانواده اش خدمتش عرض کردند
این چه حالتی است که در وقت وضوگرفتن بر شما عارض میشود؟ فرمود
آیا میدانید در حضور چه مولائی باید حاضرم – وهکذا در ارشاد مفید (ره)
آمده است که هیچکس از اولاد حضرت امیرمؤمنان علیه السلام مانند حضرت
زین العابدین در عبادت واطاعت وبیداری شب نبود – حضرت ابوجعفر
امام محمد باقر علیه السلام فرموده زمانیکه حال ایشانرا دیدم بگریه افتادم.
وفی ارشاد المفید: انه علیه السلام خَرَجَ ذاتَ ليلةٍ مِنَ المسجدِ وكانت
ليلة قمراء فأمَّ الجَبَّانَةَ فلحقه جماعة يقفون اثره فوقف ثم قال
مَن انتم؟ قالوا نحن شيعتك يا امير المؤمنين فتفرّس في وجوههم ثم قال (ع)
مالي لا ارى عليكم سيماء الشيعة؟ قالوا وما سيماء الشيعه يا امير المؤمنين
فقال صُفر الوجوه مِنَ السَّهر عُمش العيون مِنَ البُكاء حُدب الظهور
مِنَ القيام خُمص البطون مِنَ الصيّام ذُبل الشفاه من الدّعاء عليهم
غبرة الخاشعين – امیرالمؤمنین (ع) شبی بعد از نماز از مسجد کوفه
خارج شد شبی مهتاب بود وحضرتش قصد جبّانه را داشت جماعتی

لاحق شد بایشان، علی علیه السلام ایستاد و پرسید شما کیستید؟ عرض کردند
ما از شیعیان شمائیم حضرتش در سیمای آنان متفرس شد و فرمود مرا چه شده
که در سیمای شما آثار شیعه گی نمی بینم عرض کردند سیمای شیعه چگونه است
فرمود زردی رنگ در اثر شبخیزی وخستگی چشم در اثر گریه و خم شدن کمر
در اثر قیام وگرسنگی در اثر روزه وخشک شدن لبها در اثر دعاء کردن
وگرد خشوع و تذلل که برچهرهٔ آنانست، وبرای خاطر خوف وضعیف شدن
اجسامشان وجدّ وجهد در عبادت حضرت میفرماید:
— قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْیَ الْقِدَاحِ. تحقیق که تراشیده ایشانرا خوف و خطر
همچو تراشیدن تیر بی پر واین معنی اشاره است باستقامت احوال آخرت ایشان
— یَنْظُرُ اِلَیْهِمُ النَّاظِرُ فَیَحْسَبُهُمْ مَرْضٰی وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَیَقُولُ قَدْ
خُولِطُوا - والحال ما خولطوا — وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ اَمْرٌ عَظِیمٌ - نگاه
مینماید بایشان نگاه کننده پس گمان میکند آنان مریض اند و حال آنکه
آن قوم مریض نیستند برای توجه آنان بملاء اعلیٰ وخروج افعالشان از
معیار معتاده ومتعارفه بین النّاس ، ومیگوید ناظر مرایشانرا که عقولشان

مختل شده وحال آنکه اختلال ندارند بلکه اینحال برای بودن خوف از عذاب است

(التاسع عشر) لا یرضون من اعمالهم القلیل یعنی راضی نیستند از اعمال خود زیرا که

قلیلست برای اینکه علم دارند بشرف غایات مقصوده از عبادات وبزرگی آنچه

مترتب است از ثمرات که دخول بهشت، آزادی از آتش جهنّم ووصول برضوان

که اعظم لذّات واشرف غایات میباشد لذا ائمّهٔ اطهار (ع) واولیاء دین همّشان عبادت

ربّ غفور بوده است کما فی روایة الاحتجاج عن الکاظم عن آبائه عن علی

علیهم السّلام، قال: قام رسول الله (ص) عشر سنین علی اطراف اصابعه حتّی تورّمت

قدماه واصفرّ وجهه یقوم اللّیل اجمع حتّی عوتب فی ذلک فقال الله تعالی

طٰهٰ ما انزلنا علیک القرآن لتشقی - بل لتسعد به - حضرت امیر مؤمنان

فرمود: پیغمبر اکرم (ص) ده سال روی قدمهای مبارکش نماز خواند درحالیکه

رنگش زرد گشت وقدمهایش ورم نمود، تمام شبها را بعبادت سپری فرمود

تا از حضرت ربّ العزّة عتاب بحضرتش شد که ما قرآن را بتو نفرستادیم

که اینگونه خود را بزحمت بیندازی وهمانگونه که اشاره شد وکان

امیر المؤمنین یصلّی فی الیوم واللّیلة الف رکعة وکان ابنه علی بن الحسین

وهکذا - و، روی فی الوسایل من العلل عن ابی حمزه قال سألت مولاة

لعلّی بن الحسین (ع) بعد موته فقلت لها صِفی لِی امور علیّ بن الحسین فقالت

أُطنِب او، أَختصِرُ فقلت بل اختصری قال - ما اتیتُه بطعام نهاراً

قطّ ولا فرشتُ له فراشاً بلیلٍ قطّ - از کنیز حضرت سجّاد (ع)، حال آنحضرت را

پرسیدم گفت تفصیل بدهم یا مختصر بگویم گفتم مختصر بگو، گفت هرگز برایش

نهار نبردم و هیچوقت برایش رختخواب پهن نکردم یعنی همواره روزها

روزه و شبها مشغول بعبادت بود .

عن ابی عبد الله قال، قال رسول الله (ص) افضل النّاس من عَشَق العبادة

فعانقها و احبّها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها فهو لا یبالی

علیٰ ما اصبح من الدُّنیا علیٰ عُسْرٍ او یُسْرٍ - رسول اکرم (ص) فرمود افضل

مردم کسی است که عاشق بعبادت باشد ظاهراً و باطناً پس اهمیتی براحتی و

سختی ندهد (العشرون) ولا یَسْتَکْثِرونَ الکثیر - من اعمالهم یعنی عُجب ندارند

بکثرت عملشان و آنها را زیاد نمیشمارند اگرچه در انجام آنها زحمت زیاد

کشیده اند زیرا که دانسته اند هرچه عبادت کنند باز هم اندک است نسبت بآن

ثمراتی که بر آنها مترتب است و گذشت استکثار در عمل که عُجب دارد و عمل را
ضایع نموده، موجب عذاب الیم و خزی عظیم است.

روایت در وسایل است از خصال - عن سعد الاسکاف عن ابی جعفر علیه السلام
ثلاثٌ قاصِماتُ الظَّهر (۱) رَجُلٌ استکثرَ عمله (۲) نَسِی ذنوبه (۳) واَعجَبَ برأیه
- یعنی سه چیز است کمرشکن است یکی آنکه شخص عمل خود و ثواب آنرا زیاد بداند
دوم گناهان خود را فراموش کند سوم، عُجب در رأی خود داشته باشد.

عن الخصال، عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله (ع) قال، قال ابلیس اذا
استمکنتُ من ابن آدم فی ثلاث لَمْ اُبالِ ما عمل فانه غیر مقبول - اذا استکثر
عمله ونَسِیَ ذنبه ودخله العُجب - شیطان گفت: عابد زمانیکه این
صفت را داشت که عمل خود را زیاد دید و گناهان خود را ندید و عُجب - یعنی شگفتی
در عمل خود کرد که مثل عمل من عملی نیست من مبالات ندارم زیرا اعمالش قبول نیست

و عن الکلینی عن یونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال، قال
رسول الله فی حدیث قال موسی بن عمران لابلیس اخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه
ابن آدم استحوذت علیه قال اذا اعجبته نفسه واستکثر عمله وصَغُر فی عینه

دَ نبه - شیطان بحضرت موسی گفت پس از انجام این سه عمل استیلاء و غلبه بامن است - چون بیان شد عدم رضای قلیل و اعجاب بکثیر - متفرّع فرمود این فراز را که: —— فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ - یعنی آنها نفوس خود را مُتَّهم و نسبت بتقصیر میدهند و از اعمال خود ترسانند

عَن فضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال أَكْثِرْ مِنْ أَنْ تقول: اللّٰهُمَّ لا تجعلنی مِنَ المُعارین ولا تُخرجنی مِنَ التَّقصیر قال قلتُ أمّا المعارون فقد عرفتُ انّ الرجل یُعار الدّین، ثُمَّ یخرج منه - فما معنی لا تخرجنی من التّقصیر - فقال کلّ عمل ترید وجه الله فکن فیه مُقصّراً عند نفسك - فانّ النّاس کلّهم فی اعمالهم فیما بینهم وبین الله مُقصّرون اِلّا من عَصَمَه الله - امام معصوم فرمود بسیار تکرار کنید این دعا را که خدایا مرا از معارین قرار مده و خارج از تقصیر مفرما راوی عرض میکند که معنی مُعارین را فهمیدم که ایمان عاریه و بمصلحت روزگار و بمقتضای حال و قال است که لا جرم از دین عاریه و مصلحتی پر آخرندی خارج میشود و امّا معنی لا تخرجنی من التّقصیر چیست؟ معصوم میفرماید که

در وصف متقین و عُجب نداشتن از عمل کثیر

هر کس را هر عملی و عبادتی که بهتر از آن - او را نباشد باز آن چنان که باید و
شاید، نیست و مقصّر است زیرا آن عامل، ممکن الوجود و خدای معبود
واجب الوجودات، ما للتراب و ربّ الارباب - خاک را با عالم پاک چه نسبت است
امّا اشفاق آنان - ترس از اینکه عملشان قبول نشود و یا آنکه جامع شرایط
صحّت و کمال نباشد و اعمال ناقص بسوی خودشان برگردد و حضرت احدیت
جلّت عظمته آن عمل را قبول نفرماید. در وسایل از کافی از عبد الرحمن بن
الحجّاج روایت میکند قال قلت لابیعبدالله الرّجل یعمل العمل و هو خائف
ثُمّ یعمل شیئا من البرّ فیدخله شبه العُجب به قال علیه السلام:
هُوَ فی حاله الاولی و هو خائف اَحسَنُ حالاً منه فی حال عُجبه، فرمود:
آن عملی را که در حال خوف و ترس انجام میدهد بهتر از آن عملیست که در حال
عُجب میکند در حالیکه دومی احسان است.

الحادی والعشرون: اِذا زُکّیَ اَحَدُهُم خافَ مِمّا یُقالُ لَهُ فَیَقولُ اَنا اَعلَمُ بِنَفسی مِن غَیری
وَرَبّی اَعلَمُ مِنّی بِنَفسی - زمانیکه یکی از متقین را تعریف و تزکیه کنند
از اوصاف و مکارم و عبادات و طاعات و مراقبت و غیره میترسد از آنچه

گفته شود درباره او و مشمئز شوند او میگوید من عالمترم بنفس خود از غیر
خود و پروردگارم عالمتر است بنفس من از من - و روی فی الصافی من العلل
عن الصادق علیه السلام انه سئل عنها قال یقول لا تفتخر احدکم فرمود افتخار
نکند کسی از شما بکثرت صلوة و صیام و زکوة و عبادات دیگرش برای آنکه
خدای عزّوجلّ اعلم است بکسانی که اعلم از شمایند در تقوی بعد از آن بخدا
ملتجی شده گوید (...) اَللّٰهُمَّ لَا تُؤاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ
مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ - یعنی خدایا مرا مؤاخذه نکن بتزکیهٔ
مزکّین که موجب اعجاب نفس من و سبب سخط و مواخذهٔ تست و قرار ده مرا افضل
از آنچه گمان مینمایند و بیامرز مرا آنچه را که تو عالمی.

و چون ذکر کرد جملهٔ اوصاف جمیله را، ردیف نمود اوصاف جمیلهٔ
دیگری را و فرمود (...) فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَىٰ لَهُ قُوَّةً فِي
دِينٍ وَحَزْمًا فِي لِينٍ وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ - یعنی می بینی هر یک از صاحبان
تقوی را قوی و مقتدر در دین که مؤثر نیست در او تشکیک مشکّک
و ملایم بودنش را از روی دور اندیشی و جدّ، نه از روی سستی و مهانت

وایمان بایقین ونه ازروی تقلید وبدون دلیل، واین، اعتقاد المطابقست
ویکمرتبه دیگر بروجه علمست که اعتقاد المطابق بموجب دلیل وبرهان باشد
وثالثه ازروی علم بعلم که آن علم الیقین است که تطرّق واحتمال خلاف ندارد
وفی الکافی عن جابر قال قال لی ابوعبدالله (ع) یا اخا جعفی انّ الایمان
افضل من الاسلام وانّ الیقین افضل من الایمان وما من شیءٍ اعزّ من
الیقین - یعنی ایمان افضل از اسلام ویقین افضل از ایمان است وچیزی
عزیزتر از یقین نیست - وعن علیّ بن ابراهیم عن محمّد بن عیسی عن یونس
قال سئلتُ ابا الحسن الرّضا علیه‌السلام عن الایمان والاسلام قال (ع)
الایمان هو الاسلام والایمان فوقه بدرجةٍ والتقوی فوق الایمان
بدرجة والیقین فوق التقوی ولم یقسّم بین النّاس اقلّ من الیقین
قلتُ فایّ شیءٍ الیقین؟ قال التوکّل علی الله والتّسلیم له والرّضا
بقضائه والتّفویض الی اللهِ - سائل گوید از حضرت رضا (ع) سوال کردم
از ایمان فرمود ایمان اسلامست وایمان فوق اسلام ویقین فوق تقوی است
وتقسیم نشده است بین مردم کمتر از یقین.

(...) وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ وَعِلْماً فِي حِلْمٍ وَقَصْداً فِي غِنىً - یعنی حرص

دارند برای کسب دانش نافع برای آخرتشان و امّا علم ممزوج با حلم احتمال

دارد مراد باشد از اقتصاد در طلب مال وتحصیل ثروت بحیثیتی که معارض

با واجبات نباشد وامّا اقتصاد در تحصیل غِنیٰ وثروت، مقتصد در حرکات

وافعال خود در جمع آوری ثروت باشد. (...) وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ

- یعنی متقّین خشوع وتذلّل در عبادت دارند وازاین عبارت معلوم

میشود که خشوع در نماز باید با قلب وجوارح باشد، امّا با قلب

آنستکه فارغ کند قلب را از تمام ما سوی الله و امّا جوارح پس او غضّ

بصر وترک التفات بغیر است بحیثیتی که نداند درطرف راست وچپ وکیست

(...) وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ - یعنی اظهار نماید غِنا را در حال فقر

وترک سؤال کند وحال فقری را که دارد مستور دارد وصبر تجمّل تکلّف حمیت است

(...) وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ - یعنی تحمّل بر شدائد وسختی را داشته باشد و در

اینمورد تأسّی کند بصالحان وپاکان از اولیاء وانبیاء واوصیاء آنان

(...) وَطَلَباً فِي حَلَالٍ یعنی طلب رزق نماید بر حلال واقتصار براو نماید

روى فى الوسايل عن الكلينى باسناده عن ابيحمزه الثمالى عن ابيجعفر عليه السلام :
قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع ، الا ان روح الامين نفث
في روعى انّه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله واجملوا
فى الطلب ولا يحملنكم استبطاء شئ من الرزق ان تطلبوه بمعصية الله
فان الله تبارك وتعالى قسم الارزاق بين خلقه حلالاً و لم يقسمها
حراماً فمن اتقى وصبر اتاه الله برزقه من حلّه ومن هتك الستر و
عجّل فاتته من غير حلّ قصّ به من رزقه الحلال وحوسب عليه
يوم القيمة - اجمالش اينست كه رسول اكرم (ص) در سفر حجة الوداع فرمود
نميرد كسى مگر آنكه روزى او تمام شده باشد پس ، از محرمات اجتناب كنند
روزى حلال را طلب نمايند زيراكه خداوند ، روزى خلق را بين آنها
تقسيم فرموده است .

(...) وَنشاطًا في هُدىً - متقى در هدايت نشاط دارد ، خفيف و سريع
انجام دهد وبعبارة أخرى ، سلوك او في سبيل الله و انجام و اتيان عبادات
شرعيه حضرت حق بطيب نفس وسهولت است ، نه ، بروجه كسالت و ناراحتى

کما روی عن علی علیه السلام فی الوسایل عن الکلینی - ثلاث علامات للمرائی - یَنْشِطُ إذا رأی النّاس - ویکسل اذا کان وحده ویُحبّ أنْ یُحْمَد فی جمیع اموره - فرمود نشانهٔ آنکه ریا میکند سه است (۱) زمانیکه مردم اورا ببینند خوشحال شود (۲) چون تنها شود کسل گردد (۳) دوست دارد همه اورا تعریف کنند.

(۰۰۰) وتَحَرّجاً عَنْ طَمَعٍ - یعنی دوری کند از طمع در آنچه در دست مردم است زیرا که میداند این صفت از رذائل نفسانیه و منشاء مفاسد بزرگست واین صفت زشت است که باعث ذلّت واستخفاف وحقد وحسد ودشمنی وغیبت ونفاق وریا و سدّ باب نهی از منکر وامر بمعروف وترک توکّل برخدا وعدم رضا بقسمت وامور دیگر میباشد.

روی فی الکافی عن الصّادق علیه السلام قال قلت له الّذی یثبت الایمان فی العبد قال الورع والّذی یخرج منه الطّمع - یعنی آنچه ایمان را ثابت نگه دارد و پرهیزکاری است در عبد وآنچه اورا از این خارج سازد طمع است و بعد از این فرازها فرمود:

(...) یَعْمَلُ الْاَعْمالَ الصّالِحَةَ وَهُوَ عَلی وَجَلٍ - بجا میاورد اعمال
صالح را وحال آنکه ترسان است زیرا که مبادا که قبول نشود.

(...) یُمْسی وَهَمُّهُ الشُّکْرُ وَیُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّکْرُ - گفته شده
همّش در شام برای شکر رزق روز است چه کم و چه زیاد وصبح
همّش ذکر خداست که روزی فرماید او را از کمالات نفسانیّه و بدنیّه
بعضی تفصیل دیگری داده اند و فرموده اند: اهتمام دادن ذکر را در صبح
بجهت اینست که مطابق روایت در وسایل از مجالس صدوق (ره) که گفت راوی
دیدم حسن بن علی علیه السلام بعد از نماز صبح، تا اوّل آفتاب مشغول اوراد و
اذکار بود و میفرمود اثر این عمل: سَتَرَهُ اللهُ مِنَ النّار - سَتَرَهُ اللهُ مِنَ
النّارِ - سَتَرَهُ اللهُ مِنَ النّارِ ۳ دفعه فرمود: این عمل اثرش اینست
که خدایتعالی از آتش در پوشش نگه میدارد.

وامیر مؤمنان (ع) فرمود: رسول اکرم (ص) فرمودند بیداری، تا اوّل آفتاب،
ثواب حُجّاج بیت الله الحرام دارد - و بودن هَمّ متقی در مساء اینست که
نعمت از صبح تا مساء نازل میشود لاجرم در مساء شکر لازم است.

(...) یَبِیتُ حَذِرًا وَ یُصْبِحُ فَرِحًا - «پرهیزگاران، صبح و شب جامع بین دو وظیفه، و حالت خوف و رجاء هستند امام علیه‌السلام از خوف به حذر و از رجاء بفرح تعبیر نموده‌اند. (...) حَذِرًا لِمَا حَذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ فَرِحًا بِمَا اَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ - اشاره است بعلّت آن: یعنی صبح و شب در رعایت وظایف عبودیّت هستند.

..... عن ابیجعفر علیه‌السلام، قال سُئل النبیّ (ص) عن خیار العباد فقال صلّی الله علیه و آله الّذین اذا اَحْسَنوا اِستبشروا و اذا اساؤا استغفروا و اذا اُعطوا شکروا وَ اِذَا ابتلوا صبروا و اذا غَضِبوا غفروا - یعنی از رسول اکرم سؤال شد از بندگان خوب خدا، فرمود کسانی هستند که زمانی که خوبی کنند خوشحال باشند و اگر بدی کنند بد حال بوده استغفار کنند و زمانیکه بآنها محبّت شود شکر کنند و اگر مبتلا شدند صبر کنند و زمانیکه غضب نمودند بیامرزند و عقاب نکنند (...) اِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فِیمَا تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِیمَا تُحِبُّ - چونکه شأن متّقی کراهت معاصی و محبّت حسنات است و از طرفی شأن نفس امّارة بالسّوء عکس آنست یعنی

کراهت حسنات ومحبّت معاصی است پس اگر نفس متّقی اطاعت نکند ومیل ومحبت
بمعصیت داشته باشد ، خواهش نفس را ازاو دریغ میورزد ومقهورش
میسازد در خلافش - روی فی الوسایل عن الکلینی قال، قالَ ابو
عبدالله علیه‌السلام لِرَجُلٍ اِجْعل قلبكَ قریناً بِرّاً وَوَلداً صالحاً. واَجعل
علمكَ والِداً تَتْبعه وَاَجعل نفسكَ عدوّاً تجاهده واَجعل مالُكَ
عاریةً تَرُدّها - حضرت ابوعبدالله فرمود: قلبَ خودرا قرین ورفیق
واولاد با محبّت قرار بده ، و علم خودرا پدر مهربانی که باید ازاو متابعت کرده
وگوش بحرفهایش بدهی ، وقرار بده نفس امّارهٔ خودرا دشمن خود که
همواره بااو ، باید مجاهده کنی وازاو در حذر باشی وقرار بده مال خودرا
تماماً عاریه که باید بصاحبش برگردانی -

(...) قُرَّةُ عَیْنِهِ فیما لایزُولُ وَزَهادَتُهُ فیما لایَبْقی یَمْزُجُ الْحِلْمَ
بِالْعِلْمِ - یعنی سرور وابتهاج او مستلزم قُرّة عین اوست در باقیات
صالحات وسعادات اخرویّهٔ باقیه واجتناب ورزیده در دنیا از زخارف
فانیهٔ آن وخلط ومزج مینماید حلم را باعلم که فرمود امّا النّهار فحلماء

علمآء برای زینت ولیس عالم سفیهٌ جبّار .

وفی الکافی اُطلبوا العلم وتزیّنوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن

تعلّمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علمآء جبّارین

- فرمود طلب علم کنید و زینت دهید علم را بحلم یعنی حلیم باشید و با وقار

و ابهّت - سبک وجلف نباشید وتواضع کنید نسبت بشاگردان خود که

از شما علم یاد میگیرند و تواضع کنید بکسانیکه استاد شمایند و عالم گردنکش

نباشید که باطل او حق شما را میبرد (...) والقول بالعمل ، ای

یکون عمله موافقاً لقوله - یعنی عملش با قولش موافق است - اگر امر بمعروف

کرد خودش عمل مینماید و اگر نهی از منکر کرد خودش تارک منکر است

(...) تراه قریباً امله یعنی آرزوی متقی را خیلی نزدیک می بینی

(...) قلیلاً زلله - یعنی خطا وگناهش کمست چون دارای ملکهٔ عدالت است

(...) خاشعاً قلبه - خاشع است قلبش چون عظمت پروردگار بخشوع وا میدارد

(...) قانعة نفسه - قناعت دارد نفسش بچیزیکه خدای تعالی مقررش فرموده است

عن ابی عبدالله (ع) قال مکتوب فی التوراة یا ابن آدم کن کیف شئت کما تدین

تُدان ، مَنْ رَضِیَ بالقلیلِ مِنَ الرِّزقِ مِنَ اللهِ قَبِلَ اللهُ الیَسیرَ مِنَ

العمل وَمَنْ رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنته و زَکَتْ مُکتسبه

وخرج مِن حَدِّ الفجور .

(...) مَنْزُوراً اُکُلُهُ یعنی خوراکشان کمست زیراکه کم خوردن باعث

رقت قلب و صفای ذهن و نفوذ بصیرت و زنده بودن قریحه و استعداد برای مناجات

(...) سَهْلاً اَمْرُهُ - یعنی خفیف المؤنه اند نه بکلفت می اندازند دیگرے

را و نه، خودشان تحت نفوذ تکلّف قرار میگیرند (...) حَرِیزاً دِینُهُ

- یعنی دینشان محرز و محفوظ است از پیدا شدن شکوک زیراکه در مرتبه یقین است و خلل ناپذیر

(...) مَیِّتَةً شَهْوَتُهُ - یعنی شهوت او مرده است چون عفیف است

(...) مَکْظُوماً غَیْظُهُ - یعنی غیظ و غضب متقی محبوس و فروخورده شده است

(...) اَلْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ - همواره ازاو خیر و خوبی امید دارند .

(...) والشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ - نسبت بشر ازاو ایمن هستند - برای ملکه تقوی

(...) اِنْ کَانَ فِی الْغَافِلِینَ کُتِبَ فِی الذَّاکِرِینَ - اشاره بدوام ذکر

متقین است یعنی با اینکه با غافلین است غافل از ذکر خدا نیست چون قلبش

متذکر است اگرچه لسانش ساکت است .

(...) وَاِنْ کَانَ فِی الذَّاکِرِینَ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِینَ - زیراکه از ذکر

خدا غافل نیست ولوکان فی زمرة الغافلین - روی الطبرسی فی مجمع البیان

باسناده عن الصادق (ع) عن آبائه عن رسول الله (ص) سُئِلَ فیمَ

النَّجَاةُ غَدًا ؟ قَالَ النَّجَاةُ اَنْ لَا تُخَادِعُوا اللهَ فَیَخدعکم فَاِنَّهُ مَنْ

یخادع اللهَ یخدَعه ونفسُهُ یَخدع لَوْ شَعِرَ فقیل کیف یخادع الله

قال (ص) یعمل بما امر اللهُ ثُمَّ یُرِید به غیره فاتقوا الرِّیا فانّه شِرْکٌ

باللهِ اِنَّ المُرائی یُدعی یوم القیمة باربعةِ اِسمًا یا کافر یا فاجر

یا غادِر یا خاسر حَبِطَ عملکَ وبَطَلَ اَجْرُکَ وَلا خَلاقَ لکَ الیوم

- حضرت صادق فرمود از رسولخدا (ص) پرسیده شد در فردای قیامت

نجات در چیست؟ جواب فرمود نجات در آنست که با خدای تع خدعه و

نیرنك ننمائی عرض کرد خدعه با خدای تع چگونه است فرمود عمل بامر خدا

مینمائی ولی قصد دیگری را میکنی واین شرک بخدا است بعد فرمود از ریا

بپرهیزید که شرکت وشخص ریاکار خوانده میشود در قیامت بنام

ای کافر، ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو حبط شد واجر تو باطل گشت

(...) يَعفُو عَمَّن ظَلَمَهُ وَيُعطي مَن حَرَمَهُ وَيَصِلُ مَن قَطَعَهُ - این

اوصاف ثلاثة از مکارم اخلاق ومحامد اوصاف است که انسان عفو کند

از کسیکه ظلم باو کرده و عطا کند بکسی که محروم گرداند او را و وصل کند بکسی

که قطع کرده از او - عن ابي حمزة الثُّمالی عن علیّ بن الحسين عليهما السلام سمعته يقول

إذا كانَ يوم القيمة جمع الله تبارك وتعالى، الاوّلين والآخرين في صَعيدٍ

واحد ثمّ يُنادي مُنادٍ: اَينَ اهل الفضل؟ قال فيقوم عُنُقٌ من النّاس

فَتَتَلَقّاهم الملائكة فيقولون وما كانَ فضلكم؟ فيقولون كنّا نَصِلُ مَن

قَطَعَنا ونُعطي مَن حَرَمَنا وَنَعفُوا عَمَّن ظَلَمَنا قال فيقال صدقتم ادخلوا الجنّة

حضرت امام زين العابدين (ع)، فرموده روز قيامت که مردم جمع میشوند منادی

ندا میکند، کجایند اهل فضل وفضیلت؟ جماعتی حرکت کرده می ایستند

ملائکه خطاب میکنند فضل شما چیست؟ میگویند اگر از ارحام ما از ما قطع

میکردند، ما خود را باو متصّل مینمودیم واگر ما را محروم مینمودند، ما

باو عطا میکردیم واگر کسی بما ظلم مینمود ما عفوش میکردیم، ملائکه میگویند

راست گفتید وارد بهشت شوید .

(...) بَعیداً فُحْشُهُ - ظاهر آنستکه حرف بد و زشت از زبان مُتّقی

خارج نشود و همیشه با مردم با ادب و تعارف ملاقات کند و کیف کان

فُحش از گناهانست و در اخبار مذمّت بسیار از آن شده است . و از

بزرگان نقلست که هرگاه فحّاشی را دیدید یا در نطفه خللی داشته

و یا شیطان در حال ایقاع آن شرکت کرده است - (...) لَیِّناً قَوْلُهُ

- یعنی متّقی تکلّم مینماید با رِفق و مدارا و صحبتش با ملایمت است که

ایجاد محبّت مینماید بخلاف العکس و از این جهت بود که خدا تعالی بموسی (ع)

و برادرش فرمود در مقابل فرعون که قُولا لَهُ قَولاً لَیِّناً و این نحو اسرع در قبولست ،

فِی الکافی عن عمّار ساباطی ، عن ابیعبدالله عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام لیجتمع فی

قلبکَ الافتقارُ الی النّاس والاستغناء عنهم - فیکون اِفتقارکَ

الیهم فی لینِ کلامکَ وحُسن بُشْرکَ ویکون اِستغناکَ عنهم فی نَزاهَةِ

عِرضکَ وبقاء عِزّکَ - فرمود جمع کن در دل خود احتیاج و استغناء

از مردم را - امّا احتیاج ؛ باید کلامت نرم و گرم و دلنشین باشد و

امّا استغناء تو آنست که عرض و آبرو و شرف خودرا حفظ کنی تا عزّتت باقی باشد

(...) غَائِباً مُنكَرُهُ وَحَاضِراً مَعْرُوفُهُ - اعمال قبیحهٔ متّقی، مکتوم واعمال حسنه‌اش واضح و هویدا باشد.

(...) مُقْبِلاً خَيْرُهُ وَمُدْبِراً شَرُّهُ - ماحصل آنکه خیر ونیکوئیش شیئاً فشیئاً زیاد شود و شرّش در ادبار خورده کم گردد.

(...) فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ - در حوادث عظیمه با شدّت ووقار وسکینه و اطمینان مواجه بوده، خودرا مضطرب ومنقلب وانمود اشخاص ننمایند که سنگینی ومتانت از آثار عقل بوده وهمیشه حافظ شخصیّت است.

(...) وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وفی الرَّخَاءِ شَكُورٌ - در سختی‌ها بردبار ودر فراخی نعمت شاکرند - ایمان بر دو قسم است نصفش صبر است ونصفش شکر:

(...) لَا يَحِيفُ عَلَىٰ مَنْ يُبْغِضُ - جور نمیکند برکسیکه دشمن دارد اورا.

(...) وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ - گناه نمیکند درحق کسیکه اورا دوست دارد - باقیام داعی برای گناه کردن، گناه نمیکند حاصل آنکه این دو صفت اورا خارج از تکلیف شرعی ننماید، نه دشمنی ونه دوستی، بلکه هردو در حدّ اعتدال ومیانه روی میباشد

(...) یَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ اَنْ یُشْهَدَ عَلَیْهِ - یعنی بحق اقرار میکند قبل از آنکه بر آن گواه آرند - برای آنکه حاجت بشهادت در صورت انکار است و انکار حق هم دروغ وگناه است.

(...) لَا یُضَیِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ - یعنی آنچه را که خدا تعالی سفارش در حفظش فرموده از قبیل حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَی .. حفظ مینماید صلوات شرائط واجزاء واوقات وظواهر وبواطن صلوة را [illegible] زبان باشد

(...) وَلَا یَنْسَی مَا ذُکِّرَ - آنچه باو ذکر کرده شد آنرا نسیان [illegible] - تذکر ونسیان دو امر متقابلند آن یکی از جنود عقل و این یکی از سپاهیان جهل.

توضیح مطلب آنکه: ادراک در ما عبارت است از حصول صورت علمیه یا حسیه در یکی از قوتهای مدرکه وحفظ عبارت است از وجود این صورت در قوت دیگری که نامیده شده بخزانه وحافظه وتذکر عبارت است از استحضار این صورت که در مرتبهٔ دیگری از خزانه وحافظه است ونسیان عبارت است از زوال صورت از قوهٔ مدرکه وحافظه وسهو عبارت است از زوال صورت از مدرکه فقط - ومراد حضرت امیرمؤمنان از جمله وَلَا یَنْسَی

مَاذُكِرَ یعنی متقی فراموش نمینماید آیات کتاب کریم از فرائض واحکام و عِبَر
وامثال آنها وآنچه برآنها متذکر است که همواره ملاحظه کند وعمل کند، تا از کثرت
اخطار ببال فراموش نشود.

(...) وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ - یعنی صدا نمیزند این، آن را با القاب بد،
مثل یا کافر یا فاسق، یا منافق بلکه یکدیگر را باسامی خوب صدا میزنند.

(...) وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ - بهمسایه اذیت نمیکند زیرا در مورد اذیت
بهمسایه فرموده اند حرامست آزار همسایه - وهرکس همسایه را اذیت کند
از ما نیست ورسولخدا، غالباً سفارش همسایه را میفرمود که حضرت امیر[4]
عرض کرد همسایه از همسایه ارث هم میبرد؟ فرمود. خیر (ارث نمیبرد)

(...) وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ - بمصیبتها وارده بدیگران شماتت نمیکند
برای آنکه مصائب از قضاء حضرت حقست وشماتت کننده معرض است بنزول آن

(...) وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ - داخل در باطل وخارج از حق نمیشود

(...) إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ - چون سکوتش بمقتضای عقلست
پس ساکت نشستنش موجب غم وغصه اش نیست وحضرت رسول[5] فرمود:

طوبی لمن امسک الفضل من لسانه وانفق الفضل من ماله - فرمود
خوشا بحال کسیکه امساک و خودداری کند از زیادی بیان و صحبت وخوشا
بحال کسیکه انفاق نمود زیادی مالش را بفقراء و پریشان حالان.

قال امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه إن کان کلامک من فضة
فأیقن أن السکوت من ذهب. فرموده است بتحقیق که اگر کلام و سخن
تو از (نقره) باشد، یقین بدان که سکوت از زر است.

وقیل الیق شیء یکون فی السجن هو اللسان، صغیر الجرم، عظیم الجرم
بعضی گفته اند لایقتر چیز برای حبس کردن زبان است که مقدارش
کوچک و گناهش بزرگست - عن الحلبی قال:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله امسک لسانک فانه صدقة تصدق بها
علی نفسک ثم قال ولا یعرف عبد حقیقة الایمان حتی یخزن
لسانه - فرموده نگهدار زبان خود را زیرا که او صدقه است بر نفس تو
و بنده حقیقت ایمان را نشناسد مگر آنکه زبانش را در دهانش خزانه
حفظ کند - وعن الوشاء قال سمعت الرضا علیه السلام یقول:

كانَ الرَّجُلُ مِن بنی اسرائیل اِذا اَرادَ العِبادة صَمَتَ قبل ذلك عشر سنین.

وعَن منصور بن یونس عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حکمة آل داود: علی العاقل اَن یکون عارفاً بزمانه، مُقبلاً علی شأنه، حافظاً للسانه

ابی عبدالله علیه السلام فرمود در حکمة آل داود بوده است که بر خردمند است که عارف بزمان خود باشد و بشأن زمانش روی آورد و نگهدار و حافظ زبان خویش باشد. همچنین در وصف متقی فرماید:

(...) وَ اِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُه - واگر بخندد با آواز بلند نخندد برای اینکه خندهٔ مؤمن تبسم است و قهقهه از شیطانست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام تبسم میفرمودند.

(...) وَ اِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتّى يكونَ اللهُ هُوَ الّذي يَنْتَقِمُ له - یعنی اگر متقی ظلم کرده شود بردباری بخرج دهد تا آنکه خدای تعالی انتقام او را بگیرد زیرا که خدای تعالی وعده داده است که داد مظلوم را از ظالم بگیرد و مظلوم را کمک کند.

(...) نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنّاسُ مِنْهُ في راحةٍ - نفسش از او در رنج باشد و مردم از او در آسایش رنج خود را تحمل و دیگران را میخواهند

(...) أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ - این جمله

در حقیقت تعلیل و توضیح جملهٔ سابقه است زیرا که زمانیکه گفت

متقی نفسش در عنا و زحمت است - زحمت دادن نفسش برای آخرت است.

(...) بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ - یعنی دور شدن او

از کسی است که دور باشد از او زهد و پاک دامنی

(...) وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ - و نزدیکی او بکسی است که

نزدیک باشد از جانب او نرمی و مهربانی - روی فی الکافی عن شعیب

العقرقوفی قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول لاصحابه اتقوا الله وکونوا اخوة

بررة متحابين في الله متواصلين متراحمين، تزاوروا وتلاقوا وتذاكروا

أَمْرَنَا وَأَحْيُونَا - حاصلش اینست که معصوم (ع) فرمود: بپرهیزید از خدا و

باهم برادر باشید در دوستی خدا با پیوستگی و باترحم - همدیگر را زیارت و

ملاقات کنید و مذاکره نمائید امر ما را و ما را دوست بدارید.

(...) لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَعَظَمَةٍ وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ - دوری

متقی از دیگران روی کبر و عظمت نیست کما اینکه نزدیکیش نیز بمکر و فریفتن نباشد

بلکه تباعد و تدانی ایشان از باب مواظبت بر وظایف و آداب شرعیه میباشند

قال الرّاوی. چون آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه سخن را بانجا رسانید

فَصَعِقَ هَمّامٌ صَعْقَةً. همّام را غشوه گرفت و بیهوش گشت از فرط

آنچه از تأثیر کلمات و مواعظ بلیغه شنید همچنانکه حضرت موسیٰ ع از عظمت

آنچه دیده بود (وَخَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً) غش و بیهوشی عارض گشت اورا.

وَکانَتْ نَفْسُهُ فیها. در این غشوه بود که روح همّام از بدنش خارج شد

تبصرة. در اینجا صاحبان مقام یا حالت (وَجْد) متعرض اند و میگویند وجد

امر شریفی است که در این مورد بین صاحبان رأی اختلافست. صوفیه (عدّه‌ای از

آنان) نیز اقوالی دارند.

امّا حکماء گفتند وجد حالتی است که برای نفس در نتیجه انقطاع علایق

از محسوسات بغتةً حاصل گردد، در حالیکه وارد شود مشوق.

و بعض دیگر گفتند: وَجد اتّصال نفس است بمبادی مجرّده نزد شنیدن

چیزی را که اقتضاء اتّصال دارد.

و امّا صوفیّه بعضی گفتند الوَجد رفع الحجاب و مشاهدة المحبوب و حضور الفهم

وملاحظة الغيب ومحادثة السر، و آن فناء تو است از جهت آنکه تو، توئی

و بعض دیگر گفتند: الوجد، سر السر عند العارفین و مکاشفة من الحق

که موجب فناء است - والاقوال متقاربة المعنى اگر بعبارت مختلف است.

(و تمام اینها مخالف مذاق شرع است بر حسب اخبار) وکیف کان

فقال امير المؤمنين عليه السلام أما والله لقد كنت أخاف عليه - یعنی من

هر آینه از این بر همام میترسیدم - ثم قال عليه السلام هكذا تصنع المواعظ

البالغة باهلها - یعنی همچنین کند موعظه های مؤثر و بحد کمال

رسیده بکسیکه آنان، اهل آن باشند.

فقال له قائل: فما بالك انت يا امير المؤمنين لا تصنع موعظتك بك

كما صنعت بهمام؟ فقال عليه السلام ويحك إن لكل اجل وقتا لا يعدوه

وسببا لا يتجاوزه - فمهلا لا تعد بمثلها فانما نفث الشيطان على

لسانك - شخصی جاهل فضولی برخاست و عرض کرد یا علی پس چرا این

مواعظ که اینچنین بالغ و مؤثر بود در شخص خودت اثر نداشت؟ فرمودند

وای بر تو (از نادانی) بدانکه برای اجل حتمی و قطعی زمان و وقتی است که

که از آن تجاوز نخواهد کرد و بسبب دیگری انتقال پیدا کند. و

محصّل جواب آنکه برای هر انسانی اَجَل حتمی. مقدّر و وقت معیّن برای موت

اوست نه مقدّم میشود. نه مؤخّر و علّت معیّنه بر موتش تبدیل و

تبدّل حاصل نماید. چنانکه فرمود است (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ

اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا) و براین نحو (همّام) تسلیم کرد یعنی مقدّرش بود تحت

تأثیر مواعظ بلیغه واقع و خدای تعالی را ملاقات نماید.

پس علی علیه السلام جواب میدهد که چرا در خود من این موعظه ها اثر نکرد؟

میفرماید برای آنستکه اجل من نرسیده و سبب مقدّر در حقّ من غیر از سبب

معیّن مکتوب بوده و آن انتظار ضربت ابن ملجم مرادی است

والحاصل مشیّة الله و اذن خدای تعالی تعلق گرفت بموت همّام باین سبب

و تعلّق نگرفت بموت من و سببش حاصل نشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جواب اعتراض معترض او را نهی میکند از مثل

این سؤال و میفرماید:

فَمَهْلًا لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

در بیان آنکه لقاء الله عبارتست از مرگ؟

بعد از حمد خدا وصلوات بر پیامبر گرامی وآل او بدانکه در قرآن مجید در چند
مورد لِقاءِ الله - نظر بر خدا یتعالی وارد شده وهکذا در تعبیرات
انبیاء علیهم السلام - واز طرف دیگر در اخبار آل الله در تنزیه حضرت
حق جلت عظمته کلماتی وارد شده که ظاهرش تنزیه صرف است.

علماء در این موضوع دو مذاق ودو طریق دارند، یکی تنزیه صرف حق
آنکه منتهای معرفت را همان فهمیدن این نکته میدانند که باید خدا را
تنزیه صرف نمود وآیات واخبار لقاء الله که وارد شده تأویل کرده میفرمایند
تمام آیات واخبار دراینمورد، بمرگ ولقاء ثواب وعقاب معنی میشود
وجماعت دیگر را طریقه آنستکه اخباریکه در تنزیه وارد شده باید
جمع میان آنها واخبار تشبیه واخباریکه ظاهر در امکان معرفت ووصول است نمود
باینطریق که اخبار تنزیه صرف را حمل کرد بمعرفت بطریق رؤیت باین چشم
ظاهر وبمعرفت کُنه ذات مقدسش واخبار تشبیه ولقاء ووصول ومعرفت را
حمل کرد بمعرفت اجمالی ومعرفت اسماء وصفات الهی وتجلی مراتب ذات
واسماء وصفات حقتعالی بدانمیزان که برای ممکن الوجود ممکن است.

صح

در بیان معنی لقاء الله

بعبارت واضحتر، کشف حجب ظلمانیه و نورانیه که برای عبد رتبت شد آن نو
معرفت بر ذات حق و اسماء و صفات او پیدا میکند که آن معرفت از جنس
معرفت قبل از آن کشف نیست.

واضحتر آنکه انوار جمال وجلال الهی در قلب و عقل و سرّ خود آن اولیاء
ار تجلّی میکند بدرجهٔ که او را از خود فانی و بخود باقی میدارد آنوقت محو
جمال خود نموده و عقل او را مستغرق در معرفت خود میکند بنحوی
عقل او، خود تدبیر امور را مینماید و حاصل این معرفت آنکه از روی
حقیقت از وصول بکُنه معرفت ذات، عجز خود را بالکشف و العیان خواهد دید
ولی، این عجز، از معرفت با عجز معرفت جمادات و بعض انسانها مانند جماد
فرق دارد - بر حضرات متکلّمین که آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر
مرگ و ثواب آنرا حمل برخوردن سیب، یا ملاقات حور العین و گل و باغ
لاله و تمام لذائذ جسمانی نموده اند برایشان اشکال شده که:
لقاء الله را حمل بر مرگ کردن مجاز است و مجاز بعید هم میباشد و
گفته میشود اگر قصد مجاز دارید، مجاز قریب را که یکمرتبه از ملاقات

صحیح

در حق ممکن جایز است اختیار بکنید گرچه در عرف تحقق آن را لقای
حقیقی نگویند وچون همان نحو که در اجسام ملاقات است در ارواح هم
ملاقات است البته هر کدام بطریقه ونحوهٔ خود در اجسام ملاقات و
تماس جسمانی . و در ارواح - ملاقات روحانی (واین معنی مربوط بکنه
ذات مقدس نیست، که آن معرفت ممنوع است وشاهد براین ملاقات
روحانی، کلمات وتعبیرات مختلفه بلفظ وصول و زیارت، نظر بوجه
، تجلّی، دیدن قلب، تعلّق روح واین قبیل تعابیر بیان شده است.
واز ضد ملاقات روحانی وبُعد عن الله تعبیر شده بالفاظی از قبیل
فراق، بُعد، خذلان، نفی انانیت وو..

در کلمات معصوم (ع) وارد شده وَلا تَحرِمنی النَظَرَ الی وَجهِكَ وایضاً
وارده شده ولكن تَراهُ القلوبُ بحقائقِ الایمان ودر مناجات شعبانیه
وارد است که وَأَنِر ابصارَ قلوبِنا بضیاءِ نظرِها الیكَ حتّی تَخرِقَ
ابصارُ القلوبِ حُجُبَ النورِ فَتَصِلَ الی مَعدِنِ العَظَمةِ وتصیرَ اَرواحُنا
مُعلَّقةً بعِزِّ قُدسِكَ وهمچنین وارد شده والحِقنی بنورِ عِزِّكَ الابهج فاكون

لَکَ عارِفاً و در دعای کمیل وارد شده : هَبْنی صَبَرْتُ علی عذابِکَ

فَکَیفَ اَصْبِرُ علی فراقِکَ - فراق را وصالی لازمست والّا فراق معنی ندارد

وهمان وصال، لقاء الله روحی ومعنوی وروحانیست که مورد بحث میباشد

ومحقّقاً نمیتوان عنوان وجه الله یا کلمهٔ سود عزّک الا بهج فاکون

لَکَ عارفاً یا کلمهٔ اَنِر ابصارَ قلوبِنا بضیاءِ نظرها الیک واین قبیل

معانی شامخ را بر معنای باغ وگل وسنبل وخوردن سیب بهشتی حمل نمود

واگر این جملات را حمل بر لقاء انبیاء واولیاء خدا بنمائیم جواب

خواهیم گفت که شخص محترم نبی اکرم(ص) وائمهٔ اطهار - خودشان هم این ادعیه

وکلمات را بحضرت احدیت جلّت عظمته عرض میکردند

واگر بر انبیاء وائمهٔ اطهار علیهم السلام اطلاق وجه الله ، جنب الله

یا عین الله میشود بدان معناست که آن حضرات مراتب سیر وخلوص عمل

ومخالفت با هواهای نفس را بحدّی رسانیده اند که وضع لقاء الله ممکن

بامکان شرعی را طی کرده پس بمقام قرب ووصل نایل ومشرف بتشریف خطاب

وجه الله یا عین الله یا جنب الله گردیده اند .

در اخبار معتبره وارده از ائمهٔ اطهار (ع) که فرموده اند: نَحْنُ

اَسْمَاءُ الْحُسْنیٰ ومراد از این اسماء اسامی ملفوظ نیست بلکه مراد اسم

عینی است که بوسیلهٔ اسم عینی و مصداقی، در عالم، کارها، انجام

می یابد بلکه وجود عالم از تجلیات اسماء الهیه است چنانکه در

دعای (سمات) فرموده: وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلیٰ جَبَلِ فَارانَ

و دیگر بار میفرماید: وباسمك الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ السَّمواتِ والارض

و در دعای کمیل میفرماید: وَبِاَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ اَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ

در کتاب کافی و در توحید صدوق (ره) از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده اند ـ قال: اِنَّ اللهَ تَبارك وَتعالیٰ خَلَقَ اِسْماً بالحروف

وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ بِالْحُرُوفِ غَيْرُ منعوتٍ (متصوت) وباللَّفْظِ غَيْرُ مُنْطِقٍ وَبالشَّخْصِ غَيْرُ

مُجَسَّدٍ وبالتَّشْبِيهِ غَيْرُ مَوصُوفٍ وَبِاللَّوْنِ غَيْرُ مَصْبُوغٍ مَنْفِيٌّ

عَنْهُ الاقطارُ مُبَعَّدٌ عنهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عنه حِسُّ كُلِّ مُتَوَهِّمٍ

مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مستورٍ فَجَعَلَهُ كلمةً تامَّةً عَلیٰ اربعةِ اجزاءٍ لَيْسَ منها واحِدٌ

قَبْلَ الآخَرِ فَاَظْهَرَ مِنْهَا ثَلاثَةَ اَسْماءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ اِلَيْها وَحَجَبَ

واحدًا منها وهو الاسم المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة التي
أُظهرت . فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخّر سبحانه لكلّ اسمٍ من
هذه اربعة اركانٍ فذلك إثنى عشر ركنًا . ثمّ خلق لكلّ ركنٍ منها
ثلاثين اسمًا فعلًا (فعالًا) منسوبًا اليها - فهو الرحمن الرحيم ، الملك . القدّوس
الخالق ، البارئ ، المصوّر ، الحيّ ، القيّوم لا تأخذه سنةٌ و لا
نومٌ ، العليم ، الخبير . السّميع . البصير . الحكيم . العزيز
الجبّار ، المتكبّر ، العليّ . العظيم ، المقتدر . القادر . السّلام
المؤمن ، المهيمن ، البارئ (كذا في النّسخة) ، المنشئ . البديع . الرّفيع الجليل
الكريم ، الرّزّاق ، المحيي ، المميت ، الباعث . الوارث
فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى حتّى تتمّ ثلاثمائة و
ستّين اسمًا فهي نسبةٌ لهذه الاسماء الثّلاثة اركانٌ و حجبٌ
للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثّلاثة و ذلك قوله
عزّ وجلّ « قل ادعوا الله او ادعوا الرّحمن ايّا ما تدعوا فله الاسماء
الحسنى . ازاين روايت و روايات متعدّد . ادعيهٔ متواتره

صح

معلوم میشود که اسماء الله مخلوق و اسماء عینیه هم هستند
و در روایات معتبره وارد است که ائمهٔ هدیٰ من آل محمد (ص) میفرمایند
که ما یم اسماء حسنای الهی و اسم اعظم الهی این ذوات شریفه هستند
زیرا صادر نخستین از مصدر ربوبی حق تعالی حضرت رسالت پناهی
هستند و آل الله که منصوص و منصوب از طرف ایشانند اسم اعظم الهی اند

گو برو و آستین بخون جگر شوی — هر که در این آستانه راه ندارد

و ایضاً در ادعیه وارد است که آنحضرت حجاب اقرب یعنی در طرف ممکنی
اقرب مخلوقات است و در روایات است که علی (ع) ممسوس فی ذات الله
و آن حضرات از این سیصد (۳۰۰) اسم که قریب سی و پنج اسم آن در این روایت
نقلشده بالاتر و برترند.

و همچنانکه این اسماء قرب معنوی دارند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطریق اولی
قرب معنوی و معرفت عقلانی بیش از آنان دارند و مانعی هم ندارد که
عاجز از معرفت کنه حقیقت باشند زیرا که واجب کجا و ممکن کجا
ما للتراب و رب الارباب — چه نسبت خاک را با عالم پاک.

وایضاً این معنی را منافاتی با دعوای حضرات نیست که معرفت حقّ
جلّ وعلا اجمالاً برای بزرگان دین و اولیای خدای رحیم، ممکن
وبلکه اهمّ مطالب دینیّهٔ یقینیّه همین است کما اینکه از غایت دین
وغایت سماوات وارضین و تمام عوالم، غرض، حصول همین معرفت و بس
واگر گفته شود لقاء الله تنزّه صرف است، لازمهٔ اینمعنی تعطیل در
عوالم حضرت باری تم است، پس باید انسان، هر معنای زشت وغلط را
از حضرت ربوبی، نفی نماید، نه آنکه صفات ومعانی صحیحه را هم سلب
نماید، زیراکه حضرات انبیاء و اولیاء و بندگان خاصّ خدا، بتمام صفات عظیمه
حضرتش را خوانده‌اند: یا رحیم، تو رحیمی، یا کریم، تو کریمی، تو غفوری، تو
رئوفی الی آخر — وهمچنین از معرفت ظاهری باید پی بمعرفت حقیقی ومعنوی
برد، که حضرت حسین بن علی بخدای تعالی عرض میکند: اَلِغَیرِکَ
مِنَ الظُّهورِ مالَیسَ لکَ حتّی یکونَ هو المُظهِرَ لکَ.
یا آنکه حضرت امیر مؤمنان (ع) میفرماید: ما رأیتُ شیئاً اِلّا وَ
رأیتُ اللهَ قَبلَه وَمَعَهُ وبعدَهُ.

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده که هر کسیرا دو چشم سر هست که با آنها غیب را می بیند و خدای تعالی اگر ببنده ارادهٔ خیر داشته باشد چشمهای اورا باز میکند.

حال، ای پویندهٔ راه حقیقت اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان روحانی باشی و شریک ملائکه و رفیق انبیاء و اولیاء بوده باشی کمر همت محکم بربند، از راه شریعت محمدیه (ص) بیا، صفات حیوانی را از خود دور کن، متخلق باخلاق روحانیون باش - حرکتی از سوی آب و گل بجانب وطن اصلی خود که از عوالم و محل مقربین است بکن.

اکابر دین فرمودند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ و فرموده اند: اُطلبوا العلمَ ولو بالصّین - که مراد از این علم، علم نفس شناسی است زیراکه: از رسول اکرم (ص) سئوال شد کیف الطّریق الی معرفة الرّب؟ فرمودند معرفة النّفس. اجمالاً، انسان انسانیتش بنقشش نیست زیراکه نقشش را در پرده و کاغذ هم می کشند - بجسمانیتش هم نیست زیراکه حیوانات هم، جسم دارند - با، شرّهٔ طعام و جماع هم نیست زیراکه خرس و خوک

صح

خیلی از انسان بیشتر شره و شهوت دارند - با غضب و انتقام هم نیست
زیرا که سگ و گرگ قوه غضبیه شان از انسان زیادتر است بلکه خاصه
انسانیت که تو اهست و شرکاء دیگر از آن محرومند علم و معرفت و اخلاق
حسنه و علم و معرفت حاصل نشود مگر بتحسین اخلاق چنانچه فرمودند
لَیْسَ العِلْمُ فِی السَّمَاءِ وَلَا فِی الأَرْضِ لِیَصْعَدَ لَکُم بل مجبولٌ فی قلوبکم
تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ الرّوحانیّین حتّی یظهر لکم
غرض انسان طرفه معجونی است (از فرشته و زحیوان) جامع
عوالم و مظهر صفات و اسماء الهی است و اوست مختصر از لوح محفوظ و او
اکبر حجج الهی - کما اینکه انسان است حامل امانت الهی که آسمانها
و زمین - حمل آنرا نتوانستند - و بعبارت اخری از عالم محسوسات
و عالم مثال و عالم معقول - انسان حظ وافری دارد - و اگر انسان در
دو عالم حس و مثال خود را تابع عقلش نماید و او را بفعلیت در آورد
سلطنت دو عالم شهادت بر او موهبت شود و اگر عقلش را تابع عالم
حس و شهادت نماید و منغمر در عالم طبیعت شود خدا میداند که بعد از

مفارقت روحش ازاین بدن چه ابتلائی وچه شقاوتی وچه ظلمتی

شدتی باو خواهد رسید - واگر عقلش را غلبه برقوای دیگر

میشود انسان روحانی چنانچه سید مرتضیٰ علم الهدیٰ در کتاب

غُرَر و دُرَر از حضرت شاه ولایت علیه‌السلام روایت مینماید فرمودند

در جواب ازسؤال از عالم علوی که در روایت فرموده‌اند :

خُلِقَ الانسانُ ذا نفسٍ ناطقةٍ اِنْ زكّاها بالعلمِ والعملِ فَقَدْ شابهت

جواهرَ اوائلَ عِلَلِها وَاِذا اعتدَلَ مزاجها وفارقتِ الاضدادَ فَقَدْ شارك

بها السّبعَ الشِّدادَ . ودر روایت دیگر میفرماید :

فَمَنْ تخلّقَ بالاخلاقِ فَقَد صارَ موجودًا بما هُوَ انسانٌ دونَ اَنْ

یکونَ موجودًا بما هو حیوان .

در کافی از حضرت صادق علیه‌السلام روایتکرده میفرمایند : لَوْ عَلِمَ النّاس

ما في فضلِ معرفَةِ اللهِ ما مَدّوا اعینَهُم اِلیٰ ما متّعَ بِهِ الاعداءَ

مِنْ زَهرَةِ الحیوةِ الدُّنیا ونعیمها وكانَتْ دنیاهُم عِندَهم اَقَلَّ مِنْ ما

یَطؤُنَهُ باَرْجُلِهِم وَلَتنعّمُوا بمعرفةِ اللهِ وَتلَذّذُوا بِها تَلذُّذَ

مَنْ لَمْ یَزَلْ فِی روضاتِ الجَنّاتِ مَعَ اولیاءِ اللهِ اِنَّ مَعْرِفَةَ اللهِ اُنسٌ
مِنْ کُلِّ وَحْشَةٍ وَصاحِبٌ مِنْ کُلِّ وَحْدَةٍ وَنورٌ مِنْ کُلِّ ظُلْمَةٍ وَقُوَّةٌ
مِنْ کُلِّ ضَعْفٍ وَشِفاءٌ مِنْ کُلِّ سُقْمٍ ثُمَّ قالَ علیه السلام
قَدْ کانَ قَبْلَکُمْ قومٌ یُقْتَلونَ وَیُحْرَقونَ وَیُنْشَرونَ بالمَناشیرِ وَتَضیقُ
الاَرْضُ بِرُحْبِها، فَما یَرُدُّهُمْ عَمّا هُمْ علیه شَیْءٌ مِمّا هُمْ فیه فَسْئَلُوا
رَبَّکُمْ دَرَجاتِهِمْ وَاصْبِروا عَلیٰ نَوائِبِ دَهْرِکُمْ تُدْرِکوا سَعْیَهُمْ.
در کافی و توحید از حضرت صادق علیه السلام روایت که فرمود: اِنَّ روحَ المُؤمِنِ
لَاَشَدُّ اِتِّصالاً بِروحِ اللهِ مِنْ اِتِّصالِ شُعاعِ الشَّمْسِ بِها.
و در حدیث قدسی وارد شده: ما یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ عَبْدی بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمّا
اِفْتَرَضْتُهُ علیه وَاِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتّیٰ اُحِبَّهُ فَاِذا اَحْبَبْتُهُ
کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ
بِهِ وَیَدَهُ الَّذی یَبْطِشُ بِها، اِنْ دَعانی اَجَبْتُهُ وَاِنْ سَاَلَنی اَعْطَیْتُهُ
در مصباح الشریعه فرماید: المُشْتاقُ لا یَشْتَهی طَعاماً وَلا یَلْتَذُّ
شَراباً وَلا یَسْتَطیبُ رُقاداً وَلا یَأنَسُ حَمیماً وَلا یَأوی داراً وَلا

یَسکُنُ عُمراناً ولایَلبَسُ لِیناً وَلایَقِرُّ قَراراً وَیَعبُدُ اللهَ لیلاً ونهاراً
راجیاً بِاَنْ یَصِلَ اِلیٰ مَا اشْتاقَ الیه وَیُناجیه بلسانِ الشّوقِ مُعَبِّراً
عمّا فی سَریرَتِهِ ـ کما اخبرالله عن موسی بن عمران فی میعادِ ربّهِ
وَعَجِلتُ الیکَ رَبِّ لِتَرْضیٰ.

در علل شرایع از حضرت رسالت پناهؐ روایت نموده: اِنَّ شُعَیباً
بَکیٰ مِن خَشْیةِ اللهِ عزّوجلّ حتّیٰ عَمِیَ فَرَدَّ اللهُ عَلَیهِ بَصَرَه ثُمَّ بَکیٰ
حَتّیٰ عَمِیَ فَرَدّ اللهُ علیه بصرهُ ثُمَّ بَکیٰ حتّیٰ عَمِیَ فلمّا کانتِ الرّابعة
اَوْحیٰ اللهُ الیهِ یا شُعَیبُ اِلیٰ مَتیٰ یکونُ هٰذا مِنْکَ ابداً اِن یَکن هٰذا
خوفاً مِنَ النّارِ فَقَدْ اَجَرْتُکَ وَاِنْ یَکن شَوقاً اِلیَ الجنّةِ فقد اَبَحْتُکَ
فَقالَ اِلٰهی وسیّدی اَنْتَ تَعْلَمُ اِنّی ما بَکَیتُ خَوفاً مِن نارِکَ وَلاشَوقاً
اِلیٰ جَنَّتِکَ وَلکن عَقَدَ حُبُّکَ عَلیٰ قَلبی فَلَستُ اَصْبِرُ اَوْ اَراکَ!
فَاَوْحیَ اللهُ جلّ جلالهُ الیه اَمّا اِذا کانَ هٰذا هٰکَذا فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِکَ
سَاُخْدِمُکَ کلیمی مُوسیٰ بنِ عمرانَ ـ علیه السّلام.

در دعای کمیل وارد شده وَهَبْنی یا الٰهی وسیّدی ومولای صَبَرتُ

عَلی عَذابِکَ فَکَیفَ اَصبِرُ علی فِراقِکَ . ودر مناجات شعبانیه میفرماید : وَهَب لی کمالَ الانقطاعِ الیکَ وَ اَنِرْ اَبصارَ قلوبِنا بِعِزِّ قدسِکَ ، ایضا میفرماید : وَالْحِقْنی بنورِ عِزِّکَ الْاَبْهَج فَاَکُونَ لکَ عارِفًا وعَمَّن سِواکَ مُنْحَرِفًا . - وازاین سبیل عبادات که صریحند در معرفت ومحبّت ووصول بمقام قرب ووصال معنوی - ای برادر عزیز ، ای سالک طریق روحانی وعقلی :

اِعلم لاریب فی تجرّد النّفس وبقائها بعد مفارقتها عن البدن فالاوّل تجرّدها والثّانی بقائها والدّلیل علی الاوّل : ان کُلّ جسم لا یقبل صورًا واشکالًا کثیرة لزوالِ کلّ صورة اوشکل فیه لطریان مثله والنّفس تقبل الصُّوَرَ المتعدّدة المختلفة من المحسوسات والمعقولات مِن دون ان تزول الاولی بورود الاخری بل کلّما قبلت صورة ازدادت قوّتها علی قبول الاُخری ولذلک تزید القوّة علی ادراک الاشیاء بالرّیاضات الفکریّة وکثرة النَّظَر .

والدّلیل الثانی علی تجرّدها ، انّ النّفس تلتذّ بما لایلائم الجسم من الامور

الالهيّة والمعارف الحقيقيّة ولايميلُ الى اللّذات الحسيّة والخيالية والوهميّة - بل تَحِنّ ابداً الى الابتهاجات العقليّة الصِّرفة التى ليس فى الجسم وقواه فيها نصيب وقد استدلّوا على تجرّدها فى مواضع البحث من المطوّلات فراجع.

❀ إنَّ العَمَلَ نَفسُ الجَزآء ❀

كلّ نفس فى بدء الخِلقة، خالية عن الملكات باسرها، وانّما تحقّق كلّ ملكة بتكرّر الافاعيل - بيان ذلك، انّ كلّ قول وفعل مادام وجوده فى الاكوان الحسيّة، لاحظّ له من الثّبات، لانّ الدّنيا دار التجدّد والزّوال لكنّه يحصل منه اثر فى النّفس، فاذا تكرّر، استحكم الاثر فصار ملكة راسخة - مثاله الحرارة الّتى تحدث فى الفحم، فانّها ضعيفة اوّلاً واذا اشتدّت، تجمّرت، ثمّ استضاءت، ثمّ صارت صورة ناريّة محرقه لما قاربها مضيئةً لما قابلها - وكذلك الاحوال النّفسانيّة إذا تضاعفت قوّتها صارت ملكات راسخة. فالنّفوس الانسانيّة فى اوائل الفطرة كصحائف خالية عن النّقوش والصّور تقبل كلّ خُلق بسهولة

واذا استحكمت فيها الاخلاق، تعسّر قبولها لاضدادها ولذلك سهل تعليم الاطفال وتاديبهم ويتعسّر تعليم الرجال البالغين.

ثمّ الاختلاف في انّ هذه الملكات وافعالها اللازمة لها ان كانت فاضلة كانت موجبة للالتذاذ ومرافقة الملائكة والاخيار وان كانت رديّة كانت مقتضية للألم والعذاب ومصاحبة الشياطين والاشرار. وانّما الاختلاف في كيفيّة ايجابها للثواب او العذاب — فمن قال انّ الجزاء مغاير للعمل قال انّ كلّ ملكة وفعل يصير منشأً لترتّب ثواب او عقاب مغاير له بفعل الله سبحانه — ومن قال انّ العمل نفس الجزاء قال انّ الهيئات النفسانيّة اشتدّت وصارت ملكة تصير متمثّلة متصوّرة في عالم الباطن والملكوت بصورة يناسبها — اذ كلّ شئ يظهر في كلّ عالم بصورة خاصّة — فانّ العلم في عالم اليقظة امر عرضي يدرك بالعقل وفي عالم النوم يظهر بصورة اللبن فالظاهر في العالمين شئ واحد.

ولعلّ رواية قيس بن عاصم دالّ على التجسّم والتصوّر وهي ما روى اصحابنا عن قيس بن عاصم عن النبيّ صلّى الله عليه وآله قال: يا قيس انّ مع العزّ

ذلاً ومع الحيوة موتًا ومع الدنيا الآخرة وانّ لكلّ شيءٍ رقيبًا وعلى كلّ شيءٍ
حسيبًا وانّ لكلّ اجلٍ كتابًا وانّه لابدّ لك من قرين يدفن معك وهو
حيّ وتدفن معه وانت ميّت فإن كان كريمًا اكرمك وإن كان لئيمًا
ألامك ثمّ لا يحشر الّا معك ولا تحشر الّا معه ولا تسئل الّا عنه،
فلا تجعله الّا صالحًا فانّه إن صلح انست به وان فسد لا تستوحش
الّا منه وهو فعلك - وقال عزّ من قائلٍ إنّما تجزون ما كنتم تعملون
ولم يقل انّما تجزون بما كنتم تعملون سوره يس آیه ٥٤

لا تحصل السعادة الّا باصلاح جميع الصفات

لا تحصل السعادة الّا باصلاح جميع الصفات والقوى دائمًا فلا تحصل باصلاحها
بعضًا دون بعض ووقتًا دون وقتٍ كما انّ الصحة الجسمية وتدبير المنزل
وسياسة المدن لا تحصل الّا باصلاح جميع الاشخاص والطوائف في
جميع الاوقات - فالسعيد المطلق من اصلح جميع صفاته وافعاله على وجه
الثبوت والدوام، بحيث لا يغيّره تغيّر الاحوال والازمان فلا يزول
صبره بحدوث المصائب والفتن ولا شكره بورود النوائب والمحن

ولايقينه بكثرة الشبهات ولارضاه باعظم النكبات ولا احسانه
بالاسائة ولاصداقته بالعداوة .

(ولابدّ للسالك خروجه عن الشكّ والحيرة وتحصيل اليقين بمراتبها)

واليقين ينقسم الى اقسام ثلاثة (١) علم اليقين (٢) عين اليقين
(٣) حقّ اليقين - امّا علم اليقين وهو اعتقاد ثابت جازم مطابق
للواقع وهو يحصل من الاستدلال باللوازم والملزومات ومثاله اليقين
بوجود النّار من مشاهدة الدُّخان .

امّا عين اليقين فهو مشاهدة المطلوب ورؤيته بعين البصيرة والباطن
وهو اقوى في الوضوح والجلآء من المشاهدة بالبصر والى هذه
المرتبة اشار امير المؤمنين عليه السلام بقوله (انا لم اعبد ربًّا لم اره) و
قوله عليه السلام (رأى قلبى ربّى) وهو انّما يحصل من الرّياضة والتّصفية
وحصول تجرّد التّام للنّفس ومثاله اليقين بوجود النّار عند رؤيتها عيانا
وامّا حقّ اليقين وهو ان يحصل وحدة معنويّه وربط حقيقى بين العاقل
والمعقول بحيث يرى العاقل ذاته رشحة من المعقول (كذا) [العقل] ومرتبطًا به غير

منفك عنه ومثاله اليقين بوجود النّار بالدخول فيها من غير احتراق
وهذا الاعاظم السّالكين العارفين بالله المستغرقين فى لجّة حبّه
وأنسه وهم الصدّيقون وحصول هذه المرتبه يتوقّف على مجاهدات
شاقّة ورياضات قويّة وقطع اصول الشّهوات والطّهارة عن ادناس
جيفة الطّبيعة والتنزّه عن زخارف الدّنيا.

ثمّ فوق ذلك يثبتها بعض اهل السّلوك ويعبّرون عنه بحقيقة حقّ اليقين
والفناء في الله وهو ان يرى السّالك والعارف ذاته مضمحلاً فى انوار
الله، محترقاً من سبحات وجهه بحيث لا يرى استقلالاً ولا تحصّلاً
اصلاً ومثاله، اليقين بوجود النّار بدخوله فيها واحتراقه منها.

ومتعلّق اليقين إمّا اجزاء الايمان ولوازمه من وجود الواجب وصفاته
الكماليّه وساير المباحث الالهيّة من النّبوّة واحوال النّشاة الاخرة او
غيرها من حقايق الاشياء الّتى لا يتمّ الايمان بدونها.

وبالجملة اليقين اشرف الفضائل الخلقيّة واهمّها، وافضل الكمالات
النفسيّة وهو الكبريت الاحمر الّذى لا يظفر به الّا اوحدىّ من اعاظم

العرفاء المحقیق الالمعیّ من اکابر الحکماء ومن وصل الیه فاز بالرتبه القصوی والسّعادة العظمیٰ ۔ قال سیّد الرّسل صلی الله علیه وآله : اقلّ ما اوتیتم الیقین وعزیمة الصّبر ومن اوتی حظّه منهما لم یبال ما فاته من صیام النّهار وقیام اللیل : ای من المستحبّات

وفی الکافی عن الصّادق علیه السلام لا یقسّم بین العباد اقلّ من الخمس : الیقین والقنوع والصّبر والشّکر والعقل .

کافی عن اسحٰق بن عمّار عن ابیعبدالله علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله صلّی بالنّاس الصّبح فنظر الیٰ شابٍ فی المسجد فقال: کیف اصبحت ؟ قال اصبحت موقنًا بالله العظیم والجنّة والنّارِ حتّیٰ اریٰ اهل الجنّة فی الجنّة واهل النّار فی النّارِ ۔ فقال رسول الله ص لاصحابه هذا عبد نوّر الله قلبه بالایمان الی اخر الرّوایة ۔ کا، عن الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول الایمان فوق الاسلام بدرجة والتّقویٰ فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجةٍ وما قسّم بین النّاس شئ اقلّ من الیقین .

کافی عن ابیعبدالله علیه السلام من صحّة یقین المرء المسلم ان لا یرضی النّاس

بسخط الله ولا يلومهم على ما لم يؤته الله فانّ الرزق لا يسوقه
حرص حريص ولا يردّه كراهية كاره ولو انّ احدكم فرّ من رزقه
كما يفرّ من الموت لادركه رزقه كما يدركه الموت .

ثمّ لصاحب اليقين علامات : الاوّل ان لا يلتفت في اموره الى غير الله
ولا يكون اتكاله في مقاصده الا عليه فيتبرّء من كلّ حول وقوّة سوى
حول الله وقوّته والسرّ فيه اذ يرى الاشياء كلّها من عين واحدة ،
هو مسبّب الاسباب ولا يلتفت الى الوسايط بل يراها مسخّرة تحت حكمه
الثاني ان يكون في جميع الاحوال متواضعاً خاضعاً لله قائماً بوظائف
خدمته في السرّ والعلن مستغرقاً في لجّة حبّه وانسه فيكون دائماً
في مقام الشهود والحضور بين يديه .

الثالث ان يكون مستجاب الدعوة بل له كرامات وخرق عادات والسرّ
فيه انّ النفس كلّما ازدادت يقيناً ازدادت تجرّداً فتحصل لها ملكة
التصرّف في موادّ الكائنات - قال الصادق عليه السلام : اليقين يوصل
العبد الى كلّ حال سنيّ ومقام عجيب .

وقال رسول الله من عظم شأن اليقين، حين ذكر عنده انّ عيسى بن مريمؑ يمشي على الماء فقال صلى الله عليه وآله لو زاد يقينه لمشى في الهواء - فهذا الخبر دلّ على ان الكرامات تزداد بازدياد اليقين وانّ الانبياء مع جلالة محلّهم من الله متفاوتون في قوّة اليقين وضعفه .

الشّرك

وهو ان يرى في الوجود مؤثّراً غير الله سبحانه، فان عبد هذا الغير سواءً كان صنماً او كوكباً او انساناً او شيطاناً، كان شرك عبادة وان لم يعبده ولكن لاعتقاده كونه منشأ اثر اطاعه فيما لا يرضى الله فهو شرك طاعة والاوّل يسمّى بالشّرك الجلي والثّاني يسمّى بالشّرك الخفي - وكون الشّرك اعظم الكباير الموبقة وموجباً لخلود النّار ممّا لا ريب فيه .

التّوحيد

التوحيد ضدّ الشّرك وهو على ثلاثة اقسام (١) التّوحيد في اصل الذّات (٢) التّوحيد في وجوب وجوده (٣) التّوحيد في الفعل والتأثير

والایجاد بمعنی ان لا فاعل ولا مؤثر الا هو وله مراتب اربعة :
قشر و قشر القشر ولب ولب اللب کالجوز، الذی له قشرتان وله لب
وللب دهن وهو لب اللب .
فالمرتبة الاولی ان یقول الانسان باللسان لا اله الا الله وقلبه منکر و
غافل کتوحید المنافقین ، المرتبة الثانیة ان یصدق بمعنی اللفظ
قلبه کما هو شأن عموم المسلمین، المرتبة الثالثة ان یشاهد ذلک
بطریق الکشف بواسطة نور الحق وذلک بان یری الاشیاء کثیرة ولکن
یراها بکثرتها صادرة عن الواحد الحق وهو مقام المقربین وصاحبه موحد
المرتبة الرابعة الا یری فی الوجود الا واحداً ویسمیه اهل المعرفة الفناء
فی التوحید لانه من حیث لا یری الا واحداً فلا یری نفسه ایضاً

(ترجمه آنچه بیان شد اجمالاً وبترتیب چنین است)

در فضیلت خداشناسی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :
اگر مردم میدانستند فضیلت خداشناسی و معرفت حق جل و علا را نظر
وتوجه نداشتند بآنچه دشمنان ما بآنها خوشحالند وفخریه مینمایند

بدانکه معرفت حضرت احدیت، انیس هر وحشت و رفیق هر غریب و همدم، هر تنها بوده و نورانیت است برای هر تاریکی و قوت است برای هر ضعیف و شفا و دوا است برای هر مرض و مریض.

در حدیث قدسی فرماید: تقرب و نزدیکی عبد بخدای تعالی برای بجا آوردن و اداء واجباتست و بنده با بجا آوردن نوافل بحضرتش نزدیک میشود تا آنکه حضرت رب مجید، او را دوست میدارد و چون دوستش داشت، در اثر تجلی معنوی، در گوش و چشم و زبان و دست بنده، مظهریت بهم میرسد و نتیجهٔ این ظهور - و اضائهٔ نور - در عبد تا آنجاست که هرگاه او را بخواند - جواب میدهد و هرچه بخواهد بآن میرسد

در مصباح الشریعة آورده است: مشتاق لقاء حق باب و غذا میل ندارد، از خواب، زیاد، استفاده نمیکند و با مردم، زیاد مصاحبت ندارد از لباس گرم و نرم بهره نمیبرد، دائماً مشغول بندگی حق بوده و امیدوار است که بمحبوبش برسد و پیوسته با او در مناجات باشد.

در علل الشریعة متعرض است که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده که حضرت شعیب (ع)

گریه کرد تا چشمش نابینا شد و خدای تعالی بینائیش را باو برگرداند - باز
گریه کرد و بینائیش را از دست داد و باز هم خدای تعالی بینائیش کرد و این عمل چهار
بار تکرار شد از طرف خدا، خطاب رسید ای شعیب اگر از ترس جهنم است
از عذابش آسوده باش و اگر بر شوق بهشت است آنرا بر تو مباح کردم، برای
چه گریه میکنی؟ عرض کرد گریه‌ام نه از ترس دوزخ است و نه طمع بهشت
بلکه دوستی تو در دلم گره خورده و بیقرار توام تا ترا ملاقات نمایم خطاب
رسید حال، که چنین است کلیم خودم، موسی بن عمران را خادم تو قرار دادم
در دعای کمیل میفرماید: گیرم که بر عذابت صبر کردم، بر فراقت چگونه
برد بار باشم؟!

در مناجات شعبانیه عرض میکند بار الها عنایت فرما قلبی که شوقش
مرا بحضرتت نزدیک کند و زبان صادق و نظرِ صائب که حق عبودیت را
انجام دهد و همچنین عرض میکند: الهی عنایت فرما از همهٔ ممکنات و موجودات
منقطع کردم و نورانی گردان بعزت قُدست دیده های دل ما را یعنی
چشم معنوی و حقیقی ما، نورانی گردد.

بدانکه شبهه نیست که نفس مجرّد است و باقیست و فنا پذیر نیست

دلیل اول آنکه جسم، اشکال متعدّد قبول نکند مگر بعد از زوال شکلی و صورتی، صورت و شکل جدید میپذیرد.

دلیل دوم آنکه نفس لذّت میبرد از چیزهای مُلذّ و نفرت دارد از چیزهای مُنافِر طبع - مثل اینکه نفس از علوم الهیّه و امور حقیقیه لذّت میبرد و خوشحالست بابتهاجات خود و جسم این حالت را ندارد

نفس در ابتداء خلقت، خالی از تمام ملکات بوده و در اثر تکرار و عمل کردش - چه در امر صحیح و شایسته و چه در امر بد و ناپسند، ملکه حاصل میشود و ممکنست بمرتبهٔ (رَیْن) برسد که خدای تعالی در کلام مجیدش چنین میفرماید: بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلوبِهِم مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مثال: حرارت، اول که بذغال میرسد ضعیف است، زمانیکه زیاد شد آن حرارت، کم کم رو بشدّت میگذارد و ناریّتش بغایت میرسد و در اینزمانست که هرچه باو نزدیک شود آتش میگیرد و میسوزد.

این چنین است حال نفس و نفسانیّت، زمانیکه در اثر تکرار فعلها، رسوخ

در نفس حاصل شد مَلَکه میشود و ملکات پایدارند و حاصل آنکه
نفوسِ انسان در اوایل فطرت، خالی از تمام عوامل و اخلاق و حالاتست
هر چیزی باو اِلقاء شود، بزودی دریافت نموده و ضبط مینماید، مانند
اطفال، که در کوچکی، فوق العاده مستعدّ دریافت هستند (چه خوب
و یا چیزهای زشت) ولیکن بزرگسالان چنین نیستند زیرا که تغییر ملکات در آنان
بسختی صورت میگیرد - و بدیهی است که افعال زشت نتیجه بد و افعال
نیکو، ملکات فاضله و حَسَنه ثمَر میدهد.

مخفی نماند که درباب جزای اعمال خوب و زشت و ملکات آنان اختلافست
که آیا، جزا، نفسِ عملِ خوب، یا، بد، میباشد یا آنکه پاداش، چیز دیگری
غیر از عملست؟ - از روایت قیس بن عاصم معلوم میشود جزا همانا
نفسِ عمل است - البتّه با تغییر صورت، مثلاً کسی در خواب می بیند که
شیر، مینوشد - تعبیر میشود باینکه، علم، خواهد آموخت.

در آن خبر - رسول الله (ص) فرمود: بدانکه با هر چیزی رقیبی هست و آنکه با تو
بناچار قرین است او زنده است و هیکل عنصری تو، مرده، دفن میشوی با او

درحالیکه تومرده‌ای، او زنده، اگر او، نیکو وخوب باشد، تو را اکرام واعزاز نماید واگر لئیم وزشت باشد، تورا عذاب ونکال دهد واو محشور نگردد مگر باتو، وتو، محشور نشوی مگر بااو، ومورد سئوال واقع نگردی مگر از او، پس قرار مده اورا مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد، تو، بااو انس میگیری واگر غیر صالح باشد از او، وحشت میکنی، و، او، همانا فعل وعمل تواست.

پس معلوم شد، جزا، نفس عمل است، و، نه چیزدیگر و کذلك در سورهٔ یس فرماید: اِنّمٰا تجزونَ مٰا کُنتم تعملونَ نفرموده اِنّمٰا تُجزونَ بمٰا کنتم تعملونَ.

ومخفی نماند که سعادت وعظمت وروحانیّت معنوی حاصل نمیگردد مگر باصلاح جمیع صفات، کمٰا اینکه صحّت جسمٰا وسیاست مُدن حاصل نمیشود مگر باصلاح جمیع اعضاء واشخاص وطوایف، پس سعید مطلق کسی است که تمام صفات وافعال را بروجه ثبوت و دوام اصلاح نموده وعوارض و عوامل و جهات مختلفهٔ مادیّات وطبیعیّات اورا تغییر وتبدیل ندهند.

بدانکه سالك طریق حقیقت ومعنویّت ، باید از شکّ وحیرت خارج شده
وتحصیل یقین را نصب العین خود قرار دهد ویقین سه مرتبه وسه درجه
دارد (۱) علم الیقین (۲) عین الیقین (۳) حقّ الیقین .

امّا علم الیقین اعتقاد ثابت وجازم مطابق باواقعست واین اعتقاد بواسطهٔ
دلیل حاصل گردد ، مانند یقین بوجود آتش بواسطهٔ دیدن دود .

امّا عین الیقین مشاهدهٔ مطلوبست بعین بصیرت وباطن واو اقوی است
در مشاهده وجلاء از دیدن با چشم ظاهر ، وشاید بهمین مرتبه
حضرت امیرمؤمنان اشاره فرموده اند که لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ - عبادت
نمینمایم خدای نادیده را یعنی بعین الیقین .

و امّا حقّ الیقین آنستکه حاصل کند وحدت معنوی وربط واقعی بین
عاقل ومعقول بحیثیّتی که عاقل ذات خود را رَشْحه‌ای از رَشَحات انوار
حضرت ربوبی دانسته وبداند که مخلوق از خالق قابل انفکاک نیست و
مثال این مرتبه از یقین همانند داخل شدن در آتش است در حالتیکه
احتراق وسوزندگی حاصل نشود واین درجه ورتبه برای کمتر کسی فراهم آید

مگر بزرگان از سالکین و عارفین حقیقی که غریق لجهٔ رحمت و مواهب
رب و انس حضرت کبریائی بوده باشند و وصول باین درجه مستلزم ریاضات
و مجاهدات و قطع اصول شهوات و دوری از زخارف امور دنیوی میباشد.
«کار هر بافنده و حلاج نیست».

و بعضی دیگر مرتبه دیگری اضافه باین مراتب سه گانه نموده و نامش را
حقیقة حق الیقین و فناء فی الله نهاده اند و توضیح این مرتبه آنستکه
سالک، ذات خود را مضمحل در انوار الله و محترق از سبحات جلال او
جلت عظمته بیند و داند بحیثی که از خود بیخبر باشد. آنرا که خبر شد، الخ
بالجمله، یقین، اشرف فضائل حکمیه و افضل کمالات نفسانیه است
و، اوست کبریت احمر و قرة العین انبیاء و امامان معصوم سلام الله علیهم اجمعین
و اگر کسی باین درجه از یقین برسد فائز بغایة القصوای معرفت گردیده است
رسول الله (ص) فرمود: دو چیز در بین مردم کم یافت میشود یکی یقین
و دیگری صبر است و حضرت صادق (ع) فرمود: تقسیم نشده است
بین بندگان کمتر از پنج چیز (۱) یقین (۲) قناعت (۳) صبر (۴) شکر

(۵) عقل - رسول اکرم (ص) بعد از نماز نظر فرمود جوانی را در مسجد دید، فرمود: کیف اصبحت؟ عرض کرد صبح نمودم در حال یقین! فرمود علامت یقینت چیست؟ عرض کرد - اهل بهشت را منعّم در بهشت و اهل جهنم را معذّب در جهنّم می بینم با تفصیلی که در خبر آمده است رسول خدا فرمود این بنده‌ای است که خدا قلبش را نورانی گردانیده است

عن الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام که فرمود: ایمان، فوق اسلام است بیک درجه و تقوی فوق ایمان است بیک درجه و یقین، فوق تقوا است بیک درجه، و در بین مردم چیزی کمتر از یقین، تقسیم نشده است.

کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید از آثار صحت یقین شخص که یقینش سالم و واقعیت دارد آنست که چنان نپندارد که مردم داخل در سخط حضرت باری هستند و ملامت و سرزنش نکند آنانرا بآنچه خدای تعالی بآنها عنایت نفرموده است زیراکه رزق مقسوم است و قابل ردّ و اعطاء نیست اگر کسی از روزی خود فرار کند آنچنانست که از مرگ خود فرار میکند - روزی او باو، میرسد همچنانکه مرگ او را خواهد گرفت.

وبرای کسیکه یقین دارد واز این فیض عظمی بهره منداست علامتهائیست
اوّل آنکه بغیر از خدا، باحدی توجه والتفات مؤثریت مطلق ندارد
بلکه تکیه گاهش فقط واحد متعال بوده، حول وقوه ای غیر از حول وقوهٔ
خدای تعالی برای احدی قائل نیست وعلت این معنی آنستکه تمام
موجودات معلول فیاضیت مطلقهٔ حضرت اقدس کبریائی هستند.
دوم آنکه در تمام احوال واوقات شخص صاحب یقین حالت خضوع
را فراموش نکرده، در هر مرتبهٔ وهر عالمی که باشد. نسبت بذات مقدس
ربوبی. خودرا کوچک وحقیر ولاشئ میداند واین معنی نیست مگر در
اثر محبت وفنای محض در انوار جلال وجمال ذات احدی.
سوم آنکه مستجاب الدعوة وصاحب کرامات وخرق عادات باشد
که حضرت احدیت عنایتش چنین است که فرموده: عَبْدِی اَطِعْنِی حَتّیٰ
اَجْعَلَکَ مِثْلِی.. معلوم میشود که بنده اگر از راه اخلاص ویقین بی
پیرایه اطاعت مولای مطلق کند. آنچه اراده نماید حاصلست.
صفت شرک آنست در وجود ودر انجام امورات ظاهریه وباطنیه

فاعل و عامل آنرا غیراز خدا را شریک بدانند - شرک بدو قسم است

شرک جلی و شرک خفی - شرک جلی آنست که رسماً و عملاً، قولاً و

فعلاً برای دیگری قدرتی قائل شود و شرک خفی نه اینچنین است ولی

معنًا معتقد است که بعضی از نفوس یا غیر نفوس مدخلیت در انجام

امر داشته باشد - خدا ما را حفظ فرماید.

توحید: و این نیز سه قسم است (۱) توحید در اصل ذات

(۲) توحید در وجوب (۳) توحید در فعل و تأثیر که مؤثری وجود ندارد

غیر از ذات مقدس ربوبی جلت عظمته.

برای توحید در فعل و مؤثر بودن، مراتب چهارگانه برای تنظیر و تفهیم

قائل شده است (۱) قشر (۲) قشر القشر (۳) لُب (۴) لبُّ اللُّب

مرتبهٔ اولی لفظاً بگوید لا اِلٰهَ اِلَّا الله مرتبهٔ دوم تصدیق قلبی باضافهٔ

قول لفظی که توحید مردم عوام چنین است مرتبهٔ سوم مشاهده کند بطریق

کشف نور حق را باین نحو که موحد اشیاء کثیره را می بیند ولی با ملاحظهٔ

کثرت نظر بحق واحد دارد در صدورش، و این رتبه، مقام مقربین است

مرتبهٔ چهارم، موجودی نه بیند مگر ذات مقدس ربوبی جلت عظمته
واین مرتبه را اهل معرفت نام نهاده اند بمرتبهٔ فنا فی التوحید وچون
کسی را غیر از ذات باری تعالی نه بیند پس خودش را هم نمی بیند .

پس باید تحصیل توحید کرد وشرط اول آن که حبّ قرب جوار رحمت الهیت
توبه از گناهانست وبالنتیجه وجوب توبه اجماعاً و نقلاً وعقلاً
مسلم است - امّا اجماع که محققات وشبهه در انعقاد اجماع نیست .
وامّا دلیل نقلی مانند قوله تعالی: تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا اَيُّهَا المؤمنون
لَعَلَّكُم تُفْلِحُونَ [نور ۳۱] وقوله تع يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا توبوا الى اللّٰهِ توبةً
نَصُوحًا عَسى ربكم اَنْ يُكَفِّرَ عنكم سيّئاتكم [تحریم ۸] .
ومعنی نصوح خالص است یعنی آن توبه مشوب باغراض دنیویه از مال و جاه
وبدست آوردن عنوان و با طاعت وادا کردن عوام نباشد ، و (توبوا)
امر است برای وجوب وامّا دلیل عقلی : اگر کسی، معنی وجوب ومعنی توبه
را بداند، یقین خواهد کرد که حتماً باید توبه نمود زیرا معنی واجب آنستکه
توقف دارد وصول سعادت بر آن چیز واگر سعادت وشقاوت در بین نباشد .

دربیان وجوب توبه

واجب وحرام معنی ندارد - امّا واجب آنچیزیست که وسیله برای
سعادت ابد باشد وشبهه نیست که سعادت ونیکبختی در دار بقاء
نیست مگر لقاء الله واُنس بالله وعاملی دورکننده ومُبَعِّد ومانع
از لقاء الله نیست مگر معاصی که از متابعت شهوات نفسانیّه واز علاقه
بزخارف دنیای کثیف حاصل میشود وعاملی مُقرّب ونزدیک کننده
به لقاء الله نیست مگر قطع علائق از زخارف این عالم واقبال وتوجّه
بجمیع وجوه بحضرت باریتعالی وطلب اُنس بدوام ذکرش ودوام فکر در
عظمتش ونتیجه آنکه دوری از گناه که شقاوتست ونزدیکی بقُرب
دوست که سعادتست حاصل نگردد مگر بتوبه پس توبه واجب عقلیست
مخفی نماند آنکه بتوسط توبه از گناهان، ایمان، مستقر وثابت میگردد ودر
جای خود ثابتست که ایمان یک باب ندارد بلکه ابواب متفرّقه دارد
وبعضی از اهل سلوک بیان فرموده اند، ایمان هفتاد وچند باب دارد
که برتر از همه، شهادتین وفروتر از همه، رفع مانع ودفع اذیّت از راه
عبور بندگان خدا - وتنظیر ومثال براین قول، قول متکلّم است که

میگوید: انسان، موجود، واحد نیست بلکه صاحب مراتب است
وهفتاد وچند موجود است که اَعْلیٰ از انسان روح وقلب ومتفرّعات
این فرازهای عالیات، واَدنای آن، انسانیکه بشَرَه وپوست بدن را راحت
نماید، شارب را بگیرد وناخن بحدّ معتدل بچیند که شبیه ذوات انیاب
- حیوانات ناخن دار نباشد - پس ایمان، مثل انسان وفاقد شهادتین
بودن انسان، مثال فاقد روح بودن است وهرچه مبانی ایمانی واصول اخلاقی
ضعیف شد همانند شاخه های نازك وگیاه بی اصل وریشه است که
با اندك تند باد از ریشه کنده شده ودر اندك زمانی از بین میرود
بخلاف آن - ایمان واصول اخلاقی وجهات معنویت در هرکس ریشه
دوانیده، قوی ومحکم گردیده مانند درخت بزرگ چنار است که در تند بادها
مقاوم وبرحال خود باقیست .

مثل شخص عاصی که از گناهان اجتناب ندارد مثل شخص سالم صحیح
المزاجیست که بقوّت بنیهٔ خود مغرور است ولیکن اغذیهٔ مسمومه وغیر
نافعه کم کم در مزاجش اثر گذاشته ولاجرم موجب هلاکتش میشود.

شخص معصیت کار چه گناه صغیره با اصرار بکند و یا خدای نکرده گناه
کبیره مرتکب شود، گناه در مزاج روحی و قلب معنویش اثر گذاشته
او را از طریق حق منحرف و در حالیکه مُنْغَمِر در دنیا و معاصی و لذات
از شهوات گوناگون میباشد، امید برگشت از او سلب و لاجرم گرفتار
هلاک ابدی خواهد شد، پس باید توبه را بتأخیر نینداخت و
بتسویف و سستی نپرداخت، زیرا که مرگ آمدنش را خبر نمیکند
از اینجاست که حضرت لقمانؑ بپسرش فرمود: يَا بُنَيَّ لَا تُؤَخِّرِ
التَّوْبَةَ فَإِنَّ الْمَوْتَ يَأْتِي بَغْتَةً.

شرط است در کمال توبه، بعد از تدارک هر معصیتی، از طول
دادن پشیمانی و قضا کردن عبادات و فارغ شدن از مظالم عباد و
کثرت گریه و عادت بکم خوردن غذا و ریاضت نفس تا آنکه آب
شود در بدن هر گوشتی که از اغذیه حرام روئیده باشد.

روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که شخصی در محضرش عرض کرد
اَسْتَغْفِرُ الله امیر مؤمنان فرمود: ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ اَتَدْرِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ

انّ الاستغفارَ درجةُ العلّیین . وبرای استغفار شش درجه است

(۱) نَدَم یعنی پشیمانی برآنچه گذشته است (۲) عَزْم بر ترک عود برای گناه همیشه - یعنی دیگر بگناه برنگردد (۳) اداکند حقوق مردم را تا آنکه زمان ملاقات حضرت احدیّت چیزی بر عهده اش نباشد (۴) هر فریضهٔ واجبی را از هر مقوله باشد از عبادات و غیر آنها که ضایع کرده تدارک نماید (۵) آن گوشتها که در زمان عصیان در بدن روئیده و برآمده با حُزن و اندوه آب نماید (۶) بچشاند عبادات را برای آب کردن گوشت بدن و بچشاند سختی را برخود همچنانکه در عصیان از راحتی نصیب میبُرد .

محقّق است که توبهٔ جامع الشّرایط حتمًا مقبول درگاه حضرت احدیّت است بدلیل قوله تعالی : هُوَالَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ (شوری ۲۵) وقوله تع وَمَنْ یَعْمَلْ سُوءًا اَوْیَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِاللّٰهَ یَجِدِاللّٰهَ غَفُورًا رَحِیمًا (النّساء ۱۱۰) وقوله تع غَافِرِالذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ (غافر آیه ۲)

وقول رسول الله صلی الله علیه وآله اِنَّ اللّٰهَ یَبْسُطُ یَدَهُ بِالتَّوْبَةِ لِمُسِیْءِ اللَّیْلِ

الی النّهار و لمسئ النّهار الی اللّیل حتّی تطلع الشّمس من مغربها

و بسط الید کنایة عن طلب التّوبه.

وقوله صلی اللّه علیه و آله اِنَّ الحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ : کَمَا یُذْهِبُ

المَاءُ الوَسَخَ وقوله (ص) کفّارة الذّنب النّدامة.

وقوله (ص) مَن تَابَ قَبْلَ موته بِسَنَةٍ قَبِلَ اللّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ

إنَّ السَّنَةَ لکثیرٌ مَن تَابَ قبل موتهِ بِشَهْرٍ قبل اللّه توبته، ثُمَّ

قَالَ ان الشّهر لکثیر مَن تَابَ قبل موته بِجُمعَةٍ قبل اللّه توبته

ثُمَّ قَال ان الجمعة لکثیر مَن تاب قبل موته بیومٍ قبل للّه توبته

ثُمَّ قال صلی علیه و آله ان الیوم لکثیرٌ مَن تابَ قبل موته قبل اَنْ یُعَایِنَ

ملك الموت قبل اللّه توبته انتهی) اقول نعم المولی و نعم النّصیر

قال الباقر علیه السلام لمحمد بن مسلم : ذنوب المؤمن اذا تاب منها مغفورة

له، فلیعمل المؤمن لما یستأنف بعد التّوبة والمغفرة، اَمَا وَاللّهِ

انّها (ای التّوبة) لیست الّا لاهل الایمان - فقال فإن عاد بعد التّوبة

والاستغفار من الذنوب وعاد فی التّوبة ؟ قال علیه السلام یا محمد بن مسلم

اَتَرَی العبدَ المؤمن یندم علی ذنبه ویستغفر منه ویتوب ثُمَّ
لایقبل الله توبته ؟ قال فانّه فعل ذلک مراراً یذنب ویتوب و
یستغفر قال علیه السلام کلمّا عاد المؤمن بالاستغفار والتّوبة عاد الله
علیه بالمغفرة وانّ الله غفورٌ رحیمٌ یقبل التوبة ویعفو عن
السیّئات فایّاک اَنْ تقنط المؤمن من رحمة الله .

وقوله علیه السلام (اذا بلغت النّفسُ هٰذِهِ واَهْوی بیدهِ الی حلقه
لم یکن للعالم توبة وکانت للجاهل توبة)

وقوله انّ آدمؑ قال یاربّ سلّطتَ عَلَیّ الشیطان واَجرَیْتَهُ مِنّی مَجری
الدّم فاجعل لی شیئًا فقال یاآدم جعلتُ لک ان مَنْ هَمَّ مِن ذریّتک
بسیّئَةٍ لَمْ تُکتب علیه، فَاِن عملها کتبت علیه سیّئة ومَن
هَمَّ منهم بِحَسَنَة فان لم یعمل بها کُتبت له حسنة، فان هو عملها
کُتبت له عشراً - قال یاربّ زدنی - قال جعلتُ لهم التّوبة وبسطتُ
لهم التوبة حتّی تبلغ النّفس هٰذه قال یاربّ حَسْبی !

وقال الصّادق علیه السلام ان الرّجل لیذنب الذّنب فیدخله الله الجنّة

قیل یدخله الله بالذنب الجنة ؟ قال نعم ! انه لیذنب فلایزال
منه خائفاً ماقتاً نفسه فیرحمه الله فیدخله الجنة .
وقوله علیه السلام : العبد المؤمن اذا اذنب ذنباً اجله الله سبع ساعات
فان استغفرالله لم یکتب علیه شیٔ وان مضت الساعات ولم یستغفر
کتبت علیه السیئة - وانّ المؤمن لیذکر ذنبه بعد عشرین سنة
حتی یستغفر ربّه فیغفرله وانّ الکافر لینساه من ساعته......
ولایخفی انّ الاخبار المذکور فی الباب من کتاب اصول الکافی فی باب الاعتراف
بالذنوب وباب من یهم بالحسنة والسیئة وباب التوبة وباب الاستغفار
من الذنوب وباب فیما اعطی الله آدم وقت التوبة

ترجمهٔ روایات توبه

- توبه زمانیکه واجد شرایط باشد مقبول ساحت قدس
کبریائیت بدلیل قوله تعالیٰ هوالذی یقبل التوبة ، پس ذات اقدس
حق قبول توبه از بندگان خود مینماید .
دیگرانیکه میفرماید : من یعمل سوءً (الخ) یعنی کسیکه مخالفت باخدای تعالیٰ

کرد یا آنکه بنفس خود ظلم نمود و بعد توبه کرد و از کردهٔ خود پشیمان
شد و استغفار نمود - خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بازگشتش را
میپذیرد و باز فرموده است که خدای تبارک و تعالی قبول کنندهٔ
توبه و آمرزندهٔ گناهانست - رسول اکرم (ص) میفرماید:
خدای تعالی بسط ید میفرماید: برای گناهکار روز و گناهکار
شب - یعنی هر زمان طالب توبه استغفار کرد، توبه اش را قبول
مینماید - همچنین رسول اکرم (ص) فرمود همچنانکه آب (شوینده)
کثافت لباس و بدن را میشوید توبه هم گناهان را شستشو و پاک میکند
و همچنین فرموده اند: کفارهٔ گناه، توبه است.
و فرمود (ص): اگر گناهکاری یکسال قبل از مرگش توبه کرد، توبه اش پذیرفته است
بعد فرمود یکسال زیاد است اگر یکماه مانده بمرگش توبه کرد از او قبول است
بعد فرمود یکماه زیاد است اگر یک جمعه بمرگش از گناه باز آید توبه اش قبول است
بعد فرمود یک جمعه زیاد است اگر کسی یکروز بمرگش توبه کرد از او قبول است
بعد فرمود آنهم زیاد است اگر کسی قبل از موت - قبل از معاینهٔ ملک الموت

توبه کند، توبه‌اش قبولست . حضرت باقر علیه‌السلام بمحمّد بن مسلم

میفرماید مگر ممکنست کسی توبه کند و توبه‌اش قبول نشود .

و آن حضرت بمحمّد بن مسلم فرمود: زمانیکه روح بحلقوم رسید، توبه برای

عالم نافع نیست ولی برای جاهل نافعست - در روایت :

آدم علیه‌السلام بحضرت احدیّت عرض کرد : شیطان را بر من و بذرّیهٔ من

مسلّط کردی - که شیطان در خون من و ذرّیه‌ام جریان دارد، در مقابلش

عنایتی فرما، خطاب رسید از ذرّیه تو اگر قصد گناه داشتند نمینویسیم

و اگر گناه کرد یک گناه مینویسیم و اگر قصد عمل نیک داشت و موفق

بانجامش نشد یک حسنه در نامه عملش مینویسیم و اگر با نجامش توفیق حاصل

کرد ده حسنه برای یک عملش مینویسیم - آدم (ع) عرض کرد خدایا :

(فضل خود را) زیاد فرما، خطاب رسید اگر گناه کرد و استغفار نمود

گناهش را عفو میکنم، حضرت آدم عرض کرد زیاد فرما، خطاب رسید

برای جبران گناه او، توبه قرار دادم تا زمانیکه جان بحلقومش برسد

عرض کرد خدایا کافیست .

و فرمودند : مؤمن پس از گناه ، هفت ساعت مهلت دارد تا گناهش
را با توبه جبران نماید اگر جبران نکرد آنگاه . گناه در نامه‌اش ثبت میشود
باز فرمودند : هرگاه مؤمن گناه بیست سال قبلش را بیاد آورد و توبه
نماید خدای تم اورا میآمرزد ولیکن کافر همینکه گناه کرد فراموش میکند
وامّا اخبار وارده در ذمّ مطلق ذنب زیاد است واز آنجمله است :
کقول النبی صلّی الله علیه وآله : مَا مِنْ یومٍ طَلَعَ فَجرُهُ وَلا لَیلةٍ غَابَتْ
شَفَقُهَا اِلّا وَ مَلَکَانِ یُنَادِیَانِ بِاَربعةِ اصواتٍ یقول اَحَدُهُمَا
یَا لَیْتَ هٰذَا الْخَلْقَ لَمْ یَخْلُقُوا ویقول الاخر یَا لَیْتَهُمْ اِذا خُلِقُوا
عَلِمُوا لِمَاذَا خلقوا فیقول الآخر فیالیتهم اذا لَمْ یعلموا لماذا خلقوا
عَمِلُوا بِمَا عَلِمُوا فیقول الآخر ویالیتهم اِذالم یَعملوا بِمَا عملو، تابوا
عَمّا عملوا - رسول اکرم (ص) فرمود روزی نیست که از فجر مشرق طالع
گردد وشامی ، هم نیست که در شفق غرب افول نماید مگر آنکه دو
مَلک بچهار آواز ندا میکنند : ندای اوّلی اینکه ایکاش این آفریده شده‌ها
خلق نشده بودند ندای دوّمی اینکه ایکاش حالا که خلق شده‌اند

میدانستند برای چه خلق شده اند ندای سومی میگوید حالکه
نمیدانند برای چه خلق شده اند ایکاش عمل میکردند بآنچه علم داشتند
ندای چهارمی میگوید حالاکه عمل نمیکنند بآنچه میدانند ایکاش توبه
میکردند از آنچه عمل کرده اند.

وهر آینه، بندهٔ گناهکاری یکصد سال حبس گردد برای گناهی وحال آنکه
نظر میکند بر ازواج واولادها ونواده ها که همه در بهشت متنعّمند.

قال الباقر علیه السلام إنّ الله قضیٰ قضاءً حتماً الّا ینعم علی العبد بنعمة
فیسلبها ایّاه حتّیٰ یحدث العبدُ ذنباً یستحق بذلك النّقمة.

وقال علیه السلام ما من شیءٍ أفسد للقلب من خطیئةٍ انّ القلب لیواقع
الخطیئة فما یزال به حتّیٰ یغلب علیه فیصیرُ أعلاهُ أسفله.

حضرت باقر (ع) فرمود: علم قضائی حضرت حق جلّت عظمته بر آنستکه
نعمتی راکه به بنده اش عنایت فرمود سلب و منع نفرماید مگر آنکه عبد
با عمل زشت خود وگناهیکه مرتکب میگردد نعمت الهی را تبدیل به نقمت مینماید
و فرمود چیزی بدتر و فاسد کننده تر از گناه بر قلب نیست ودر اثر اصرار در گناه

قلب منکوس میشود یعنی جهات علوی، مقامِ سفلی و سفلی در علوی
مقام میگیرد. فرمودند: ناراحتی روحی ومزاجی پیش نمیاید مگر در
اثر گناه چنانکه خدای حکیم در کتاب کریمش چنین یادداشت میدهد:
وَمَا اصابکم مِن مصیبةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ اَیْدِیکُم ویعفو عَن کثیرٍ
وحضرت صادق علیه‌السلام فرمود: وَمَا یَعْفُوالله اکثرُ مِمَّا یؤاخِذ
بِه - یعنی آنچه خدای تعالی عفو میفرماید بیشتر از آنستکه اورا مؤاخذه
فرماید وآنحضرت فرمود: اِنَّ الرجل یذنب الذَّنْبَ فیحرم صلوةَ
اللّیلِ - مرد گناه میکند ودر اثر گناه از نماز شبش محروم میماند.
« این روایات در باب ذنوب از کتاب شریف اصول کافی نقل گردید »
وتوهم نشود که ممکنست گناه برای بعضیها اثر نداشته باشد، این ام
محالست بعلت آنکه جائیکه انبیاء مورد بازخواست قرار میگیرند مثل
حضرت آدم علیه‌السلام که بنا بقولی دویست سال گریه کرده است دیگر غیر انبیاء
راتکلیف روشن است.

قال الصادق علیه‌السلام: التوبة حبل الله ومَدَّهُ عِنایتِه - توبه ریسمان

لطف و رأفت حضرت حق است که بوسیلهٔ آن دور شدگان نزدیک
میگردند و ضرورت دارد که بندگان خدا مداومت در توبه داشته
باشند و دانستنی است که هر فرقهٔ از عباد، نوعی توبه دارند کما
اینکه توبه انبیاء علیهم السلام - از اضطراب سر است و توبه
اولیاء از تلون خطرات است که در درون خطور میکند مرضی و یا غیر مرضی است
توبه اصفیاء از اینمعنی است که آیا از عهدهٔ ما وجب علیهم برآمده اند
یا خیر و توبهٔ خواص از اشتغال بغیر الله است از ازواج و بستگان
و احباء و توبهٔ عوام از گناهان صغیره و کبیره است.
و برای هر یک از فرق مذکوره معرفت و شناسائی و علم در اصل توبه میباشد.
واعلم ان لعدم خلو احد من الخلق من نوع النقص و ان تفاوتوا
فی المقادیر، یلزم وجوب التوبة علی کل عبد فی کل حالة فالتوبة
واجبة علی کل عبد فی کل نفس من انفاسه.
قال العارف المعروف ابو سلیمان الدارانی فیما نقل عنه فی احیاء العلوم ج ۴ ص ۱۰
« لو لم یبک العاقل فیما بقی من عمره الا علی فوت ما مضی من عمره

فی غیر طاعۃ اللہ لکان حقیقًا ان ینتھی ذلک الی الممات فکیف
من یستقبل ما بقی من عمرہ بمثل ما مضیٰ من جھلہ ۔ ومن عرف
قدر العمر وفائدتہ وما یکتسب بہ من سعادۃ الابد، یعلم انّ
ما یضیع منہ فی المعصیۃ وغیر التوبہ ایّ حسرۃ وندامۃ یترتّب
علیہ، فانّ العاقل اِذا ملک جوھرۃ نفیسہ فان ضاعت منہ
بغیر فائدۃ، بکیٰ علیھا لامحالہ، وَاِنْ ضاعت منہ وصار ضیاعھا
سبب ھلاکہ، کان بکائہ منہ اشدّ وکلّ نفسٍ من العمر جوھرۃ
نفیسۃ لاعوض لھا لایصالھا العبد الیٰ سعادۃ الابد وَایّ
جوھر انفس مِن ھٰذا ۔ فمن ضیّعھا فی الغفلۃ خَسِرَ خُسرانًا مبینًا
ومن صرفھا فی معصیۃ فقد ھلک .
وقد قیل : اِنّ للہ تعالی اِلیٰ عبدہ سِرّین یسرّھما علیٰ سبیل الالھام
احدھما اذا خَرَج مِن بطن امّہ یقول لہ : عبدی قد اَخرَجتُکَ اِلی
الی الدُّنیا طاھرًا لطیفًا واستودعتک عمرکَ وائتمنتُکَ علیہ فانظر کیف
تحفظ الامانۃ وانظر کیف تلقّانی ۔

والثّانی: عند خروج روحه یقول، عبدی ماذا صنعت فی امانتی عندك هل حفظتها حتّی تلقانی علی العهد فالقاك علی الوفاء بالمطالبة والعقاب؟ والیه الاشارة بقوله تعالی عزّ اسمه

والّذین هُمْ لاماناتهم وَعَهدِهم راعُونَ (سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۸)

وقد روی انّ ملك الموت اذا ظهر للعبد عند موته اعلمه انّه قد بقی من عمره ساعة لاتستأخر عنها طرفة عین - فیبدو للعبد من الحزن والحسرة والاسف مالوكانت له الدّنیا بحذافیرها لاعطاها بدل ان یضمّ الی تلك السّاعة، ساعة اُخری لیتدارك فیها تفریطه ولایجد الیها سبیلا،

وقد روی ایضًا انّه اذا كُشف الغطاء للعبد قال لملك الموت، اَخّرنی یومًا اعتذر فیه الی ربّی واتوب واَتَزَوّدُ صالحًا لنفسی - فیقول فنیت الآیام فلا یوم - فیقول اخّرنی ساعة فیقول فنیت السّاعات فلا ساعة فَیَغَرْغَرَ بروحه ویتردّد انفاسه فی شراسیفه ویتجرّع غُصّته الیأس عن التّدارك وحسرةُ النّدامة علی تضییع عمره فیضطرب اصل ایمانه فی صدمات تلك الاهوال، فاذا



زهقت نفسه فان سبقت له من الله الحُسنیٰ خرجت روحه علی
التوحید وذلک حسن الخاتمة - وان سَبَقَ له القضاء بالشَقوة خرجت
روحه علی الشکّ والاضطراب وذلک سوء الخاتمة - (نعوذ بالله من ذلک)

ترجمهٔ اجمالی

بدانکه بجز معصومین وانبیاء علیهم السلام احدی خالی از نواقص اخلاقی
نیست واین نقص، در افراد کمّاً وکیفاً ودر شدّت وضعف متفاوتست
فلذا توبه در هر مقام واحوال واجبست - از عارف معروف ابوسلیمان
درانی در احیاء العلوم غزّالی نقلشده : فرموده است که اگر عاقل در تتمهٔ عمرش
بر آنچه از عمرش در گناه و معصیت گذشته گریه کند سزاوارست تا وقتی که
دم مرگ برسد وچقدر شقی وبدبخت است آنکه عمر مستقبلش هم در
گناه بگذرد و آنکه قدر عمر وسعادت ابدرا بداند، میداند آنچه را
صرف در معصیت کرده چه گوهر گران بهائی را از دست داده و در مقابلش
چه زیان وخسرانی بدست آورده است.

نقلشده خدای تعالی را برای بنده‌اش دو سرّ است اوّلی آنکه وقتی بدنیا

آمد باو خطاب میشود این عمر امانتی است بتو داده شده که در او
همه گونه قدرت از اعمال خیر و شرّ داشته و مشاهده نمائیم که با
امانت چگونه رفتار خواهی کرد ، دوّمی آنکه در وقت خروج
روح باو فرماید چه کردی و چه نتیجه و بهره بردی . قول خدای مجید
ناظر باین موضوعست که در قرآن مجید میفرماید وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ .

روایت شده که ملک الموت ببالین محتضر آمده باو میگوید یکساعت از عمر تو
باقیست محتضر میگوید بهر طریق که ممکن باشد یکساعت بر آن بیافزا
ملک الموت میگوید تمام ساعات عمر تو تمام شده محالست که بر آن
افزوده گردد ، و در روایت دیگر وارد شده ملک الموت میگوید
در حال حضور بالین محتضر که وقت تمام شده و نوبت کوچ رسیده است
محتضر میگوید آنچه از املاک و زخارف دنیا دارم و متعلق بمنست
میدهم که یکروز بر روزگار عمر من بیفزائی ، میگوید که ممکن نیست زیرا که
تمام روزهای عمرت را تمام کرده‌ای .

حافظ شیرازی چه خوش سروده است :

دست از طلب ندارم تا کام من برآید   یا جان رسد بجانان یا جان ز تن برآید

اگر گفته شود، در توبه غیر از علاج معصیت چه لذّت و شرافت است ؟

جواب داده میشود مگر نمیدانی خدای تعالی مُبَدِّلِ السیّئات باضعافها

بالحسناتِ است مگر کرامت و بشارت عُظمای (اِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوّابین)

در قرآن مجید ندیده‌ای یا آنکه تصویر مقام و معنی محبّت خدا نکرده‌ای ؟!

اهل حق چنین گویند که محبّت خدای تع به بنده‌اش آنستکه کشف حُجُب برای او

میکند و او را از جوار قرب و لقاء خودش بهره مند گرداند .

باری اگر این مقدّمات شناسائی شد و عرفانی برای تائب حاصل گردید

یقیناً با شراشر وجودش در صدد جبران مافات بوده و با تمام مراتب و جهات

تضرّع و ابتهال بدرگاه حضرت ذی الجلال اتوب الی الله خواهد گفت

و باقی مراتب بالضروره باکمل وجوه درست میشود ، فی الجمله حقیقت آنجا که

عرفان شناخت معصیت و توبه حاصل میشود چه حالاتی حادث میگردد؟

مثلاً حکایت نبّاش را بیاد آر و ملاحظه کن که کسی او را یاد داده بود

که چنین کاری بکن یا آنکه فی الجمله معرفت شخصیهٔ جزئیه بدرجهٔ بزرگی

جنایتش حاصل شد و او را باین اعمال وادار کرد .

بلی دیده نشده ، پسر مرده ای را کسی نوحه گری یاد دهد ، ولیکن نوحه گری را از

پسر مرده یاد میگیرند و خوبست همین روایت توبهٔ نبّاش را ، سالکین

طریق حقیقت ، سرلوحهٔ تنبّه قرار داده و هرچه بتوانند از آن استفاده کنند

قوله تعالی والّذین اذا فعلوا فاحشةً او ظلموا انفسهم ذکروا الله

فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الی الله (عمران ۱۲۹)

- در تفسیر آیهٔ شریفه از مجالس صدوق (ره) روایت کرده از حضرت

صادق علیه السلام که معاذ بن جبل داخل شد خدمت رسول اکرم (ص) باکیاً

وسلام عرض کرد وجواب شنید - رسولخدا فرمود ای معاذ چرا گریه میکنی ؟

عرض کرد یا رسول الله نزدیک درب منزل شما جوانی خوش صورت وزیبا

رنگ چنان بر جوانی خودش گریانست که مانند زن پسر مرده است ، گریهٔ

او ، مرا اینچنان گریاند واجازهٔ حضور میطلبد - فرمود آنجوان را حاضر کن

جوانرا معاذ فرا خواند سلام کرد ، حضرت جوابش را فرمود ، پرسید گریه ات را

ازچیست؟ عرض کرد چرا گریه نکنم، گناهانی مرتکب شده‌ام که اگر خدا، مرا
ببعضی از آنها اخذ نماید مرا داخل جهنم خواهد کرد ومن چنین می‌بینم که
بزودی گرفتارم خواهد فرمود وابداً گناهان مرا نخواهد بخشید.
رسولخدا (ص) فرمود: آیا بخدا شریک قرار داده؟ عرض کرد پناه میبرم بخدا
اگر او را شریک قرارداده باشم - فرمود آیا نفسی را کشته‌ای، عرض کرد
نه، فرمود پس خدا می‌بخشد گناهان ترا اگرچه ببزرگی کوهها باشد.
جوان عرض کرد، گناه من از کوهها بزرگتر است، فرمود خدا می‌بخشد ترا
اگرچه مانند هفت طبقهٔ زمین ودریاها وریگها ودرختان آن وآنچه
در آنست از مخلوقات، عرض کرد گناهم از این‌ها بزرگتر است، فرمود:
میبخشد خدا گناهانت را اگرچه بقدر آسمانها وستارگان وبقدر
عرش وکرسی باشد، عرض کرد گناهانم از اینها هم بزرگتر است.
معاذ میگوید، رسولخدا نظری خشم آلود بجوان افکند پس فرمود:
وَیْحَكَ گناهان تو بزرگتر است یا عفو ورحمت پروردگار تو!!
جوان، بروی بر زمین افتاد وگفت سُبْحانَ رَبّی پاک ومنزه است خدای من

یارسول الله - پس حضرت فرمود نمیبخشد گناهان عظیم را مگر پروردگار
عظیم - جوان، دیگر، ساکت شد. پس فرمود ویحک یا شابّ اخبرنی
ببعض ذنوبک - عرض کرد بلی خبر میدهم - من کارم هفت سال نبّاشی
قبور بود - نبش قبر میکردم، مرده ها را در میآوردم وکفنهای آنهارا میگرفتم
تا یکشب، دختری که از بنات انصار بود مُرد. وبردند دفنش کردند
شب که شد آمدم بقبر او - قبرش را نبش کردم، جنازه را در آوردم و
کفنش را گرفتم وبرگشتم، در اینوقت شیطان وسوسه ام کرد که نمی بینی چطور است
و چنین وچنان است - تا برگشتم بسوی او وبا آن مرده مقاربت کردم و
اورا عریان گذاشتم وبرگشتم، تا شنیدم که مرا صدا کرد وگفت وای برتو
ایجوان، از دیّان یوم الدّین - در روزیکه وامیدارد مرا وترا برای حساب
مرا اینطور در بین مرده ها عریان گذاشتی وکفن مرا بُردی ومرا اینچنین آلوده
کردی که در روز قیامت جُنُب از قبر برخیزم پس وای برجوانی تو از آتش
دوزخ وگمان ندارم بوی بهشت برمشام من وتو برسد ابداً - پس عرض کرد:
اینچنین است، حال وروز من - رسولخدا فرمود: که دور شو از من ای فاسق

من میترسم که بآتش تو بسوزم - رسولخدا اعراض فرمود تا آنکه آنجوان رفت

واز نظر حضرت دور شد - رفت از شهر توشه گرفت وبپناهٔ کوهها، پلاسی

پوشید، دستهایش را بگردن خود بست ومشغول عبادت ومناجات شد

عرض میکرد : رَبِّ هٰذا عَبْدُكَ بهلولُ وَبَيْنَ يَدَيْكَ مَغلولُ

يا ربّ انت الّذي تعرفني وَ زَلَّ منّي ما تَعْلَمُ سيّدي ، يا ربّ انّي أَصْبَحْتُ

من النّادمينَ وَاَتَيْتُ نَبِيَّكَ تائباً فَطَرَدَني و زاد في خوفي فَاَسْئَلُكَ

بِاسْمِكَ وَجَلالِكَ وَعِظَمِ سُلطانكَ اَنْ لا تُخَيِّبَ رجائي سيّدي ولا

تَبْطل دعائي ولا تقنطني مِنْ رَحْمَتِكَ .

- يعني پروردگارا بنده ات بهلول ، خود را مغلول کرده (بزنجير کشيده) ، خوب از

گناهان من باخبری - در حال پشيمانی بدر خانهٔ رسولت رفتم - در اثر بزرگی

گناهم - قبولم نفرمود بلکه ترس مرا زيادتر کرد - پروردگارا بجلال وعظمت

وسلطنت سوگند ميدهم مرا مأيوس نکنی وعرض توبه ام را بهدف

اجابت مقرون فرمائی - شب وروز، کاوش گريه وزاری ومناجات

وعبادت بود تا چهل روز وحالی داشت که درندهها ووحوش

اثر میگذاشت ، پس از اتمام چهل روز عرض کرد : اَللّٰهُم ما فَعَلْتَ فی
حاجتی ، اِن کنتَ استجبتَ دعآئی وغفرتَ خطیئتی فاوحِ اِلیٰ نبیّک
واِن لم تستجب لی دعآئی ولم تغفر لی خطیئتی وَرَدتُ عقوبتی ، فَعَجِّل
بنارٍ تحرقنی ، اوعقوبة فی الدُّنیا تهلکنی وخلّصنی مِن فَضیحة یوم القیمة
- عرض میکرد بارالها اگر دعاے مرا مقرون باجابت نموده ومرا بخشیده ای
واز بدیهایم گذشته ای به پیغمبرت کہ مژده رحمت میدهد وحی بفرما ، و
اگر گناهانم را نبخشیده ای آتشی بفرست ، وبسوزانم ، هلاکم کن وخلاصم
فرما واز فضاحت روز قیامت نجاتم بخش - لاجرم ، چو دریای رحمت
تلاطم کند گُنه صاحب خویش را گُم کند .
پس خداے غفور رحیم این کریمه را نازل فرمود : وَالَّذِینَ اِذا فَعَلُوا
فاحِشَةً اَوْظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ یَغْفِرُ
الذُّنُوبَ اِلَّا اللهُ وَلَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ ما فَعَلُوا وَهُمْ یَعْلَمُونَ اُولٰئِکَ جَزاؤُهُمْ
مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَنِعْمَ
اَجْرُ الْعامِلِینَ - آنانکه چون ناشایستی کردند یا بر نفس خودشان

ستم ورزیدند ، یادکردند خدارا - پس استغفار نمودند برای گناهانشان
وکیست که بیامرزد گناهان را جز خدا واصرار ننمودند برآنچه کردند وآنان
میدانند ، آنگروه پاداش ایشان آمرزشی است از پروردگارشان وبهشتهائیست
که میرود از زیرشان نهرها پیوسته وهمیشگی و چه نیکوست مزد کارکنان .
همینکه این آیات بحضرت مقدس نبوی نازل شد حضرت بیرون آمد
در حالیکه آیات مبارکه را بالبخند تلاوت میفرمود باصحاب فرمود :
کیست که مرا ببرد به پیش آن جوان تائب ! معاذ عرض کرد یا رسول الله
شنیده ایم او در فلان مکان وفلان کوه است ، پس رسولخدا (ص) با اصحاب
تشریف بردند تا رسیدند بآن کوه ، سپس بالا تشریف برده رسیدند .
بمحل آنجوان و اورا جستجو میکردند ، ناگاه دیدند جوان مذکور در میان
دوسنگ سرپا ایستاده ودستهایش را بگردن بسته ، صورتش از شدت
تابش آفتاب سیاه شده ومژه های چشمش از گریه زیاد ریخته وعرض میکند
سیدی قَدْ اَحْسَنْتَ خَلْقِي واَحْسَنْتَ صورتي فَلَيْتَ شِعْري ، ماذا تُرِيدُ
بي اَفِي النّارِ تُحْرِقُنِي ، اَوْ فِي جَوارِكَ تُسْكِنُنِي اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قَدْ اَكْثَرْتَ

الاحسان الیّ فأنعمتَ علیّ فلیت شعری ماذا یکون آخر امری
الی الجنّةِ تزفّنی - ام الی النّار تسوقنی، اللّهمّ انّ خطیئتی اعظمُ
من السّموٰت والارض ومن کرسیّکَ الواسع وعرشک العظیم
فلیتَ شِعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمة .
اجمالاً عرض میکرد: پروردگارا خلق وصورتم را نیکو فرمودی آیا در جهنم
وآتش خود عذابم میفرمائی ویا در جوار وقرب خود جایم میدهی
الهی جمیع عنایات خاصه را درباره ام اجراء فرمودی، نمیدانم آخر امر من
بکجا میرسد آیا در پوشش وعنایات خاصات در بهشتم قرار میدهی
یا آنکه بدوزخم روانه میکنی - پروردگارا گناه من از زمین وآسمانها وکرسی
وعرش رحمت تو، بزرگ وبزرگتر است آیا رشحات رحمت گناه عظیم
مرا فرامیگیرد یا آنکه در آخرت پیش همهٔ خلایق رسوا وبی آبرو خواهم شد
- مشغول اینگونه مناجات بود که وجود مقدس نبوی (ص) از راه رسید
دستهایش را با دستش گشود وخار وخاشاک وخاک را از سر ورویش
پاک کرد وفرمود: بشارت باد ترا ای بهلول، تو آزاد کرده خدائی

ازآتش پس باصحاب فرمود، تدارک وجبران نمائید گناهان خودرا مانند
بهلول که معاصی خودرا جبران وتدارک نمود.

اویس قرنی از کسانی است که رسول اکرم(ص) ازبرای او شهادت
ببهشت فرمود وظاهراً ایشان را ملاقات نکرده بود - فرمود، او
در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین شهید خواهد شد.

روایت فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بایشان خبرداد
که، تو، یا علی خواهی یافت مردی از امت مرا که اسم او اویس قرنی است و
از حزب الله است، میمیرد بر شهادت یعنی در رکابت شهید میشود و
در شفاعت روز قیامت بقدر قبیله ربیعه و مضر شفاعت مینماید
رسول اکرم فرمود: میوزد روایح وبوی بهشت از طرف قرن چقدر
من مشتاق اویم - هرکس او را ملاقات کرد سلام مرا باو برساند.

نقل شده از مادرش اجازه گرفت برای ملاقات رسولخدا(ص)، مادرش
دستور ملاقات داد وگفت تأخیر نکنی، زود برگرد، اویس آمد به بیت الشرف
رسول الله، خبر حضور نورش را گرفت - تشریف نداشتند بعد از مقداری

توقّف بقَرَن مراجعت کرد وچون رسولخدا آمد فرمود من استشمام

رائحه وبوی مؤمن خالص مینمایم کسی آمده بود ؟ عرض کردند :

اویس قرنی خدمت رسید تشریف نداشتید .

قیل یارسول الله وَمَن اویس القرنی ؟ فقال «ص» اِن غابَ عنکم لَم (تَفتَقِدوه)

وَاِن ظهر لکم لم تکترثوا بِهِ (لا اِبالی به) یدخل الجنّة فی شفاعته مثل ربیعه و

مضر ولا ایرانی ویُقتَل بَین یدی خَلیفتی علی بن ابیطالب فی صفین

- عرض کردند یا رسول الله اویس کیست ؟ فرمود شخصی است که اگر

غایب از شما باشد بدنبالش برای جستجو نمیروید واگر در بین شما

باشد ببودنش اهمیّت نمیدهید .

قیل لاویس القرنی کیف اصبحت ؟ قال کیف یُصبِح رَجُلٌ اذا اَصبح لایدری

اَیُمسی واذا امسی لایدری اَیُصبِح به اویس گفته شد چگونه

صبح کردی ؟ گفت چگونه صبح میکند کسیکه نمیداند بشب خواهد رسید ؟

ویا ، بشب داخل شد ، صبح را خواهد دید یا نه

اعلام الدّین روی عن اویس القرنی انّه قال لرجلٍ سَأَلَهُ کَیفَ حالُكَ ؟

فقال کیف حال من یصبح یقول لا اُمسی ویُمسی یقول لا اُصبح ویبشر
بالجنّة ولایعمل عملها ویحذر النار ولایترك مایوجبها والله
انّ الموت وغُصَصِهِ وکُرباته وذکر هول المُطّلَعْ واهوال یوم
القیمة لم تدع للمؤمن فی الدّنیا فرحًا وانّ حقوق الله لَمْ تبق لنا
ذهبًا وفضّة وانّ قیام المؤمن بالحقّ فی النّاس لم یدع له صدیقاً
نأمرهم بالمعروف وننهاهم عن المنکر فیشتمون اعراضنا ویرموننا
بالجرائم والمعائب والعظایم ویجدون علی ذلك اعوانًا من الفاسقین
انّه لا یمنعنا ذلك اَن نقوم فیهم بحقّ الله تعالی

ـ مردی سؤال کرد از اویس قرنی حالت چطوراست؟ گفت چگونه است
کسیکه صبح مینماید، میگوید شب را ممکنست بصبح نرسانم وصبح میکند وبر این
باوراست که شاید بشب نرسم ومرگ مرا دریابد ـ چگونه است حال کسیکه
برای بهشتی شدن خود ودوری از جهنمش کاری نکرده است ـ سوگند
بخدا، مرگ وغصّه‌ها وناراحتی وفشارهایش ویا اضطرابیکه از اطلاع
بوضع درد آور جانکاهش واحوال هول آور روز قیامت، هرگز برای

مؤمن فرح وخوشحالی باقی نگذارد لاجرم همیشه مغموم ومهموم است
وآنکه حقوق واجبه ومستحبهٔ خدارا ازاموال ودارائی مرحمتی او بپردازد
طلا ونقرهٔ بجانیماند وشخص مؤمن اگربخواهد حق بگوید وحق
بشنود برای او، دوست وصدیقی باقی نمیماند زیراکه همه توقع خلاف
دارند - وقتیکه بخواهی امربمعروف ونهی ازمنکرکنی بعرض وناموست فحش
میدهند وبدنامت میکنند وترا بعیوبی منسوب میدارند ازهمه
بدترآنکه عدهٔ ازفساق ومردمان لاابالی آنانرا کمک کنند ولیکن
مارا این امور مانع ازگرایش وبیان حق وحقیقت نیست وما قیام بحق داریم الی الله

قصهٔ ابوالبقاء مباشر مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام (کلید دارحرم)

ملخصها انّ فی سنة ٥٠١ صار فی النّجف قحطاً شدیداً حتّی صار
الخبز کلّ رطل بقیراطٍ، بقی اربعین یوماً فمضی القوم من الضُّرِ علی
وجوههم الی القری وبقی ابوالبقاء بن سویقة وکان له من العمر
مائة وعشرین سنه فاَضَرَّبه الحال، فقالت له زوجته و
بَناته هلکنا اِمْضِ کما مضی القوم فلعلّ الله یفتح شیئاً نعیش

به فعزم على المضى فدخل القبّة الشريفة وزار وصلّى وجلس عند الرّأس
الشّريف وقال يا امير المؤمنين لي في خدمتك مِأة سَنَة ما
فارقتُك ما رأيتَ الحلّة كذا وما رايت السّكون وقد اضرّ بي وباطفالي
الجوع وها انا مفارقك ويعزّ علىّ فراقك استودعك هذا فراق
بيني وبينك ثمّ خرج . فلمّا خرج من المشهد العلوى كان وقت اللّيل
فنزل في منزل من منازل النجف ونام فرأى عليًّا (ع) وهو يقول يا ابا البقاء
فارقتني بعد طول هذه المدّة - عُدْ الى حيث كنت . فانتبه باكيًا
فرجع واخذ مفتاح القبّة من الخازن ابي عبدالله بن شهريار القمّي و
قعد على عادته بقى ثلاثة ايّام ففي اليوم الثّالث اَقبَلَ رجلٌ وبين
كتفيه مخلاة كهيئة المشّاء الى طريق مكّة وامره ان يأتيه باوزان
الذّهب الّذى ردّ ابو البقاء الى زيد بن واقصة وهو صائغ على باب النّقي
بن اسامة العلوىّ النّسّابة فاخذ منه الصينيّة وفيها اوزان الذّهب
واوزان الفضّة فجمع الرّجل جميع الاوزان فوضعها في الكفّة ووضع
بحذاءها الذّهب ثمّ صبّه في حجر ابو البقاء ونهض فقال له

القیّم یا سیّدی ما اصنع بها قال هؤلاء الذی قال لک ارجع الی
حیث کنت قال اعطه حذاء الاوزان ولو جئت باکثر من هذا
الاوزان لاعطیتک فوقع القیّم مغشیّاً و مضی الرّجل - فزوّج القیّم
بناته و عمّر داره وحسنت حاله - نورانیت معنوی و لقاء حقیقی

اجمال واقعه اینست که در سال ۵۰۱ قحطی سختی در نجف اشرف پیش آمد که
مردم فرار کردند، عیالات ابوالبقاء باو که کلیددار حرم علی علیه السلام بود
گفتند ما از گرسنگی نزدیک بهلاکیم ما را، از اینجا ببر. ابوالبقاء
برای وداع بزیارت مشرّف شد، زیارت کرد و نماز خواند و عرض کرد
آقاجان از حالم مطلّعی قریب یکصد سال است در خدمت بودم و دوری شما
مرا جانکاه است ولیکن اجباراً شما را وداع میکنم - از حرم خارج شد
و کلید را به ابی عبدالله بن شهریار قمی که خازن حرم بود تحویل داد و
وارد منزل شد و با عیالات خود بدنبال مقصدی حرکت کرد - موقع
عصر بود در منزلی نزدیکی نجف توقّف و استراحت کرد .. خوابید و امیر مؤمنان (ع)
را در خواب دید - فرمود - تو، هم، رفتی! البته برگرد بلافاصله

بعد از بیدار شدن مراجعت کرد، کلید را از شهریار قمی گرفت و آمد
در جایش دوباره استقرار یافت - سه روز از مراجعتش گذشت شخصی را
دید در زیّ و هیئت مسافران مکّهٔ مکرّمه که وارد شد و گفت ای
ابوالبقاء ترازو و اوزان زرگری خود را بیاور که با آنها ضرورت افتاده است
رفت و آورد آنشخص سنگها را در کفّهٔ گذاشت و توبرهٔ که در دوش
بود پائین آورد و باز کرد و معادل آن سنگها زر در کفّهٔ دیگر
ترازو ریخت و همه را به ابوالبقاء داد، ابوالبقاء پرسید اینهمه مال
کیست و از کیست - گفت، همان شخص که در خواب بتو فرمود برگرد و
در شغل خود باش، اینهمه از آن اوست و بمن چنین مأموریت داد
اگر اوزان، زیادتر بود، طلا زیادتر میشد ابوالبقاء از خود بیخود شد
و بعد از هشیاری بمشکلاتش رسید، دخترش را بشوهر داد و عمارتش
را آبادتر ساخت و حالش بهتر شد. «هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم»
اینست لقاء الله که نورانیّت معنوی و ارتباط حقیقی که در هر حال
محفوظ است و نعم ماقیل　تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

قال علی علیه‌السلام یا نوف انّه لیس من قطرةٍ قَطَرَتْ من عَیْنِ رَجُل مِن خشیة الله اِلّا اَطْفَأَتْ بحاراً من النّیران اَنّه لیس من رَجُلٍ اعظم منزلةً عند اللهِ تعالیٰ مِن رجلٍ بکیٰ من خشیة الله اِلیٰ اَنْ قال علیه‌السلام فکونوا من اللهِ علیٰ حذرٍ فقد انذرتُکَ ـ ثُمَّ یقول لیت شعری فی غفلاتی، اَمُعْرِضٌ انتَ عنّی اَمْ ناظرٌ اِلیَّ وَلَیْتَ شعری فی طول مَنامی وقلّة شُکری فی نِعَمِکَ عَلَیَّ ما حالی . الخ

ـ حضرت امیر مؤمنان (ع) به نوف بکّال در آن مناجات میفرمایند قطرهٔ از قطرات اشکی که از چشم خدا ترسی میچکد دریاها از آتش جهنّم را خاموش مینماید وکسی در جاش از کسیکه از خوف و خشیت خدا میگرید بالاتر نیست ـ ای نوف همیشه توجّه داشته باش که از عبودیّت و بندگی خدای تعالی سر نگردانی ـ بعد بخودشان توجّه فرمودند و تأسّف خوردند از طول خواب و یا کمی شکر بحضرت منعم .

قصّهٔ شیخ بهائی قدس سرّه ـ عن المجلسی الاوّل فی ترجمة الشیخ بهاء الدّین ـ سَمِعَ قَبْلَ وَفاتِهِ بِسِتَّةِ اَشْهُرٍ صوتاً مِنْ قبر باباركن

الدّین وکنت قریبًا فنظر الینا وقال سمعتم ذلک الصّوت فقلنا لا فاشتغل بالبکاء والتّضرع والتوجّه الی الآخرة وبعد المبالغة العظیمة قال اُخبِرتُ باستعداد الموت وتوفّی بعد ذلک بستّةِ اَشْهُرٍ وتشرّفت بالصّلوٰة علیه یقربون خمسین الفًا انتهیٰ حُکی انّ الّذی سمعه الشّیخ کانَ هذا : «شیخنا در فکر خود باش»

توبهٔ انبیاء علیهم السّلام .

بدانکه انبیاء (ع) برحَسَب مقام سامی پیغمبری که بنا باستعدادذاتی وامکانی ایشان بانتخاب خدای سبحان بآن درجه رسیده اند گناه نمیکنند تا توبه بکنند بلکه توبهٔ انبیاء از ترک اَوْلیٰ است .

درانیمعنیٰ در مباحث گذشته باین تعبیراشاره رفت که توبهٔ انبیاء از اضطراب سِرّاست وبهتراست بسرگذشت ایشان که موجب توبه شان شده است بقصص قرآن مجید و اقوال بزرگان دین رجوع شود و امّا بیان اقوال مختلف درانمورد بیان اجمال این موضوعست از بعضی جهات والا (عندلیب آشفته ترمیخواند این قول وغزل) .

واما توبه انبیاء مِنْ جمله توبهٔ حضرت داود علی نبیّنا و علیه السلام

روایت شده همینکه داود (ع) بعد از نازل شدن آن دو مَلَک دانست که برای تنبّه او نازل شده اند - چهل روز کارش سجده بود و سر از سجده بر نمیداشت مگر برای انجام ضرورات و نماز وغیره و در این چهل روز غذا و استراحت چندانی نداشت، گریه وزاری میکرد، همه اش با زبان عاجزانه خدارا میخواند در مناجاتش عرض میکرد سُبْحان خالق النّور - جَرَحَ الجَبینَیْن و فنیت الدّموع لاجرم ندا رسید ای داود آیا گرسنه ای طعامت بدهم، آیا تشنه ای آبت بدهم، یا مظلوم شده ای کمکت نمایم واز گناهش اسم برده نشده، صیحهٔ کشید عرض کرد در اندیشه گناهی هستم که مرتکب شده ام پس ندا رسید سرت را بردار که ترا بخشیدم - در عرائس ثعلبی آورده شده - داود (ع) همینکه خدای تعالی دست توبه برسرش گذاشت سی و سه ۳۳ سال بر خطیئه خود گریه میکرد واشکش فرو نمی نشست و در و دیوار وجود را با خود همراه میکرد و حالش در تربیت لشکرش مؤثر بود .

بنی اسرائیل برای پیش بردن فتوحات خود - روح قساوت بحدّی یافته
بودند واین روح قساوت در آنها، از کشورکشائی ایجاد شده و
با خشونت و سلحشوری طبقهٔ آکل و مأکول خطرناکی در بین مردم خود
بهم رسانده بودند - آنان هر شهری را که میگرفتند نفوس زندهٔ
آنرا میکشتند، مساکن آنان را آتش میزدند، ابنیه و عمارات شهرهای
متصرّفی را خراب میکردند لذا فتوحات بنی اسرائیل در این زمینه پیشرفت
واز این سفّاکی و بی باکی - در لشکر خوی طمع و زیاده طلبی و همه چیز را
برای خود اختصاص دادن بیداد میکرد - طبقهٔ نودونه [99] میش و
طبقهٔ یک میش که آن این یکی را، نیز نمیتوانست تحمّل کند و برای خود
میخواست کشور را بپرتگاه سقوط نزدیک میکرد ودر این هنگام،
توبه عمومی لازم بود ولازم است ولذا چهار هزار راهب بهمراه حضرت
داوُد (ع) در روز ندبه اش - بتوبه و نُدبه مشغول میشدند و مراسم
توبه را پرسر وصدا و باشکوه انجام میدادند تا طبقهٔ عاصی وطاغی
و آکل و زورگویان و فرماندهان بلکه بیدار شوند و توبه نمایند

وانگونه از توبه که با سر و صدا انجام میگرفت توبه از گناهان
بود که می بایستی با سرپرستی شخص اول کشور که حضرت داود است
رهبری شود و در این حرکت عمومی، قریب چهار هزار نفر آهنگ توبه
نوازند زیرا که گناه عمومی را، حرکت عمومی و توبه همگانی ضرور است
وطبق نوشته ثعلبی در عرائس، حضرت داود (ع)، ایام روزگار حکومتش
را بچهار قسمت کرده بود بدینسان که :

یکروز برای جلوس در محکمه عدل وقضاوت و دادخواهی مردم .
روز دیگر برای اداره کشور وانجام امور سیاسی و سایر مصالح آن
روز سوم برای رسیدگی بامورات داخله خود از زنان و فرزندان
و تربیت آنها و القاء و تعلیم احکام دینی بآنان .
روز چهارم تربیت روح ایمان در لشکریه وکشوریه بود که این قسمت بطوریکه
اشاره شد بهمراهی چهار هزار از برگزیدگان کشور بنام راهب انجام میشد
یعنی این حرکت دستجمعی بجای فرح و شادمانی زودگذر، با وقار مخصوص
که لازمهٔ توجه بمبدء هستی و اهتزازات روحانیت حرکت خود را

ازمبدأ بمقصد شروع میکردند و آن چنان برنامه با مباشرت
حضرت داود (ع)، نه بآن معنی بود که آن پیغمبر بزرگوار گناهکار باشد
بلکه ایشان گناه جمعی را با چنین حرکت، با بینش صحیح بتوبه مقرون میساخت
زیرا همانگونه که گفته شد (گناه دسته جمعی، توبهٔ دسته جمعی میخواهد)
و در مواقعیکه بواسطهٔ باران و برف و معاذیر دیگر حرکت دادن این
کاروان سیار در بیرون ممکن نبود، تشکیل این مجمع دعا و ندبه در داخل انجام
میگرفت - و دعوت بعمل میآمد از برگزیدگان و بهمراهی حضرت داود
در صحن و محلّی که دارای چهار هزار محراب بود در چنان جائی مارش
عزا - و مزامیر داودی نواخته میشد جمعیّت میگریستند و از حلقوم
جماعت و امّت دعا و استغفار و پشیمانی از گناه فضا را پُر میساخت
و نغمه داودی را تشکیل میداد و این نغمه داوُدی بود که تلطیف روح
خشن قشون و درندهٔ خوئی آنان را اصلاح میکرد و صلاح در آن بود
اینگونه دستگاه عامل و فرستنده که در رأس آن شخص ممتاز با چهار
هزار برگزیدگان کشور با کاروان و مارش عزا بود تمام طبقات را

تکان میداد و وادار به پشیمانی میکرد که طبقهٔ قلدر و زورگو که
نود و نه میش دارند و زیردست ضعیفی یک میش، بلکه بخود بیاید
واز ستم در حق ضعیفان باز ایستد . واگر حضرت داود به تنهائی اینکار را
میکرد ، قول و فعلش در میان موج ضعیف کشی محو میشد و کسی بفکر
گرسنگان نمیافتاد . ولیکن همینکه روز حرکت کاروان میشد این کاروان
با مارش عزا و با آن هیئتی که بیان شد براه خود ادامه میداد واز گریهٔ داود (ع)
خلق، چنان میگریستند که میگفتی از صدای آنها درخت و سنگ صحرا و
جبال و دواب گریه میکردند. (واین بیان از اثر تعبیرات)
واگر با نظر دقیق بررسی کنیم بطوریکه اشاره شد توجه بمبدء هستی
که موجب اهتزازات روحانی است ، در و دیوار وجود را تکان میدهد
وآتش عشق ذاتی را در نهاد موجودات شعله‌ور میسازد ، از خودی
خود رها میشود تا چه رسد بغیر و دستیازی بحقوق دیگری لاجرم بخدا
برمیگردد و در ورای شغلات و غفلات گمشدهٔ خود را مییابد
و با هاتف اصفهانی (سید احمد) هم آواز میشود که فرموده است :

جان گدازی اگر بآتش عشق | عشق راکیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری | وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی | وآنچه نادیده چشمت آن بینی
با یکی عشق ورز از دل وجان | تا بعین الیقین عیان بینی
که یکی هست وهیچ نیست جز او | وحده لا اله الا هو

وصحبت لاری در مخمسی فرموده است

ای بولای تو، تولای من | از خود واز غیر تبرای من
گر بشکافند سراپای من | جز تو نیابند در اعضای من الخ

بالجمله لازمست که پشیمانی وتضرع وزاری در توبه کماً وکیفاً مناسب
باگناه باشد که هرچه گناه بزرگتر، توبه وندامت وتضرع زیادتر،
بهتر آنست که خدای غفار را در وقت استغفار باسماء واوصاف
عظیمش که متناسب با توبه ومتناسب با آن گناهی که از او سرزده است
باشد وهمچنین حال وهیئت وابدان وحرکات تائب، بخشایش ومهربانی
وبنده نوازی، رب غفور را جلب نماید وحاصل آنکه از یکدیگر

از درهای رحمت الهی که مناسب حالش بوده داخل شود واگر این معنی
برایش فراهم نشد، از راه (عدم یأس) یعنی مأیوس نبودن از رحمت خدا
داخل شود که شیطان مطرود ازاین درب وارد شد وتقاضای مهلت
نمود حضرت پروردگار هم مهلتش داد عرض کرد فانظرنی ... وقبول فرمود
وشخص سالک بداند که شیطان اهتمامش براین معنی مصروف است که
که انسان را در هر حالی که هست از راه خدا باز دارد و اگر از راه های
معمولی هوای نفس رخنهٔ او ممکن نشد از طرق باطلهٔ شرع وعقل وارد
خواهد شد واگر ازاین راه هم نتوانست میگوید که کارت تمام شده، تو
نمیتوانی، دیگر توبه کنی، هرچه کنی بی اثر است، دروغ است، توبه نکردنت
بهتر است - سالک باید بداند که تمام اینها القاآت شیطان است
زیرا که در هیچ مورد باب رحمت الهی مسدود نیست .
تائب، هر اندازه که برایش ممکن است و قدرت دارد، باید اقدام عملی در توبه
نماید واگر خدای ناکرده گناه کبیره ای هم مرتکب شده نباید از رحمت حق
ناامید شود، درهای بخشایش الهی را آنقدر بکوبد تا جواب بشنود

یعنی تذلّل وخاکساری فوق طاقتش به نتیجه عفو واغماض واین
معنا برخدای غفّار دشوار نیست ولاجرم مصداق التّائبُ من الذّنب
کمن لاذنب له تحقّق بیابد .

باری ، سالك راه وطالب آگاه را شایسته است آنچه که سیّد بن طاوس (قدّه)
در اقبال در اعمال ماه ذیقعدة روایت کرده بجا آورد . مشارالیه در آن کتاب
از حضرت ختمی مرتبت (ص) روایت میکند که روز یکشنبه ، دوم شهر ذی القعدة
به بیرون تشریف آورده وفرمودند : أیّها النّاس کدامیک از شما ، اراده
توبه دارید . عرض میکنند که همهٔ ما میخواهیم توبه نمائیم ، رسولخدا (ص)
فرمود غسل کنید ووضو بگیرید وچهار رکعت نماز بگذارید . در هر رکعت
یکمرتبه سورهٔ «حمد» وسه مرتبه سوره «توحید» ویکمرتبه مُعوّذتین
(سورهٔ ناس ، سورهٔ فلق) بخوانید و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفر الله
رَبّي واتوبُ إلیه ولاحولَ ولاقوّةَ الّا باللهِ العلیّ العظیم (در بعضی نسخه
این ذکر را هفت بار نوشته) بعد از آن بگوید : یا عزیزُ یا غفّارُ اِغفر
ذُنُوبي وذنوبَ جمیعِ المؤمنینَ والمؤمنات فانّه لایغفرُ الذنوبَ الّا أنت

رسولخدا (ص) فرمود - نیست هیچ بنده‌ٔ از امت من که این عمل را بجا آورد
الا آنکه مُنادی از آسمان ندا کند : ای بندهٔ خدا - خدا تعالی عملت را
پذیرفت ، توبه‌ات قبول وگناهت آمرزیده شد ، عملت را از سر بگیر .
وملک دیگر صدا کند از زیر عرش : ای بندهٔ مبارکباد بر تو واهل
تو وذریهٔ تو وملک دیگر صدا کند که خصمان تو ، از تو راضی
خواهند شد در روز قیامت وملک دیگر صدا کند ای بنده باایمان
میمیری و دین تو ثابت وقبر تو گشاده و منور خواهد شد ، و
ملک دیگر صدا میزند که ای بنده ، پدر ومادر تو از تو راضی وخوشنود
خواهند شد اگرچه بر تو غضبناک بودند - آنان وذریه تو بخشیده
خواهند شد وخودت در دنیا وآخرت در وسعت روزی خواهی
بود وحضرت جبرئیل ندا میکند من وقت مرگ با ملک الموت
می آئیم وبراحتی روح ترا قبض میکنیم - عرض کردیم یارسول الله
اگر کسی این عمل را در غیر شهر ذی قعده بجا آورد چگونه است فرمودند
همانگونه است که وصف کردیم وفرمودند این کلمات را جبرئیل در

معراج بمن یادداد   واما توبهٔ حضرت یونس(ع) معروفست که
در اثر عصیان و نافرمانی قومش بود که آن نبی محترم از حضرت پروردگار
برای قوم طاغی و عصیانگر خود - تقاضای عذاب کرد و خدای تعالی
در روز معین وعده داد و عذاب فرستاد و نزول عذاب را بالمعاینه
دیدند و یونس علیه السلام در آنهنگام از قوم خود کناره گرفت.
عالمی بنام «روبیل» که تربیت یافتهٔ مکتب نبوت بود بقوم یونس(ع) فشار
آورد که بلای وارد شده را بصدق دل و توبهٔ بی‌پیرایه برگردانند
تا دوباره مشمول رحمت الهی گردند و دیده نشده بود که بلای نازل
شده از قهر ربانی برگردد، ولی آن عالم دلسوز بآنها تعلیم داد حال که این
عذاب ثمرهٔ نافرمانیهای خودتانست برگرداندن آن نیز بعهدهٔ شماست
فرمود: بچه‌ها را از مادران جدا کنند - بره‌ها را از میشها، گوساله‌ها را
از مادر گاوها جدا کردند - مادرها را در بالای کوه و بچه‌ها را در
ته دره قرار دادند - مردها پلاس پوشیده روی خاک افتاده، خاک
بر سر ریختند. بچه‌ها در طلب مادرانشان و غذای خود - گریه و بی‌تابی

میکردند از ترس عذاب و شدّت هول و هراسی که پیدا کرده بودند رنگها
زرد و بیرمق شده بودند، بادهای مخالف هم از طرفی وزیدن گرفته
با ناله های جانسوز عرض میکردند: رَبَّنا ظَلَمْنا انفسنا فَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ
لَنا و ترحمنا لنکونَنَّ من الخاسرینَ - صدای یا ارحم الرّاحمین، ارحمنا
باوج فلك رسیده بود که دریای رحمت متلاطم گشت و سیلی قهر بر صخره های
عصیان خورد و موج عفو و اغماض گناهکاران را در پوشش خود گرفت
و بلا برگشت و بحضرت اسرافیل امر رسید عذاب را بکوهها بزن - قوم
یونس را بخشیدم، آنانرا دریاب!! وچه خوش سروده شیخ شیراز که

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه ... بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان «عابد» و «عالم» چه فرق بود ... تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج ... وین سعی میکند که بگیرد غریق را

ای برادر عزیز عادت الله ما بین بندگانش بیك منوالست، من و تو هنوز
وقت داریم، بلا ظاهر نشده میتوانیم از دریای رحمت الهی با بازگشت
صادقانه حظ و بهره ببریم و این آتش افروخته را خاموش سازیم.

نقل شده از عابد و زاهد و سالک طریق الله ولقائه مرحوم آخوند
ملاحسینقلی همدانی طاب ثراه - یکی از طالبین حقیقی عمل توبه را
تلقین فرمودند وان سالک طالب چند روزی برای این مهم غایب
شده بود، آمد، دیدم آن بدن چاق ومرطوب و پوست خوش رنگ میفرموده
لاغر وزرد شده فهمیدم که بخودش ریاضت داده ومردانه وارد
شده در انجام عمل حقیقی توبه - غرض اینست که جد وجهد میخواهد
سوز دل واشگ چشم لازم دارد واگرچه این اشگها بی پایه وتمامیه
هم باشد باز خوبست، بالاخره سرازگریه حقیقی بیرون خواهد آورد
بدلیل حدیث شریف اطلبوا العلم لغیر الله لانه یجرّ الی الله.
عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال التائب اذا لم یستبن علیه اثر
التوبه فلیس بتائب یرضی الخصماء ویعید الصلوة ویتواضع بین
الخلایق ویقی نفسه عن الشهوات ویهزل رقبته بصیام النهار ویصفر
لونه بقیام اللیل ویخمص بطنه بقلّة الاکل ویقوس ظهره من مخافة
النار ویذیب عظامه شوقا الی الجنة ویرق قلبه من هول ملک الموت

ويُجَفِّفَ جلده على بدنه بتفكّر الاجل (الآخرة) فهذا اثر التّوبة
واذا رأيتم العبد على هٰذه الصّورة فهو تائبٌ ناصِحٌ لنفسه، و
قال رسول الله صلّی الله علیه وآله أتدرون مَن التّائب؟ قالوا اللّٰهم لا
قال (ص) اذا تاب العبد ولم يرض الخصماء فليس بتائب ومن تاب
ولم يزد فى العبادة فليس بتائب ومن تاب ولم يُغيّر لباسه
فليس بتائب ومن تاب ولم يغيّر رفقائه فليس بتائب ومن تاب
ولم يُغيّر مجلسه فليس بتائب ومن تاب ولم يُغيّر خُلقه ونيّته
فليس بتائب ومن تاب ولم يفتح قلبه ولم يوسّع كفّه فليس
بتائب ومن تاب ولم يُقَصّر اَمَله ولم يحفظ لِسانه فليس بتائب
وإذا استقام هٰذه الخصال فذاك التّائبُ - اجمال ترجمه اینست که
رسولخدا (ص) وقتی از حاضرین در محضرش می پرسد آیا میدانید توبه
کننده کیست عرض میکنند نمیدانیم میفرماید تائب کیست وقتیکه بتوفیق
توبه دست یافت هنگام انجام گناه دشمنانی که برای خود درست کرده بود آنها
را از او راضی باشند که اگر خدای نکرده پیمبران خدا واولیاء الله وفرشتگان خدا

و صالحان درگاه خدا از او خوشنود نباشند، او تائب نیست و از اینجا معلوم
میشود گناهیکه در جان و در رگ و پی عاصی ریشه بدواند سرسری نیست
حاصل آنکه تائب کیست که (خصما) از او راضی باشند، عبادتش زیاد شود
لباس او، رفقاء او، مجلس او، خوی او، نیت او تغییر یابد، دل باز
و گشاده دست گردد، آمالش کوتاه و زبانش در اختیارش باشد
و اگر این خصلتها در او پیدا شد و استقامت یافت او تائب است.
و در خبر قبلی نیز ترجمه فرازها با اجمال چنین است که تائب آنکس باشد که
(خصماء) از او خوشنود باشند و بین مردم متواضع باشد و خود را از
شهوات باز دارد، بنمازهایش برگردد، بصیام نهار خود را لاغر و بقیام
لیل رنگ زرد شود، شکمش بپشت بچسبد از کم خوری، استخوانش آب شود
از شوق بهشت، قلبش دقیق و نازک دل باشد از هول ملک الموت،
پوست بدنش بخشکد از تفکر در آخرت، اینها اثر استواری و قبولی
توبه است پس هرگاه بنده‌ای را بدینصورت دیدید بدانید که او تائب است
و ناصح نفس خود میباشد.

بیان توبهٔ ابی لبابة در قصّهٔ بنی قریظه

در تفسیر ابراهیم قمّی یکی از اساتید کلینی که رحمت خدا بر آنان باد در ذیل
آیهٔ شریفهٔ (وآخرون اعترفوا بذنوبهم) قال نزلت فی ابی لبابة بن
عبد المنذر - وکان رسول الله لمّا حاصر بنی قریظة قالوا له ابعث
الینا ابا لبابة نستشیره فی امرنا فقال رسول الله (ص) یا ابا لبابة ائتِ
حُلفائك وموالیك ، فأتاهم ، فقالوا له یا ابا لبابة ما ترىٰ؟
انَنزل علی حکم رسول الله فقال انزلوا واعلموا انّ حکمه فیکم هو الذبح
واشار الیٰ حَلقِهِ ، ثُمّ ندم علیٰ ذلك فقال خنتُ اللهَ ورسولَه
ونزل مِن حِصنِهم ولم یرجع الیٰ رسول الله (ص) ومرّ الی المسجد وشدّ
فِی عُنقه حَبلًا ثمّ شدّه الی الاسطوانة التی تُسمّیٰ اسطوانة التوبة
فقال لا احلّه حتّیٰ اموتُ او یتوب اللهُ علیّ فبلغ رسول الله ذلك
فقال (ص) امّا لو اتانا لاستغفرنا الله له فامّا اذا قصد الیٰ ربّه
فاللهُ اَولیٰ - وکان ابو لبابة یصوم النّهار ویأکل باللّیل ما
یُمسك به نفسه فکانت بنته تأتیه بعشائه وتحلّه عند قضاء الحاجة
فلمّا کان بعد ذلك ورسول الله فی بیتِ اُمّ سَلَمة نزلت توبته فقال (ص)

یا امّ سلمه قد تاب الله علی ابی لبابة فوثب المسلمون یحلّونه
فقال لا، حتی یحلّنی رسول الله بیده، فجاء رسول الله فقال یا
ابالبابة فقد تاب علیك توبةً لو ولدت من امّك یومك هذا
لکفاك. فقال یا رسول الله اتصدّق بمالی کلّه قال لا، قال فبثلثیه
قال لا، قال فبنصفه، قال لا، قال فبثلثه قال صلّی الله علیه وآله نعم، قال
فانزل الله وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ
سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ سورهٔ توبه آیه ۱۰۲
ویقرب منه توبة صدیق ابی حمزة الذی کان من کتّاب بنی امیّه وضمن له
الصّادق علیه السلام له الجنّة ونحوه توبة جار ابی بصیر ونحوه
حکایة رجل یقطع الطّریق واراد ان یزنی بامرئة فلمّا رای خوفها
من الله تنبّه وتاب الی اهله فصادفه راهب فدعا الرّاهب ان یظلّهما
الله بغمامةٍ فامّن التائب علی دعائه فاظلّتهما غمامة فلمّا افترقا
فاذا السّحاب مع التائب.
امّا ترجمهٔ اختصاری آنکه رسول اکرم (ص) در جنگ با بنی قریظه، آنان را

دربیان توبه و سرنوشت ابی لبابة

محاصره فرمود - قوم بنی قریظه گفتند که ابی لبابة انصاری را که حلیف
و هم قسم ماست پیش ما بفرست تا در اینمورد با مشارالیه مشورت
کنیم - رسولخدا اورا فرستاد ، و آنان گفتند تکلیف ما چیست ای ابی لبابة
برحکم رسول الله سر بنهیم یا چه بکنیم ، ابی لبابة گفت تسلیم شوید و اگر تسلیم
نشوید بدانید که حکم او در مورد شما ذبح است و اشاره بگردن و گلوی خود کرد و
بلافاصله از اینکار پشیمان شد و گفت بخدا و رسولش در این قول و فعل
خیانت کردم - یعنی نمی بایستی میگفتم که اگر اسلام نیارید کشته خواهید شد
چون در بنی قریظه پیامش تمام شد و بخطای خود پی برد وارد مسجد النبی شد
بدون توجه بکسی طنابی تهیه نمود و خود را بطناب و گردن خود را بستون
معروف توبه بست - خبر مذکور منتشر و بسمع مبارک رسولخدا (ص) رسید
فرمود اگر پیش ما میآمد و عرض حال میکرد ، ما ، طلب بخشش او را از خدای
قبول کننده توبه میکردیم ولی حال که خودش قصد ارتباط با مبدء متعال
کرده بهتر و شایسته است - باری ابی لبابة خود را بستون بست و گفت
خود را خلاص نمیکنم تا بمیرم و یا اینکه حضرت پروردگار مرا عفو فرماید .

ناگفته نماند، دختری که داشت هر روز برایش غذا میآورد و از قیدش
بازکرده، ابالبابة دفع ضرورت میکرد و باز میگشت خود را بستون
می بست، شبها چیزی میخورد و روزها صائم بود و این وضع ادامه داشت
تا آنگاه که وجود مقدس نبوی (ص) در منزل ام سلمه بودند که توبه ابالبابة
در ساحت ربوبی عزت قبول یافت و آیه شریفهٔ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا
بِذُنُوبِهِمْ الخ برسولخدا نازل گشت و فرمود که توبه ابی لبابة قبول شد
بعد از انتشار خبر هجوم بردند مژده دهند و بازش کنند قبول نکرد
تا رسولخدا آمد و بازکرد و فرمود همانند روز ولادتت پاک شده ئی
عرض کرد تمام مالم را در راه خدا تصدق میخواهم بکنم فرمود نکن حتی دو
ثلث و نصف مالش را تصدق بکند اجازه نداد تا ثلث اموالش را
بتصدق اجازه داد و قبول فرمود.

و اما توبه همسایه ابی بصیر باجمال اینست که آن شخص در دستگاه
ظالمانه بنی امیه و از کاتبان وی بود و اموال بسیاری جمع کرده بود -
با بی بصیر گفت دنیایم آباد است ولیکن برای آخرتم کاری نکرده ام از

حضرت صادق تکلیفم را بپرس که چه بکنم؟ ابی بصیر بخدمت رسید
پیام صاحبش را رسانید - معصوم فرمود ابی بصیر دفعهٔ بعد که میآئی
با رفیقت بیا، ومشارٌالیه چنین کرد، حضرت صادق (ع) آن شخص را دید
واز دردش مطلّع شد فرمود آنچه بگویم اطاعت میکنی؟ عرض کرد
بجان میپذیرم واطاعت میکنم فرمود باید هرآنچه اموال در دستگاه
بنی امیّه فراهم آوردهٔ در راه خدا انفاق کنی، وآن زمان من ضمانت آخرت
ترا میکنم - باابی بصیر - ازمحضر فرزند رسولخدا برگشت وهرچه داشت
مطابق قولی که داده بود - حتّی لباسهای زنانه که مخصوص حرمش بود در
راه خدا انفاق کرد تاجائیکه پوشش ضروری خود واقلّ ما یقنع زندگیش با
کمک ابی بصیر تأمین گردید وزمان کوتاهی نزیست تامریض شد
ودر اواخر حیاتش یعنی در لحظات فوت دید برزخیش باابی بصیر گفت
(یا ابا بصیر قَدْ وَفیٰ صَدیقُكَ) یعنی ای ابی بصیر آنچه حضرت صادق بمن
وعده داده بود در این لحظات آخر که غلبهٔ سلطان آخرت برنشأهٔ
دنیا بمعاینه دیدم - (للّه الحمد علی ما هدانا.)

قصه توبه یک راهزن

نوشته اند : جماعتی با اهل بیت خود سفر دریا میکردند که دریا
طوفانی میشود وکشتی میشکند ومردم کشتی بجز یکزن که نجات می یابد
همگی هلاک میشوند - آنزن روی تخته پاره‌ای بکمک باد موافق
بساحل میرسد - در جنگل آن ساحل، برخورد میکند با مردی قوی که راهزنی
بوده در حال استتار واستراحت، مرد میپرسد از جنیان هستی یا ازانسی
زن میگوید ازانس وانسانم، آنمرد، اراده سوء پیدا میکند - زن امتناع
مینماید و بدنش میلرزد مرد میپرسد چرا بدنت رعشه گرفت، میگوید
ازخدا میترسم مرد میگوید تا حال چنین عملی ازتو سرنزده ؟ زن میگوید
نه، معاذالله - مرد، ازگناه بیدارمیشود وتوبه میکند، قصد میکند
به مراجعت نماید - در حین گرمای آفتاب، درمیان راه با راهبی همسفر
میشود - گرما، بی طاقتشان میکند، راهب میگوید ای مرد دعا کن خدا
ابری برای سایبان سر ما بفرستد، مرد میگوید، من شخص گناهکارو
کثیفی هستم، تو که راهب دیری ازخدا بخواه، من بدعای تو آمین
بگویم - راهب قبول میکند - (دعا میکند)، آن مرد آمین میگوید

ونتیجتاً پاره ابری باذن پروردگار سایبان آن دو همسفر میشود - مقداری راه طیّ میکنند تا زمان جدائیشان میرسد - راهب می بیند آن تکه ابر - باآن مرد حرکت کرد واو، عریان ماند، می پرسد ای مرد چه کرده‌ای که از بندگان درگاه ربوبی شده‌ای؟ میگوید، داستانم چنین است - لاجرم قصد تجاوز بزنی داشتم از ترس ولرزه او از خدای قهّار من هم ترس لرز گرفتم و توبه کار شدم ممکنست این عمل مزد آن کار من باشد

عَن ابی عمیر بنده قال سمعتُ اباعبدالله علیه السلام یقول:

انّ الله تعالیٰ اَشَدُّ فَرَحًا بتوبةِ عبده مِن رَجُلٍ اَضَلَّ راحِلَتَهُ وَزادَهُ في ليلةٍ ظلماءَ فوَجَدها فالله اشدّ فرحًا بتوبة عبده من ذلك الرّجل براحلتِهِ حينَ وَجَدَها.

حضرت صادق فرموده خدای تعالی از توبهٔ بنده‌اش بیشتر از آن کس مسرور میشود که راحله ومرکوبش را با زاد و توشهٔ راه، در شب ظلمانی گم بکند و دفعتاً بیابد وخوشحال شود - خوشحالی خدا از توبه بنده‌اش بیشتر از خوشحالی اوست از گمشده یافتنش.

بحار الانوار ج ۳ بسنده عن سلام بن مستنیر قال کنتُ عند ابیجعفر علیه السلام
فدخل علیه حمران ابن اَعیَن و سأله عن اشیاء فلما هَمّ حمران بالقیام
قال لابی جعفر (ع) اُخبرکَ اطال الله بقاءک و امتعنا بک فانّا نأتیک
فما نخرج حتّی ترقّ قلوبنا و تسلو (کنده شود) انفسنا عن الدّنیا و یهون علینا
ما فی ایدی النّاس من هٰذه الاموال، ثُمّ نخرج من عندک فاذا صرنا
مع النّاس والتّجار احببنا الدنیا، قالَ فقال ابیجعفر علیه السلام انّما
هی القلوب مرّة تصعب ومرّة تسهل ثمّ قال ابو جعفر (ع)، اَما انّ اصحاب
محمّد (ص) قالوا یا رسول الله نخاف علینا النّفاق؟ قال فقال و
لم تخافون ذلک قالوا اذا کُنّا عندکَ فذکّرتنا و رغبتنا وَجلنا و
نسینا الدّنیا و زهدنا حتّی کانّا نعاین الآخرة والجنّة والنّار و
نحن عندکَ فاذا خرجنا من عندک و دخلنا هذه البیوت وشمّمنا
الاولاد و رَاَینا العیال والاهل یکاد ان نحول عن الحالة التی کُنّا
علیها عندکَ حتّی کانّا لم نکن علی شیٔ افتخاف عَلَینا ان یکون ذلک
نفاقاً؟ فقال رسول الله (ص) کلّا انّ هذه خطوات الشیطان

فیرغبکم فی الدّنیا والله لو تدوموا علی الحالة الّتی وصفتم انفسکم
علیها لصافحتم الملائکة ومشیتم علی المآء ولولا انّکم تذنبون وتستغفرون
الله لخلق الله خلقاً حتّی یذنبوا ثمّ یستغفروا الله فیغفر لهم انّ المؤمن
مفتن توّاب اما سمعت قول الله عزّوجلّ انّ الله یحبّ التوّابین ویحبّ
المتطهّرین وقال استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه .

ترجمه اجمالے آنکه حمران بن اعین بخدمت حضرت ابیجعفر میرسد وبعد از
پرسش سؤالات خود عرض میکند آقاجان، ما، وقتیکه در خدمت شما هستیم
دلهایمان رقیق میشود، از دنیا برکنده میشویم وبآنچه در دست مردم هست
حساسیت نداریم ولکن از محضر شما که بیرون میرویم واهل تجارت وغیر
آنها را که می بینیم عوض میشویم - حبّ دنیا جای آن حالات را میگیرد -
معصوم میفرماید: کار دل است اینکارها ، قلب گاهی قسی وسخت است وگاهی
نرم وقابل انعطاف وبعد ، امام علیه السلام ، حالات صحابهٔ زمان رسول خدا
را متذکّر میشوند که اصحاب عرض کرده اند ای پیغمبر خدا ما بر خودمان
از نفاق هراسناکیم زیرا وقتیکه در محضر شما هستیم وشما بما تذکّر

میدهید، ما دنیا را فراموش میکنیم زهد ما را احاطه میکند چنان میشویم که گوئی آخرت وجنّت وآتش را می‌بینیم وقتیکه از حضورتان خارج میشوئیم وبخانه هایمان برمیگردیم، فرزندانمان را میبوئیم واهل وعیالمان را می‌بینیم ازحالیکه درمحضر شما داشته‌ایم متحوّل میشویم چنانکه گوئی ما، نبودیم که چنان حالی داشتیم، ماهراس نداشته باشیم که این حال ما حال نفاق است؟ رسول الله فرموده باشد: کلّا - نه چنین است - اینکه میگوئید خطوات وتسویلات شیطان است یعنی جای پای دیو رجیم است که شما را برمیگرداند وبرغبت دنیا در میآورد که اگر بحال اوّل باقی بمانند هر آینه ملائکه مصافحه کنند با شما وبر روی آب راه میروید واگر شما گناه نمیکردید وطلب غفران نمینمودید خدای تعالی خلق میفرمود خلقی را که گناه کنند واستغفار نمایند تا خدا آنها را بیامرزد - بعد فرمود: مؤمن گناه کننده وتوبه کننده است وپروردگار رحمان ورحیم فرموده است: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وهمچنین فرموده است: إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ. (صدق الله العلیّ العظیم)

توبهٔ سه نفر از متخلفین از جنگ تبوک

قضیّه آنستکه برسول اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع داده شد که پادشاه روم لشکرکشی کرده - قبائل لَخَم و عامله و غَسّان و جذام و فِهر بدو پیوسته اند و قصد مدینه را دارند - بمجرّد این اطلاع، رسول خدا فرمان دادند - مسلمانان از دور و نزدیک آمادهٔ پیکار شوند و از مسلمانان قبائل از قبیلهٔ خزاعه و مزینه و جهنیه برای جهاد با کفّار دعوت بعمل آمد و بلشکریان دستور داده شد در بیرون مدینه بنام ثنیة الوداع خیمه برپا کنند و نیز به ثروتمندان و مالداران دستور داده شد که به تهی دستان کمک نمایند.

اجمالاً عدّهٔ از شرکت در جنگ شانه خالی کردند و جماعتی از منافقان از جنگ دوری جستند ولی بعضی اشخاص که سابقهٔ نفاق هم نداشتند حاضر بشرکت نشدند و از آنجمله این سه نفر بودند: کعب بن شاعر و مرارة ابن ربیع و هلال بن امیه و در بارهٔ همهٔ اشخاص که از جنگ سرباز زدند این آیهٔ شریفه نازل شد قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَا لَکُمْ اِذَا قِیلَ اَنْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللهِ اثّاقَلْتُمْ اِلَی الْاَرْضِ (سوره توبه ۳۸)

توبهٔ متخلّفین از جنگ تبوک

- ای کسانیکه بخدا ایمان آورده اید چه میشود شما را هنگامیکه گفته میشود بشما در راه خدا کوچ کنید (جهاد کنید) سنگینی میورزید، شانه خالی میکنید - در تاریخ، در هیچ جنگی از جنگهای اسلامی مانند جنگ تبوک بر مسلمانان سخت نگذشته - زیرا که هر دو نفر یکی شتر بنوبت سوار میشدند و آذوقهٔ آنان یک خرما بین دو نفر یا مختصر غذای غیر مرغوب بوده که با آن تغذیه میکردند.

ما حصل آن سه نفر از عمل زشت خود و تجافی از شرکت در جنگ پشیمان شدند - تا زمان مراجعت رسول اکرم (ص) از جنگ با سپاهیان فرا رسید باستقبالشان رفتند و آن سه متخلّف هم با مستقبلین بودند بحضرت رسول (ص) سلام دادند جواب نشنیدند، باصحاب آنحضرت سلام کردند، آنها هم جواب ندادند - جز خانواده هایشان کسی صحبتی با آنان نمیکرد، لاجرم آن سه نفر مجبور شدند از مدینه خارج شوند و در بالای کوهها مسکن بگزینند و چنین کردند و گفتند یا توبهٔ ما را خدا بپذیرد یا ما را قبض روح فرماید و در این حال بودند تا آنکه این آیه در حقشان نازل شد

قال الله الحکیم : لَقَدْ تابَ اللهُ عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهاجِرِینَ وَ
الْاَنْصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما کادَ یَزِیغُ
قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ اِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِیمٌ
وَعَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتّٰی اِذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بِما
رَحُبَتْ وَضاقَتْ عَلَیْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللهِ اِلّا اِلَیْهِ
ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا اِنَّ اللهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ سورهٔ توبه آیه ۱۱۷ / ۱۱۸

یعنی بتحقیق خدا قبول کرد بوسیلهٔ پیغمبر، توبهٔ مهاجرین و انصار را آنان که
متابعت و پیروی او کردند در وقت دشواری بعد از اینکه نزدیک بود قلبهای
بعضی از آنان از شرکت در جنگ برگردد ، (چون از این فکری [لغزش]) توبه کردند
خدا از آنان درگذشت و بمؤمنین رؤف و مهربان است و نیز توبهٔ آن سه نفر
که تخلّف ورزیدند (و از شرکت در جنگ خودداری کردند) قبول کرد ، بطوری
بر آنان سخت شد که زمین باین پهناوری بر آنان تنگ گردید و دلهایشان
از غم و اندوه تنگ گشت و دانستند که پناهی از خدا نیست مگر بخود او و خدای تعالی
از گناهان آنان درگذشت تا اینکه مؤمنین توبه کنند و بسوی خدا بازگردند خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است

داستان وحشی و توبهٔ او

درتاریخ نوشته اند : در جنگ بدر چون کفّار قریش هفتاد کُشته و هفتاد
اسیر دادند باعث شد که آتش کینهٔ آنان نسبت بوجود مقدّس نبوی (ص)
بیش از پیش شعله ور گردد، قبل از آنکه برگشتگان خود سوگواری نمایند
آمادهٔ جنگ با مسلمانان شدند بنابراین پنجهزار نفر از مکّه بمدینه
حمله ور شدند - وجود مبارک رسول خدا (ص) بمجرّد اطلاع - تجهیز
قوا وقشون فرمود و در کنار احُد فرود آمدند و آنچنان قرار گرفتند که کوه احُد
در پشت سر و حُنین در دست چپ. و مدینه در پیش روی آنان قرار گرفت و
کوه حُنین شکافی داشت که اگر دشمن از آنجا عبور میکرد سپاهیان اسلام
از آنان جلوگیری میکردند ، جنگ بین قریش و سپاهیان اسلام درگرفت
و اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کفّار را همانند طومار بهم می پیچید و از طرفی
حضرت حمزه عموی پیغمبر (ص) وسط میدان را اداره میکرد - دختر عتبه غلام
خود وحشی را تحریک میکرد که پیامبر (ص) و علی (ع) را بکشد وحشی میگوید آن دو
نفر را که دسترسی و قدرت ندارم ولاجرم سراغ حضرت حمزه میرود و تیری
که به لکن خاصره اش میزند از پایش در میآورد و حضرت حمزه از اسب بروی

زمین میافتد ببالینش میرسد وآن حضرت راشهید میکند و به هند
خبر میدهد ، آن زن دیوسیرت میآید حضرت حمزه را مُثلَه (بریدن و قطعه قطعه کردن
اعضاء) میکند و تهیگاهش را میدرد، جگرش را درمیآورد و میجُوَد
خدای تعالی آن عضو را سخت وسفت میکند که قابل جویدن نباشد، لاجرم
جنگ خاتمه می یابد ، هند بوعدهای خود ، بوحشی عمل میکند
جز وعدهٔ آزادیش که در بندگی و رقیت خود نگهش میدارد باتفاصیلی
که در این جنایت هست ، بعداً وحشی، شرحی محضر مبارک رسولخدا (ص) از مکه
مینویسد و می پرسد ، ایرسول خدا اگر شخصی که مشرک بوده قتل نفس و غیره
مرتکب شده باشد، واکنون نادم است ، توبه اش قبولست ؟ جواب میفرستد
بلی ، انه غفّار الذّنوب لاجرم بعد از توبه محضر پیامبر خدا میرسد و
ایشان بقاتل وحشی متذکّر میشوند چون دیدنت یادآور خاطره عمویم
حمزه وآن جنایت نسبت بوی میباشد درقلمرو دید چشم من کمتر
باش و بنا بر نقلی بطرف شام میرود و در آنجا ساکن میشود بلی

خون شود زایل بآب ای مُستعال   خون بخون شستن محال آمد محال

اجمال واقعه آنکه زهیر برحسب دید خود اجتناب میکرد که در

گیرودار جریانات کربلا قرار گیرد در یکی از منازل که چادر زده و

مشغول بودند قاصدی از طرف حسین بن علی علیه‌السلام میآید و بمحضر عزیز فاطمه

دعوتش میکند، آنکه در وسوسهٔ پرهیز و عافیت طلبی بسر میبرده

با آمدن قاصد حسین (ع) در بوتهٔ امتحان و رجحان قبول اجابت دعوت

میافتد و عیالش هم میگوید: زهیر، جواب پسر پیغمبر (ص) را بده و هَلُمّ جَرّاً

بخدمت میرسد و فقط خدا میداند و زهیر که در ملاقات کوتاه چه

برمشارالیه رسیده که یکباره رعونت نفس و کوه تمکین انیّتش از هم پاشیده است

همین قدر معلومست که بعد از آن ملاقات کوتاه - زهیر بر میگردد

بچادر خود و تکلیف عیال و مسائل زندگی خود را وصیّت میکند و میگوید

من (کربلائی) شدم و این همان زهیر است که در شب عاشورا، در جواب

سیّدالشهداء که میفرمود این خیل عظیم و این قوم طاغی تنها با من کار دارند

مرا رها کنید و بروید - حاضرین در محضر ولی‌الله هر یک جوابی عرض میکنند و

زهیر بن قین هم عرض میکند آقا جان اگر هزار بارم بکشند و هزار بارم زنده کنند

باز حاضرم در رکاب شما قربان شوم !! راستی !

چه آتشی است کز آن کاینات در جوشند چه باده است کز آن جمله مست و مدهوشند

بگوش مجلسیان بقا، برید صبا چه گفته است که خون میخورند و خاموشند

و امّا حرّ بن یزید ریاحی در واقعه کربلا برحسب نقل تاریخ اوّلین سردار

رشید و بنامی بود که جلو حرکت کاروان حسین بن علی را گرفت و قلوب آنها را
بطپش و هراس واداشت و مکالماتی انجام گرفت که حاکی از قساوت و تندخوئی
او بود تا بصبح روز عاشورا، کشیده شد در صبح آن روز - حُرّ، با ابن سعد گفت
اَمقاتِلٌ انت هذا الرّجل - راستی با اینمرد خواهی جنگید؟ گفت: جنگ سختی
که سرها از بدنها جدا گردد حُرّ بعد از شنیدن اینحرف، اسب خود را بهوای آب
دادن هی زد و بحرکت در آورد - دور زد تا بقرارگاه حسین علیه السلام و حرم آن
معصوم رسید آن نقطهٔ عطف ردّ و قبول که در درونش طوفان عظیمی بپا کرده بود
ببرکت عنایت ولایت کلیهٔ الهیه بمدار توفیق و تحقیق رسید با شرمساری عرض
کرد یا سیّدی هَلْ لی مِن توبةٍ، سیدالشّهداء علیه السّلام نوازشش کرد توبه‌اش
را پذیرفت !! عرض کرد چون اوّل کسی بودم که خاطر مبارکتان را آزردم، اجازه

میخواهم، اول کسی باشم که بجنگم و جانم را بشما قربان کنم - امام علیه السلام اجازه داد - حرّ جنگید و از پا در آمد - و حسین علیه السلام سر مبارکش را بدامن گذاشت و فرمود: انتَ حُرٌّ کما سَمَّتکَ اُمُّکَ و نقلشده که حضرت دستمالی بسر حُرّ بسته که شاه صفوی در نبش قبر حرّ خواست آن دستمال را بردارد همینکه باز نمود، خون جاری شد و منصرف گردید

گفتم، چشم؟ گفت براهش میدار — گفتم جگرم؟ گفت پر آتشش میدار

گفتم که دلم؟ گفت چه داری در دل — گفتم غم تو، گفت نگاهش میدار

داستان توبهٔ شعوانه

نوشته اند که در بصره زنی بود بنام شعوانه - وی رقّاص و آوازه خوان معروفی بود در بصره و اطرافش و کمتر کسی بود که او را نشناسد روزی شعوانه با کنیزانی چند از کوچهٔ میگذشت بدرب خانهٔ مردی بنام «صالح مری» رسید ناگهان صدای جانخراشی بگوشش رسید شعوانه گفت در بصره چنین مجلس عزائی برپا باشد و من از آن بیخبر باشم؟. یکی از کنیزگان خود را بدرون خانه میفرستد تا خبر آورد - کنیز بدرون

داستان توبهٔ شعوانه

خانه رفت ولیکن خبر نیاورد و برنگشت - شعوانه کنیز دیگرش را فرستاد

آنهم رفت خبر بیاورد، رفت و برنگشت، شعوانه اندیشید و با خود گفت

بطور حتم، این عزا برای مردگان نیست، این ماتم برای زندگان، آنهم زنده [های]

مجرم و بدکار و گنه کار تشکیل شده از این جهت تصمیم گرفت که وارد

آنخانه شود، همینکه وارد صحن آنخانه شد با صالح مری روبرو گردید

دید عده ای بدور صالح نشسته اند تلاوت آیات الهی میشود

تا باین آیه رسیدند اِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ

زَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا [مُقَرَّنِينَ] دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ

ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا [illegible]

- هرگاه ببینی ایشان را از راه دور - میشوند از ایشان که از فرط غیظ و [خشم]

صدای زفیر از نای ایشان برآید - تفسیر میکنند همینکه روز قیامت

میشود، دوزخ عاصیان و گنهکاران را از جایگاه دوری می بیند - میشنوند

گناهکاران، مر دوزخ را که غرش خشمناک و هولناکی میکند هنگامیکه

(دوزخیان) از آنجا بجای تنگی افکنده میشوند در حالیکه بهم فشرده میگردند

میخواهند در آنجا مرگرا - گفته میشود از جانب مالک دوزخ بفریاد آمدید و خواهان شدید امروز، یک مرگ را، بخواهید مرگهای فراوان را - شعوانه همینکه این کلمات را شنید فوق العاده متأثر شد و بی اختیار از صالح سئوال کرد آیا اگر من توبه کنم و از اعمال زشت خود برای همیشه دست بکشم آمرزیده شده و مورد بخشش قرار خواهم گرفت - صالح گفت مورد عفو خدا تعالی قرار خواهی گرفت اگرچه گناهانت باندازهٔ گناهان شعوانه باشد زن گفت شعوانه معروف منم و اکنون از روی حقیقت توبه کردم و امید وارم که دیگر کارهای زشت از من صادر نشود آن زن غلامان و کنیزانش را آزاد ساخت و جایگاهی برای عبادت خود معین کرد و سالیان دراز بتدارک روزگار گذشته‌اش پرداخت و بالنتیجه از زنان صالحه و پرهیزکار شد .

داستان فضیل ابن عیاض و توبه‌اش

روی عن الفضیل ابن عیاض قال، قال لی ابوعبدالله (ع)، اتدری من الشحیح؟ قلت هو البخیل فقال الشح اشد من البخل ان البخیل یبخل بما فی یده و

الشحيح يشح على ما في ايدي الناس وعلى ما في يده حتى لا يرى في ايدي الناس شيئًا الا ان تمنى ان يكون له بالحل والحرام لا يشبع ولا ينتفع بما رزقه الله - اقول : الفضيل بن عياض الزاهد بصري اوكوفي عامي ثقة، روى عن ابي عبد الله ع وكان من زهدة عصره ذكر الصوفية له كرامات ومقامات ويحكى انه كان في اول امره يقطع الطريق بين ابيورد وسرخس وعشق جارية فبينما يرتقي الجدران اليها سمع تاليًا يتلو اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ فقال يارب قد آن فرجع وآوى الى خربة فاذا فيها رفقة فقال بعضهم نرتحل وقال بعضهم حتى نصبح فان فضيلاً على الطريق يقطع علينا فتاب الفضيل وآمنهم وحكى انه جاور الحرم حتى مات وكان وفاته يوم عاشوراء سنة ١٨٧ وله كلمات منها : ثلثة لا ينبغي ان يلاموا على سوء الخلق والغضب : الصائم والمريض والمسافر وقال ثلاث خصال يقسين القلب كثرة الاكل وكثرة النوم وكثرة الكلام .

قيل كان لفضيل ولد اسمه علي وكان افضل من ابيه في الزهد والعبادة الا انه لم يتمتع بحيوته كثيرًا وكان سبب موته انه كان يومًا في المسجد الحرام

واقفا بقرب ماء زمزم فسمع قاریاً یقرء وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ

فصعق ومات - ترجمه‌اش اجمالاً اینست که حضرت صادق (ع)

بفضیل فرموده باشد: میدانی شحیح بچه معناست؟ عرض میکند یعنی بخیل

فرموده است شح شدیدتر از بخل است زیرا که بخیل، بخل میورزد بآنچه که

در دستش هست ولیکن شحیح بخل دارد بآنچه در دست دیگران است و آرزو

دارد از راه حلال وحرام، آنچه دیگران دارند مال او باشد شحیح سیری

ندارد و بهره نمیبرد از آنچه خدای تعالی روزیش ساخته است ومقصود از بیان این جمله

آنست که فضیل توفیق مورد خطاب معصوم علیه السلام را داشته است و عامی بوده

ومعروف بفضیل زاهد - بصره یا کوفه میباشد - صوفیه کرامات و مقامات

هم از او نقل میکنند وحکایت شده است که در اول امرش بین ابیورد و

سرخس راهزنی میکرده وبکنیزی عشق میورزیده وبهوای کنیز وقتیکه از

دیوارش بالا میرفته میشنود که تلاوت کننده این آیه را میخواند اَلَمْ

یَأْنِ الخ یعنی وقت آن نرسیده برای گروندگان قلبهاشان نسبت بیاد

خدا خاشع و نرم گردد؟ فضیل متحول میشود و عرض میکند یا ربّ قد آن

اینک آن زمان رسید برمیگردد و پناه میبرد بخرابه‌ای که وسط صحرا بوده و

آن هنگامی بوده که یارانی در آنجا گرد هم از ترس راهزنی فضیل رایزنی

میکرده‌اند که شبانه حرکت کنیم یا بیتوته کنیم و بصبح راه بیافتیم

که از فضیل در امان نیستیم - و او توبه میکند و حرفشان را می‌شنود

و اینشان میسازد و برمیگردد زهد اختیار میکند و مجاور حرم الهی

میشود تا قضاء الهی را میگذارد وفاتش در روز عاشورای سنهٔ ۱۸۷ بوده است

بعضی کلمات از او نوشته‌اند از آنجمله است اینکه سه طایفه‌اند که بدخلقی

و خشم را نباید ملامتشان کرد: روزه‌دار (۱) - مریض (۲) - مسافر (۳) و گفته است که

سه خصلت قساوت آور است پرخوارى (۱)، زیاد خوابیدن (۲)، پرحرفی (۳)

گفته‌اند: فضیل را فرزندی بوده علی نام زاهدتر و عابدتر از پدرش ولی بهره

از روزگار حیاتش و نوشته‌اند سبب مرگش این بوده که در مسجد الحرام نزدیک

چاه زمزم می‌شنود که قرائت میکنند وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد

صاعقهٔ تنذیر و تخویف تار و پود وجودش را درهم میریزد و میمیرد. رحمه الله

نوشته اند: فضیل را شاگردی بوده که یکی سخت مریض میشود مشارٌ الیه
ببالین تلمیذ در حال احتضارش حاضر میشود - برای آسان جان
دادنش سورهٔ مبارکهٔ یاسین میخواند - شاگرد میگوید استاد سورهٔ
یس نخواند استاد بتلقین شهادت لا اله الا الله میپردازد شاگرد
از این هم، پرهیز نشان میدهد و جان میسپارد فضیل سخت در
تعجب میماند و نمیتواند حال شاگردش را بفهمد تا شبی او را در خواب می‌بیند میپرسد
در چه حالی؟ میگوید بطرف جهنم میبرند میپرسد چرا؟ میگوید
این جزا، مرا معلول سه چیز است یکی خُلق بد دومی خوی حسد
سومی آنکه حکم طبیب برای درمان دردی که داشتم این بود که در سال باید
یک قدح شراب بنوشی و اینها بود که در حال احتضار بشقاوتم انجامید

علاج الاصرار عَلَی الذُّنوب:

ان یتذکّر قُبح الذّنب و شدّة العقوبة و ما ورد فی الکتاب و السُّنّة
من ذمّ المذنبین و العاصین و یتأمّل فی حکایات الانبیاء و ما جرَی
علیهم من المصائب الدنیویّة بسبب ترکهم الاولی و ارتکابهم بعض

صغاير المعاصي - وان يعلم انّ كلّ ما يصيب العبد في الدّنيا من العقوبة
والمصائب فهو بسبب معصيته ثُمّ يتذكّر ضعف نفسه وعجزها
عن احتمال عذاب الاخرة ويتذكّر خساسة الدُّنيا وشرف الآخرة
وقرب الموت ولذّة المناجات مع ترك الذّنوب ولا يغترّ بعدم الاخذ
الحالي اِذ لعلّه من الاستدراج فمن تأمّل في جميع ذلك انبعثت نفسه
للتّوبة ، اذ لو لم يرتدع ولم يتوصّل الى التّوبة اَمّا احمق واَمّا غير معتقد
بالمعاد فلابدّ له قلع الاسباب الاصرار عن قلبه من الغرور وحبّ الدُّنيا
وحبّ الجاه والجلال والشُّهرة والاستكبار وطول الامل وغير ذلك
-- علاج ودرمان اينكه سالك پافشاری در گناهان نكند زيادست و
از آنجمله اينكه متذكّر زشتی گناه و باز خواست شديدی كه دارد بشود و
بياد بياورد چه پی آمد سختی برای گناهان هست كه در سنّت پيامبر گرامی و قرآن
مجيد يادآوری شده و تامّل وتفكّر كند در گرفتاری پيغبران خدا كه بسبب
ترک اَولیٰ چگونه رنجهائی را متحمّل شده اند وَبداند سالك كه بلاو
پيش آمد هايش از خود اوست و ناتوانی ضعفش را در برابر عذاب آخرت

علاج اصرار در گناه چیست

بسنجد ومتذکر باشد وبیاد بیاورد دنیا پست وخسیس است وآخرت
عزیز وشریف ، ویقین کند مرگ نزدیک است وباور داشته باشد که لذت مناجات
با ترک گناهست ونباید راحتی وآزادی زودگذر مغرورش سازد ای بسا که
در استدراج بسر میبرد ونمیداند واگر کسی در این موضوعات وهمانند اینها
تأمل ودقّت کند ، نفسش برانگیخته خواهد شد که توبه کند وهر آنکس
که چنین انگیزشی نداشته باشد یا احمق است یا بی اعتقاد بمعاد
آنکه اعتقاد ببازگشت بقرب باریتعالی دارد ناچار است که دوستی دنیا
ودوستی حشمت وجاه وشهرت و بزرگ نمائی خویش وآرزوهای دور
ودراز را ترک کند - گر مرد این دری بدان ، کاندرین سرا دربان
برای منع خروجست ، نی دخول .
بدانکه مرتبهٔ عالی از توبه ، اِنابه است یعنی رجوع از غیر ما سوی الله
و اقبال علی الله بالسّر والقول والفعل ، واِنابه - رجوع از مباحات
از مقامات عالیهٔ سالک الی الحق است قال الله تع وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ
وَأَسْلِمُوا لَهُ (سوره زمر ۵۴) وقال سُبحانه وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ سوره غافر ۱۳

وقال سبحانه وتعالیٰ وَاُزْلِفَتِ الجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ
لِکُلِّ اَوَّابٍ حَفِیظٍ مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ ادْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ (سورهٔ ق از آیهٔ ۳۱ تا ۳۵)

تحصیل مقام انابهٔ عبد تمام نمیشود مگر بسه امر، اوّل آنکه بشراشر
وجود وتمام باطن بکمک قلب، مستغرق درفکر حضرت احدیت جلّت عظمته
بوده باشد دوّم سراسر وجودش از ذکر و یاد حضرت واهب النّعم
و عنایات کریمایش آنی غافل نباشد سوم آنکه درعبادات و اطاعات و
مُقرّبات، مواظبت تمام بکند که با نیّت خالص انجام گیرد .

ودراین هنگام قدم باید بگذارد در محاسبه و مراقبه و مراتب تصفیهٔ نفس
وطیّ منزل بنماید تا آنچه را ندیده است به ببیند و بیاد بیاورد که مراتب
حرکت انسان درسیر الی الحقّ بچهار نوع است (۱) المرابطه یا مشارطه
(۲) مراقبة (۳) محاسبه (۴) معاتبة النّفس - حَاسِبُوا اَنْفُسَکُمْ
قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوهَا قَبْلَ اَنْ تُوزَنُوا رسول خدا (ص) فرموده بحساب
نفس خود برسید قبل از حساب حسابگران و بسنجید آنها را با میزان شرع و عقل قبل از آنکه بسنجند

قال الله تعالی : وَنَضَعُ الْمَوٰازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ اِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنٰا بِهٰا وَكَفٰى بِنٰا حٰاسِبِينَ (انبیاء ۴۷)

وقٰالَ عَزَّ مِنْ قٰائِلٍ : وَوُضِعَ الْكِتٰابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فِيهِ وَيَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا مٰالِ هٰذَا الْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً اِلاّٰ اَحْصٰاهٰا وَوَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِرًا وَلاٰ يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا کهف آیه ۴۹ وقال تع يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّٰاسُ اَشْتٰاتًا لِيُرَوْا اَعْمٰالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ سورة الزلزال وقال تعالی ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ بقره آیه ۲۸۱

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند : هیچ کس در روز قیامت قدم از قدم برندارد مگر از او سؤال کنند عمرت را در چه چیز فنا کردی (۲) بدنت را در چه کار فرسوده و ناتوان ساختی (۳) اموال خود را از چه طریق تحصیل و در چه راهی خرج کردی ، تحصیل مال از راه حلال و هزینه کردنش در طریق حلال و طبق موازین شرعی بوده و یا خدای ناکرده برعکس بوده است

قَالَ رسول الله صلّی الله علیه وآله لَوْلَمْ یکن للحساب مهولٌ الّا حیاء العرض علی الله وفضیحةِ هتکُ السّتر علی المخفیات، لحقٌّ للمرء الّا یهبط من رؤس الجبالِ وَلا یأوی الیٰ عمرانٍ ولا یاکلَ ولایشرب ولاینام الّا عن اضطرارٍ متصّل بالتلف ـ فضیحت ورسوائے که برای گناهکار در گزارش حسابش بساحت قدس کبریائی هست اگر از بالای کوه ها بلغزد وپرت شود وبرای استراحت به پناهگاهی روی نیاورد نخورد ونیاشامد ونخوابد مگر بضرورت، در مقابل آن فضیحت وشرمسارئ اندکست.

مرابطهٔ عقل با نفس بدانکه عقل بمنزلهٔ تاجریست درکار آخرت که رأس المالش عمراست ویاد ومددکارش نفس است بلکه نفس بمنزلهٔ شریک اوست ومنفعت این تجارت اخلاق فاضله واعمال صالحه برای سعادت آخرتست وضرر این تجارت گناهان وشتکارهای انسان است که داخلش میکند در جهنم وعذاب منتقم حقیقی وزمان این تجارت مدت حیات طبیعی وعمر اوست که در دنیا بودنش ـ کم وبا زیاد

در این تجارت تأثیر دارد وسعت و راحتی، یا سختی و تنگدستی،
و مشابه این حالات، همه پی آمد و تَبَعاتِ این مرابطه و تجارت است
کما اینکه تاجر با شریکش شرط میکند و اگر پای ضرر بمیان آید تاجر
شریکش را از سهل انگاری و از آن غفلت ها که موجب زیان شده بازخواست
میکند همینطور عقل، نفس را در غالب مراحل سلوک ملامت میکند
و هر روز نو که تجدید میشود بنفس خطاب میکند از روآوردن فرصت جدید
نهایت بهره وری را غنیمت شمرد و گاهی بنفس عتابش چنین شروع میشود که یا نفس
اگر نوبت کوچ تو از دنیا رسیده بود و میدیدی دست خالی و روی سیاه
هستی، برای جبران بی برگی خود از خدای مهربان تقاضای بازگشت بدنیا
نمیکردی، نمیگفتی رَبِّ ارجِعُونِ لَعَلِّی اعمَلُ صالحاً فیما ترکتُ - خدایا مرا
بازگردان (بدنیا) تا به بیچارگیم، بماندیشم!! فکر کن آن جهان تقاضا
از تو صورت گرفته و خدای تو قبول فرموده ...

پس آسوده منشین و بدانکه هریک از بندگان خدا (برحسب آنچه نقلشده)
در مدت شبانه روزی ۲۴ خزانه دارد که میتواند از عبادت و اطاعت پر کند

یا، از اعمال شرم آور . وقد روی انّ رجلاً اتی النّبی (ص)

فقال یا رسول الله اَوصِنی فقال له انت مستوصٍ اِن انا اوصیتُک؟

حتّی قال ذلک ثلاثاً وفی کلّها یقول الرّجل نعم یا رسول الله

فقال رسول الله (ص) اِذا هممت بشیءٍ امرٍ فتدبّر عاقبته فان یکُ

راشداً فامضه وَاِن یک غیّاً فانته - مردی محضر مبارک رسولخدا (ص)

آمد - عرض کرد بمن بیانی بفرمائید - وصیت بکنید - که تأمین جهات مرا

بنماید فرمود گوش میکنی وعمل مینمائی؟ سه بار تکرار فرمود - عرض کرد بلی!

فرمود هر امری را اراده کردی آخر او را ملاحظه کن اگر خوب وصحیح بود انجام

بده واگر در اقدام بآن عاقبت خوبی بنظرت نرسید - صرفنظر کن .

قال الله تعالی اِنّ الله کان علیکم رقیباً سوره نساء آیه ۱ وقال رسول الله (ص)

... اَن تعبد الله کانّک تراه وَاِن لم تکن تراه فانّه یراک .

وفی حدیث القدسی اِنّما یسکن جنّات عدنٍ الّذین اذا هموا بالمعاصی

ذکروا عظمتی فراقبونی - در جنّات عدن کسی ساکن میشود که چون

همّت بگناه کرد عظمت مرا متذکّر شود پس مراقب من باشد .

بدانکه حالات شخص مراقب از سه حال خارج نیست یا در طاعت و
عبادت روزگارش میگذرد یا، در نافرمانی ، یا، در امر مباح .
مراقب در طاعت و عبادت ، باید ، قصدش خالص و نهایت دقت در
حفظ مقاصد الهی خویش داشته باشد و آنکه عمرش در گناه و
نافرمانی میگذرد بتوبه و انابه روی آورد ، جبران کند مافات را ، از بیشرمی
بحیا و انفعال بگراید و آنکه بمباحات عاملست ، مراعات در آداب از
غذا خوردن و فارغ شدن و نشستن و صحبت کردن و خوابیدن وغیره را
فراموش نکند بعد از این مقامات که بیان شد . بمحاسبه میرسیم که
سوم از مقامات مرابطه و اعمال آن محاسبه بعد از عملست .
وقد ورد فی الاخبار ان العاقل ینبغی له اربع ساعات - ساعة یناجی
فیها ربه وساعة یحاسب فیها نفسه وساعة یتفکر فی صنع الله
وساعة یخلو فیها للمطعم والمشرب - عاقل باید اوقات خود را بچهار
قسمت نماید : یکقسمت مناجات با حضرت پروردگار ، از دعا و نماز و تعقیبات و
خواندن قرآن و زیارت دو دائمه طاهرین - قسمت دیگر صرف در حساب نفس

از اعمال واقوال وافکار وارتباط با اشخاص، ایاب وذهاب وانتظار او از
اشخاص وبالعکس و... قسمت سوم: صرف در تفکر صنع الله العظیم
که آن نطفهٔ را علقه ومضغه کرده واستخوان وگوشت وپس از چهار ماه
دمیده شدن روح در او وپس از نُه ماه یا بیشتر وکمتر بدنیای خارج
رو کردن او، وعنایات خارج از حدّ باری تعالی در حق او وگرائیدنش بجانب
حق ویا منحرف شدنش از حق که مبدء متعال را از یاد برده کوس لمن الملکی
زدنش وبسی از شگفتیهای حیرت آور خدای قادر لایزال ولایزول
وفکر کردن در اینکه از ذرّه تا دُرّه جز رمز وراز نیست وقسمت چهارم
صرف مطعم ومشرب وتربیت ابواب جمعی خود واستراحت وخواب وغیره
وکیفیت حساب آنستکه اگر عبادت را ناقص انجام داده ویا اصلاً انجام
نداده وگناهانی مرتکب شده در صدد جبران برآید وحقوق اشخاص که در
ذمه‌اش هست ردّ کند تا مقروض بخلق وخالق نبوده باشد.
معاتبهٔ نفس واین آخرین مقامات مرابطه است ودر صورتیکه

خدای ناکرده از واجبات بدنی وروحی یا مالی ناقص گذارده وبر عهدهٔ او

باقیست مثلاً نمازها را بد خوانده از حیث قرائت وطمأنینه وآداب
یا آنکه در اداء واجبات مالی از زکوة و مظالم واخماس وحقوق برادران
دینی کوتاهی کرده و یا هرزه وحرام خوار وحرام جو وحرام فعل وبد اندیش
بار آمده از تهمت وغیبت وافتراء وسایر اخلاق زشت خودداری
نکرده وتمامی این ها بنظرش افعال مرغوب جلوه گر شده وما حصل آنکه
دیو لعین ورجیم یک عامل بتمام معنی برای خود دست وپا کرده است این چنین
شخص باید، بنفس امارهٔ خود عتاب کند، بگوید ای نفس هلاک
گشتی وقریباً در آتش غضب الهی خواهی سوخت وفانی خواهی شد، اف باد
بر تو که حیا نکردی و باین روزگارم انداختی - چقدر تو، منافقی و دعاوی
باطله داری، تو، نمیدانی که حضرت پروردگار از آنچه در ضمیرها میگذرد
آگاه و مطلع است و باکمال تأسف نمیدانی!! اما اگر بکیفر بودی بتو
بگوید، آن غذای لذید که الآن میخوری مسموم است ویا کودکی بگوید که در
آن رختخواب که میخوابی عقرب وگزنده است بحرفشان فوری گوش میکنی
آن غذا را نمیخوری ودر آن رختخواب نمیخوابی ولیکن اینهمه انبیاء صادق و مصدق

ازقول اَصدق قائلین - راستگوترین راست گویان - حضرت ربوبی جلّت عظمته، وفرامین انبیآء که مؤیّدند بمعجزات وبراهین، و بیان اولیآء و حکما، وعلماء همۀ اینها، ای نفس خبیث در تو باندازه حرف آن یهودی وآن کودک اثرنداشت، ماحصل اینکه، سالك صادق، بصدق دل نفس سرکش خودرا مورد خطاب وعتاب قرار بدهد ولایزال ازقبیل این مواعظ وتوبیخات و معاتبات خودداری نکند.

امّا طریق علاج درالزام نفس در تقصیر درعمل براین ریاضات وعقوبات دو طریق است: اوّل تذکّر اخبار در فضیلت ریاضت نفس ومخالفت آن وجدیّت در طاعات وعبادات ووظایف خیرات دوم مُصاحبت ودوستی با اهل سعی واجتهاد در عبادت و مجالست با مجاهدین و مُرتاضین و مشاهده ودقّت در حالات آنان است بعنوان سرمشق.

قال الصّادق علیه‌السلام: طُوبیٰ لِعَبدٍ جاهَدَ فی اللهِ نَفسَه وَهَواهُ یعنی خوشا بحال کسیکه برای رضای خدا، مطیع نفس امّاره وهوای نفس و شیطان نشد وکسیکه عقلش برنفس امّاره اش غلبه کند وسکونت و

خضوع در بندگی حق جلّ وعلیٰ داشته باشد چنین کسی بنعمت وعظمت بزرگی
نائل شده است وهرگاه مشاهده کردی شخصی را که از تو کوشاتر در عبادات
ووظایف بندگی حقتعالی است، خودت را توبیخ وملامت کن.

وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یُصلّی حتّی تورّمت قدماه - وقتیکه عرض میکنند
چرا اینهمه بخود رنج میدهید جواب میفرماید اَفَلا اکُونُ عَبْداً شَکُوراً
بربیع بن خثیم گفتند چقدر بیداری میکشی در عبادت؟ قدری استراحت کن!
گفته است: میترسم از خواب بیدار نشوم! نقل کرده اند حضرت اویس قرنی
بعضاً میفرموده امشب شب رکوع است وتا صبح بیدار بوده در یک رکوع و
بعضی شبها در یک سجده شب را بصبح میرسانده است.

نقلشده ربیع بن خثیم - اویس را مشاهده میکند نماز صبح را خوانده، مشغول
ذکر است میگوید از عبادتش باز نداشتم، دیدم مشغول بود تا نافلهٔ ظهر ونماز ظهر
باز ذکر ودعا کرد تا نماز عصر، تا نماز مغرب وعشاء را خواند، بعد فرمود
اَللّهُمّ اعوذ بكَ من عین نوّامة وبطن لایشبع - یعنی خدایا بتو پناه میبرم
از چشم بسیار خواب کننده وشکمی که سیر نمیشود.

حدیث نماز که از بزرگترین عبادتها است

نقلشده یکنفر از عبادت کننده ها با زن اجنبی - بیگانه صحبت کرد، دست گذارد

بر رانش وخوشش آمد، بعد پشیمان شد، برای خنثی ساختن آن لذت

دستش را در آتش گرفت وسوزانید وهمچنین نقلشده بعضی بصورت

زن بیگانه نگاه کرده ولذت برد، با خود عهد کرد تا زنده است آب سرد ننوشد

ایضاً بعضی از سالکان طریق حق - بعمارت نوساز وبنای خوش منظری نگاه

حسرت نمود - بمحض تلافی آن حسرت، یکسال روزه برخود نذر کرد.

ایضاً بعضی فرمودند در جواب کسیکه چرا از مردن میترسی؟ گفته است برای آنکه

دیگر نمیتوانم نماز شب بخوانم - این قبیل هشدارها برای آمادگی سالکان است که

عند الصباح یحمد قوم السری - صبحگاه، ستوده وپسندیده است قومی که

شب سیر کرده است هر که بشب راه رفت روز بمنزل رسید هر که بشب خواب کرد کجا بستر میکند

استطرداً این روایت را نقل میکنم چون در مقام بیان
سلوک، نماز با معنی حقیقی از عبادتهای بزرگست

النبوی فیمن تهاون بصلوته ابتلاه الله بخمس عشر خصلة

(۱) یرفع الله البرکة من عمره (۲) ومن رزقه (۳) ویمحوالله تعالی سیماء الصالحین

من وجهه (۴)، كلّ عملٍ يعمله لا يوجر عليه (۵)، ولا يرتفع دعائه الى السّماء (۶)، ليس له حظّ في دعاء الصّالحين (۷)، ويموت ذليلاً (۸)، وجائعاً (۹)، وعطشاناً (۱۰)، ويوكّل الله به ملكاً يزعجه في قبره (۱۱)، ويضيق عليه قبره (۱۲)، وتكون الظُّلمة في قبره (۱۳)، ويوكّل الله به ملكاً يسحبه (يعني صيحه وضطرا) في وجهه والخلايق ينظرون اليه (۱۴)، ويحاسب حساباً شديداً (۱۵)، ولا ينظر الله اليه ولا يزكّيه وله عذاب اليم

عن ابان بن تغلب، قال قلت لابيعبدالله (ع) انّي رأيت علي بن الحسين (ع) اذا قام في الصّلوة غشي لونه لون آخر؟ فقال لي انّه عليه السّلام كان يعرف الّذي كان يقوم بين يديه. راوی گفت از حضرت صادق (ع)، سؤال کردم چرا رنگ مبارک امام سجّاد (ع)، در هنگام نماز تغییر میيافت؟ فرمود او میداند که در مقام معبود حقیقی ایستاده است.

رسول اکرم (ص) فرمود: مؤمن زمانیکه وارد نماز میشود، شیطان می آید و صوری از دنیای او را بخاطرش میآورد تا آنکه نماز گذار یا شک در نماز کند، یا با حالت غفلت نمازش را تمام کند.

عن علی علیه السلام قال، قال رسول الله صلی الله علیه وآله اَسرق السُّراق
من سَرَق مِن صلوتِه - یعنی لا یتمها - رسول خدا فرموده از
همهٔ دزدها، دزدتر کسیست که از نمازش بدزدد.

لُب اللباب، عن النبیّ ص قال صلّ صلوة المودِّع - یعنی نماز را مانند
کسی که با نماز وداع میکند بخوان - زمانیکه داخل نماز شدی بگو:
این آخرین نماز منست در دنیا، و فرض کن بهشت در جلو و دوزخ
در زیرپا، ملک الموت (عزرائیل) در پشت سر. انبیاء کرام طرف راست
و ملائکه طرف چپ و ذات مقدس ربوبی محیط بر تمامی اینها، مطلع بر حال
و عبادات تو هستند پس توجه داشت باش که در چه موقعیتی هستی
و چه نمازی میخوانی و با چه قدرت فوق تصوری در راز و نیازی

علامه بحر العلوم (طباطبائی) طاب ثراه در ارجوزهٔ خود در مورد نماز میفرماید:

علیکَ بِالحضور والاقبالِ فی جملة الاقوال والافعالِ والصدق فی النیة والاخبات
فانّما حقیقة الصّلوةِ ولیس للعبدِ بها ما یُقبَل الّا الّذی کان علیه یُقبَل
بِصلّ بِالخشوع والتخضع وکُن اذا صلّیت کالمودِّع واستعمل الوقار والسّکینة

واستحضر المقاصد المکنونه　　وقم قیام الاثر الذلیل　　ما بین ایدی ملک الجلیل

واعلم اذا ما قلت ما تقولُ　　ومَن تُناجی ومَنِ المسؤول ع

ثواب احیاء اللیل کُلّه او بعضه

ثواب الاعمال والمجالس عن الصدوق باسناده عن جابر بن اسمعیل عن الصادق علیه‌السلام: انّ رجلاً سئل علی بن ابیطالب (ع)، عن قیام اللیل للقرآن فقال له اَبْشِر من صلّی من اللیل عُشْرُ لیلة لله مخلصاً ابتغاء مرضات الله قال الله عزّوجلّ لملائکته، اکتبوا العبدی هذا من الحسنات عدد ما انبتت فی اللیل مِن حَبّةٍ وورقة وشجرة وعدد کل قصبة ومرعی و... الخ اجمال خبر شریف اینکه اگر کسی ده یک از شب را بیدار بماند و عبادت کند معبود بحق را خدای متعال بملائکه میفرماید: بنویسید برای این بندهٔ من ثوابی بعدد آنچه را در روی زمین سبز میشود.

واگر کسی نُه یک از شب را بیدار کند برای عبادت خدای متعال دعای او را مستجاب میکند و در قیامت نامهٔ عملش بدست راستش داده میشود واگر کسی هشت یک از شب را بعبادت سپری کند زمانیکه از قبرش خارج

شود صورتش مانند ماه شب چهارده، درخشان است و
از پل صراط بگذرد واگر کسی هفت یک، از شب را بیدار بوده
وعبادت میکرده مورد رحمت واسعهٔ حق تعال بوده و میتواند در
آخرت از اقوام خود شفاعت کند واگر کسی شش یک از شب را بعبادت
بگذراند خدای تم گناهان گذشتهٔ او را بیامرزد واگر کسی پنج یک از
شب را بعبادت بگذراند، همردیف حضرت خلیل الرحمن میباشد واگر
کسی چهار یک از شب را بعبادت بگذراند مثل باد از صراط بگذرد و
وبدون حساب وارد بهشت میشود واگر کسی سه یک از شب را بعبادت
مشغول باشد در درجهٔ که دارد ملائکه با وغبطه میبرند وخطاب
میرسد از هر یکی از ابواب هشتگانه بهشت میخواهی داخل شو
واگر کسی نصف از شب را مشغول عبادت باشد اجراو را زمین از
طلا مقابلت نکند وافضل از هفتاد بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل است
واگر کسی دو ثلث از شب را مشغول عبادت باشد، حسنات وجزای
عمل او سنگین تر از کوه احد در مرتبه باشد واگر کسی تمام شب را

بیدار و مشغول عبادت باشد در حالیکه تلاوت قرآن کرده و نماز

نیاز حقیقی بدرگاه باریتعالی داشته باشد او را از گناهانش خارج

سازند مانند روز ولادتش و در قبرش نور باران شود و گناه و حسد

از قلبش زدوده گردد و پروردگار متعال میفرماید نظر کنید ای ملائکه محترم

باین بندهٔ من و او را در درجات عالیهٔ بهشت مقر و مسکن دهید و فردوس برین

فضیلت نماز شب در آیات قرآنی و اخبار اهل بیت علیهم السلام

قال الله تعالی وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ آل عمران آیه ۱۶ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ

أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

آل عمران آیه ۱۱۳ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُودًا الاسری آیه ۷۸ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا فرقان ۶۴

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ السجدة ۱۶ الزمر ۹ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا أَوْ قَائِمًا

يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ الذاریات آیه ۱۷ قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ

فضیلت صلٰوۃ لیل

وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ - ق آیه ۴۰ وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَاِدْبَارَ النُّجُومِ

المزمل آیه ۱ یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ اِلَّا قَلِیلًا نِصْفَهُ اَوِانْقُصْ مِنْهُ

قَلِیلًا اَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِیلًا اِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْكَ قَوْلًا

ثَقِیلًا اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَاَقْوَمُ قِیلًا -

سورة الدهر وَمِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا - واما روایات

مجالس الصّدوق بسنده عن ابن عبّاس، قال، قال رسول الله (ص)، مَن رُزِق

صلوة اللّیل من عبدٍ او اَمَةٍ قام لله مُخلصًا، فتوضّا وضوءًا سبغًا

وصلّی لله بنیّة صادقة وقلبٍ سلیمٍ وبدن خاشعٍ وعین دامعةٍ

جعل الله خلفه تسعة صفوف من الملائكة فی كلّ صفٍّ ما لا یحصی

عددهم الّا الله ثمّ احد طرفی كلّ صفّ فی الشّرق والآخر بالمغرب فاذا

فرغ كُتب له بعددهم درجات. - هرکس شب بیدار شود برای تهجد و

بسازد و به نیّت صادق بنماز ایستد با چشم گریان و قلب سالم - خدای تعالی

پشت سرِ او نُه صف از ملائکه قرار میدهد که عدد آنها را جز خدا نداند،

یکسر صف در مشرق و آن سر دیگر در مغرب وقتیکه نماز تمام شد

بعدد آنان برای آن نمازگذار درجه وعظمت عنایت فرماید.

وهمچنین رسول اکرم فرمود که حضرت حق تعالی در هر قریه وشهر عتا صبیان
واسراف در گناه کنندگان را بچند نفر از مؤمنین حقیقی و دوستان خود بش
از نازل کردن بلا خودداری میفرماید وبگناه کاران خطاب میکند اگر
آنان نبودند برشما بلا نازل میکردم - مجالس الصدوق باسناده عن مفضل بن
عمر عن الصّادق - جعفر بن محمّد عن ابیه عن آبائه عن رسول الله (ص) قال، قال
رسول الله انّ الله اوحیٰ الی الدّنیا ان اَتعبی مَن خَدَمَكَ واخدمی من رفضك
وانّ العبد اذا تخلّی بسیّده فی جوف اللّیل المُظلم وناجاه، اثبت الله النّور
فی قلبه فاذا قال یا ربّ یا ربّ ناداه الجلیل لبّیك عبدی سلنی اعطك
وتوکّل علیّ اکفكَ ثُمّ یقول جلّ جلاله لملائکته انظروا الی عبدی
فقد تخلّی بی فی جوف اللّیل المظلم والبطّالون لاهون والغافلون
نیام اشهدوا انّی قد غفرتُ .

بیانٌ - اوحیٰ الی الدّنیا - لعلّ المراد بالوحی هنا الامر التّکوینی - ای جعلها
کذلك کما فی قوله تعالی کونوا قردةً خاسئین - أو استعارة تمثیلیّة

- خطاب بدنیاست ازطرف حضرت ربوبی بدینسان : کهای دنیا برحمت بیانداز دنیاطلبان را وکسانیراکه ازتو دوری جستند، کوچک و خادم‌شان باش - بندهٔ من که در نصفهای شب خواب را برخود حرام کرده و روی بمن آورده وبامن مشغول مناجات وراز ونیاز میگردد وبمن عرض میکند یارب یارب، جواب گویم لبیک بندهٔ من، حاجت خودرا بخواه، آنگاه پروردگار مهربان بملائکه خطاب میکند نظرکنید باین بندهٔ من چگونه است؟ ولی مهمل وتنبل وهرزه ها، غافل ودرخوابند.

معانی الاخبار وخصال ومجالس صدوق باسناده نقل میکند ازابی حازم ازسهل بن سعد قال جاء جبرئیل الی النبی فقال یا محمد عش ما شئت فانک میت واحبب من شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک مجزیٌ به واعلم ان شرف الرجل قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس

- ملک وحی جبرئیل علیه السلام برسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد بدانکه در دار فانی هرچند مدت که زندگی کنی وهرکس را دوست بداری باید ازاو جدا کردی وجزای عمل محقق است که هیچ عملی بدون جزا نمیماند - عظمت وشرافت وبزرگی وبزرگواری

مرد، در بیداری ثلث آخر شب وراز و نیاز با خالق بی نیاز نمودن وخود را غنی دانستن و زیر بار منّت مردم نرفتن است

ایضاً بسندهای سابق از ابن عباس نقلشده که رسول خدا (ص)، فرمود

اَشْرافُ اُمَّتی حَمَلَةُ القرآن واصحابُ اللَّیل - شریفترین وبزرگوارترین کسانی از امّت من - حاملان قرآن وصاحبان شب برای صلوة لیل هستند

مراد کسانی هستند که از اوامر ونواهی وفرائض ومحرّمات واحکام ظاهریّه وباطنیّه بلکه از سِرّ وسرّ السّر وسرّ المستتر علم واطلاع دارند و اصحاب شب کسانی هستند که: سحرها، با خدای متعال در راز ونیازند و مثل مادر بچه مرده، از فراق معنویه، سوخته وساخته وگریانند.

المجالس عن علیّ بن عیسی بسنده عن زید بن علیّ عن ابیه عن جدّه قال، قال امیرالمؤمنین علیه السّلام اِنّ فی الجَنَّةِ خَیلاً مُسَرَّجَة ذواتُ اَجْنِحَة لا تَروثُ ولا تَبول فیرکبها اولیاء الله فتطیر بهم فی الجنّة حیث شاء فیقول الّذین اسفل منهم یا ربّنا ما بلغ بعبادك هذه الکرامة؟ فیقول الله جلّ جلاله انّهم کانوا یقومون باللّیل ولا ینامون ویصومون ولا یأکلون

ویجاهدون العدوّ ولا یجبنون ویتصدّقون ولا یبخلون -

اجمالاً اینکه در بهشت ، بعضی بهشتیان ، طیّ مسافت وطیرانشان با اسبان بهشتی است آنانکه هم رتبۀ ایشان نیستند عرض میکنند : ای پروردگار ما ، اینان را این کرامة از چه چیز حاصل شده ؟ الله جلّ جلاله میفرماید اینها کسانی هستند که بجای خواب راحت شب را بعبادت بیدار بودند و بجای خوردن ، روز را روزه دار بودند و بی باکانه با دشمن (دین) جنگیدند و بدون بخل ، تصدّق میکردند .

محمّد بن سنان - قال سمعت مولای الصادق علیه السلام یقول کان فیما ناجی الله عزّوجلّ به موسی بن عمران ، اَن قال له یا ابن عمران ، کذب من زعم انّه یُحبّنی فاذا جنّه اللّیل نام عنّی ، اَلَیس کلّ مُحبّ یحبّ خلوة حبیبه هااَنا یا ابن عمران مطلّع علی احبّائی اذا جنّهم اللّیل حولّت ابصارهم فی قلوبهم ومثّلت عقوبتی بین اعینهم ، یخاطبون عن المشاهدة ویکلّمون عن الحضور ، یا ابن عمران هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک الخضوع ومن عینیک الدّموع فی ظُلم اللّیل فانّک تجدنی قریباً مُجیباً - حضرت صادق (ع) فرمود

خدای تعالی بحضرت موسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام میفرماید ای موسی
دروغ میگوید کسیکه می پندارد، مرا دوست دارد، او وقتیکه شب پرده
ظلمتش را افکند میخوابد (بیاد من نیست، بفکر خوابست) آیا هر محبّ
با محبوبش، شبها، خلوت ندارد؟ ای موسی، این منم که از دوستان خود
آگاهم، آنگاه که شب میرسد آنان بصرشان (در بصیرت) و در قلوبشان
متحوّل میشود، عقوبات و سختگیریهای من پیش رویشان تمثّل پیدا میکند
با من بمشاهده در خطابند وحضوری تکلّم دارند ای پسر عمران قلبت
را نسبت بمن خاشع وبدنت را خاضع واشک دو چشمت را در راه رضای
من سرازیر کن، بمن نزدیک شو، من نزد تو هستم دعا کن، من اجابت میکنم
قال الصادق علیه السلام ثلاثةٌ هُنَّ فخر المؤمن وزینة الدّنیا
والآخرة (۱) الصّلوة فی آخر اللّیل (۲) یأسه ممّا فی ایدی النّاس
(۳) وولایة الامام من آل محمّد حاصل آنکه نماز در آخر شب مایهٔ
فخر مؤمن است عن عاصم بن حمید عن ابی عبدالله علیه السلام ما من عملٍ
حَسَنٍ یعمله العبد الّا وله ثواب فی القرآن الّا صلوة اللّیل فانّ

الله لم یبین ثوابها العظیم خطرها عنده فقال: تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون

- حضرت صادق علیه السلام فرمود هر عملی وعبادتی اجرش را خدای تعالی در قرآن بابیانی متعرض شده غیر از نماز شب که جزای آنرا تعیین نفرموده ولی فرموده است کسانیکه نماز شب میخوانند پروردگار خود را از طریق خوف وطمع طی مینمایند ما خیری برای آنان بعنوان جزاء و پاداش تهیه نموده ایم که احدی بر آن اطلاع ندارد.

معانی الاخبار: عن ابن المنکدر باسناده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیرکم من اطعم الطعام وافشی السلام وصلی باللیل والناس نیام - بهترین شما بعنوان محل شاهد کسی است که نماز شب میخواند در حالیکه مردم خوابیده اند.

عن علی بن نعمان عن بعض رجاله قال جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا علی انی قد حرمت الصلوة باللیل فقال امیر المؤمنین:

انتَ رجلٌ قد قیّدتُكَ ذنوبك - کسی خدمت علی علیه‌السلام عرض

کرد من از صلوة لیل محروم شده‌ام؟ فرمود، تو کسی هستی که گناهانت

ترا، بقید و بند کشیده - یعنی محروم ماندنت از نماز شب بسبب آن

عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال انّ الرّجل لیَکذب الکِذْبَة فیحرم بها

صلوة اللّیل فاذا حرم بها صلوة اللّیل حُرِمَ بها الرّزق - حضرت صادق

فرمود - شخص بخاطر دروغش از صلوة لیل محروم میشود و محروم ماندن

از نمازش هم موجب میشود که از روزی هم محروم گردد.

ثواب الاعمال - قال ابوعبدالله (ع)، یا سلیمان لا تدع قیام اللّیل فانّ

المغبون من حُرِم قیام اللّیل - ای سلیمان از شب‌خیزی خودداری

مکن زیرا که مغبون است آنکه از صلوة لیل باز داشته شده است.

عن محمّد بن النّوفلی عن ابوعبدالله قال سمعته یقول انّ العبدَ لیقوم فی

اللّیل فیمیل به النُّعاس یمیناً و شمالاً و قد وقع ذقنه علی صدره

فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی ما یُصیبُه فی التّقرّب الیّ

بما لم افرض علیه راجیاً منّی ثلاث خصال: ذنباً اغفره او توبة اجدّدها

آورزقا ازیده فیه اشهدکم ملائکتی انّی قد جمعتهنّ له

اجمالاً اینکه خدای تعالی بملائکه میفرماید : نگاه کنید باین بنده من،

در حالیکه خواب براو غلبه کرده و بطرف راست وچپ میکشاند و

چانه اش ازکثرت خواب بسینه اش میرسد در حالیکه من صلوة لیل را

براو واجب نکرده ام - و، او، سه امید از من دارد اولاً گناهان

او را بیامرزم ثانیاً توبه او را قبول کنم، ثالثاً روزی او را زیاد گردانم

شاهد باشید که هرسه ، حاجت را برآورده کردم .

العلل عن ابیه بسنده عن انس بن مالك ، قال سمعت رسول الله (ص)

یقول رکعتان فی جوف اللّیل احبّ الیَّ من الدّنیا وما فیها

- رسولخدا فرمود دو رکعت نماز در دل شب برای من دوست

داشتنی تراست از تمام آنچه در دنیا وما فیها ست .

ثواب الاعمال ، عنه علیه السلام قال من صلّی باللیل حسن وجهه بالنهار

هرآنکه در شب «صلوة لیل» بگذارد - صورتش در روز نورانی است

ثواب الاعمال عن الصّادق علیه السلام قال علیکم بصلوة اللّیل فانها سنّة

نبیّکم ودأب الصّالحین قبلکم ومطردة الدّاء عن اجسادکم وقال

ابوعبدالله (ع) صلوة اللّیل تبیض الوجوه وتطیب الرّیح وتجلب الرّزق

حضرت صادق فرمود : برشما باد انجام صلوة لیل که سنّت پیغمبر

شما ، وخوی وعادت صالحان پیش از شما بوده وامراض را از اجساد دور

میکند وهمچنین فرمود : صلوة لیل ، صورت را نورانی و روزی را زیاد

وایجاد بوی خوش در شخص میکند .

معانی الاخبار بسنده عن سعیدبن النّضر عن جعفربن محمّد (ع) ، قال قال

المال والبنون زینة الحیوة الدّنیا و ثمان رکعات من اخراللّیل و

الوتر ، زینة الاخرة وقد یجمعهما الله لاقوامٍ - مال واولاد زینت

زندگانی دنیاست و زینت آخرت ، صلوة لیل است وگاهی خدای تعالی

دنیا وآخرت را برای اقوامی یکجا جمع میکند

توحید صدوق بسنده عن سلمان الفارسی انه اتاه رجل قال یا عبدالله

انی لااقوی علی الصّلوة باللّیل ؟ فقال لاتعصِ الله بالنّهار - کسی خدمت

حضرت سلمان فارسی عرض کرد بصلوة لیل ناتوان وناموفقم فرمود در روز

گناه مکن - در ثواب الاعمال از حضرت صادق نقل میکند مردی آمد از
فقر و پریشانی محضر حضرتش شکایت داشت حتی میگفت الساعة گرسنه ام -
حضرت فرمود نماز شب میخوانی - عرض کرد بلی ، فرمود دروغ میگوید زیراکه
خدا ضامن شده هرانکه صلوة لیل بجای آورد گرسنه نگذارد
دعوات راوندی همچنین از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود ، صلوة لیل
بشره وصورت را ، زیبا وخلق وخوی را خوب وبوی بدن را معطر ورزق را
زیاد وقرض را اداء وهم وغم را زایل و روشنائی چشم را جلا میدهد .
در فقه الرضا (ع) ، هم بعد از بیان مشابه مذکورات فرموده است :
وَطوّلوا الوُقوفَ فِي الوَترِ فانه رُوِيَ مَنَ طَوّلَ الوقوف في الوتر قلَّ وقوفه
يوم القيمة - در نماز وتر وقوف کنید زود نگذرید بلکه طولش بدهید
زیرا ، هرانکه در وتر چنین کند ، وقوفش در روز قیامت کمتراست
العدة قال دخل ضرار بن ضمرة علىٰ معاويه فقال له صِف لي عليّاً
فقال له اتعفيني من ذلك؟ فقال لا اعفيك - فقال والله بعيد المدى
شديد القوىٰ ، يقول فصلاً ويحكم عدلاً يتفجّر العلم من جوانبه

وتنطق الحكمة من نواحيه، يستوحش من الدنيا و زهرتها ويستأنس بالليل ووحشته (ظلمته) كان والله غزيرَ العبرة طويلَ الفكرة يقلّب كفّه ويعاتب نفسه يعجبه من اللباس ما قصر ومن الطعام ما جشب كان والله يجيبنا اذا سألناه ويأتينا اذا دعوناه ونحن والله مع تقريبه لنا وقربه منّا لانكلّمه هيبةً له يعظّم اهل الدين ويحبّ المساكين لايطمع القويّ في باطله ولاييأس الضعيف من عدله فأشهد الله لرأيته في مواقفه وقد ارخى الليل سدوله وغارت نجومه وقد مثل في محرابه قابضاً على لحيته يتململ تململ الخائف ويبكي بكاء الحزين فكأني الآن اسمعه يقول « يا دنيا أبي تعرّضتِ؟ أم اليّ تشوّقتِ؟ هيهات غرّي غيري قد طلّقتكِ ثلاثاً لا رجعة لي فيكِ، فعمركِ قصير وعيشكِ حقير وخطركِ كثير آهٍ من قلّة الزاد ووحشة الطريق !! قال: فوكفت دموع معاوية ما يملكها على لحيته وهو ينشّفها وقد اختنق القوم بالبكاء وقال رحم الله ابا الحسن (ع) كان والله كذلك فكيف حزنك عليه يا ضرار

قال حُزني عليه وَاللهِ حُزن مَن ذُبح ولدها في حجرها فلا ترقا عَبرتها ولاتسكن حيرتها، ثمّ قام وخرج وهو باكٍ؛ (فقال معاوية اما انكم ان فقد تموني لما كان فيكم من يثني عليّ مثل هذا الثناء فقال له بعض من حاضراً الصّاحب على قدر صاحبه) نقل از منتخب التواریخ

ـ مختصر آنكه بعد از بيان ضرار براى معاويه وگريهٔ او وتصديقش كه همچنين بود

علي عليه‌السلام ـ شاهد مانحن فيه بيدارى مولاى متقيان ثلث آخر شب وراز ونياز با خالق بى نياز است كه همواره آمادهٔ ملاقات با خداى متعال بود تا بفوز عظيم وفيض شهادت نائل آمد، خداى غافر وقادر اين سفر آخرت را برهمه وخصوصاً من روسياه سهل وآسان گرداند بمحمّدٍ وآله.

اعلام الدّين وروضة الواعظين ـ قال رسول الله (ص) في وصيته لعلي (ع)

عَليك بصلوة اللّيل عَليك بصلوة اللّيل عَليك بصلوة اللّيل

علي جان برتو باد نماز شب (سه بار دركرار فرمود بعنوان وصيّت)

اعلام الدّين قال الصّادق عليه‌السلام كذب من زعم انّه يصلّي اللّيل ويجوع بالنّهار ـ نمازشب خوان، نهار گرسنه نميماند. (واين خبر بشارت است)

مشکوٰة الانوار۔ عن الصادق علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی

اَوحیٰ الیٰ نبیّ من انبیاء بنی اسرائیل انّی احببت ان تلقانی فی خطیرة

القدس فکن فی الدّنیا وحیداً غریباً، مهموماً محزوناً مستوحشاً من

النّاس بمنزلة الطّیر الّذی یطیر فی الارض القفار و یأکل من رؤس

الاشجار ویشرب من مآء العیون، فاذا کان اللّیل اوکر وحده واستأنس

بربّه واستوحش من الطیور ۔ حضرت احدیت خطاب فرمود به پیغمبری

از انبیآء بنی اسرائیل که دوست دارم تنها باشی و بامن تنهائی عرض حاجت

و از دنیا رکنی در خطیرة القدس تورا ملاقات کنم ۔ مانند پرندهٔ

که تنها زندگی میکند از بالای درختان غذا میخورد واز آب چشمه‌ها می نوشد

وشبها، تنها در آشیانهٔ خود میخوابد و تنها با پروردگارش اُنس میگیرد!!

کتاب الغایات عن ابن ابی یعفور عن ابیعبدالله علیه السلام قال،

قلتُ جُعلت فداکَ اَیّ ساعةٍ یکون العبد اقرب الی الله والله

منه قریب (قال) اذا قام فی اخر اللّیل والعیون غاربة فیمشی الیٰ وضوئه

حتّیٰ یتوَضَّأ بالسّبغ وضوئه ثُمّ یجئ حتّیٰ یقوم فی مسجده فیوجه وجهه

الی الله ویصف قدمیه ویرفع صوته ویکبّر وافتتح الصّلوة فقرأ

اجزائه وصلّی رکعتین قام لیعید صلوته - ناداه منادٍ من عنان

السّماء عن یمین العرش ایّها العبد المنادی ربّه انّ البرّ تنتشر علی

رأسك من عنان السّماء والملائکة محیطة بك من لدن قدمیك

الی عنان السّماء والله ینادی عبدی لو تعلم من تناجی اذاً ما انفتلت

قال قلت جُعلت فداك ما الانفتال، قال تقول بوجهك وجسدك

هکذا ثمّ ولّی وجهه (یعنی صورتش را منحرف کرد وگردانید) فذلك الانفتال

وقال ابغض النّاس الی الله جیفةٌ باللّیل بطّالٌ بالنّهار -

وقال خیارکم اولوا النُّهیٰ - قیل یا رسول الله مَن اولوا النُّهیٰ فقال

اولوا المتهجّدون باللّیل والنّاس نیامٌ

ابن ابی یعفور عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السّلام : ساعتی که بنده

بخدا و خدا ببنده اش نزدیکست کدام است ؟ فرمود ساعت آخر شب که

بنده برمیخیزد ووضو میسازد و دو رکعت نماز میگذارد - از بطنان عرش

منادی ندا میکند - ای بنده رحمت حق برتو نازل شده به از سرتا پای تو

حضرت پروردگار ندا میفرماید : ای بندهٔ من اگر بدانی با که مناجات
وگفتگو میکنی هرگز روی خود را از او برنگردانی (میبرداری) وهمیشه بعبادت
دعائم الاسلام : وقف ابوذر رحمه الله عند حلقة باب الكعبة :
فوعظ الناس ثمّ قال حجّة لنظایم الامور وصمّ یوماً الزجرة (النّشور)
وصلّ ركعتين في سواد الليل لوحشة القبور .
تنبيه الخاطر وارشاد القلوب از رسول اكرم (ص) : چراغ برای تاریکی قبر
صلوة لیل است وایضاً فرمودند . حضرت صادق (ع) از
حضرت امیرمؤمنان ، از حضرت رسول اكرم صلی الله علیه وآله وسلّم
صلوة الليل مرضات الرّب وحبّ الملائكة وسنّة الانبياء
ونور المعرفة واصل الايمان وراحت الابدان وكراهية الشيطان
وسلاح على الاعداء واجابة للدّعا وقبول الاعمال (للاعمال) وبركة في الرزق
وشفيع بين صاحبها وبين ملك الموت وسراج في قبره وفراش تحت
جنبيه وجواب مع منكر ونكير ومونس وزائر في قبره الى يوم القيمة
فاذا كان يوم القيمة كانت الصلوة ظلّا فوقه وتاجا على رأسه

ولباساً علی بدنه ونوراً یسعی بین یدیه وستراً بینه وبین
النار وحجة للمؤمن بین یدی الله وثقلاً فی المیزان وجوازاً
علی الصراط ومفتاحاً للجنة لانّ الصلوة تکبیر وتقدیس
وتعظیم وقراءة ودعاء وانّ افضل الاعمال الصلوة لوقتها.

— نماز شب مایهٔ خوشنودی حضرت پروردگار - دوستی ملائکه میشود
سنت انبیاء، نور معرفت، اصل ایمان، راحت بدنها درآنست، شیطان را
خوش نیاید، در مقابل دشمنان اسلحه است، وسیلهٔ اجابت دعاست
مایهٔ قبولی عملها و برکت در روزی و شفیع است بین نمازگذار و فرشتهٔ
جان ستان، نماز شب چراغست در قبر و تکیه گاه است وجواب دو فرشتهٔ
نکیر و منکر و مونس در قبر است تا برپائی روز رستخیز و چون روز قیامت
شد سایبان است صاحبش را تاجست بر سر او لباس است بدنش را
نور است فرا روی او مانع وحجابت بین او و دوزخ حجت و برهانست
او را در هنگام قرار گرفتنش پیش روی حضرت پروردگار. سنگینی کفهٔ میزان است
برای عبور از صراط است اگر (مسکین آدمی همه چراغ دارد بز [illegible]) !!؟

وقال الصّادق عليه‌السلام : ليس من شيعتنا مَن لم يصلّ صلوة الليل

وحضرت رضا عليه‌السلام فرمود نماز شب از عذاب قبر وعذاب آتش جهنّم

حفظ نموده وعمر مصلّی را زیاد مینماید ووسعت در معیشت او میدهد

وخانهائیکه صلوة لیل در آنها اقامه میشود آسمان را روشن و روشنان فلکی از

آنها طلب نور میکنند کما اینکه اهل زمین از ستارگان نور میگیرند

ثوبان غلام رسول الله صلّی الله علیه وآله

ثوبان بن بُجدُدْ انّه كان شديد الحُبّ لرسول الله صلّى الله عليه وآله

وقال يوماً له بابى انتَ واُمّى ، مَتىٰ قيام السّاعة ؟ قال رسول الله ص

ما اعددتَ لها اذ تسأل عنها ؟ قال يا رسول مَا اعددتُ لها كثير عمل

الّا انّى احبّ الله ورسوله ثمّ شرح كثرة حبّه له ولمن يحبّه من اهل

بيته واصحابه فقال البشر (فانّ المرء يوم القيمة مع من احبّه)

قال الطبرسى فى قوله تعالىٰ ومَن يطع الله والرّسول فاولئك مع الّذين انعم

الله عليهم الخ قيل نزلت فى ثوبان مولى رسول الله ص وكان شديد الحُبّ

لرسول الله ص قليل الصّبر عنه فاتاه ذات يوم وقد تغيّر لونه ونحل جسمه

فقال صلّى الله عليه وآله يا ثوبان ما غيّر لونك ؟ فقال يا رسول الله ، ما
بي من مرضٍ ولا وجع انّي اذا لم اراك اشتقت اليك حتّى القاك ، ثمّ ذكرت
الآخرة فاخاف ان لا اراك هناك ، لانّي عرفت انّك ترفع مع النّبيّين
وانّي ، إن ادخلت الجنّة كنت في منزلة ادنى من منزلتك وان لم
ادخل الجنّة فلا احسب ان اراك ابداً فنزلت الاية (ومن يطع الله
والرّسول فاولئك مع الّذين انعم الله عليهم الآية
ثمّ قال رسول الله ص والّذي نفسي بيده ، لا يؤمننّ عبد حتّى اكون احبّ
اليه من نفسه وابويه واهله وولده والنّاس اجمعين !!
– ثوبان ، غلام رسول خدا بود – رسولخدا را فوق العاده دوست میداشت
نسبت بحضرتش علاقمند و بی اختیار بود – برسول الله عرض کرد – پدر
مادرم فدایت باد ، قیام ساعت – برپائی رستخیز کی هست ؟ فرمود :
چه آماده کرده‌ای برای آنروز که می پرسی : عرض کرد یا رسول الله عمل زیادی
ندارم اِلّا آنکه خدا و رسول خدا را خیلی دوست دارم و بعد شرح داد
دوستداری خود را نسبت بخدا و پیغمبر و اهل بیت آنسرور و اصحابش

رسول الله جواب فرمود: ای ثوبان بشارت باد تورا که هرکس با هرآنچه
دوستش هست محشور و مأنوس است در روز قیامت . و طبرسی در تفسیر
آورده است که کریمهٔ مبارکهٔ من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا (سوره نساء آیه ۶۹) در مورد ثوبان نازل شده
وطبرسی نقل میکند که ثوبان نسبت برسول الله شدید الحب و از دوریش بیتاب و
و قلیل الصبر بود روزی بخدمت رسولخدا (ص) رسید که رنگش تغییر کرده و لاغر
شده بود رسولخدا (ص) فرمود ای ثوبان چرا رنگ باخته و لاغر گشته ای ؟
عرض کرد یا رسول الله (ص) نه مریضم، نه جائی از بدن من درد دارد ولیکن
حقیقت اینست که وقتی شما را نمی بینم ابتلاء بدرد شوق و مشتاقی و صبوری
مرا باینحال و وضع میاندازد تا، شما را به بینم. و بیاد آخرت میافتم که شما فردای
قیامت با پیغمبران در اعلی علیین هستید و اگر من بهشتی باشم کجا خواهم بود
شما را به بینم و اگر محروم از بهشت شدم معلوم است که هیچوقت بزیارت شما
نخواهم رسید !! آیه نازل شد که هرکه فرمان برد خدا و رسول را پس آنها با آنانند
! هـ أن کرد خدا بر ایشان از پیغمبران و راستگویان و شهداء و نیکمردان و خوبند

آنها برای رفاقت وبعد رسولخدا ص فرمود سوگند بآنکسیکه جانم در دست قدرت تصرف اوست، ایمان (کامل) ندارد بنده‌ئی که من، دوست داشتنی تر وعزیزتر از خودش و پدر ومادرش واهل وعیالش برای او نبوده باشم یعنی اگر این مذکورات را بخواهد ومرا، هم بخواهد ایمانش کامل نیست بهرحال - ثوبان در سفر وحضر با پیامبر خدا ص بود تا پس از رحلت آنحضرت بشام رفت ودر سال ۵۴ هـ بقرب جوار مشرف شد بلی قبول عشق برطاق بلند است

نورانیت ابو میسرهٔ عابد

حکی عن بعض العلماء قال رأیت ابا میسرة العابد و قد بدت اضلاعه عن الاجتهاد فی عبادة الله فقلت یرحمك الله ان رحمة الله واسعة فغضب وقال هل رأیت ما یدل علی القنوط ان رحمة الله قریب من المحسنین - فابکانی والله کلامه - فلینظر العاقل الی حال الرسل والابدال والاولیاء والسالکین فی طریق الحق تافریب عبادتش را نخورند

روایت ابن فضال

ابن فضال عن عاصم بن حمید عن الثمالی عن حسن بن معتمر قال دخلت

علی امیر المؤمنین علیه‌السلام وهو فی الرّحبة فقلت السلام علیك یا امیر المؤمنین

کیف اصبحت؟ قال و رفع رأسه و ردّ علیّ وقال علیه‌السلام اصبحت

محبّاً لمحبّینا و مبغضاً لمن یبغضنا، انّ محبّنا ینتظر الرّوح والفرج

فی کلّ یوم و لیلة، وانّ مبغضنا بنی بناءً فاسّس بنیانه علی

شفا جرفٍ هارٍ فکان بنیانه هاراً فانهار به فی نار جهنّم.

یا ابا المعتمر انّ محبّنا لا یستطیع ان یبغضنا، قال و مبغضنا لا یستطیع ان

یحبّنا. انّ الله تعالی جبل قلوب العباد علی حبّنا وخذل من

یبغضنا فلن یستطیع محبّنا بغضنا ولن یستطیع مبغضنا حبّنا ولن یجتمع

حبّنا وحبّ عدوّنا فی قلب واحد (ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فی

جَوْفِهِ) - ابن معتمر میگوید داخل شدم در رحبه بعلی (ع) عرض کردم (وارد شدم)

چگونه صبح کردی؟ فرمود صبح کردم دوستدار دوستانمان و کینه

و بغض در دل نسبت بدشمنان و غاصبان حقّمان دوستانمان در هر

روز منتظر روح و گشایش و دشمنانمان آتش افروز در پرتگاه آتش

جهنم که بنیاد نهاده اند - ای ابا معتمر - دوستان ما ممکن نیست که

ما را دشمن بدارند و دشمنانمان نیز نخواهند توانست ما را دوست

داشته باشند و خدای تعالی دلهای بندگان را بحب ما مجبول فرموده

و حب و بغض ما در یکدل هرگز جمع شدنی نیست زیرا که پروردگار

متعال در یک جوف ـ درون ، دو قلب قرار نداده است .

بیانٌ فی انّ مُحبّهم علی ثلاث طبقات (۱) من احبّهم فی العَلانیه

ومن احبّهم فی السّر ومن احبّهم فی السّر والعلانیه .

ما ورد عن النّبی فی فضل حبّ علیّ ع الا ومن احبّ علیّاً فقد احبّنی

ومن احبّنی فقد رضی الله عنه ومن رضی عنه کافاه فی الجنّة . الا

ومن احبّ علیّاً لا یخرج من الدّنیا حتّی یشرب من الکوثر و یأکل من

طوبی ، یری مکانه فی الجنّة . الا ومن احبّ علیّاً فتحت له ابواب

الجنّة الثّمانیة یدخلها من ایّ باب شاء بغیر حساب . احمال شاید که

رسول اکرم فرمود بدانید که هرکس علی را دوست بدارد ، مرا دوست داشته

هرکس مرا دوست داشته باشد بخوشنودی خدای تعالی نائز شده و از کسیکه

خدا راضی باشد از او ، کفایت میکند او را در بهشت بدانید و کسیکه

علی را دوست داشته باشد، از دنیا نمیرود مگر اینکه از کوثر بیاشامد

وار طوبی بخورد و می بیند مکانش را در بهشت و براو گشاده میشود ابواب

هشتگانه آن تا از هر دری که بخواهد داخل شود — چه خوش سروده مادح

اهلبیت (ع) نظام الدین استرآبادی علی امام معلای هاشمی که بود

سواد منقبتش بر بیاض دیدهٔ حور * زحب اوست بروز جزا نه از طاعت

امید مغفرت از حی لایزال غفور * سیه ز نده پس محشر در محشر

مکاشفات جنید و ریاضت منصور * زدل سواد معاصی برون برد مهرش

چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور

تتمهٔ محاسبة العباد و حکمه تعالی فی نظالمهم

البقرة وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیمة

علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا — فرموده اند دقت حساب در

آخرت، بقدر عقل است اگر زیاد باشد حساب سخت، و اگر کم عقل باشد آسان است

قال رسول الله ص الا انبئکم باکیس الکیّسین واحمق الحمقاء ؟
قالوا بلی یا رسول الله قال ص اکیس الکیّسین من حاسب نفسه
وعمل لما بعد الموت واحمق الحمقاء من اتبع نفسه هواه وتمنّی
علی الله الامانی - کسی از امیر المؤمنین علیه السلام چگونگی حساب
نفس را میپرسد : قال اذا اصبح ثمّ امسی رجع الی نفسه وقال
یا نفس انّ هذا یوم مضی علیک لا یعود الیک ابداً والله یسئلک
عنه فیما افنیته فما الذی عملت فیه الخ

رسول اکرم ص فرمود باهوشترین وعاقلترین شخص کسی است که حساب
نفسش را بکشد وبرای بعد از مرگش کار بکند و نادان ترین شخص،
کسی است که تابع هوای نفس خود بوده و آرزوهای نفسانی خود را از
خدای تعالی تمنا کند وهرگز بفکر آخرت نباشد.

شیخ بهائی قدس سره نقل میفرماید توبة بن الصمة غالب اوقات
محاسب نفس خود بود - روزی حساب کرد که شصت سال از عمرش میگذرد
وایام عمر را حساب نمود بیست ویکهزار و نهصد روز شد ۲۱۹۰۰ گفت وای

برمن اگر روزی یک گناه کرده باشم ، صیحه زد وغش کرد - حرکتش دادند مرده بود

حاجی نوری در دارالسلام از خط شهید اول (قده) نقل میکند :

قیل جاء رجل لامیر المؤمنین علیه السلام ، قال یا مولای رأیت فی منامی

کان لبنة ساجدة لنصف لبنة وکان دابة لها فمان فی

رأس واحد ، تأکل بهما وکان بقرة شاربة ابنتها وکان اربع

نفر حسان الوجوه ، غابت ثلاثه وبقی واحدة .

فقال علیه السلام اما اللبنة الساجدة لنصف لبنة یأتی زمان علی الامة

تذل فیه الاخیار للاشرار واما الدابة التی لها فمان فی رأس

واحد تأکل بهما ، کذا و اما بقرة الشاربة من ابنتها انه یأتی علی

الامة زمان تأکل النساء من فروج بناتهن واما الاربعة نفر

حسان الوجوه : فهن الامانة والزکوة وصلة الرحم والصلوة

فانه یأتی علی الامة زمان یرفع فیه الامانة والزکوة وتنقطع فیه

صلة الرحم وتبقی الصلوة ، تصلی سمعة و ریاء فاذا کان کذلک

سلط الله علیهم شرارهم فیدعوا اخیارهم فلا یستجاب لهم ولا یسمع

منهم - نعوذ بالله من ذلك ومن سوء الخاتمة بمحمد وآله

حاجی نوری از خط شهید اول قدس سرهما در دارالسلام نقل میکند

مردی محضر مبارک علی علیه السلام عرض کرد خواب دیدم خشتی بر نصف

خشت سجده میکند، دیدم حیوانی دو دهان، در یکسر داشت و از هر دو

دهان میخورد، دیدم گاو ماده از پستان گوساله خود شیر میخورد،

و دیدم چهار نفر در کمال زیبائی، سه نفرشان رفت یکنفر باقی ماند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آن خشت که بنصف خشت در حال سجده دیده‌ای

زمانی می آید که خوبان، اخیار بدست اشرار ذلیل میشوند. اما آن حیوان

دو دهان در یکسر که با هر دو دهان میخورده همچنین دلیل بر تسلط اشرار

بر اخیار است و اما گاو ماده که از پستان گوساله خود شیر میخورده

در آخرالزمان، زنان از فجور و خلاف ناموس دختران خود ارتزاق میکنند

و اما آن چهار نفر خوشرو: امانت و صلهٔ رحم و زکوة و نماز است

که سه تای اولی رخت بربسته از بین میروند، باقی میماند نماز (آنهم گرفتار

نقص سمعه و ریاء) خداوند بحق محمد وآل محمد ما را حفظ فرماید.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله اِنّ المعروف یمنع مصارع السّوء واِنّ الصّدقة
تطفی غضب الرّب وصلة الرّحم تزید فی العمر وتنفی الفقر و
قول لا حول ولا قوّة الّا بالله فیها شفاء من تسعة وتسعین داء
ادناها الهمّ والغمّ - یعنی مطلق معروف پیشدستی وچیره گی بدیها
را مانع میشود - صَدَقَه خشم پروردگار را خاموش میسازد وصلهٔ
رحم، عُمر را زیاد و فقر را نفی میکند و قول عظیم، لا حول ولا قوّة
الّا بالله، دواست به نودونه درد که کمترینش دفع همّ وغمّ است
محمّد بن ابراهیم قال بعث ابو جعفر المنصور الی الصّادق علیه السلام و
امر بفرش فطرحت له الی جانبه فاجلسه علیها - ثمّ قال علیّ
بمحمّد علیّ بالمهدی - یقول ذلک مراراً - فقیل له السّاعة السّاعة فما
لبث ان وافی وقد سبقته رائحته فاقبل المنصور علی جعفر فقال:
یا ابا عبد الله حدیث حدّثتَهُ فی صلة الرّحم، اذکره یسمعه المهدی
قال نعم قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ الرّجل لیصل رحمه وقد بقی من عمره
ثلاث سنین فصیّرها الله عزّ وجلّ ثلثین سنة ویقطعها وقد بقی من عمره ثلثون

سنة فيصيّرها الله ثلاث سنين ثمّ قال يمحو الله ما يشاء

ويثبت وعنده امّ الكتاب - قال هذا حسن وليس اياه اردت ثمّ

قال عليه السلام قال رسول الله ص صلة الرحم، تعمر الدّيار وتزيد في الاعمار

وان كان اهلها غير اخيار - قال هذا حسن وليس اياه اردت

قال ع قال رسول الله ص تهون الحساب وتقي ميتة السّوء

قال المنصور نعم، هذا اردت. مختصر آنكه حضرت صادق (ع) بمنصور

فرمود - رسول الله فرموده است كه صلهٔ رحم - حساب را (در روز قيامت)

آسان و از مرگ بد (در دنيا) باز ميدارد.

و حضرت صادق (ع) به ميسر فرمود چند مرتبه اجل تو رسيده بود ولى صله رحم نما (يعني) بشود

الموت وسكراته

بدانكه مرگ از نعمت هاى بزرگ پروردگار است كما آنكه در روايت دارد كه

جمعيتى از بنى اسرائيل از پيغمبرشان خواستند كه مرگ از بين آنها برود

كسى از آنان نميرد - طولى نكشيد كه كثرت اولاد ملاحظه كرد دارای پدر

پدر پدر و جدِ جد و مادر و مادرِ مادر و جدهٔ امّى و جدهٔ جدهٔ امّى

مرگ و سکرات آن

این یکنفر بیچاره دید متکفل است عده‌ای را که نمیدانند خودش و بچه‌هایش
را اداره کند یا آنها را که همه‌شان از پا افتاده اند و مسائل لاینحل بشیماری
دارند - لاجرم آمدند خدمت پیغمبر خودشان و عرض کردند یا نبی الله
ما تقاضای حساب نشده کرده‌ایم ما را ببخش و از حضرت پروردگار بخواه
که مردن را مانند قبل امر جاری و مقرر قرار بفرماید بنابراین
مرگ از نعمت‌های عظیم حضرت احدیت است که بر مخلوق خود منت نهاده است
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده اند اکثروا ذکر الموت و یوم خروجکم
من القبور یعنی زیاد یاد مردن و یاد خارج شدن از قبر باشید
آیات شریفهٔ سوره قیامت : كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ
وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ
از حضرت ابیجعفر علیه‌السلام سؤال کردند معنی قول خدای تعالی را قیل من راق
فرمود : قول شخص محتضر است که میگوید آیا طبیب نیست آیا کسی نیست که این
درد و کسالت مرا علاج و دفع کند وقوله تعالی وظن انه الفراق - یعنی فراق اهل و
عیال و اقربا و دوستان وقوله تعالی «التفت الدنیا بالاخره» مقدار از دنیا

ومقدار از آخرت زیراکه در آنحال بر محتضر کشف میشود که در آتیه

درچه حالت - قوله تعالی الی ربك یومئذ المساق یعنی الی رب العالمین یومئذ

المصیر - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بارهٔ دقایق آخر عمر

افراد میفرمایند: گرفتار شوند در حالیکه جاهل بودند باین نوع از عذاب

- وآنچه در داد دنیا داشتند از آنها جدا شدند ووارد بر امور آخرت

گردیدند وآنچه را بگوش شنیدند وعمل نکردند می بینند - جمع شود بر آنان

سکراتِ موت وحسراتِ فوت ، اعضاء وجوارح از کار بیفتد ورنگ تغییر

بیابد ، آثار مرگ بر آنان ، شدت یابد ، بخود بیاید که چگونه عمر خود را

تلف نمود وچگونه از حرام واموال شبهناک جمع کرد والآن همه آنها را

ترك میکند وراهی گورستان وقبر خویش میشود در حالیکه بهره مندی

از تمام جهات دنیائیش از مال ومتعلقات زن وغیره از آنِ دیگران میگردد

و تمام سنگینی دل کندن و وزر ووبال آنهمه ، نصیب وسهم او !

حضرت صادق (ع) فرمود: کسیکه دوست دارد سکرات موت برا و آسان گردد

نزدیکان وارحام خود را محروم نگرداند وبوالدین خود تا میتواند خدمت کند

این دو خصلت را هرگاه واجد شد مردنش آسان مشود.

با میرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند آماده گی برای مردن را برای ما بیان فرمائید: فرمود، (۱) واجبات مالی و بدنی را اداء نمائید بطوریکه حقی دیگران در شما نباشد (۲) از معاصی صغیره و کبیره بپرهیزید، (۳) میتوانید بر مکارم اخلاق متصف گردید. در اینصورت، مرگ، ناراحتی ندارد.

رسول خدا ص فرمود: کسیکه مُرد و چیزی باقی نگذاشت در دنیا، از او غنی تر در بهشت کسی نیست.

اعلام الدین قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من بیت الا و ملک الموت یقف علی بابه کل یوم خمس مرات، الی ان قال ص والذی نفسی بیده لو یرون مکان المیت ویسمعون کلامه، لذهلوا من میتهم و بکوا علی انفسهم حتی اذا حُمِلَ المیت علی نعشه، رفرف روحه فوق النعش و هو ینادی یا اهلی وولدی لاتلعبن بکم الدُنیا کما لعبت بی، جمعته من حلّه و من غیر حلّه و خلّفته لغیری والمهنّاله والتبعات علی فاحذروا من مثل ما نزل - رسول خدا ص فرموده است هیچ خانه‌ای نیست

مگر اینکه ملک موت هر روز پنج بار می ایستد در ، درب خانه
... تا اینکه فرمود سوگند بکسیکه نفس من در دست تصرف قدرت اوست
اگر مشایعت کنندگان میت ، حال و مکان او را میدیدند و حرفهایش را
می شنیدند از میت غفلت میکردند و بخود و برنفس خود میگریستند
و میدیدند که روح میت مشرف برنعش خود ندا میکند ای اهل و اولاد
من ، دنیا ، بازیتان ندهد آنچنانکه با من بازی کرد - من جمع کردم از حلال
وحرام و باز گذاشتم بدیگری ، گوارائیش مال دیگری ، تبعاتش از حساب
پس دادن و رنج عذاب کشیدن با من پس بپرهیزید از مثل آنچه نازل شده است

روی لما حضرت الحسن بن علی (ع) الوفاة بکی بکاءً شدید   روایت شده که

امام حسن مجتبی (ع) بهنگام وفاتش سخت گریست - خدا داناست که چه
میگریسته یقیناً برای ترک خاک زخرف دنیا نبوده بلکه بغربت دین و غربی
راستین صاحبان دین میگریسته ، نظری میفرموده جدش و پدرش
مادرش و خودش چه طاقت فرسا رنجها از امت کشیده و چه بروزشان
آمده و فردا این امت مخذول و منکوس بسر برادر نازنیش چه خواهند آورد

ربیع الابرار: فرح معاویة بموت الحسن (ع) - وسجوده وتکبیره - معاویه

از مرگ حسن مجتبی (ع) امام معصوم خوشحالی کرد و سجده نمود و تکبیر گفت (آنجا که فضیلت ... ابن عباس)

روی فی تهذیب الشیخ الطوسی (ره) بسنده عن ابی حمزة - عن الباقر (ع) قال ان الله

یقول یا بن آدم تطولت علیک بثلاثة: (۱) سترت علیک ما لو علم به

اهلک ما واروک (۲) واوسعت علیک فاستقرضت منک فلم

تقدم خیرا (۳) وجعلت لک نظرة عند موتک فی ثلثک فلم تقدم خیرا

معصوم میفرماید خدای مهربان فرموده ای اولاد آدم فضیلت و قدرت

دادم ترا به سه خصلت (۱) پوشاندم عیوبی از تو را که اگر اهل تو اگر

اگر بر آن عیوب آگاه میشدند ترا دفن نمیکردند (۲) وسعت در جمیع مادی

و جهات دنیوی تو دادم بعد از تو قرض خواستم که صرف خودت کنم

و ندادی (۳) قبل از فوت تو، ترا مهلت دادم که از ثلث مالت

برای توشهٔ آخرتت انجام بدهی، نکردی و انجامش را بعد از مرگت بدیگران

محول کردی و وارث بدتر از حارث وبعض اوصیاء بعناوین مختلف کار خیری برای انجام ندادند

دعوات راوندی: قال الصادق علیه السلام من قال عشر مرة یا الله

ویا ابصر الناظرین (المبصرین نسخه) ویا اسرع الحاسبین ویا احکم الحاکمین -
فانا ضامن له فی دنیاه واخرته ان یلقاه الله ببشارة عند الموت
وبکل کلمة بیت فی الجنة - حضرت صادق (ع) میفرماید هرکس، هفتاد
بار بگوید یا اسمع السامعین (تا آخر این ذکر) من ضامنم اورا ببشارت در هنگام
مرگش ملاقات خدای تعالی را و . . .

عن ابی جعفر علیه السلام لما حضر الحسن (ع) الوفاة قال للحسین (ع) یا اخی انی
اوصیک بوصیة فاحفظها، اذا انا مت فهیئنی ووجهنی الی رسول الله
لاحدث به عهداً ثم اصرفنی الی امی ثم ردنی فادفنی الی البقیع
- (یمکن ان یستدل به علی استحباب تقریب الموتی الی المشاهد المشرفه
والضرائح المقدسه کما هو المتعارف بین الناس) - حضرت امام حسن مجتبی (ع)
بامام حسین علیه السلام وصیت فرمود: پس از فوت من، بسر تربت رسول الله (ص)
وبعد بسر تربت مادرم فاطمه (ع) برای تجدید عهد ببر وپس از آن در
بقیع بخاکم بسپار - ممکن است از وصیت آن حضرت استحباب این کار
برای اموات در مشاهد مشرفه وضریحهای مقدسه استفاده شود.

لب اللباب للراوندی - در خبر است: اموات در هر جمعه از ماه مبارک رمضان بمنزل خود آمده با صدای حزین وگریه کنان از اهل وعیال خود طلب ترحم وانفاق میکنند والتماس دارند که از دعاء خیر فراموش نشوند مگر که خدای غفور در حقشان تخفیف عذاب فرماید

جامع الاخبار - از رسول اکرم ص نقل میکند: ارواح مؤمنین هر جمعه بخانهٔ خود آمده، توقف میکنند، با صدای حزین وگریان، اولاد وپدر و مادر وکسان خود را مورد خطاب قرار میدهند واسترحام میکنند وخواهشمندند برایشان، در راه خدا، خودداری نکنند - همه حضار از فرمایش رسول خدا ص بگریه افتادند وپیامبر که درود خدا بر او باد آنچنان گریست که دیگر نتوانست صحبت بفرماید

(حکایت امیر خراسان)

حُکی عن امیر خراسان، انه رأی فی المنام بعد موته وهو یقول ابعثوا الیّ ما ترمونه الی الکلاب فانی محتاج الیه - امیر خراسان را دیدند بعد از مرگش که گفته باشد در خواب آن مقدار که جلو، سگان میانداختید بمن بدهید که من محتاجم. - قیاس بسیرا کن چند است؟

کافی عن ابی الحسن الرضا ع عن امیرالمؤمنین ع، کان یقول : طوبی لمن اخلص لله

العبادة والدعاء ولم یشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینس ذکر الله

بما تسمع اُذناه ولم یحزن صدره اُعطی غیره - حضرت رضا از

علی علیهما السلام نقل میکند که میفرموده : خوشا بحال کسیکه دعا و

عبادت خود را محض رضای خدا انجام دهد و قلبش را آنچه

چشمش می بیند مشغول نسازد و بخاطر آنچه گوشش میشنود ذکر خدا را

از یاد نبرد و بآنچه بدیگری عطا شده ، ملول ومحزون نشود

کافی باسناده عن عمرو بن جمیع عن ابیعبدالله قال ع قال رسول الله ص افضل

الناس مَن عَشِقَ العبادة فعانقها واحبّها بقلبه وباشرها بجسده و

تفرّغ لها - فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا، علی عُسر اَم علی یُسر

- رسولخدا فرمود - بافضیلت ترین شخص کسی است که بعبادت عشق بورزد

و با عبادت دست بگریبان شود و آن را از دل دوست دارد و با تن خویش

انجام دهد وبرای آن فارغ شود - یعنی بکار دیگر دل ندهد - پس این چنین شخص

باک ندارد که زندگی دنیایش بسختی بگذرد یا بآسانی .

مخفی نماند که عشق مختص با مور باطله و شهویه نیست بلکه در امور باطنیه هم سریان و جریان دارد ، حضرات حکماء در کتب طبیه می نویسند که عشق قسمی از مالیخولیا و جنون و امراض سودائیست ولیکن در کتب الهیه مرقوم داشته اند که از اعظم کمالات و سعادات ست و چه بسا ، انسان گمان میکند که بین این دو کلام تهافت و تنافی است ولی چنین نیست زیرا که عشق مذموم ، عشق حیوانی شهوانی است و عشق ممدوح عشق روحانی انسانی عقلانی است ، عشق مذموم تا بمطلوب رسید زوال پیدا کند و محو شود ولیکن عشق ، روحانی ، باقی و بلکه رو بازدیاد است

مناجات حضرت موسی (ع)

ثواب الاعمال ... عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله به موسی علی الطور ان یا موسی ، ابلغ قومك انه ما یتقرب الی المتقربون بمثل البکاء من خشیتی و ما تعبد لی المتعبدون بمثل الورع عن محارمی ولا تزین المتزینون بمثل الزهد فی الدنیا - حضرت احدیت در مناجات موسی علیه السلام در طور - خطاب باو میفرماید : ای موسی بقوم خود بگو

که بهترین وسیلهٔ تقرب بمن گریه از خوف عذاب منست و بهترین عبادت
عبادت کنندگان، ورع و پرهیزکاری از محرمات ومنهیّات منست و
بهترین زینت معنوی واخروی زهد در دنیا از لذائذ دنیاست

بیان در صنوف مردم

قوله تعالیٰ: وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً - ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ
اصطفينا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ
سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وعن الامام الصادق (ع) الظالم
يحوم حوم نفسه والمقتصد يحوم حوم قلبه والسابق يحوم
حوم ربه وعن الاصناف الثلاثة وقع التعبير في الحديث النبوی
العالم والمتعلم والهمج الرعاع وفي حديث اهل البيت عليهم السلام
الناس يغدوا على ثلاثة عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء
وشيعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء والشيعة في عرفهم
عليهم السّلام : عبارة عن الخواصّ من اهل الله، الشايعين لهم في سلوك
سبيل الله علماً وعملاً، الحافظين لاسرارهم، المطيعين لاوامرهم و

نواهیهم، المستفیدین من علومهم، المستضیئین بانوارهم والیهم
الاشارة بقولهم علیهم السلام ان شیعة علیّ ع الحکماء العلماء الذبل الشفا
بعرف الرهبانیّة فی وجوههم وبقولهم ع انّ شیعتنا الّذین یتّبعونا
ویطیعون جمیع اوامرنا ونواهینا فامّا الذین خالفونا فی کثیر ممّا
فرضه الله علیهم فلیسوا من شیعتنا انّما هم من موالینا و
محبّینا - ماحصل روایات وکلمات معصوم علیهم السلام آنست که
عدهٔ شیعهٔ بتمام معنی هستند وکثیری، هم، دوست وموالی ومحب
کسیکه بتمام معنی، تمام اوامر ونواهی خدای تعالی را اطاعت کرد فعلاً
وترکاً این آدم شیعه است بتمام معنی ولیکن اگرکسی بعضی فرمانها را اطاعت
و بعضی منهیات ترک کرد یعنی نسبت بانجام جمیع اوامر ونواهی مقیّد نبود
ازاین روایات استفاده میشود، او، جزء دوستان ومحبّین است
نه شیعیان - اینجاست که باید بقول قائل عرض کرد:

خلیلیَّ قطّاع الفیافی فی الحمیٰ کثیرٌ و امّا الواصلونَ قلیلُ

اللّهمّ اجعلنا من شیعة علیٍّ واولاده المعصومینَ واحفظنا بمحمّد وآله الطاهرین

قال الله تع عزّ شأنه : يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ
لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سورهٔ مؤمن آیه ۱۶
حضرت احدیت جلّت عطیّاتُه خلق کرد انسان را و تکمیل فرمود او را تدریجًا
قال الله تع خَلَقَكُمْ اطواراً - قال الله تع وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ
تَكُ شَيْئًا - مُخَلَّقة ، اوّل ما خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ومن طِينٍ لازبٍ و
مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ
مَاءٍ مَهِينٍ ، مِنْ نُطْفَةٍ ، مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ
مُخَلَّقَةٍ وغير مُخَلَّقة لِيُقِرَّ فِي الارحامِ ما يشاء ، ثُمَّ جَعَلَهُ عِظَامًا
ثُمَّ كَسَى الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ - ثُمَّ أَخْرَجَهُ طِفْلًا لِيَبْلُغَ
أَشُدَّهُ ومنهم مَنْ يُتَوَفَّىٰ ومِنْهُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ -
و در این مراتب تکامل حاصل مینماید شیئًا فشیئًا و بعد از آنکه ابداً
چیزی نبود مانند جماد و معدن ، فقط صورت حافظ ترکیب کرده
بعد ، این صورت ترکیبیّه ، نفس نباتی گردیده و دارای قوهٔ غاذیه و جاذبه
و ماسکه و دافعه گردیده که صادر میشود از آن قوی با حفظ ترکیب، نشو

و نموّ وازدیاد در اقطار - بعد این نفس نباتیّه، میشود نفس حیوانیّه

وصادر میگردد ازاو احساس وحرکت وخواصّ حیوانیّه - بعد، او تکامل نموده

خورده خورده تا میگردد انسان وپس ازآن صادر گردد ازاو خواصّ انسانیّت

بعد ترقّی وتکامل نموده تاآنکه میرسد بدرجهٔ عقلائی که حضرت امیر مؤمنان (ع)

برای تکمیل بیان نموده و باادلّه وبراهین مذکوره دراین سطور ودر کتب

بزرگان از اهل علم، محقّق ومسلّم است که نفس انسان وروح او غیراز

بدن عنصری محسوس است وحضرت پروردگار اشاره فرموده: «ثمّ آنشأناه

خلقاً آخر» ومراد ازاین خلق آخر، نشأهٔ اُخروی باقیه است و

آن، غیراز نشأهٔ دنیای فانی است واو روح دمیده شده دراین

قالبست، بعداز استعدادِ آن قالب وآنست غرض اصلی ازاین ترکیب

وخلقت، وامّا مراتب سابقه، خلق شده اند برای حفظ انسان

وبدن آلتاست برای تحصیل کمالات، خارج ازذات، زمانیکه کمالات

حاصل شد واستعدادات هرکدام بمرتبه ودرجه ارتقاء خود رسید

میشود انسان کامل، مستغنی از بدن، بلکه گاهی اوقات منزجر ازبدن؛

زیراکه دائماً توجه دارد بکمال اُخروی ورجوع دادن عوالم طبیعی را
بعالم آخرت تا بآن حدی که بکلّی از توجه ببدن منصرف ومنقطع گردد
مرحوم محقق فیض کاشانی فرموده لذا می‌بینی انسان هرچه
عقلش کامل گردد، عمرش زیاد شود و قوایش کاهیده گردد،
هرچه روح قوی شد، بدن ضعیف شود تا آن میزان که روح کامل
و بدن مُرده گردد - میخواهد این تکمیل در جهت سعادت باشد
یا، در شقاوت زیراکه حرکت انسانی در سعادت وشقاوت اثر داشته
وهر دو قسم، نتیجهٔ خود را خواهند داد.
قال الله تعالیٰ یا ایها الانسان انّک کادحٌ الیٰ ربّک کدحاً فملاقیه

مُردن و بعث

مردن وبعث دو منزلند از منازل طریق لقاء الله وباید از این دو
سیر کرد: قال عزّ من قائل اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروجٍ مشیّدة ومیفرماید قُل انّ الموت الذی تفرّون منه فانّه
ملاقیکم و میفرماید کلُّ نفسٍ ذائقةُ الموتِ چقدر شایسته

آتش مسواک علی بن مهزیار

حال انسان از کوچکی تا زمان انسان صاحب رُشد و بلوغ عقلی بحال
نباتات، که بعد از آنکه بذر، تخم، زیر زمین با آب و خاک مخلوط گشت
بکلی مستحیل گردید پس از مدت زمانی بحال ارتقاء در آمده شروع میکند
زیر زمین بریشه دوانیدن و هم زمان با این شروع، شاخه و برگ میروید
و آهسته آهسته درخت بزرگ میشود، نتیجتاً اگر درخت میوه باشد
چه بسیار ثمرهٔ عالی میدهد که بهره مندان از آن لذت میبرند
انسان پس از طی منازل حیوانی، ساز و برگ انسان حقیقی از خود ساخته
تا آنکه بمرتبه انسان عقلی اعلا میرسد و مدیر و مدبر هستی میشود باذن الله تعالی
رجال کشی بسند خود از علی بن مهزیار نقل میکند در سال ۲۲۶ قمری
زمانیکه از کوفه برمیگشتم، آخر شب برای وضو ساختن از خیمه ام
بیرون آمدم. مسواکم را در دست گرفتم که دندانهای خود را مسواک کنم، دیدم
در آخر مسواک نوری هست غلیظ تعجب کردم دست کشیدم ببینم مسواک
آتش گرفته دیدم نه. نور غلیظی است که نه گرما دارد و نه سوزش
فهمیدم که این نور است، نه نار. چون چندین مرتبه آزمودم و بچشم خود کشیدم

و در همان سال ۲۲۶ ق بعد از رحلت حضرت جواد علیه السلام خدمت حضرت هادی (ع) رسیده قضیه را نقل کردم. حضرت هادی علیه السلام مسواک را از من گرفتند و خوب آن را و اطراف آن تأمل کرده، فرمودند: این نور، میل و اطاعت توست بما و از ما اهل بیت و بدان تا حجت باقیست، این نور باقیست - و من کتاب المحاسن عن صفوان الجمال قال:

قال ابو عبد الله (ع)، انّ المؤمن یخشع له کلّ شیءٍ و یهابه کلّ شیءٍ ثمّ قال اذا کان مخلصاً لله اخاف الله منه کلّ شیءٍ حتّی هوامّ الارض و سباعها و طیر السّماء، و حیتان البحر - اجمالاً اینکه هر کس عملش خالص و محض لله باشد، خدای تم همه موجودات را از او خائف میگرداند کما اینکه فرمودند انّ المؤمن اذا کان لله مخلصاً اخاف الله منه کلّ شیءٍ.

از کتاب کرامات نقل شده که علیّ بن عاصم الزّاهد زیارت کرد حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را قبل از ساختن بقعه و بارگاه برای آنحضرت و با او جمعی از شیعیان زیارت میکردند، دیدند - شیری وارد این جمعیت شد و علی بن عاصم از آن شیر فرار نکرد بلکه نزدیک رفت، دید کف دست شیر جراحت دارد، و بوته خار

قوی فرو رفته ، خار را از کف دست شیر بیرون آورد و جراحت را اصلاح کرده
بست و آن حیوان مراجعت نمود .

عُدّة الدّاعی - رَوی شعیب الانصاری وهرون بن خارجة قالا قال
ابوعبدالله علیه السلام انّ موسی (ع) انطلق ینظر فی اعمال العباد ، فاتی رجلاً
من اعبد النّاس ، فلمّا اَمسیٰ حرّکَ الرّجل شجرة الیٰ جنبه فاذا فیهما
رُمّانتان . قال : فقال یا عبد الله مَن اَنت ؟ اِنّکَ عبدٌ صالح ، انا ههُنا
مُنذ ما شاء الله ما اَجِدُ فی هذه الشّجَرة الّا رمّانة واحدة ولولا انّکَ
عَبدٌ صالح ما وُجدتْ رُمّانتین ، قال انا رجل اسکن ارض موسی بن عمران
قال فلمّا اصبح قال تعلم احداً اعبد منکَ ؟ قال نعم قال فانطلق
الیه فاذا هو اعبد منه کثیراً فلمّا اَمسیٰ اُوتِیَ برغیفین وماء فقال
یا عبدالله مَن اَنت ؟ - انّکَ عبدٌ صالح ، انا ههُنا منذ ماشاء الله
ما اوتی الّا برغیفٍ واحد ولولا انّک عبدٌ صالح ما اوتیت برغیفَینِ
فمن اَنتَ ؟ قالَ انا رجل اسکن ارض موسی بن عمران . ثُمّ قال موسیٰ هل
تَعلم احداً اعلم منکَ ؟ قال فلان الحدّاد فی مدینته کذا وکذا قال

فأتاه فنظر الى رجل ليس بصاحب عبادة بل انما هو ذاكر لله تعالى

اذا دخل وقت الصلوة قام وصلّى فلما أمسى نظر الى غلته فوجدها

قد اضعفت . قال يا عبد الله من انت ، انك عبد صالح انا ههنا

منذ ماشاء الله غلتي قريب بعضها من بعض والليلة قد اضعفت !

فمن انت ؟ قال انا رجل اسكن ارض موسى - فاخذ ثلث غلته فتصدق

وثلثا اعطى مولى له وثلث اشترى به طعاما فاكل هو وموسى

قال فتبسم موسى فقال من اى شئ تبسمت . قال دلني نبي بني اسرائيل

على فلان فوجدته من اعبد الخلق فدلني على فلان فوجدته اعبد

منه فدلني فلان عليك وزعم انك اعبد منه ولست اراك شبه القوم

قال انا رجل مملوك ، أليس تراني ذاكراً لله أليس تراني اصلي الصلوة لوقتها

واذا اقبلت على الصلوة اضررت بغلة مولاي واضررت بعمل الناس اتريد

ان تأتي بلادك ؟ قال نعم قال فمرت به سحابة . فقال الحداد يا سحابة

تعالي فجائت ، قال اين تريدين قالت اريد ارض كذا وكذا قال انصرفي ثم

مرت به اخرى فقال يا سحابة تعالي فجائته فقال اين تريدين قالت ارض

کذا وکذا قال انصرفی - ثم مرّت به اُخری فقال باصحابه تعالی، فجائته

فقال این تریدین؟ قالت ارید ارض موسی بن عمران فقال احملی هذا

حمل رفیق، وَضَعیه فی ارض موسی بن عمران، وضعاً دقیقاً - قال فلمّا بلغ

موسی بلاده قال یا ربّ بما بلغت هذا ما اری؟ قال الله ان عبدی هذا

یصبر علی بلائی ویرضی بقضائی ویشکر نعمائی.

اجمالاً اینکه حضرت موسی علیه السلام گردش میکرد ومیخواست از حالات

بندگان خدا باخبر شود - شب رسید بعابدی، دید مشغول عبادتست، بعد از عابد

فراغت از عبادتش که موسی ع ناشناس پیشش بود درخت اناری داشت تکان داد

دو دانه انار افتاد، عابد گفت روزی من هر روز یک انار است سابقه ندارد دو

انار بیفتد - بنابراین از بندگان صالح خدائی، چه کسی هستی؟ گفت در زمین

موسی بن عمران ساکنم - گفت کسی هست که از تو عابدتر باشد؟ گفت بلی

در فلان جا عبادتش از من بیشتر است، آمد پیدایش کرد دید مشغول است

مصاحبش شد تا شب فرا رسید دید قرص نانی که هر شب برایش میرسید دید

دو قرص رسید، عابد گفت معلوم میشود بنده صالح خدائی که برای تو هم

یک نانخورشت چند گانه رسید گفت، من، در زمین موسی بن عمران ساکنم

(بعد از مصاحبت)، پرسید کسی را سراغ داری که بندگیش بخدا زیادتر از

تو باشد؟ گفت، کسی هست، حداد در فلان جا، موسی آمد بآن شهر

جستجو کرد و یافت، دید، مانند آن دو تا، عابد نیست بلکه ذاکر خدای تعالی است

چون نماز رسید، بوقتش نمازش را خواند تا شامگاه شد حداد

بمحصول گندمش (که درو کرده بود) نظر انداخت دید دو برابر شده است

پرسید چه کسی هستی؟ بندهٔ صالح خدائی! که چنین سابقه در غلهٔ من نبوده

گفت مردی هستم ساکن زمین موسی بن عمران — غله را تقسیم کرد قسمت کرد

بخشی را تصدق کرد، بخشی را باهل و عیال اختصاص داد و بقسمتی هم داد

طعام تهیه کرد برای خود و مهمانش. حضرت موسی که مهمان ناشناس بود

تبسم کرد. مهماندار پرسید تبسم از چه بود؟ گفت: نبی از انبیاء

بنی اسرائیل مرا راهنما شد به پیش عابد زمان خود رفتم. بحضورش دیدم

عابدتر از او ندیده‌ام و او دعوت کرد مرا به پیش عابدتر از خود رفتم دیدم او

، از آن عابدتر بود و این عابد مرا رهنما شد بسوی تو و اکنون من نبی‌ام.

در عبادت مثل قوم نیستی ؟ گفت ، آن بدین جهت است که من مملوکم فقط
بواجبات وضروریات میرسم ، واگر غفلت کنم مسئولم پرسید دوست داری
بشهر خود برگردی ؟ موسی علیه السلام ببرگشتن رضایت داد ، او دوبار
بپاره ابرها که درحرکت بودند دستور داد حاضر شدند ولیکن چون مأمور
جاهائی بودند برگشتند ، خداداد بسحاب دیگری که درحرکت بود دستور داد
وتوقف کرد پرسید عازم کجائی ، گفت مین موسی بن عمران . گفت ، اینرد
را با رفق ومدارا بزمین موسی بن عمران برسان ، وقتیکه موسی ببلد
خود رسید بخدای تعالی عرض کرد خدایا اینرد (با قلیل العبادتیه بدنش)
با ینمقام ازکجا رسیده ؟ حضرت رب العزة فرمود این بنده من
ببلای من ، صابر ، وبقضای من راضی وبنعمتهای من شاکر هست

مراتب النفس وکمالها وعدم الاعتماد بها

قال امیرالمؤمنین علیه السلام کمال الرجل بست خصال : باصغریه
واکبریه وهیئته فاما اصغراه فقلبه ولسانه ان قاتل
قاتل بالجنان وان تکلم ، تکلم باللسان واما اکبراه فعقله وهمته

واما هیئته فماله وجماله. حضرت امیر فرمود کمال انسان بشش چیز است

بزبان، بقلب، بعقل، بهمت، بمال و بجمال است.

مصباح الشریعة: من رعی قلبه عن الغفلة ونفسه عن الشهوة

وعقله عن الجهل، فقد دخل فی دیوان المتنبهین ثم من رعی عمله

عن الهوی ودینه عن البدعة وماله عن الحرام فهو من جملة الصالحین

حضرت صادق علیه السلام فرموده کسیکه قلبش را از غفلت و نفسش را از شهوت

وعقلش را از جهل رعایت کند و باز دارد داخل در زمره مردان متنبه خواهد شد

وهمچنین کسیکه عملش را از هوای نفس، و دینش را از بدعت و مالش را از

حرام رعایت کند از جمله صالحان درگاه است.

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) طلب العلم فریضة علی کل مسلم (ومسلمة) فی علم النفس

فیجب ان یکون نفس المؤمن علی کل حال فی شکر او عذر علی معنی ان قبل ففضل

وان رد فعدل ویطالع الحرکات فی الطاعات بالتوفیق ویطالع السکون عن المعاصی

بالعصمة وقوام ذلك كله بالافتقار الی الله والاضطرار الیه والخشوع و

الخضوع ومفتاحها الانابة الی الله مع قصر الامل بدوام ذکر الموت

وعيان الموقف بين يدي الجبّار لانّ في ذلك راحة من الحبس ونجاة
من العدوّ وسلامة النّفس الاخلاص في الطاعة بالتّوفيق واصل ذلك
ان تردّ العمر الى يوم واحد - قال رسول الله (ص) الدّنيا ساعة فاجعلها
طاعة وباب ذلك كلّه ملازمة الخلوة بمداومة الفكرة وسبب الخلوة
القناعة وترك الفضول من المعاش وسبب الفكرة الفراغ وعماد
الفراغ الزهد، التّقوى وباب التّقوى الخشية ودليل الخشية التعظيم
لله والتمسّك بتخليص طاعته واوامره والخوف والحذر والوقوف عن محارم
الله ودليلها العلم - قال الله تعالى انّما يخشى الله من عباده العلماء
- رسول اكرم فرمود (ص) طلب علم بر هر مرد و زن واجبست واين علم، علم انفس است
وبايد نفس المؤمن دائما يا شكر كند يا عذر بخواهد - قوام ونگهدارنده ايمان
ومعنى در انسان آنستكه خودرا محتاج ومضطر در محضر حضرت متعال دانسته
وهمواره خاضع وخاشع باشد ومفتاح اين امر، انابه وتوبه بدرگاه خداى
تعالى كه آرزويش را كم كند وآمال كم نميشود مگر اينكه زياد بياد مرگ باشد
وبداند كه هميشه در محضر عدل حضرت ذوالجلال است واصل وريشه

مذکورات آنستکه، عمر و زندگانی را یکروز مدانند زیرا وقتی مدت عمر را
کم دانست، از فضولات اجتناب میکند و باصول میپردازد و از عمر بهره و منفعت
میبرد   قال رسول الله الدنیا ساعة فاجعلها طاعة و در ب تمام
ذکر شده ها، ملازمت خلوت است بدوام فکر و سبب خلوت
قناعت و ترک فضول و زیادی از معاشرات و سبب فکر فراغ و فراغت است و
عمود فراغ از امور دنیا، زهد است و تمام زهد تقوی و رستگاریست
و باب تقوی خوف و خشیت است و راهنمای خشیت تعظیم حضرت حق
و تمسک بطاعات و اوامر و خوف و حذر از محارم الله و دلیل همه و همه
علم است   قال الله تعالی اِنَّما یَخشَی اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ

تفسیر منسوب الی الامام العسکری علیه السلام .... قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اَلا اُنَبِّئُکُم باکیس الکیسین واحمق الحمقاء؟ قالوا بلی یا رسول الله قال
اکیس الکیسین من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت و احمق الحمقاء من اتبع
نفسه هواه و تمنی علی الله الامانی - رسول خدا فرموده است آیا شما را خبر داد
کنم به زیرک ترین زیرکان و نادان ترین نادانان؟ عرض کرده اند بلی فرمود:

زیرکترین زیرکان کسی است که حساب نفس خود را برسد و برای بعد از مردن
تدارک عمل خیر بنماید واحمق‌ترین انسان کسی است که تابع هوای نفس
خود باشد و امانی و آرزو از حق تعالی آرزو کند از معصوم می‌پرسند؟
فکیف یُحاسب الرّجل نفسه؟ میفرماید: اِذا اَصبَحَ ثُمّ اَمسیٰ رَجَعَ الی
نفسه وقال یا نفس اِنّ هذا یومٌ مضیٰ علیك لایعود اِلیك ابداً
والله یسئلك عنه فیما افنیته مِمّا الّذی عملتَ فیه اَذکرتَ الله الخ
میپرسند طریق رسیدن بحساب نفس چگونه است؟ میفرمایند چون صبح کرد
و بشب رسید رجوع کند بخود و بگوید ای نفس این روز که آنرا بشب بسر
گذاشتی وسپری شد، هرگز برنخواهد گشت وخدای تعالی خواهد پرسید
از تو، آنرا در چه فنا دادی؟ وچه کاری در آن کردی آیا ذاکر بودی
خدای متعال را، حمد حضرتش را بجای آوردی؟، قضای حق برادر مؤمن را
کردی؟، گرفتاریش را دفع نمودی؟ حافظ غیب برادر واهلش بودی؟، وبرای
توشهٔ مرگ، چه پیش انداختی؟ ومتذکر شود اگر عامل خیر بوده
حمد وثنای پروردگار مهربان را بجا آورد واگر نافرمانی کرده وعصیان

دوزیده طلب آمرزش از خدای غفور کند و عزم برآن جزم کند که دیگر گرد
گناه نگردد و محو کند معصیت را از نفس خود بتجدید صلواة بمحمد و آل او
و عرض بیعت بر امیر مؤمنان و اولاد معصومینش (ع)، کرده از دشمنانشان
تبری و بیزاری جوید - چون چنین کند خدای تعالی فرماید در گناهان
تو، مناقشه ندارم زیرا که موالیان تو دوستان من و دشمنان تو دشمنان منند.
غوالی اللئالی - روی انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل اسمه
مجاشع فقال یا رسول الله کیف الطریق الی معرفة الحق؟ فقال (ص) معرفة
النفس؟ فقال یا رسول الله کیف الطریق الی موافقة الحق؟ فقال (ص)
مخالفة النفس، فقال یا رسول الله کیف الطریق الی رضاء الحق؟
قال (ص) سخط النفس فقال یا رسول الله فکیف الطریق الی وصل الحق؟
قال (ص) هجر النفس فقال یا رسول الله فکیف الطریق الی طاعة الحق؟ قال
عصیان النفس فقال یا رسول الله فکیف الطریق الی ذکر الحق؟ قال (ص)
نسیان النفس، فقال یا رسول الله فکیف الطریق الی قرب الحق؟ قال (ص)
التباعد عن النفس فقال یا رسول الله فکیف الطریق الی انس الحق قال (ص) الوحشة من النفس

فقال یا رسول الله کیف الطّریق الی ذلک قالؐ الاستعانة بالحق علی النفس

ـ مردی بنام مجاشع بخدمت رسول اللهؐ آمد و عرض کرد ای پیغمبر خدا طریق معرفت حق کدامست؟ فرمود: معرفت نفس، عرض کرد راه بموافقت حق کدامست؟ فرمود مخالفت نفس، عرض کرد طریق رضا وخوشنودی حق درچیست؟ فرمود سخط ـ خشم نفس، عرض کرد رسیدن و وصال حق ازچه راهیست؟ فرمود مهاجرت ازنفس است عرض کرد طریق طاعت حق کدامست؟ فرمود درعصیان باوامر نفس، عرض کرد ذکر حق درچیست؟ فرمود درفراموش کردن نفس، عرض کرد طریق قرب حق کدامست؟ فرمود در دوری از نفس عرض کرد راه اُنس باحق کدامست؟ فرمود وحشت کردن ازنفس، عرض کرد یا رسول الله راه وچارهٔ این کدامست؟ فرمود کمک خواستن ازحقتعالی بر نفس که از وسوسه هایش نگهدارد

«قلب سلیم»

کافی باسناده عن ابیعبدالله علیه‌السلام: «سُئل» عن قول الله عزّوجلّ
اِلّا مَنْ اَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیم: قال القلب السّلیم الّذی یلقی ربّه

ولیس فیه احد سواه وقال وکلّ قلب فیه شرك وشكّ فهو ساقط وانّما ارادوا الزّهد فی الدّنیا، لتفرّغ قلوبهم للاخرة .

سائل از حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام از قول صدق «الّا من اتی الله بقلب سلیم» حضرت ربّ العزة میپرسد که کدام است ؟ میفرماید قلب سلیم قلبی است که در او احدی از زن وفرزند وعیالات واموال وجاه وتوجّه بشئون ووو وارد نشود بجز خدای تعالی ومحبّت او آنچنان قلب است که مورد عنایت پروردگار است

خوف من الله تعالی

نوادر علیّ بن اسباط، عن هارون خارجه عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال کان عابد من بنی اسرائیل فطرقته امرأة باللّیل فقالت اضفنی فقال امرأة علی الرّجل لایستقیم ، قالت انّی اخاف ان یأكلنی السّبُع قائم کرة فاخرج د ادخلها قال والقندیل بیده فذهب یصعد به فقالت له ادخلتنی من النّور الی الظّلمة قال فردّ القندیل فما لبث ان جائته الشّهوة فلمّا خشی علی نفسه قرّب خنصره الی النّار فلم یزل کلمّا جاءته الشّهوة ادخل اصبعه النّار حتّی احرق خمس اصابع فلمّا اصبح قال اخرجی فبئست الضیفة کنت لی

اجمالاً اینکه عابدی در بنی اسرائیل بوده - زنی شبانه بصومعه اش پناه میبرد
تقاضای بیتوته میکند - عابد میگوید زنی با مرد یکجا بودنشان درست نیست
زن میگوید اگر راهم ندهی از درنده گان در امان نیستم - میترسم - عابد
راهش میدهد ولیکن شهوت هم بسراغش می آید، در هجوم شهوت
شروع میکند از انگشت کوچک (خنصر) بسوزاندن با قندیل تا اینکه
پنج انگشت خودرا بترتیب وبتدریج باشعله قندیل میسوزاند و با این تدبیر شجاعانه
وطاقت فرسا از حیلهٔ شهوت میرهد، صبح که میشود بزن میگوید
پاشو برو که مهمان بدی بودی برای من در این شب .

ترمبیت معنوی (المیرزا محمد الاسترآبادی)

ایشان فرزند علی بن ابراهیم استرابادی - سید جلیل، عالم فاضل، متکلم محقق
مدقق، عابد، زاهد - استاد ائمهٔ رجال، صاحب منهج المقال که از آن
تعبیر میشود برجال الکبیر - ایشان مجاور بیت الله الحرام بودند تا آنکه در
سیزدهم ذی القعدة الحرام سال ۱۰۲۸ هـ برحمت ایزدی پیوسته ونزدیک
قبر حضرت خدیجه کبری مدفون گردیده است - جماعتی از علماء نقل کردند

از مرحوم میرزا محمد استرآبادی که ایشان فرموده‌اند شبی در مسجد الحرام مشغول طواف بیت الله الحرام بودم ناگهان جوانی صبیح المنظر - زیبا پوش که مشغول طواف بود همینکه نزدیک من رسید دسته گل سرخ زیبائی بمن داد درحالیکه آن ایام فصل گل نبود، ازدست ایشان گرفتم وبوکردم وعرض کردم - آقاجان این گل ازکجاست؟ فرمودند ازخرابات است، پس ازاین مختصر گفتگو ازچشم من غایب شدند ودیگر ایشان را ندیدم.

انساب سمعانی نقل کرده: خرابات جزیره‌ایست طرف مغرب ازدریای محیط ازجزیره خضراء - (بیان: پشت همین دهکده، شهر الله است. فتبصر)

سرور آخرت

ازفضائل شیخ شاذان قمی - ازرسول اکرم صلی الله علیه وآله نقلست که فرموده: این کلمات بردرب دوم بهشت نوشته است: لا اله الا الله - محمد رسول الله .. علی ولی الله.

بدانکه برای هرچیزی راه وصول ودریافت هست، حیله سرور درآخرتهم چهار خصلت است (۱) یتیم نوازی (۲) تفقد ومحبت به بیوه زنان (۳) درانجام حاجت مؤمنین

کوشش نمودن (۴) کمک کردن بفقراء ومساکین .

جُبیر خابور - عن خرائج روی عن عبد الحمید الاروی - عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ان جبیر الخابور کان صاحب بیت المال من معٰویه وکانت له ام عجوز

بالکوفه - فقال لمعاویه: ان لی اُمًّا بالکوفه عجوزًا اِشتقتُ الیها فاذن

لی حتّی اتیها فاقضی من حقها علَیَّ - فقال معاویه ماتصنع بالکوفه

فانّ فیها رجلاً ساحِرًا کاهنًا یقال له علیّ بن ابیطالب وما امن ان یفتنک

فقال جُبیر مالی ولعلّی وانّما اتی امّی واَزورها واقضی مِن حقها ما

یجب علَیَّ فقال معاویه ماتصنع بالکوفه فاذِنَ له - فقدم جُبیر الخابور

(الی الکوفة والی حضور امیر المؤمنین) فقال علیه السلام اما انّک کنزٌ من کنوز

الله - قال معاویه لك انّی کاهنٌ ساحرٌ ، قال ای والله قال ذلك معاویة

ثمّ قالَ ومعك مالٌ قد دفنتَ بعضه فی عین التمر قال صدقت یا

امیر المؤمنین لقد کان کذلك قالَ علیّ یاحسن ضمّه الیك فانزله

واحسن الیه ، فلمّا کان من الغد دعاه ثمّ قال لاصحابه انّ هذا یکون

فی جبل الاهواز فی اربعة الاف مدجّجین فی السّلاح فیکونون معه حتّی

داستان جُبیر و عاقبت او

یقوم قائمنا اهل البیت فیقاتل معه - مرد متجج یعنی تمام جهت سلاح جنگ پوشیده

اجمال این خبر اینست که معصوم فرموده: جُبیر خابور رئیس مالیه معاویه

بوده، مادر پیری داشته در کوفه روزی بمعاویه میگوید مرا مادری است

پیر و از کار افتاده در کوفه، دلم هوای او را کرده بمن اجازه بده بروم اورا

ببینم و انجام وظیفه احترام و حق او کرده برگردم، معاویه میگوید در کوفه

چکار داری - مرو بکوفه زیراکه آنجا، مرد ساحر و کاهنی است که اورا:

علی بن ابیطالب میگویند، من از تو ایمن نیستم که در فتنهٔ او بیفتی - جُبیر

میگوید، مرا با علی چکار - من مشتاق مادرم هستم و اورا زیارت میکنم و

برمیگردم باز، معاویه میگوید: تورا با کوفه چکار!

لاجرم بجُبیر اجازه رفتن بکوفه را میدهد، مشارالیه میآید بخدمت علی علیه السلام

میرسد، امیرمؤمنان میفرماید ای جبیر بدانکه تو گنجی از گنجهای

خدای متعال هستی (بعد علی علیه السلام اخبار از غیب میفرماید بجُبیر میگوید)

معاویه بتو گفت مرو بکوفه آنجا علی هست و او ساحر و کاهن است میگوید بلی

معاویه چنین گفت پس علی علیه السلام میفرماید: ترا مالی هست که قسمتی از آنرا

در (عین التمر) دفن و پنهان کرده ای ، عرض میکند چنین است یا امیر المؤمنین همینطور است که خبر میدهید - علی علیه السلام - فرزند معصومش حسن (ع) را احضار میفرماید و با و میسپارد که پذیرائیش کند - فردا آنروز جُبیر را بحضور میطلبد و باصحابش میگوید این شخص در جَبَل اهواز با چهار هزار مرد جنگی مسلّح بتمام اسلحه با دشمنان دین خواهد جنگید حتّی یقوم قائمنا اهل البیت (ع) فیقاتل معه بلی جا دارد عرض شود که توفیق رفیقی است بهر کس ندهندش هرگز پر طاوس بکرکس ندهندش

از تفسیر منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام

قال امیر المؤمنین علیه السلام لقد بعث رسول الله صلی الله علیه و آله جیشا ذات یوم الی قوم من اشدّاء الکفّار فابطأ علیهم خبرهم و تعلّق قلبه بهم وقال لنا من یتعرّف اخبارهم و یأتینا بانبائهم ، بینا هو قائل هذا اذ جائه البشیر بانّهم قد ظفروا باعدائهم و استولوا و صیّروهم بین قتیل و جریح و اسیر و نهبوا اموالهم و سبوا ذراریهم و عیالهم فلمّا قرب القوم من المدینه خرج الیهم رسول الله باصحابه یتلقاهم فلمّا لقیهم و رئیسهم زید بن حارثه

کان قد امّره علیهم فلمّا رای زید رسول الله نزل عن ناقته وجاء الی
رسول الله وقبّل رجله ثمّ قبّل یده فاخذه رسول الله وقبّل راسه
ثمّ نزل الی رسول الله ص عبدالله بن رواحه فقبّل رجله ویده و
ضمّه رسول الله ص الی نفسه ثمّ نزل الیه سایر الجیش ووقفوا یصلون
علیه وردّ علیهم رسول الله خیراً ثمّ قال ص لهم حدّثونی خبرکم
وحالکم مع اعدائکم وکان منهم من اسرآء القوم وذراریهم وعیالاتهم
واموالهم من الذهب والفضة وصنوف الامتعة شیء عظیم -
فقالوا یا رسول لو علمت کیف حالنا لعظم تعجّبک فقال رسول الله لم
اکن اعلم ذلک حتّی عرّفنیه الآن جبرئیل وما کنت اعلم شیئاً من کتابه و
دینه ایضاً حتّی علّمنیه ربّی قال الله عزّوجلّ ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان
لکن حدّثوا بذلک اخوانکم هؤلاء المؤمنین لاصدّقکم فقد اخبرنی جبرئیل بصدقکم
فقالوا یا رسول الله انّا لمّا قربنا من العدو بعثنا عیناً لنا من یعرف
اخبارهم وعددهم لنا - فرجع الینا یخبرنا انّهم قدر الف رجل وکنّا الفی رجل
واذا القوم قد خرجوا الی ظاهر بلدهم فی الف رجل وترکوا فی البلد ثلثة آلاف

(ریو هنا) فتوهمنا انهم الف واخبرنا صاحبنا انهم يقولون فيما بينهم نحن الف و

هم الفان ولسنا الا التحاضن فى البلد حتى يضيق صدورهم من مقاتلينا (منازلتنا)

فينصرفوا عنا فجرانا بذلك عليهم وزحفنا اليهم فد خلوا بلدهم و (اغلقوا)

دوننا بابه فقعدنا ننازلهم فلما جن علينا الليل وصرنا الى نصفه

فتحوا باب بلدهم ونحن غارون نائمون ما كان منتبه الا اربعة نفر

(۱) زيد بن حارثة فى جانب من جوانب عسكرنا يصلى ويقرأ القرآن (۲)

عبد الله بن رواحة فى جانب اخر يصلى ويقرأ القرآن (۳) قتادة بن النعمان

فى جانب اخر يصلى ويقرأ القرآن (۴) قيس بن عاصم فى جانب اخر يصلى ويقرأ القرآن

فخرجوا فى الليلة الظلماء الدامسة و رشقونا بنبالهم وكان ذلك

بابهم وهم بطرقه ومواضعه عالمون ونحن بها جاهلون فقلنا فيما بيننا

هذا الليل مظلم لا يمكننا ان نتقى النبال لانا لا نبصرها - فبينا نحن كذلك

اذ رأينا ضوءً خارجًا من فى قيس بن عاصم المنقرى كالنار المشتعلة و

ضوءً خارجًا من فى قتادة بن نعمان كضوء الزهرة والمشترى وضوءً خارجًا

من فى عبد الله بن رواحه كشعاع القمر فى الليلة المظلمة ونورًا

ساطعًا من فيّ زيد بن الحارثة اضوء من الشمس الطالعة واذا تلك

الانوار قد اضاءت معسكرنا حتى انه اضوء من نصف النهار و

اعدآئنا فى ظلمة شديدة فابصرناهم وعموعنّا ..... حتى احطنا بهم

نحن نبصرهم وهم لا يبصروننا فنحن بصرآء وهم عميان فوضعنا عليهم

السيوف فصاروا بين قتيلٍ وجريحٍ واسير ودخلنا بلدهم واشتملنا على

الذراري والعيال حتى مكنّا منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله

فقولوا الحمد لله رب العالمين على ما فضلكم به من شهر شعبان، هذه

كانت غرة شعبان وقد انسلخ عنهم الشهر الحرام وهذه الانوار باعمال

اخوانكم هؤلاء فى غرة شعبان واسلفوا لهما انوار فى ليلها قبل ان تقع

منهم الاعمال ، قالوا يا رسول الله وما تلك الاعمال لنثاب عليها

قال رسول الله ص اما قيس بن عاصم المنقرى فانه امر بمعروف فى يوم غرة

شعبان وقد نهى عن منكر ودل على خير فلذلك قدم له النور فى بارحة يومه

عند قرائة القرآن واما قتادة بن النعمان فانه قضى دينًا كان عليه

فى يوم غرة شعبان فلذلك اسلفه الله النور فى بارحة يومه واما

عبداللہ بن رواحہ فانہ کان براً بوالدیہ فکثرت غنیمتہ فی ھذہ

فلما کان من غدٍ قال لہ ابوہ ، انی و امک لک محبان وان امرأتک

فلانہ تؤذینا الخ (فلیراجع تفسیر المنسوب لمولانا العسکری ع)

واما زید بن حارثۃ کان یخرج من فیہ نور اضوء من الشمس الطالعۃ

وھو سید القوم وافضلھم ، فلقد علم اللہ ما یکون منہ فاختارہ

وفضلہ علی علمہ بما یکون منہ انہ فی الیوم الذی ولی ھذہ اللیلۃ

التی کان فیھا ظفر المؤمنین بالشمس الطالعۃ من فیہ ، جاءہ رجل

من منافقی عسکرھم یرید التضریب بینہ وبین علی بن ابیطالب ع وافساد

ما بینھما فقال لہ بخ بخ لک اصبحت لانظیر لک فی اھل بیت

رسول اللہ ص و صحابتہ ھذا بلاءک (کذا) وھذا الذی شاھدناہ نورک

فقال لہ زید یا عبداللہ اتق اللہ ولا تفرط فی المقال ولا ترفعنی

فوق قدری فانک بذلک مخالف وبہ کافر ان تلقیت مقالتک ھذہ

بالقبول کذلک ... اکون کافراً الخ تفسیر منسوب بامام عسکری صلوات اللہ علیہ و آلہ

ترجمۂ جمال این رویداد اینست کہ امیر مؤمنان ع روایت میفرمایند ـ رسول خدا ص

رسولخدا عدهٔ از سربازان خود را - روزی بجنگ دشمنان سرسخت و
قوی میفرستد و امارت سپاه را بزید بن حارثه میسپارد و بخبر میدهند
که سپاه اسلام در چه حالی هستند در حال اشتیاق بخبر بشیر میدیا
و مژدهٔ غلبهٔ سربازان اسلام را میدهد - چون سپاه بمدینه نزدیک
میشود رسولخدا ص باستقبال تشریف میآورد - زید بن حارثه که امیر سپاه
در طلیعهٔ جیش حرکت میکرده بمحض زیارت رسول الله ص از شتر پیاده
میشود و بپا و دست پیامبر بوسه میزند و متقابلاً پیامبر، زید را باغوش
میکشد و بسر و رویش بوسه میزند - بعد از او، عبدالله بن رواحه سر رسید
و رسول الله عیناً پس از مراسم اشتیاق عبدالله (که بپا و دست آن سرور بوسه
میزند) تفقدش را تکرار میفرماید سپس جیش اسلام از راه میرسند و رسولخدا
بتفقد عامشان، نوازش میفرماید و دستور میدهد که گزارش کارشان را
با دشمنان سرسخت بدهید در حالیکه اسرا و غنایم فوق العاده جنگی هم با آنها
بوده گفتند یا رسول الله اگر بدانی حالمان چگونه بوده تعجب شما بیشتر خواهد شد
میفرماید همین الآن بوسیله (ملک وحی) باخبر شدم و همه کتاب و دین الهی را

خدای من، یادم میدهد (- کَذلِکَ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ مِن اَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری
مَا الْکِتابُ وَلَا الْاِیمانُ) ولیکن شما، گزارشتان را بدهید تا برادرانتان
بدانند و بهره ببرند. عرض کردند یا رسول ما بعد از استقرار مان فرستادیم
فردی را تا از کم و کیف دشمن آگاه شویم - برگشت و خبر آورد که بقرار هزار نفر
هستند و ما دو هزار نفر بودیم و حال آنکه، دشمن بجز از این هزار نفر، سه هزار
آماده پشت دروازهٔ شان مستقر داشته بوده و ما غافل بودیم
این هزار نفر هم شبانه رفتند داخل دروازه و درب را بستند، شب که
به نیمه رسید و لشکر اسلام را خواب مستولی گشت، دشمن دروازه را
درتاریکی گشود و حمله و هجوم را آغاز کرد در اینساعت چهار نفر از ما بیدار بودند
که زید بن حارثه بود در جانبی از قرارگاه سپاه بخواندن نماز و قرآن مشغول بود
و همچنین عبدالله بن رواحه و قتادة بن النعمان و قیس بن عاصم که هر
کدام بجانبی از قرارگاه بخواندن نماز و قرائت قرآن اشتغال داشتند
و دشمن که منطقه در قلمرو خودش بود براهها و پیچ و خمهای محل آشنا بود و ما
جای را بلد نبودیم، آنها میدانستند چه بکنند و ما هیچ جا را نمیدیدیم

در چنین حالی بودیم که دیدیم از دهان قیس بن عاصم نوری مانند آتش شعله ور
است و همچنین از دهان قتاده بن نعمان مانند شعاع زهره و مشتری نور خارج میشود
و نوری ساطع است از دهان زید بن حارثه مثل پرتو آفتاب تابان و همچنین
نوری بیرون میزند از دهان عبدالله بن رواحه همانند پرتو ماه در شب تاریک
این انوار محیط سپاه ما را روشن ساخت بطوریکه ما را در تشخیص دوست و دشمن
مشکلی نماند ولیکن دشمن در ظلمت سیاهی بود بطوریکه ما بر آنها شمشیر
نهادیم، کشته و جراحت برداشته و اسیرانشان معلوم ما شد تا وارد بلدشان
شدیم و هر آنچه متمکن گشتیم از غنائم وغیره اکنون با ما میباشد.

رسول الله فرمود: فقولوا الحمد لله رب العالمین علی ما فضلکم به من
شهر شعبان هذه کانت غرة شعبان وقد انسلخ عنهم الشهر الحرام - یعنی
(در مقابل این عنایات خدای متعال) بگوئید ستایش مخصوص خدای
دنیا و آخرت است بر آن فضیلتی که ما را از شهر شعبان عنایت فرموده - این
مواهب اختصاص دارد بکارهائیکه این چهار نفر در غره شعبان و سلخ شهرهای
حرام قرار انجامش بود - خدای تعالی آن انوار که مقتضای طبیعت آن فعلها میباشد...

بخاطر ضرورت موقع از پیش عنایت فرموده که رسولخدا فرموده : وهذه الانوار باعمال اخوانکم هؤلاء فی غرّة شعبان واسلفوا لهما انوار فی لیلتها قبل ان یقع مهم الاعمال) عرض کردند یا رسول الله اعمال برادران ما چه عملی است که ما را بانجام آن فعلها رغبت افتد فرمود :

امّا قیس بن عاصم المنقری در غره شعبان بامر بمعروف و نهی از منکر توفیق یافته و دلیل برخیر بوده، آن نور ثمرهٔ این فعلست که در آن شب هنگام قرائت قرآن از دهانش بیرون می زده است

امّا قتاده بن النعمان را دینی بوده که در روز غره شعبان پرداخت کرده و خدای تعالی آن نور را از این جهت پیش فرستاده بهنگام نماز و قرائت قرآن .

و امّا عبدالله بن رواحه بمادر و مادر خود بار بوده - پدرش باو میگوید من و مادرت ترا دوست داریم ولیکن از دست کوشیهای زنت که بما اذیت هم میکند ایمن نیستیم که داخل در اموال تو بشود. عبدالله میگوید نمیدانستم والا طلاق میدادم والآن که معلوم شد حال او طلاقش دادم فلذلک اسلفه الله النور الذی رأیتم .

و اما زید بن حارثه که نور بر خواسته از دهنش مانند پرتو آفتاب بوده
او سید و با فضیلت قوم خویش است خدای تم دانا بوده که زید بن حارثه
چه بوده که او را برگزیده و منت فضیلت بر او نهاده است - زید در همین شبی که
پشت سر گذاشت جریانش با مرد منافقی از سپاهش این شد که او آمد
بزید گفت خوشا بحالت که صبح کردی در حالیکه نظیری بر تو نیست در میان
اهل بیت رسول الله ص و صحابه اش و غرض آن منافق از این تعریف، افساد و
تضریب بود بین زید و علی بن ابیطالب علیه السلام - زید در جواب آن مرد گفت از خدا
بترس و از حد مستقیم در حق مگذر و بالاتر از مقام بمن رفعت مده - من کجا و
آن مقام، اگر من آن چنان باور داشته باشم در آنصورت یقیناً از کافرانم.
- اخلاص زید و فضیلت علی او بوده که موجب آن پرتو طالعه همانند آفتاب
از دهانش در آن شب بود - مخفی نماند که رسول الله ص - زید را پسر خوانده
خود قرار داد - باو گفتند زید بن محمد ص پس از آنکه خدای تم بحضرت علی علیه السلام
حسنین علیهما السلام را عنایت فرمود - زید گفت من شرمسارم که لقب با این بزرگی
داشته باشم بمن بگوئید مولی رسول الله ص پس از مدتی که رسولخدا ص بین خود و

علی بن ابیطالب عقد اخوت بست، گفت همچنانکه، زید مولای رسول
اکرم است مولی علی بن ابیطالب هم هست، پس از آن رسول اکرم سوگند
خوردند برای این خصوصیات زید که در دنیا دید در آخرت نمایشات
زیادی است حتی زمانیکه زید بعرصهٔ محشر قدم میگذارد جماعت تشنگانه
او را از مسافت بسیار دوری، نور فرا میگیرد الخ

چگونه ترقی خواهی کرد ای برادر عزیز در حالیکه در شب جیفه
و در روز بطال و بیکاری کاریکه هیچگاه بمعنویت تو کمک نکرده و نخواهد
کرد، ایکاش از خواب بیدار نمیشدی زیرا که نفع عدم قیام بیشتر از این قیام
بدون خاصیت است که دارای ضررهای روحی است مثلاً اگر بدیده
انصاف بنگری، از خواندن نمازت اگر فرضاً خوانده‌ای بیشتر خجلت خواهی برد
تا از گناهت، ملاحظه و قیاس کن اگر فرضاً قرار ملاقاتی داشته باشی با مقامی
از مقامات صوری و ظاهری، چگونه رعایت نظافت سر و وضع و لباس
و مؤدب و معقول بودن و حرف خوب و معقول زدن را خواهی کرد برای
مثمر ثمر بودن ملاقات و انجام مقصودت. حال خودرا رسیدگی کن با این ملاقات

اوصاف حمیدهٔ سگ

وآن مراعات و مبانی آداب بودن با ملاقات پروردگاری که عالم اسرار و
جبار السموات و خالق مُلك و ملكوت است - در محضر او ایستادن و مکالمه
کردن تا چه پایه ادب حضور و لیاقت احراز مقام مصلّی میخواهد؟ انبیاء که
اکابر دین وقتیکه در محضر حضرت رب الارباب قرار میگرفتند - بیقرار و رنگ باخته
و مضطرب میشدند - در این زمینه جا دارد از اوصاف سگ شمه‌ای
برای تربیت و الگوی جهات معنوی برای انسانها بیان شود.

من کلام بعض الحکماء : انه لیس له بیت و ذلك من صفات المجرّدین -
این حیوان، خانه ندارد و این، صفت مجرّدان - بی پیرایه زندگی کنندگان است
(۲) انه یسهر باللیل و ذلك من صفات العابدین - شبها بیدار است که صفت
عبادت کنندگان است (۳) اذا سافر لا یحمل زاده و ذلك من صفات المتوکلین
چون سفر میکند، توشه همراه ندارد (۴) اذا حضر الطّعام جلس عنه بعیداً
این صفت دلیل بر ادب اوست (۵) اذا ضُرب و طُرد یعود بادنی شیءٍ
- چون بزنندش و از درگاه برانند بکوچکترین محبّتی برمیگردد و این صفت
زیدی است (۶) لا یفارق صاحبه علی الشدّة و الرّخاء معلوم میشود صبرش

و وفایش بصاحبش زیاد است (۷) اذا مات لم یخلف شیئاً - برای بعد از مرگ
چیزی باقی نمیگذارد و این صفت زاهدین است (۸) لا یزال جوعان
همیشه گرسنه است و این صفت مجاهدین است (۹) لا یزال خائف
و این علامت صالحانست (۱۰) یرضی بالقلیل و این علامت عاشقانست
و همچنین از مختصات این حیوان آنستکه محتلم میشود و مادهٔ او حیض
می بیند و مدت حملش شصت روز است یا کمتر و بچه که میزاید تا
ده روز کورند - در پیدا کردن آثار اشخاص و بوی آنان نظیر ندارد
گوشتی که متعفن است او را خوشتر آید از گوشت بو نگرفته و عذرهٔ
انسان را میخورد ، بین او و کفتار دشمنی سختی است و از طبع این حیوانست
حراست خانه و حرم و اموال خانهٔ صاحبش شاهداً و غائباً و
او بیدارترین حیوانست - غالباً روزها میخوابد زیرا که روزها احتیاج
به نگهبانی نیست ، گوشت این حیوان سم واقع از اسب است و از طبع غریب
این حیوان اشخاص با تعین و خوش لباس با سر و وضع خوب را اکرام میکند
و اشخاص گدا هیئت و کهنه لباس و کثیف را مورد حمله قرار میدهد

خصایص سگ

از خصیصهٔ این حیوان آنست که خود را در مقابل صاحب خود کوچک میشمارد
و خود را خادم صاحب خود قرار میدهد ، زمانیکه صاحبش با او بازی کند، او
هم ، بازی میکند و حتّی اگر دندان بگیرد سخت فشار نمیدهد و دندانهایش
بقدری قوی است که اگر بسنگ بزند اثر میگذارد بسیار قابل تأدیب و تعلیم است
کارهای منظم روزانه در ممالک خارجه انجام میدهد . بر سگ گاهی
دردی عارض میشود بنام کلب بفتح لام ، دردی است مانند جنون
و سگ گزیده که مبتلا باین مرض بوده باشد اگر زود درمان نشود مرض خطرناکست
علامت این مرض در سگ آنستکه چشمهایش سرخ میشود و روی آنها را
پرده میگیرد ، گوشهایش آویزان میشود دائماً زبانش را بیرون میآورد
لعاب دهان و بینی‌اش سیلان پیدا میکند ، سرش را پائین انداخته ، کمرش
را خم میکند ، دُم خود را در وسط دو پای خود قرار میدهد ، همواره غصه‌دار
و گرسنه است ولی چیزی نمیخورد ، تشنه است ، امّا آب نمی‌آشامد ، همنوعانش
در این مرض از او فرار میکنند و این حالت برای گرگ و روباه و شغال هم عارض میشود
و از این حیوان با خصایصی که برای او نوشته شد حکایاتی منقولست که بچند تای

حرث بن صعصعة راندیمی بوده که انیس وجلیس هم بوده‌اند وهمواره با
حرث بوده، از او جدا نمیشده و با او بسیار محبت داشته، روزی حرث با
رفقایش از شهر خارج میشوند. وآن ندیم با او نمیرود بلکه وارد خانه حرث
میشود بازن او غذا وشراب خورده همبستر میشود، همینکه سگ خانه
می بیند بازن صاحبخانه شخص دیگری خوابیده است غیرتش اجازه نمیدهد
هر دو را میدرد - صعصعه که برمیگردد وصحنه را می بیند متوجه میشود
که سگش خیانتشان را نتوانسته تحمل کند وانتقام کشیده است.

نقلشده، نزدیک دریای خلیج فارس (شاید بندرعباس) صاحبخانه سگی
داشته [illegible] شب مهمانی وارد میشود ونصف شب احتیاج بتطهیر پیدا میکند
[illegible] بمحدوده، سگ میدانسته که ماهی منشار شبها در ساحل دریا
خودرا پنهان میکند وصید خودرا بدام میاندازد ومیبرد ومیخورد
[illegible] که میخواهد برای تطهیر [illegible] ساحل برود هرچه سگ تدبیر منع میکند
مهمان [illegible] و لاجرم خودرا فدا میکند ومهمان سالم میماند

وهمچنین حکایت سگی که جان خودرا فدای صاحبش کرد ونگذاشت از غذای [illegible]

مسموم بخورد ـ و حکایت کسیکه صاحبش را کشتند و در چاه انداختند
و کسی جز سگ آن شخص اطلاع نداشت، زمانیکه ولی دم و وراث مقتول
بسراغش آمدند آن سگ، آنان را بآن چاه رهبری کرد.
حکایت صیادی (بنا بنوشته روزنامه‌ها) که در روسیه در جنگل در حالیکه
تفنگش همراهش نبوده و با سگ خود حرکت میکرده دچار حمله ببری
میشود، ببر او را بزمین میزند فوراً سگ با دندانهای تیز و قویش، دُم
ببر را سخت گاز میگیرد هرچه ببر خود را حرکت داده که دُمش را خلاص
کند نمیتواند تا اینکه صیاد را رها میکند و فرار را برقرار ترجیح میدهد.
غرض اینست که این حیوان و تمام حیوانات، حیله‌ها و تدبیرها و حزم و
احتیاطها و خصایصی دارند که انسانهای بی بهره از تربیت را که بخواهند
در حریم عقلانیت وارد شوند دقتش ضروری است و حتی از بزرگان توصیت
که فلان چیز را از فلان حیوان یاد بگیرد مثلاً آب خوردن را گفته اند از
دراز گوش یاد بگیرید که آن حیوان لاجرعه و یکدفعه آب نمیخورد بلکه آب را تدریج
ن بفضای دهن و حلقوم خود میرساند گفته اند راه رفتن را از بقر یا مور یاد که آن آهسته

وقور ومتین راه میرود - تمایلی براست وچپ ندارد - گفته اند : سحر

خیزی را از کلاغ بیاموزید ، وفا را از سگ یاد بگیرید و و و ....

عوالم ثلاثه برای انسان

بدانکه برای انسان ، سه عالم است (۱) عالم حس و شهادت یعنی عالم

طبیعت (۲) عالم خیال و مثال (۳) عالم عقل وحقیقت - پس در قوس

صعود (چون خدای تعالی صاحب معارج ست) ابتداء فرموده از عالم

طبیعت وانسان را از گِل = طین ، صلصال آفریده ، وبرای انسان طبیعی تحصیل

دو عالم مثال وحقیقت زحمت وگاهی قابل قبول نیست ولیکن این دو عالم

در انسان طبیعی ، بالقوّه موجود است که باید باکوشش در علم وعمل ، بالفعل با آنها

برسد والا ناقص مانده ومشارکتش را با حیوانات نتوانسته قطع نماید

زیراکه انسانیت انسان ، بعالم عقلی است .

وباین عوالم سه گانه وترتیب آنها تلویح بلکه تصریح واقعست در دعای

سجدهٔ شب نصف از شعبان از رسول خدا ص ، فرمودند وسَجَدَ لَكَ سَوادی

وخیالی وبیاضی ، وعالم حسّی عبارتست از بدن وجسد که دارای مادّه و

و صورت است و عالم مثالی عبارتست از تحقق حقایق دارای صورت فقط
و عالم عقلی عبارتست از حقایقیکه نه ماده دارند و نه صورت و کسیکه حرکت
کرد در عالم طبیعی و آثار آن و آثار عقلی، و رسیدن بعالم عقل، مقدورش
نشد، موجودی حیوانی کامل خواهد شد بطوریکه خدای متعال فرموده
إن هم إلا کالانعام بل هم اضل سبیلاً - واگر کسی ترقی نماید بعالم عقلی
و غالب گردد در او آثار عالم عقلانی بر آثار طبیعی و خیالی و حاکم در مملکت وجودش
عقل باشد، موجود روحانی میشود و در تکاملش، کشف میشود بر او
حقیقتش و دفع گردد از او حجب ظلمانی، بلکه نورانیت بر این شخص و معرفة
الله جل جلاله تحقق مییابد که رسولخدا فرمود من عرف نفسه فقد عرف
ربه - زمانیکه ممهد شد این اجمالیات، رجوع کن بتفصیل لوازم
هر یکی از عوالم و آماده سفر آخرت شو، توکل بر حضرت ربوبی کن و از
رسول الله و آل الله علیهم السلام استعانت جو، و بدانکه
این عالم حس، عالم موت و فنا و فقدان و ظلمت و جهلست و برای او
دوام و استقامتی نیست مگر بمتابعت دو عالم مثال و عقل

بدانکه عالم طبیعت هریک از اجزایش نسبت بدیگری مفتقر و مستمدّ است
زیراکه ماده، مساوق با عدم، بلکه او جوهر مُظلم است.
واَمّا عالم عقلی، حقیقت معنویّه‌اش، ذاتش، اصلش از عالم نوراست
ودائماً در حال قبول صوریّه نوریّه بوده، طارد و مانع ظلمت میباشد
ولیکن چون در این نشأه اختلاط مینماید، نورش بظلمت ممزوج
و قدرتش بضعف ظهور میگراید و برای همین ضعفست که احتیاج پیدا
میکند بزمان و مکان - و اصحاب عالم طبیعت و ساکنین قریهٔ دنیای
دنی، وطنشان و چراگاهشان این عالم محسوس و مقاصدشان تأمین
مرعی، و منکح و جابجا کردن میول خویش و انجام موضوعات آنست بنابراین
همتشان در خوردن و آشامیدن و نکاح و تأمین خانهٔ باشکوه و جلال و
و دست و پاکردن مقام و شئون دنیائی برتو میگردد.
این اشخاص اگر مؤمن بغیب و ایمان اجمالی بخدا و انبیاء و کتب آسمانی و روز قیامت
داشته باشند فی الجمله در طرف نجاتند کما اینکه در فرمایشات اکابر دین است
بشرط اینکه آن ایمان اجمالی هنگام مرگ از بین نرود و از شیطان ایمن باشد

واما آنانکه قبلهٔ آمال آنان فقط دنیا و زود شیفته و فریفتهٔ زخارف دنیا
شدند چونکه میان آنان و دنیا مفارقت افتاد از آخرت هیچ نصیبی ندارند
و نعم ما قیل: ای دریده آستین یوسفان * گرگ برخیز از این خواب گران
گشته گرگان هر یکی خوهای تو * میدرانند از غضب اعضای تو
باش تا از خواب بیدارت کنند * وز نهاد خود گرفتارت کنند
بالجمله انسان از خاک خلق شده اگر ترقی نکند، خلود در زمین دنیا
را بجان خریده و بعداً هم وارد سجین خواهد شد ولی اگر خود را از این
ظلمت‌ها رهانیده روح خود برای باقی کشانید، در آخرت قرارگاه
اعلا علیین خواهد بود و همین شخص اگر در دار دنیا تابع ارادهٔ حضرت ربّ
شد و ارادهٔ مخالفت با اوامر و نواهی خدای متعال نکرد آنکه مقام رضا
نسبت با اوامر مولی داشت در بهشت مستقر و مخلد خواهد بود و شاید
برای همین مقام رضا باشد که اسم خازن بهشت را رضوان گذارده‌اند.
در حدیث معراج است که فرمودند: کسیکه عمل کند برضای من واجد سه
خصلت گردد: (١) أعرّفه شکراً لا یخالطه جهل - طریقهٔ شکر گذاردن را

که مخلوط با جهل نباشد میآموزمش (٢) میشناسانم باو تذکر و یاد

خدا بودن و فراموش نکردن آنرا (٣) و عنایت میگردد باو محبت

ذات مقدس ربوبی که ابداً محبتی بر محبت خدا پیشی نگیرد - پس از این

سه مرتبه اگر شناخت که قدرت او نیست بقدرة الله چیزی نیست بلکه

قدرت نیست آنزمان برای او مقام توکل حاصل آید و پس از این مرتبه

اگر علم خود را نسبت بعلم حضرت ربوبی لا علم دانست بلکه جهل محض دید

آنزمان موحد خواهد بود و خلاف این موازین هم معلوم است که اگر

هوای نفسش مخالف خواست حضرت خدای متعال بود نتیجه اش اسفل درکات

نماید؟ و اگر گفته شود چگونه میتواند شخص ارادهٔ خودش را تابع ارادة الله

جواب گفته شود اگر شناسائی و معرفت حاصل بود آسانست زیرا که شخص عاقل اگر

دقت کند بغیر ارادة الله ارادة نمیتواند داشته باشد و معرفت بعنایت الله

هم میکند که بداند خدای مهربان درحق مخلوق خود همان اراده خیر اینها

در صلاح عبد دانست چونکه خیر مطلق است و علاوه هم حرکتی نمیکند که

خواست خدا باشد بی مخالفت با ارادة الله منتفی است.

اگر گفته شود چگونه ممکنست نفی قدرت از غیر پروردگار کرد وحال آنکه وجدانی است قدرت مخلوقات خدا؟ جواب داده میشود این هم بعد از معرفت خداشناسی واضح میگردد بواقع امر که یافت نشود ممکنی مگر توسط علت (زیراکه «الممکن من ذاته لیس ومن علته ایس») پس بدون علت موجود نگردد وهمینطور صعود مینماید تا برسد بعلة العلل بنابراین، فعل عبد اگر صادر شود از قدرت عبد پس قدرت عبد لامحاله صادر نیست مگر از علت او - پس مقدوری نیست مگر آنکه بحضرتش متصل گردد قال الله عز من قائل «وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین»

واگر سؤال شود که قبول کردیم اراده وقدرت یافت نشود مگر از ناحیهٔ حضرت حق جزوعلا ولی چگونه میشود نفی علم ووجود نمود از غیر ذات مقدسش؟ جواب داده میشود که کلمات انبیاء واولیاء مشحون است از قول الحق که «لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم» وهمچنین اقوالی باین مضامین «لاضار ولانافع ولاناصر ولامعین الا الله» وحال آنکه مشهود است حول وقوه و خیر وشر ضر ونفع نصرت واعانت در عالم از مخلوقات

بهر حال رسول اکرم (ص) از قول لبید بعنوان اصدق قول فرمودند:

الا کلُّ شیءٍ ما خلا الله باطلُ

شرح حال شطیطه نیشابوری زن صالحه

مناقب ابن شهر آشوب - شطیطةُ امرأة مؤمنة کانت بنیشابور - لمّا
بعثت شیعة نیشابور الاموال الی موسی بن جعفر علیه السلام ، بعثت هی درهماً
و شقة خام من غزل یدها ، تساوی اربعة دراهم ، فقبل الامام (ع) ما بعثته
و قال للحامل : ابلغ شطیطة سلامی واعطها هذه الصرة و کانت اربعین
درهماً ثم قال واهدیتُ لها شقة من اکفانی من قطن قریتنا صیدا
قریة فاطمة (ع) و غزل حلیمة بنت جعفر الصادق - فلمّا توفیت شطیطة جاء بها
الامام علیه السلام علی بعیر له فلما فرغ من تجهیزها رکب البعیر وانثنی نحو
البریة و قال انی و من یجری مجرای من الائمة علیهم السلام لابدّ لنا
من حضور جنائزکم فی ای بلدٍ کنتم . فاتقوا الله فی انفسکم .
روی هذا الخبر صاحب ثاقب المناقب و فی روایته هذه الزیادة : فماتت
(ای شطیطة) فتزاحمت الشیعة علی الصلوة علیها فرأیت ابا ... علیه السلام

علی نجیب. فنزل عنه وهو آخذ بخطامه ووقف یصلّی علیها مع القوم حتّی

نزولها الی قبرها وشهدها وطرح فی قبرها من تراب ابی عبدالله الحسین علیه السلام

- شطیطه زن صالحهٔ مومنه‌ای در نیشابور بوده - شیعیان نیشابور اموالی

بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام میفرستند این زن مومنه هم یک درهم و یک

شقهٔ خام = یکپارچه کتان دست بافت خود، بحضور معصوم علیه السلام میفرستد

امام قبول میفرماید و از حامل، بشطیطه سلام میرساند و کیسه‌ای که در آن

چهل درهم بوده عطا میکند و یکپارچه کفن، از پنبه صیدا که میفرماید

پنبهٔ فاطمة و دست بافت حلیمه خاتون همشیره ام (دختر ابی عبدالله جعفر صادق)

میباشد، هدیه دادم - چون شطیطه مرگش میرسد امام علیه السلام در تجهیز

و نمازش حاضر میشود. و بعد از انجام مراسم نماز میفرماید من و آنان که در

این منصب امامت هستند، لابد است که در جنازه های شما در هر جا

که باشید حاضر باشیم پس صاحب تقوی باشید در نفسهای خود.

و مطابق یک روایت، بعد از انجام صلوة مقداری از تربت قبر حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

در قبر شطیطه مخلوط خاک میفرماید - اللهم ارزقنا مثل هذه النعمة بمحمد و آله الطاهرین

ابن سینا بوعلی (قده) میفرماید : اسمع جمیع وصیّتی واعمل بها

فالطّب مجموع بنظم کلامی * اقلل جماعک ما استطعت فانّه

ماء الحیاة یُصبّ فی الارحام * واجعل غذائک کلّ یوم مرّةً

واحذر طعاماً قبل هضم طعام * - شیخ الرّئیس توصیه میکند

بابناء زمان که تذکّرم را بشنو وعمل کن بآنها : مقاربت بازن را

کم کن، زیرا آنچه در ارحام میریزی عصارهٔ حیات تست - در هر روزی

یکبار غذا بخور و بپرهیز از خوردن غذا قبل از هضم غذای قبلی .

توجّه مخصوص در حال پیری

قال رسول الله صلّی الله علیه وآله ما اکرم شابٌ شیخاً الّا قضی الله

عند سنّه من یکرمه - هیچ جوانی، پیری را اکرام نمیکند مگر آنکه

خدایتعالی حکمش نسبت بآن جوان در پیری حُرمت است = در جوانی احترام

از پیرمرد وپیرزن کردی، در پیری احترامت میکنند والّا فلا

وقال صلّی الله علیه وآله البرکة مع اکابرکم وقال (ص) الشّیخ فی اهله کالنّبی فی امّته

وقال (ص) بجّلوا المشایخ . فانّ من اجلال الله تبجیل المشایخ ، رسول خدا فرموده اند

برکت عمر و زندگی با اکابر است - پیران تجربه دیده در میان اهل خود همانند
پیامبری در امت خود. و فرمود اعزاز و احترام پیرمردان، احترام از خدا است.
جامع الاخبار طبرسی، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اِن الله ینظر فی وجه الشیخ المؤمن صباحاً و
مساءً فیقول یا عبدی کبُر سنّکَ ودقّ عظمکَ ورقّ جلدکَ وقرُب اجلک
وحانَ قدومک علیَّ فاستحِ منّی و اَنا اَستحیی من شیبتک ان اعذّبکَ بالنار
- خدا یتعالی نظر میکند به وجه پیرمرد مؤمن صباح و مساء و میگوید ای بندهٔ
من، سن تو بزرگ شد - پیرمرد شدی، استخوانت پوک و کوبیده شد و پوستت
نازک گشت - وقت کوچت رسید، هنگام آن شد که بمن وارد شوی از من
حیا کن تا من هم از تو آزرم داشته باشم از پیرمردی تو که ترا با آتش عذاب کنم
قال رسول الله عن الله جلّ جلاله الشّیبة نوری فلا اُحرق نوری بناری
- (موی سپید) پیری، نور من است، من، نورم را بنار نمیسوزانم!

چه باید کرد؟ یافت مردی گورکن عمری دراز * سائلی گفتش که چیزی گوی باز
چون تو، عمری گورکندی در مغاک * چه عجایب دیده ای در زیر خاک؟
گ: این دیدم عجب بر حسب حال * کاین سگ نفسم همی هفتاد سال * گور کندن دید یک ساعت نمرد

* یکی از واجبات در سلوک اصلاح بین برادران ایمانی است *

قال الله تعالی : إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ الحجرات قال رسول الله (ص) اصلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة والصیام - سازش بین دو نفر که از هم بریده اند برتر از عامه نماز و روزه است قال (ع) إِنَّ الْمُصْلِحَ لَيْسَ بِكَذَّابٍ - اگر اصلاح کننده بمصلحت کار کند کذاب شمرده نمیشود - حضرت امیرمؤمنان در وصیت خود بحسنین علیهما السلام میفرماید اوصیکما بنظم امرکم وصلاح ذات بینکم فانی سمعت جدکما رسول الله یقول ، صلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة والصیام - وصیت میکنم شما دو نفر را (حسن وحسین علیهما السلام) که در کارهایتان نظم داشته باشید ، اصلاح بین برادران بکنید که از جد تان رسول الله شنیدم که اصلاح ذات بین برتر از نماز و روزهٔ عام است - کتاب التمحیص عن ابیجعفر علیه السلام قال ، قال رسول الله (ص) قال الله تبارک وتعالی ان من عبادی المؤمنین لعباداً لا یصلح لهم امر دینهم الا بالفاقة والمسکنة والسقم فی ابدانهم - حضرت ابیجعفر (ع) از رسول الله نقل میکند که خدای متعال میفرماید بعضی از بندگان مؤمن

محفوظ نمیمانند مگر با فقر و مسکنت و مرض در بدنهای آنها «اللهم احفظنا»

یکی از طرق سلوک صمت است

عن الرضا علیه السلام قال من علامات الفقه: الحلم والعلم والصمت

ان الصمت باب من ابواب الحکمة، ان الصمت یکسب المحبة وهو دلیل

علی الخیر - حضرت رضا (ع) فرمود: از نشانه‌ها دانش دینی، بردباری و علم

و سکوت است - سکوت دری است از درهای حکمت - سکوت محبت کسب میکند

و دلیل بر خیر است و معلوم است که بیشتر مفاسد و غالب مجادله و

منازعه‌ها از گفتگوهای بیمورد پیش می آید کما اینکه غیبت و نمامی

فحاشی همه اینها از سخن گفتن بیفکر بر میخیزد و سکوت، علاج این جمله

نارسائیهاست - رسول اکرم (ص) میفرماید: علیک بطول الصمت

فانه مطردة الشیطان وعون لک علی دینک - فرمود: بر تو باد

سکوت و خاموشی طولانی که دور کننده شیطان است از تو و کمک کننده است

ترا بر دینت - حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما عُبِدَالله بشیء افضل

من الصمت - چیزی عبادت کرده نشده بخدا برتر از سکوت نیست.

قال الصادق علیه السلام: الصمت شعار المحققین بحقایق ما سبق وجف القلم به وهو مفتاح کل راحة من الدنیا والاخرة وفیه رضا الرب وتخفیف الحساب والصون من الخطاء والزلل قد جعله الله سترا علی الجاهل وزینا للعالم ومعه عزل الهوآء ورياضة النفس وحلاوة العبادة وزوال قسوة القلب والعفاف والمروة فاغلق باب لسانك عما لك بد منه سیما اذا لم تجد اهلا للکلام والمساعدة فی المذاکرة لله وفی الله -

حضرت صادق (ع) فرمود: سکوت (در مقابل حقایق پیشدستی کرده وآنچه قلم قضا بر آن جاری شده است) شعار محققین است، سکوت کلید راحتی در دنیا و آخرت است. در سکوت خوشنودی پروردگار وبرکنار ماندن از خطا ولغزش است. سکوت را خدای تعالی پردهٔ جهل قرار داده (که جاهل تا حرف نزده، جهلش در پوشش خاموشی است) سکوت برای دانشمند زینت است، در سکوت که هوای نفس خود را معزول میسازد - ریاضت نفس، حلاوة العبادة وزایل شدن قساوت قلب و روی آوردن عفیفی ومروت در سکوت است پس، در بلسانت را ببند مگو از بیان آنچه که از آن ناچاری، مخصوصا سکوت کن در مقابل آنکه

اهلیّت آن موضوع از کلام را ندارد و مساعدت روحی در او برای مذاکره
لله و فی الله نیست - قال الکاظم علیه السلام دلیل العقل التفکّر و دلیل
التفکّر الصُّمت - و شیخ شیراز هم این چنین اظهار نظر میکند که:

پشیمان نگشت از خموشی کسی پشیمان زگفتار دیدم بسی

اعانت بسلوک مینماید:

جامع الاخبار - قال امیرالمؤمنین علیه السلام طلبت القدر والمنزلة فما وجدت
الّا بالعلم، تعلّموا یُعظم قدرکم فی الدّارین وطلبت الکرامة فما وجدت
الّا بالتقوی - اتّقوا تکرموا وطلبت الغنیٰ فما وجدت الا بالقناعة
علیکم بالقناعة تستغنوا وطلبت الرّاحة فما وجدت الّا بترک المخالطة
مع النّاس - امیر مؤمنان فرموده: علم بیاموزید تا قدر و منزلت
داشته باشید - تقوی داشته باشید تا باکرامت شوید - قناعت بورزید
تا بی نیاز از مردم باشید - آمیزش (بیهوده) را با مردم ترک کنید تا راحت
زندگی کنید - فرمود آن چهار چیز را جستجو میکردم و در این چهار چیز
یافتم که باجمال ترجمه شد. ایضاً آنچه اعانت بسلوک سالک میکند

تفکر و عبرت - یکی از طرق سلوک فکر کردن و اعتبار و اتعاظ بچیزهائیست که شخص باید عبرت بگیرد - عن الصادق علیه‌السلام کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر و الاعتبار - حضرت صادق (ع) فرموده : ابی ذر بیشتر عبادتش فکر کردن و پند و عبرت گرفتن بود .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اغفل الناس من لم یتعظ بتغیر الدنیا من حال الی حال - رسولخدا (ص) فرموده‌اند غافلترین مردم آن کسی است که از تغیر دنیا و عزت و ذلت و احوال دیگر او پند و عبرت نگیرد .

قال الصادق (ع) اعتبروا بما مضی من الدنیا هل بقی علی احد ، او هل فیها باق من الشریف و الوضیع و الغنی و الفقیر و الولی و العدو فکذلک ما لم یأت منها بما مضی اشبه من الماء بالماء ، حضرت صادق (ع) فرمودند : عبرت بگیرید بآنچه گذشته است از دنیا و بعمر خود دیده اید آیا کسی از آنان از شریف و وضیع و غنی و فقیر و دوست و دشمن باقیمانده است ؟ و بدانید آنکه تتمه عمر شما و دنیا بسیار شبیه شده مانند شباهت آبست بآب که دو آب با همدیگر هیچ امتیازی ندارند ، عبرت بگیرید !!

قال الصادق (ع) قال رسول الله صلى الله عليه وآله المعتبر في الدنيا عيشه كعيش النائم يراها ولا يمسها وهو يزيل عن قلبه ونفسه الخ - کیکه در دنیا عبرت گرفت عیشش مانند عیش کسی است که در خواب عیش نماید - یعنی خواب نوشین عیش را می بیند ولی مس نمیکند و آن خواب از قلبش و نفسش زایل میشود - قال علي (ع) في وصيته للحسن عليه السلام استدل على ما لم يكن بما قد كان فان الامور اشباه ولا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت في ايلامه فان العاقل يتعظ بالادب والبهائم لا يتعظ الا بالضرب

- حضرت امیر مؤمنان در وصیتش با امام حسن مجتبی (ع) میفرماید: - آینده را مانند گذشته فرض کن - از کسانی مباش که تا کار دبا سختی نرسد دست از کارهای ناپسند برنمیدارد پس پند بپذیر زیراکه خردمند ادب میشود با موعظه ولی حیوانات ادب میشوند با ضرب (چوب)

خبر از وحی سلم

کتاب کمال الدین - وامالی صدوق (ره) عن الصادق عليه السلام قال ان داود عليه السلام خرج ذات يوم يقرء الزبور وكان اذا قرء الزبور لا يبقى جبل ولا حجر

ولا طائرٌ ولا سبعٌ الّا جاوبه فمازال يمرّ حتّى انتهى الى جبلٍ فاذا
على ذلك الجبل نبيٌّ عابد يقال له حزقيل، فلمّا سمع دويّ الجبال
واصوات السّباع والطّير علم انّه داود عليه السلام فقال داود يا حزقيل
أتأذن لي؟ فاصعدُ اليك، قال لا، فبكى داود، فاوحى الله اليه
يا حزقيل لا تعيّر داود وسلني العافية فقام حزقيل فاخذ بيد داود
فرفعه اليه فقال داود يا حزقيل هل هممت بخطيئةٍ قطّ قال لا فقال
هل دخلك العجب ممّا انت فيه من عبادة الله؟ قال لا قال فهل ركنت
الى الدّنيا فاحببت ان تأخذ من شهواتها ولذّاتها؟ قال بلى وربّما عرض
بقلبي قال فماذا تصنع اذا كان ذلك؟ قال ادخل هذا الشّعب فاعتبر بما
فيه قال فدخل داود النّبيّ ع الشّعب فاذا سريرٌ من حديد عليه جمجمةٌ بالية
وعظامٌ فانية واذا اللّوح من حديد فيه كتابة فقرأها داود ع فاذا هي
«انا اروى سلم، ملكت الف سنة وبنيت الف مدينة وافتضضت
الف بكر فكان آخر امري ان صار التّراب فراشي والحجارة وسادتي والدّيدان
والحيّات جيراني فمن رآني فلا يغترّ بالدّنيا» ترجمه: ←

خبر داود علیه السلام

از حضرت صادق علیه‌السلام نقلست که روزی حضرت داود نبی ع خارج شد در حال
زبور خواندن و هنگامیکه ایشان زبور قرائت میکرد کوه و در و دشت و پرنده
و چرنده با وی هم‌آواز میشد، آن پیامبر محترم زبور خوانان مرور کرد تا رسید
بکوهی که در آن کوه عابدی بود بنام حزقیل، عابد مذکور از بیخ زمزمهٔ صدا
در کوه فهمید که داود ع است، حضرت داود ع از حزقیل، از کوه صعود کردن
و همصحبت بودنش را اجازه میطلبد، حزقیل اجازه نمیدهد، داود را
گریه میگیرد خداتعالی از حزقیل بازخواست میکند و لاجرم مشارالیه بر میخیزد
و دست داود نبی ع را میگیرد و بمکانش میآورد و بمصاحبت برمیگزیند داود ع
میپرسد ای حزقیل تا حال همت بگناه در تو پیدا شده؟ میگوید هرگز. باز میپرسد
نسبت باین تعبد هیچوقت خودپسندی ترا احاطه کرده؟ میگوید نه! میپرسد
هیچوقت پشت بدنیا تکیه دادن و دوست داشتن شهوتها و لذتهای آن ترا خواسته؟
میگوید بلی! گاهی این خواهش بقلبم روی آورده، داود علیه‌السلام میپرسد آنوقت
چکار کرده‌ای؟ حزقیل میگوید هرگاه باینحال افتاده‌ام داخل شده‌ام باین شعب
و عبرت گرفته‌ام - پس، داود ع داخل آنجا میشود می‌بیند تابوتی از آهن

که در آن جمجمهٔ و لوحی از حدید هست که در آن این آهنی منقور است

که من اروی سلم هستم : هزار سال پادشاهی کردم ، هزار شهر آباد ساختم

هزار دختر باکره متصرف شدم امّا آخر کارم : خاک تیرهٔ گور مفرشم

و سنگها تکیه گاهم و مارها همسایه‌ام هستند پس آنکه مرا به بیند

و بحالم آگاه شود مغرور بدنیا نمیشود.

عن علی بن الحسین علیهما السلام صلاح حال الدنیا بحذافیرها فی کلمتین فقال ع

صلاح جمیع المعایش والتعاشر ملاء مکیالٍ ثلثان فطنة وثلث تغافل

فرمودند - راحتی در زندگانی و معاشرت ، در دو کلمه است ، همانند ظرفی

که بسه بخش اگر منقسم شود دو قسمتش هوش و عقل و یکقسمت دیگر تغافل

شیخ بزرگوار بهاء الدین عاملی (بهائی) بنقل از کمال الدین صدوق (قده)

در اربعین نقل میفرمایند : تشبیه الانسان فی اغتراره وغفلته عن الموت

و ما بعده من الاهوال وانهماکه فی اللذات العاجلة الفانیة الممتزجة

بالکدورات : بشخصٍ مدلّی فی بئرٍ مشدود وسطه بحبل و فی اسفل ذلك

البئر ثعبان عظیم متوجه الیه منتظر سقوطه ، فاتح فاه لالتقامه ، و فی اعلی

ذلك البئر، جرذان ابيض واسود، لا يزال يقترضان ذلك الحبل شيئاً
فشيئاً ولا يفترقان عن قرضه آناً من الآنات وذلك مع انّه يرى
ذلك الثّعبان ويشاهد انقراض الحبل آناً فآناً قد اقبل على قليل عسل
قد لطخ به جدار ذلك البئر وامتزج بترابه واجتمع عليه زنابير كثيرة
وهو مشغول بلسعه منهمك فيه ملتذّ بما اصاب منه مخاصم لتلك
الزّنابير عليه قد صرف باله باجمعه الى ذلك غير ملتفت الا ما فوقه و
ما تحته - فالبئر هو الدّنيا والحبل هو العمر والثّعبان هو الموت
والجرذان اللّيل والنّهار والعسل هو لذّات الدّنيا والزّنابير ابناء الدّنيا
المزاحمون عليها، ولعمري ان هذا المثل من اشدّ الامثال انطباقاً
على الممثّل له. نسئل الله البصيرة والهداية. نعوذ بالله من الغفلة

ترجمه مختصر: دنیا را تشبیه فرموده بچاهی که در آخر آن چاه، اژدهائی
بزرگی دهان باز نموده برای بلعیدن مسکن گزیده که عبارت است از مرگ و
بر سر آن چاه دو ریسمان سیاه و سپید بسته اند که مراد شب و روز است
و انسانی خود را در چاه مذکور بدان آویخته و دو موش دائماً مشغول جویدن

آن طناب سفید و سیاه هنوز که تشبیه رشته عمر است کی قطع و
تمام شود و در دیواره آن چاه مقداری عسل آلوده بخاک و خاشاک
هست که زنبورهای زیادی در اطرافش جمع اند و مزاحمند که آن شخص
آویزان از چاه از آن عسل استفاده ببرد. و او غافلست از اینکه قریباً
طناب بوسیله آن دو موش جویده شده و پاره شود و لاجرم در کام
نهنگ بیفتد و بلعیده شده، هلاک شود وانصافاً این زیباترین متالیست
که بر همه تطبیق دارد (دنیا متالست - و انسان، ممثل)

فساد الظاهر من فساد الباطن

قال الصادق علیه السلام فساد الظاهر من فساد الباطن ومن اصلح سریرته
اصلح الله علانیته ومن خاف الله فی السر لم یهتک ستره فی
العلانیة واعظم الفساد ان یرضی العبد بالغفلة من الله وهذا الفساد
یتولد من طول الامل والحرص والکبر - حضرت صادق (ع) فرمودند هر آنکه
فساد ظاهر دارد، از باطن خرابست، کسیکه نهاد و سریره‌اش اصلاح یافته
خدایتعالی صورت ظاهرش را، اصلاح فرماید وهرکس در نهان از خدا بترسد

خدایتعالی پردهٔ ظاهرش را پاره نسازد وبزرگترین فسادی است که عبد
بغفلت از اطاعت مولی راضی شود و این غفلت که فساد است متولد میشود
از آرزوی زیاد وحرص وتکبّر قال الله تعالی ختم الله عَلی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة الآیة عن نعمان بن بشیر قال، قال رسول الله (ص)
فی الانسان مُضغة اذا هی سلمت وصحّت سلم بها سایر الجسد واذا سقمت
سقم بها سایر الجسد وفسد وهو القلب - رسول خدا (ص) فرموده
در انسان گوشت پاره‌ای هست که هرگاه آن سالم وصحیح بود سایر اندام جسد
سالمند وهرگاه مریض وسقیم بود سایر جسد هم بیمار هستند وآن گوشت
پاره، قلب است - قال امیر المؤمنین علیه السلام اعجب ما فی الانسان
قلبه وله موادّ من الحکمة واضداد من خلافها : فان سنح
له الرّجاء اذلّه الطّمع (۲) وان هاج به الطّمع اهلکه الحرص (۳)
وان ملکه الیأس قتله الأسف (۴) وان عرض له الغضب اشتدّ به
الغیظ (۵) وان اسعده الرضا نسی التّحفّظ (۶) وان ناله الخوف شغله
الحذر (۷) وان اتّسع له الامن استلبته العزّة (۸) وان جدّدت له النعمة

اخذته العزة (۹) وان اصابته مصیبة فضحه الجزع (۱۰) وان استفاده

مالاً اطغاه الغنى (۱۱) وان عضّته فاقة شغله البلاء (۱۲) وان جهده

الجوع قعد به الضعف (۱۳) وان افرط فی الشّبع کظّته البطنة - فکلّ

تقصیرٍ به مضرّ وکلّ افراط به مُفسد — علی علیه السلام

فرموده است شگفت انگیزترین اعضاء انسان قلب اوست وبرای او

موادّی از حکمت هست که اضدادی دارند از مخالف اگر امید برایش حاصل

شود، طمع دراو ایجاد گردد و ذلیلش گرداند اگر طمع، رسوخ یافت حرص

هلاکش کند اگر یأس پیدا کرد، غصه او را از پا در آورد اگر بغضب در آید

غیظش زیاد گردد اگر، مصیبتی براو نازل گشت، جزع مفتضحش نماید

اگر مالی براو حاصل آید، طغیان نماید اگر ترسی عارضش شد بی اندازه

از هر چیز حذر کند اگر امنیّتی روی آورد فراغت خاطر غرورش را زیاد

کرده بهلاکت وخسارتش افکند اگر نعمتی برایش تجدید گردید بکبر نماید

اگر شدت وفقر وفاقه باو رسد، گرفتاری، مشغولش سازد اگر جوع

روی آورد، خود را در کمال ضعف ببیند واگر افراط در سیری کند آنقدر

بمنزود که نفس شر اندیشد. ماحصل اینکه هر تفریطی برایش فسادانگیز
و هر تقصیری ضررش میرساند.

قال الصادق علیه السلام: اعراب القلوب علی اربعة: رفع و فتح و خفض
و وقف، فرفع القلب فی ذکر الله، و فتح القلب فی الرضا عن الله
و خفض القلب فی الاشتغال بغیر الله، و وقف القلب فی الغفلة
- حضرت صادق میفرمایند: حالت رفع القلب، یاد خدا بودنست، حالت
فتح قلب، راضی بودن بنده است از خدای تعالی، حالت خفض و جر قلب اشتغال
بغیر خداست و حالت وقفی قلب، غفلت از خدای کریمست.

و بدانکه بدن انسانی بمنزلهٔ مملکت بزرگیست که بر آن شهر و مملکت، دیوار و مرز
دقیق تعبیه شده که قلبست در این انسان از جهتی عالم صغیر و از جهت
دیگر عالمیت کبیر، و حضرت ربی سلطان قلب و مدبر اوست بلکه
قلب عرش الرحمن است. خدایتعالی دیوار و حصار قرار داده بدن را برای
او، و نورانی گردانیده اورا با انوار ملکوتیت و خادم قرار داده برای او، قوای
ظاهره و باطنه را و همچنین جوارح و اعضاء بدنیه، و برای او که جهاد

این چنین قرار دارد دشمنان زیادی هست از قبیل: نفس اماره - شیاطین غدار - اصناف شهوات نفسانیه و شبهات شیطانیه، زمانیکه مایل بنده بتأییدات حضرت سبحانی بسوی عالم ملکوت، و پاک شد قلبش بسبب طاعات و ریاضات از شکوک و شبهات و قذارت میل بشهوات، محبت حضرت ربوبی براو مستولی میشود و اگر بنده ای باین مقام برسد قلبش تحت و سکانی [illegible] محبت غیر خدا باقی نمیماند و اما زمانیکه شهوت براو غالب و [illegible] شیطان اسیر گشت بجای برای میل بملکوت در آن قلب نیست پس واضح گشت که حب خدا و دوستی دنیا در یک قلب جمع نمیشود چه خوش گفته حضرت سنائی

اینکه دل نام کرده ای به مجاز * رو به پیش سگان کوی انداز

از تن و نفس و عقل و جان بگذر * در ره او، دلی بدست آور

آنچنان دل که وقت پیچاپیچ * اندر او جز خدا نیابی هیچ

ای که [illegible] نفسانی * خانهٔ دیو را، تو دل خوانی

از در نفس تا بکعبه دل * عاشقان را، هزار و یک منزل

بیت

[illegible] عاقل بغیر [illegible] نگاه داشتنی است * جهان و هر چه در او هست [illegible]

تحف العقول : فی مناجات الله لموسی بن عمران قال تعالی یا موسی لا تنسنی
علی کلّ حال ولا تفرح بکثرة المال ، فانّ نسیانی یقسی القلوب و مع
کثرة المال کثرة الذّنوب - در مناجات موسی با حضرت ربّ العزّة
خطاب بموسی علیه السلام رسید که ای موسی ، مرا در هیچ حالی از حالات فراموش
مکن و بزیادی مال شادی منما ، زیرا که فراموشی من قساوت قلب میاورد
وبا زیادی مال دنیا ، گناه زیاد هم توأمان است .

تذکّر : خوردن عدس وانجیر ، قلب را نرم و رقیق مینماید

ربیع الابرار قال مرّ موسی علیه السلام علی قریةٍ من قُری بنی اسرائیل
فنظر الی اغنیائهم قد لبسوا المسوح وجعلوا التّراب علی رؤسهم وهم قیام
علی ارجلهم ، تجری دموعهم علی خدودهم - فبکیٰ رحمةً لهم ، فقال الهی
هؤلاء بنی اسرائیل حنّوا الیك حنین الحمام و عَووا عوی الذّئب ونبحوا
نباح الکلب ، فاوحی الله الیه ولِمَ ذاك لانّ خزائنی قد نفدت ؟
أم ، لانّ ذات یدی قد قلّت ؟ أم لستُ ارحم الرّاحمین ؟ ولکن أعلمهم
انّی علیم بذات الصّدور - یدعوننی وقلوبهم غایبة عنّی ، مایلة الی الدّنیا

- حضرت موسی بر قریه‌ای از قرآء بنی اسرائیل میگذشت مشاهده فرمود
توانگران قوم پلاس پوشیده اند و خاک بر سر میریزند و سر پا ایستاده
اشکهایشان بر چهره هایشان جاریست - موسی (ع) از راه رحمت بر حال
آنان گریست ، عرض کرد خدایا ، اینان بنی اسرائیلند که مانند سگ و گرگ زوزه
میکشند و مثل کبوتران حنین میکنند بدرگاه تو - خدای متعال بموسی (ع)
وحی فرمود ای موسی چرا چنین میکنند ؛ خزانه های من تمام شده ؟ دستمایهٔ
اقتدار من کاهش یافته ؟ آیا ، من ارحم الرّاحمین نیستم ؟ ای موسی بآنان
بفهمان من علیم ذات الصّدورم - به نهانیهای نهاد آنان داناترم
(در دعایشان اینست که) مرا میخوانند و لیکن قلوبشان از من غایب است
یعنی قلبشان با من نیست گرچه زبانشان با من است اینان بد نیاما یلند

فیما اوحی الله عزّوجلّ الی داود (ع)، کم رکعة طویلة فیها بکاء بخشیة
قد صلّاها صاحبها ، لا تساوی عندی فتیلاً حین نظرت فی قلبه ان
سلّم من الصّلوة و برزت له امرءة وعرضت علیه نفسها اجابتها

- ای داود چه بسیار نماز گذاری با رکوع طولانی و توأم با گریه و زاری

هست که نزد من مساوی با فتیلی نیست (فتیل: چرک بین انگشتان) وقتیکه

بتنبش نظر میکنم. میبابم اورا که اگر زنی (بعد از اسلام نماز) (بغیر مظان شرعی) خویش را باو

عرضه بدارد - او را اجابت میکند واگر مؤمنی با او معامله نماید بآن

مؤمن خیانت میکند. حلیة الاولیاء، عن سلمان رحمه الله

قال مثل القلب والجسد مثل الاعمی والمقعد: قال المقعد، ثمرة

ولا استطیع القیام فاحملنی، فحمله، فاکله واطعمه - حضرت سلمان فرمود

دل (قلب) وجسد مثل کور وزمین گیر است - زمین گیر بکور میگوید

[illegible] این درخت [illegible] ولی منکه زمین گیرم قادر بحرکت نیستم مرا بدوش

بگیر تا آن میوه را از درخت بچینم، کور چنین میکند، زمین گیر میوه را میچیده

هم خودش میخورد و هم بکور میدهد - قلب هم چه در عبادات واطاعات

وچه در معاصی وخواهش بدن میگوید مرا بآن برسان. هم خودت

هم من بآرزو خواهیم رسید وبهره‌مند خواهیم شد.

بغض الدنیا ذم حبها

کافی: عن محمد بن مسلم، قال سئل علی بن الحسین علیه السلام: ای الاعمال

افضل عند الله؟ فقال ما من عمل بعد معرفة الله عزوجل و معرفة
رسول الله ص من بغض الدنيا وان لذلك شعبا كثيرة وللمعاصي شعبا
فاول ما عصى الله به الكبر وهي معصية ابليس حين ابى واستكبر و
كان من الكافرين (٢) الحرص وهي معصية آدم وحوا حين قال الله
عزوجل لهما كلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا
من الظالمين. فاخذ ما لا حاجة لهما اليه فدخل ذلك على ذريتهما
الى يوم القيمة وذلك ان اكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجة به اليه
(٣) الحسد وهي معصية ابن آدم، حسد اخاه فقتله فتشعب من ذلك
حب النساء وحب الدنيا وحب الرياسة وحب الراحة وحب الكلام
وحب العلو وحب الثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن كلهن في حب
الدنيا، فقال الانبياء والعلماء بعد معرفة ذلك حب الدنيا راس كل
خطيئة والدنيا دنياآن دنيا بلاغ ودنيا ملعونة ــ از حضرت زين العابدين

سؤال شده چه عملی برتر است نزد خدای متعال؟ فرموده اند بعد از معرفت
خدا معرفت رسول خدا هیچ معرفتی ببغض ودشمن داشتن دنیا نیست

برای دنیا معصیتها، شعبه های زیادی هست از آنجمله است کبر
ابلیس، وقتیکه از سجده بآدم علیه‌السلام سرباز زد وفرمان خدای تعالی را اعتناء
نکرد پس کبر معصیت ابلیس است ومتکبران از این زمره اند (۲) از آن جمله است
حرص که عصیان آدم وحوا میباشد زیرا خدای تعالی ایشانرا فرستاد بهشت دنیا
وفرمود در آنجا از هرچه میل دارند بخورند - بجز از شجرهٔ نهی شده که احتیاجی
بخوردن آن نداشتند - گوش بفرمان نداشتند از آن منهی اخذ کردند واین
درازدستی در ذریهٔ ایشان ریشه دوانید تا روز قیامت واز اینجاست که
فرزندان آدم ذخیره چی شدند یطلب ما لاحاجة الیه (۳) حسد واین
حسد گناه فرزند آدم است که برادرش را بخاطر قبول قربانیش کشت واز این
گناه منشعب شد حب دنیا، حب ریاست حب زن حب راحة حب متکلم
وحده شدن حب برتری حب ثروت - واین هفت خصلت است که در رأس آنها
حب دنیا را گرفته واکابر دین فرموده اند که حب الدنیا رأس کل خطیئة
وآن دنیائی که این عصیانها از آن سربگیرد رأس کل خطیئه است وحال آنکه همین دنیا
متجر اولیاست واینست که در ذیل این خبر آمده است الدنیا دنیاآن دنیا بلاغ ودنیا ملعونه

تعامل الملوك من میرداماد و الشیخ بهائی

میرداماد جامع المعقول والمنقول : میر محمد باقر ابن السید الفاضل میر شمس الدین
محمد الحسینی الاسترابادی الشهیر بداماد - توضیح اینکه والد مرحوم میرداماد
داماد مرحوم شیخ محقق ثانی علی ابن عبد العالی الکرکی رحمة الله علیه و مرحوم
میرداماد نوادهٔ دختری مرحوم محقق ثانی کرکی میباشد و توسط مرحوم پدر که داماد
مرحوم کرکی بوده ایشان هم معروف بداماد شدند وغالباً از مرحوم جدش تعبیر
میفرمود الجد القمقام علیه رحمة الله الملك العلام ، آنمرحوم معاصر بوده با
شیخ بهائی و باهم خلطه و آمیزش داشته اند و پادشاه عباس و در دستگاه
ایشان نفوذ داشته اند روزی شاه عباس در تفرجگاه با میرداماد و شیخ بهائی
که سوار اسب بوده اند میخواهد بیازماید که صدق و صفای آن دو
نسبت بیکدیگر تا چه پایه و اندازه است ، شیخ شخص لاغر اندام بوده اسبش جلو
جلو میرود . ولیکن میرداماد ، تنومند بوده اسبش آرام حرکت میکرده - شاه
بمیر میگوید ، شیخ سبکسر حرکت میکند ، خوب نبود که با ما در یک ردیف
حرکت میکرد ؟ میرداماد میگوید قربان اسب شیخ میداند که چه شخص معظمی

داکبش هست وآن ذوق معنویتاست که اورا بیقرار ساخته است .

شاه عباس بعد از طی مسافتی همعنان شیخ بهائی میشود و میگوید میرداماد

خیلی باتکبر حرکت میکند. بهتر بود سریعتر اسب میراند و در ردیف ما

و باما بود ، شیخ میگوید : اسب میر آگاه است که ، چه کوه وقار و علم

معنویت را میکشد ، قدرت بر سرعت ندارد ، شاه عباس وقتیکه این وفاء

صفا و حقیقت بینی وحقیقت گوئی علمای همزمان ومورد مشورت خود را

می بیند سجدهٔ شکر بجا میاورد .

میرداماد از جدش مرحوم کرکی روایتی نقل نکرده ولیکن از دائی خود مرحوم شیخ

عبد العالی ، چند خبری نقل نموده واز ایشان بتجلیل زیادی فرموده است .

همچنین میر (قده) از شیخ عبد الصمد (ره) پدر شیخ بهائی (ره) واز سید نور الدین موسوی العاملی (ره)

روایاتی نقل کرده - واین حرز راکه نوشته میشود از سید نور الدین علی بن

ابو الحسن العاملی نقل کرده که میفرموده است : اودعت نفسی و اهلی ومالی

وولدی فی ارض الله سقفها و محمد محیطانها وعلی بابها والحسن والحسین

والائمة المعصومین والملائکة حراسها والله محیط بها والله من ورائهم

محیط، بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ومرحوم میرداماد بعد از این

روایت ادعا نموده که مولی الکونین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در

حال خلسه - بین خواب وبیداری زیارت نمودم در حالیکه خیلی خوشحال

وبشاش بود آن حِرز را عرضهٔ محضرشان داشتم حضرت امیر فرمودند

إقرأ هکذا محمد رسول الله أمامی وفاطمة بنت رسول الله فوق رأسی

وامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله عن یمینی والحسن والحسین

وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن والحجة المنتظر ائمتی

صلوات الله علیهم عن شمالی وابوذر وسلمان والمقداد وحذیفه وعمار

واصحاب رسول الله رضی الله عنهم من ورائی والملائکة علیهم السلام حولی

والله سائلی محیط بی وحافظی وحفیظی والله من ورائهم محیط، بل هو قرآن

مجید فی لوح محفوظ فالله خیرٌ حافظاً وهو ارحم الراحمین)

بعد از تمام شدن فرمود تکرار کن، من خواندم حضرت امیرمؤمنان

خواند بعد فرمود تکرار کن، تکرار کردم، وآنقدر در خواب خواندم

وتکرار کردم و حضرت گوش میداد، تا همهٔ حرز را حفظ کردم و از آنجا

دفعتاً بیرون آمدم واز امیر مؤمنان علیه‌السلام جدا شدم و بغصهٔ درد
هجرانش گرفتار گشتم - مرحوم میرداماد این چیز را در دعای اعتصام
و... بیان فرموده واز بیانات ایشان در بعضی مسطورات ایشان چنین نتیجه گرفته
میشود که گاهی در معارج ملکوتی خود از بدنش گسسته و پس از مدتی اکراهاً
عُلقه را باذن الله تعالی برقرار ساخته است .

مرحوم اسمعیل خاجوئی فرموده : شهرت دارد که مدت چهل سال، در
رختخواب نینداخته اند که استراحت کند حتی تمام نوافل خود را از ابتداء تکلیف
بجا آورده و در اواخر حیات باتفاق شاه عباس صفوی (صفی) بزیارت عتبات
عالیات مشرف شده و در این سفر حیات عادیه‌اش تمام شده و بنا بر نقلی
بین نجف و کربلا مدفون شده و مادهٔ تاریخی بدین مضمون که سال یکهزار و چهل هم
باشد سروده اند: «عروس علم دین را مُرده داماد» ، دیوان شعری بعربی
نداری داشته که قسمتی از آن چاپ شده از آنجمله است میفرماید :

در کعبه قل تعالوا، از مام که زاد * از بازوی باب حطه خیبر که گشاد
بر ناقهٔ لا یؤدی الا که نشست * بر دوش نبی پای کراسی که نهاد

وله ایضاً : گویند که نیست قادر از عین کمال * بر خلقت شبه خویش حق متعال

نزدیک شد اینکه رنگ امکان گیرد * در ذات علی صورت ابرام محال

وله ایضاً : در مرحلهٔ علی نه چونست و نه چند * در خانهٔ حق زاده بجانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد * شک نیست که باشدش بجای فرزند

توضیح آنکه ایشان غیر از سید امیر محمد باقر استرآبادی مشهور بطالبان است

زیرا که مرحوم طالبان از شاگردان مرحوم شیخ بهائی بوده است و ایشان غیر از

میرزا ابو القاسم فندرسکی است که در اصفهان در تکیه معروف بتخت فولاد در مزار

مدفون است گرچه هر سه نفر این بزرگواران اهل فندرسک استراباد میباشند

صاحب حدائق المقربین فرموده میرداماد در عبادات فوق العاده ساعی بوده و

تلاوت قرآن مجید زیاد میکرده بحیثی که برای من نقل کرده اند در هر شب

پانزده جزء قرآن میخوانده و پیش شاه عباس صفوی الله مقرب بوده و

شاه صفی باعتاب عالیا مشرف میشده و ملا صدرای شیرازی از شاگردان

ایشان است - مشهور است که صدرای شیرازی استادش میر را بعد از مرگ بخواب

می بیند میگوید مرا تکفیر میکنند با اینکه همان حرفهای شما را میزنم میر داماد میگوید

من هرچه گفتم در لفافه و با عبارات مشکل و پیچیده گفتم ولی تو واضح
و آسان بیان کردی و در مورد خود میرداماد این شوخی را با او کرده اند که
پس از مرگش دو ملک که برای استنطاق ایمان می آیند می پرسند من ربک؟
میر جواب میدهد اُسطقس فوق اُسطقسات! ، دو ملک بهم نگاه میکنند
که چه پرسیدیم؟ و چه جوابی میشنویم! باری، سؤال و جوابی میشود بدین منوال
تا اینکه، دو فرشته صعود میکنند و بحضرت باری تعالی گزارش میدهند
از مصدر ربوبی خطاب میرسد: ای فرشتگانم او را آزاد بگذارید که
من هم در طول حیاتش نفهمیدم که چه گفت!!؟

ابونصر بشر بن حارث معروف بحافی

یکی از رجال مهم طریقهٔ صوفیه بوده، اصلش از مروزی و ساکن بغداد بوده است
نقل مینمایند سبب توبه اش آن بود که روزی قطعه کاغذی در معبر دید که
که بسم الله الرحمن الرحیم در آن نوشته شده بود و زیر قدم عابران چرک و آلوده بود
شد، کاغذ را برداشت و تمیز کرد و عطر پاشید و در شکاف دیواری نهاد
شب در خواب دید قائلی گفت چون آن اسامی را مقدس شمردی، ما هم اسم تو را!!

در دنیا وآخرت محترم نگهمیدارم صبح که ازخواب برخاست، جسماً و
روحاً «بیدار» شد ودرکتاب منهاج الکرامة - مرحوم علامه نقل میکند
توبهٔ بُشر بدست حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام واقع شد وآن حادثه این بود
که: روزی امام معصوم از بعضی کوچه‌های بغداد عبور میفرمود صدای «بزن وبکوب»
ترانه و موسیقی بگوش آن معصوم رسید، کنیزی از آن خانه درانحال بضرورتی بیرون
آمد، امام از آن کنیز پرسید، صاحب اینخانه «آزاد» است یا «بنده»؟
زن گفت: آزاد است، فرمود چنین است! اگر عبد وغلام بود این چنین نمیکرد
کنیز، چون باندرون برگشت بشر پرسید چرا دیر کردی؟ کنیز گفت:
آقائی چنین سؤال کرد وچنین جواب دادم، او گفت بلی حرّ است که این چنین آزادانه
حرکت میکند، اگر عبد بود یقیناً از مولایش میترسید - بُشر پس از شنیدن
پا برهنه ازمنزلش خارج شده بخدمت معصوم میرسد گریه‌کنان ملتمسانه
عذر، خواه عمل گناهانهٔ خود میشود و توبه میکند.
آن عالم عامل بخطّ شهید ثانی رحمه‌الله از کتاب مدهش ابی الفرج ابن جوزی
نقل میکند که بشر مریض شد، دوستانش بطبیبی نصرانی که حاذق بود را

معالجه دلالتش کردند بُشر گفت الطّبیبُ امرضنی - طبیبم مرا مریض کرده

گفتند از مراجعه بطبیب چاره‌ئی نیست بالضّروره قاروره‌اش بردند پیش طبیب

نصرانی - طبیب دوبار در بول شیشه دقت کرد و گفت این قاروره اگر از مسلمانی

باشد ببُشر حافی اختصاص دارد که از خوف خدای متعال زهره‌ترک شده است

باید مدارا کند که موتش نزدیکست، همینکه طبیب نصرانی فهمید از بُشر است

زنّارش را قیچی کرد و شهادتین گفت و مسلمان شد چون خبر به بُشر بردند

گفت چون شما بپیش طبیب رفتید مرا مختصر خوابی گرفت در خواب هاتفی بمن خبر داد

که بوسیلهٔ آب شیشهٔ تو، طبیب نصرانی اسلام خواهد آورد و ساعتی

بعد، بُشر دنیای گذران را واگذاشت بمقصد دنیای بهتر قدّس الله روحه

حالات بهلول مجنون

بهلول بن عَمرو العاقل العادل الکوفی، المشتهر بالمجنون، اسم ایشان وهب

واز خواص شاگردان حضرت صادق علیه‌السلام بوده، کامل در علم و حکمت و

معارف یقینی و بعضی علوم بوده و صاحب فتوی و نظر و مورد قبول بین عامّه

و پدر او، عمرو، عموی هارون الرّشید است، زمانیکه هارون، قصد

قتل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نمود از تمامی علمای بغداد رأی موافقت
وهمه تسلیم واطاعت نمودند - بهلول مخفیانه حضرت امام هفتم (ع) را ملاقات کرده
چاره وعلاج این گرفتاری را خواست فرمود: بهلول خودت را بسفاهت
وجنون بزن تا ایمان وجانت محفوظ بماند. مؤید این معنا است آنچه مرحوم سید
نعمت الله جزایری در کتاب غرائب الاخبارش نقل فرموده که: هارون الرشید
اراده کرد برای قضاوت در بغداد، عالم بزرگی انتخاب نماید با غالب اهل خبره
مشورت کرد بالاتفاق بشخص بهلول رأی دادند زیرا که در شعب علوم از دیگران
سرآمد بود - هارون، بهلول را خواست ونظر انتخاب وانتصابش را
گوشزد بهلول نمود - بهلول گفت من، صلاحیت اینکار را ندارم واگر
دیگران صلاحیت مرا تائید میکنند ازمن، بخود من داناتر نیستند - هرچه اصرار
شد از بهلول انکار بود تا یکشب مهلت فکر کردن تقاضا کرد - همینکه صبح
شد دیدند بهلول در معابر وبازار نی سواری کودکانه وحالات دیوانه واری
دارد - رفتند وبهارون گزارش دادند - هارون گفت، او دیوانه نشده
بلکه بدینوسیله خود را از ما خلاص کرده. اینچنین بود تا زمان وفاتش

ذکر فی مجالس المؤمنین شطراً من مقاماته مع المخالفین ومناظراته مع اعداء
الدین - ونقل من کتاب الایضاح لمحمد بن جریر الطبری : ان البهلول قال
لعمر بن عطاء العدوی فی مجلس محمد بن سلیمان العباسی، ابن عم الرشید لِمَ
سُمّی جدک عُمر ابابکر صِدّیقاً ؟ اَلَم یکن فی زمانه سواه صدّیق ؟ قال
لا ، قال کذبت وخالفت قول الله تعالی : والذین امنوا بالله ورسوله اولئک
هم الصدیقون - وحدیث رسول الله ص اذا فعلت خیراً کنت صدّیقاً
قال العدوی سموه صدیقاً لانه اول من صدق رسول الله قال بهلول مع ان
ذلک ممنوع التخصیص ، خطأ فی اللغة ومخالفة للایة فخالطة العدوی
وقال من امامک یا بهلول؟ قال امامی من سبح فی کفه الحصی وکلمه
الذئب اذ عوی وردت له الشمس بین الملاء واوجب الرسول علی الخلق
له الولا - فتکاملت فیه الخیرات وتنزه بین الخلایق من الدنیات فذلک امامی وامام
البریات - فقال العدوی ویلک الیس هرون امامک ؟ بهلول مجنون :
بعمر بن عطاء العدوی در مجلس محمد بن سلیمان عباسی پسر عموی هارون الرشید گفت
چرا ابابکر را (جدّ تو عُمر) صدّیق نامید ؟ مگر در زمان او کسی صدّیق نبود ؟

گفتند نه، بهلول گفت دروغ گفتی، مخالف قول پروردگار حرف زدی

که فرموده است والذین امنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدیقون

مخالف قول رسول الله هم گفتی که فرموده ... زمانیکه کار خیری انجام دادی

آنگاه تو صدیقی - گفتند او را برای تصدیق کردنش رسول الله را که اول مصدق

بود، صدیق گفتند، بهلول گفت این هم ممنوع است زیرا که وخطا

قبل از او، دیگران بودند که خدا تعالی ورسولش آنها را یاد فرموده اند وستوده اند

عدوی مخالطر کرد وسخن را برگرداند وگفت بهلول امام کیست؟

بهلول گفت امام کسی است که سنگریزه در کف او تسبیح گفت، آفتاب برای او

برگردانده شد، ولایتش را رسول الله بر خلق واجب ساخت ... واین امام

منست وامام همه آفاق !! عدوی گفت وای برتو، هرون امام نیست؟

بهلول گفت وای برتو که میگوئی چیزی را که بر آن اعتقاد باطنی نداری واگر خلیفه

مستحضر گردد ترا دو رگاه دگر گوز شود. عباس خندید وامر کرد عدوی را از مجلس او

بیرون کردند - واز بهلول تشکر کرد، وگفت ای بهلول تو فاضلی وعقل آنکه

نه داری وهرکس ترا مجنون خواند، گفت خودش مجنون است.

سلیمان عباسی از بهلول پرسید علی بن ابیطالب افضلست یا ابا بکر؟

بهلول جواب داد خدا شما را سلامت دارد علی بن ابیطالب با پیغمبر مانند روشنی از روشنی و شاخه از درخت است که هر دو یکریشه دارد و مانند مفصل با ذراع که از یک پیکر مبنا شده. عباسی سؤال کرد بنو علی احق بخلافت اند یا بنی العباس؟ بهلول ساکت شد. عباسی گفت چرا ساکت شدی؟ گفت، این مطلب وجواب آن تحقیق لازم دارد کار بهلول مجنون نیست و خارج شد. سلیمان عباسی گفت لا اله الا الله. خدای تم روزی فرموده بعلی بن ابیطالب مغز و لب و خلاصه ونخبهٔ هر صاحب عقل وفکر صحیح و اندیشه متین را.

علامات شقاوت

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب الرزق والاصرار علی الذنب.

وفرمودند: انّ القطرة من دموع العین تطفی بحاراً من نار. وفرمودند ولو انّ باکیاً بکی فی امة لرحموا. رسولخدا فرمود خشکی چشم یعنی چشم بیگریه وسنگدلی وحرص بسیار در جستجوی روزی و اصرار بر گناه از

نشانه های بدبختی است و فرمود قطرهٔ از آب چشم دریاها از آتش را خاموش سازد و اگر گریه کننده‌ای در جمعیت و امتی بگرید همهٔ آن جمعیت مورد ترحم واقع گردند و فرمود انّ الباکین من خشیة الله ففی الرّفیق الأعلی - و باید دانست که گریه، با ورع و پرهیزکاری و عالمانه کارساز است کما اینکه در قول حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام است که خوف بدون پرهیزکاری خوف کاذب است -

روایت حبّهٔ عُرَنی در مورد علی علیه‌السلام

قال بینا، انا و نوف نائمین فی رحبة القصر اذ نحن بامیرالمؤمنین علیه‌السلام فی بقیّة من اللّیل واضعاً یده علی الحائط شبیه الواله وهو یقول انّ فی خلق السّموات والارض واختلاف اللّیل والنّهار الآیه قال ثمّ جعل یقرء هذه الآیات ویمرّ شبه الطّایر عقله فقال لی ارادق انت ام رامق قال قلت رامق، وانت تعمل هذا العمل فکیف نحن؟! قال فارخی عینیه فبکی ثمّ قال یا حبّة انّ لله موقفاً ولنا من بین یدیه موقفاً، لا یخفی علیه شیٔ من اعمالنا، یا حبّة ان الله اقرب الیّ والیک من حبل الورید یا حبّة انه لا یحجبنی ولا ایاک عن الله شیٔ قال ثمّ قال ادا قد

انت یا نوف قال، قال لا یا امیر المؤمنین ما انا براقد وقد اطلت بکائی هذه

اللیلة، فقال یا نوف اِن طال بکاؤک فی هذه اللیلة مخافة من الله تعالی

قرّت عیناک غداً بین یدی الله عزّ وجلّ یا نوف انه لیس من قطرة قطرت

من عین رجل من خشیة الله الّا اطفأت بحاراً من النیران انّه لیس من

رجل اعظم منزلة عند الله من رجل بکی من خشیة الله واحبّ فی الله

والبغض فی الله، یا نوف انه من احبّ فی الله لم یستأثر علی محبّته ومن

ابغض فی الله لم ینل ببغضه خیراً عند ذلک استکملتم حقائق الایمان

ثمّ وعظهما وذکّرهما و قال فی اواخره فکونوا من الله علی حذر

قد انذرتکما ثمّ جعل یمرّ وهو یقول، لیت شعری فی غفلاتی

أمعرض انت عنّی ام ناظر الیّ ولیت شعری فی طول منامی وقلّة شکری

فی نعمک علی ما حالی قال فوالله ما زال فی هذا الحال حتّی طلع الفجر

ترجمهٔ روایت حبّهٔ عُرَنی و نوف بِکالی باجمال اینست که حبّه میگوید

من و نوف خوابیده بودیم دیدم حضرت علّی امیر مؤمنان علیه السلام دست

بدیوار گرفته مانند اشخاص واله و حیران آیهٔ مبارکهٔ ان فی خلق السموات

والارض الخ وآیاتیکه در نظر کردن بآسمان و بیاد آیات عظیمهٔ خدا تفکر در قیام و قعود و در دو پهلو قرار گرفتن و تذکر و عبرت خوانده میشود - میخواند و بیقرار و با چشمان اشکبار بیاد خدا بود - مرا صدا کرد فرمود حبة بیداری، یا خوابی عرض کردم بیدارم - همچنین بعد از بیاناتی بمن نوف را صدا کرد - عرض کرد آقاجان بیدارم و امشب گریه‌ام از خشیت خدا زیاد بوده میفرمود، خدای تعالی نزدیکتر است بمن و تو از رگ گردنمان ما در پیشگاه حضرت او وقوف است هیچ چیز از عملهای ما از او در حجاب نیست.

میفرمود، زیاد گریستن در این شب از خشیت او - فردای قیامت مایهٔ روشنی چشم تست در پیشگاه او - قطرهٔ اشکی که بیاد خدا و ترس از عدم اطاعت از او از چشم کسی میچکد دریاهائی از آتش دوزخ را خاموش میسازد و کسی بدرجه گریه کنندگان (حقیقی) نمیرسد - امیر مؤمنان، اینچنین بیقرار و مشتاق خواست خود بود تا طلوع فجر - (گو برو و آستین بخون جگر شوی هر کو در این آستانه راه ندارد)

عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله تعالی به موسی علیه السلام علی الطور ان یا موسی ابلغ قومك انه ما یتقرب الی المتقربون بمثل البکاء من

ورع خشیتی وما تعبد لی المتعبدون بمثل الورع عن محارمی و ما تزین لی المتزینون بمثل الزهد فی الدنیا – پروردگار متعال در مناجات حضرت موسی فرمود بامت خود ابلاغ کن نزدیکترین اشخاص بمن گریه کنندگان ترسنده از عذاب من در آخرت هستند. و آنانکه از محارم من دوری کرده اند آزادمردان عباد من اند. یعنی بمثل پرهیزکننده از معاصی و محرمات من عبادت کننده ای نیست. و زینتی که خود را بآن می آرایند بمثل زهد در دنیا نیست

قول النبی صلی الله علیه وآله لابی ذر یا اباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه

لحقیق ان یکون قد اوتی علم ما لا ینفعه، لان الله نعت العلماء فقال عز وجل: اِنَّ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ اِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا وَ یَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنْ کَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا – وَیَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعًا – یا اَبا ذر من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا تشعرون – رسول الله (ص) میفرمایند ای اباذر آنکه علم داده شده اگر او را در تلاوت آیات (و مظان خشوع قلب) بگریه نیندازد

دار آنست گفته شود آن علم، علم حقیقی نیست، زیرا که خدای متعال بموضوع

در آیهٔ ۱۰۹ و ۱۱۰ اشعار فرموده، ای اباذر اگر استطاعت گریه بکنی

اگر چشم گریان نداشتی خود را محزون و دل شکسته و تباکی داشته باش

زیرا که قلب با قساوت از خداے تعالے بعید است ولیکن شما نمی سنگدل یعنی

شاعر نیست.

نزول علی علیه السلام بنخیله و ورود خطبهٔ معاویه

قال نصر بن مزاحم لما نزل علی ع النُخیلة متوجهاً الی الشام وبلغ معاویه

خبره وهو یومئذ بدمشق، فألبس منبر دمشق قمیص عثمان مُخضباً

بالدم وحول المنبر سبعون الف شیخاً یبکون حوله فخطبهم وحثّهم علی

القتال فاعطوه الطاعة وانقادوا له وجمع الیه اطرافه واستعدوا للقاء

علی علیه السلام — علی ع چون به نُخیله نزول کرد تا با سپاهش متوجه

شام بشود، معاویه در این ایام در دمشق بود چون عزم علی علیه السلام را دانست

پیراهن بخون آغشتهٔ عثمان را بر منبر جامع دمشق پوشانید و پیرمردان

مردم شام بدشمنی وعلیه علی علیه السلام در حالیکه هفتاد هزار نفر مردمان

متدین و متمکن از سران شام واطرافش در پای منبر نشسته گریه سر داده بودند

ومعاویه در بالای منبر بخون خواهی عثمان مردم تهییج میکرد: همگی بکلمهٔ
واحده گفتند ای معاویه، ما مطیع وفرمان بردار تو هستیم و علیه علی
قیام خواهیم کرد.

وسوسهٔ شیطان و عالم جن

ففی النبوی: وما اعداؤك من الجن فابلیس وجنوده فاذا اتاك
فقال مات ابنك؟ فقل انما الاحیاء لیموتوا وتدخل بضعة منی الجنة
انه لیسرّنی. فاذا اتاك وقال قد ذهب مالك فقل الحمد لله الذی اعطی
واخذ واذهب عنی الزکاة فلا زکوة علیّ. واذا اتاك وقال لك الناس یظلمونك
وانت لا تظلم فقل انما السبیل یوم القیمة علی الذین یظلمون الناس وما
علی المحسنین من سبیل. واذا اتاك وقال لك ما اکثر احسانك؟ یرید
ان یدخلك العجب فقل اسائتی اکثر من احسانی. واذا اتاك فقال لك
ما اکثر صلوتك؟ فقل غفلتی اکثر من صلاتی. واذا اتاك فقال
لك کم تعطی الناس فقل ما اخذ اکثر مما اعطی. واذا اتاك فقال لك
ما اکثر من ظلمك فقل من ظلمته اکثر. واذا اتاك فقال لك کم
تعمل؟ فقل طالما عصیت. - سد طریق ابلیس ولشکرش از شیاطین

چنین مقدور است که رسولخدا ص میفرماید که برای نشان دادن تو
از طایفه «جن» ابلیس ولشکریانش هست که در موارد ذیل به شما
آنها این چنین رخنه در قلب میکنند وعلاجش اینست — اگر شیطان
نزد تو آمد وگفت: پسرت مُرد، بگو خلق زنده‌اند، بخاطر مُردن است
خوشحالم که قطعه وپاره از تنم در بهشت شد ومرا هنگام مرگ دستگیری
شفاعت خواهد کرد — واگر آمد وگفت اموالت برباد غارت رفت و بدست
دشمن رفت، بگو الحمدلله - شکر خدا را که داد وگرفت، زکات مالم
بگردنم نیست — واگر آمد وخبر داد که مردم بتو ظلم میکنند وتو مظلومی
ستم نمیکنی بگو: بهترین کار و دستور، احسان است — واگر گفت چقدر
نماز و عبادت میکنی ویاد خدا هستی، بگو غفلات و بیهودگیهای من زیادتر
از عبادت منست — واگر آمد وگفت چقدر احسان میکنی بگو آنچه گرفته‌ام
زیادتر از دادهٔ منست — واگر آمد وگفت چقدر مردم بتو ظلم میکنند بگو من بیشتر
باشما من ظلم کرده‌ام — واگر آمد وگفت عبادت میکنی وشب زنده‌داری میکنی بگو گناهان من
زیادتر از عبادت من است — منصه دانست که شگفتی واعجاب نفس خود را تمام بر باد میکند

بلال حبشی باکسره مؤذن رسول اکرم بود در حالیکه مسجد رسول الله صلعم
مؤذنه، مناره نداشته جابر نقل میکند که من، بلال را دیدم و با او
بود مقداری از آب وضوی پیغمبر ص مردم سبقت میگرفتند که از آن آب وضو
تیمناً و تبرکاً بگیرند و بهره ببرند و اگر کسی نصیبش نمیشد از دست دیگران
مقداری بهره میبرد و بسر و صورت خود میمالید و به همین نحو با آب
وضوی حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام عمل کرده اند. و لله درهم
در مناقب ابن شهر آشوب نقل مینماید هر زمان که بلال اذان میگفت
اشهد ان محمداً عبده و رسوله منافقی بود میگفت هر دفعه
حرق الکاذب یعنی رسول الله (العیاذ بالله) همان منافق که اینحرف را
برسول خدا میزد شبی از شبها چراغ می افروخت ناگهان انگشت سبابه اش
سوخت، حیله کرد خاموش کند، آتش طغیان کرد و کف دستش را گرفت
تلاشش سودی نبخشید تا آتش بر فرقش رسید و شعله قوی شد و تمام
بدنش بسوخت - فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون و نعم ما قیل

چون خدا خواهد که پرده کس درد　　میلش اندر طعنه پاکان برد

در گرفتاری مؤمن

اعلام الدین: روای از گرفتاری خود بمحضر حضرت صادق علیه السلام
شکایت میکند - حضرت صادق میفرمایند: شما، آخرت را پذیرفته اید پس
باید در دنیا، زحمت و مشقت ببینید ولیکن کفار دنیا را اختیار کرده اند
باید در دنیا، راحت و لذت ببینند - در روایت دیگر فرمودند مؤمن به همه
گرفتاریها و ابتلاآت دچار خواهد شد الا اینکه عقلش را از دست نخواهد داد
و در روایتی هست که خدای تعالی مختص نمود امیرمؤمنان علی را ببلاها و ذکر
که احدی از اولیاء دچار آن نحو بلایا نشده اند.؟!

نقل کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام از عامر الشعبی

حضرت علی نه کلام فرمودند سه کلام در مناجات سه کلام در حکمت
سه کلام در ادب - آن سه کلام که در مناجات است (۱) فقال: الهی کفی بی عزاً
ان اکون لک عبداً (۲) و کفی بی فخراً ان تکون لی رباً (۳) انت کما احب فاجعلنی
کما تحب و آن سه کلام که در حکمت (۱) قیمة کل امرء ما یحسنه
(۲) ما هلک امرء عرف قدره (۳) والمرء مخبوء تحت لسانه و آن
سه که در ادبست (۱) امنن علی من شئت تکن امیره (۲) استغن عمن شئت تکن نظیره

(۳) واحتج الی من شئت تکن اسیره - علی ع در سه کلمهٔ مناجات میفرماید : خدایا برای من این عزت کافیست که ترا، بندهٔ باشم وبرای من این فخر کافیست که خدای من بوده باشی ای پروردگار من شما آنچنان هستی که خواسته‌ای پس، مرا، نیز آنچنان قرار ده که دوست داری.

ودر سه کلمه حکمت میفرماید : هرکسی قیمتش همان چیزیست که دوستدار آنست ، هلاک نشد در تصاریف روزگار ، هرآنکه وزنه وقدر خودرا شناخت وازحدّ خود تجاوز نکرد مرد در پشت زبان خود پنهانست تا سخن نگفته باشد معلوم نمیشود که زرگوهرفروش است یا پیله ور) وهمچنین در سه کلمه ادب میفرماید : خدمت واعانت کن هرکه را میخواهی امیراو باش بی نیاز شو ازغیر خود نظیراو باش نیازمند باش بهرچه وبهرکه بخواهی، اسیراو باش - صدق ولی الله الاعظم

حضرت صادق علیه‌السلام میفرمایند اگرمردم میدانستند خاصیت سیب را هرآینه بیماران خودرا باآن مداوا میکردند ونوشته اند که سیب برای مرض وبا و رعاف یعنی خون بینی نافعست .

در روایت فرمودند که برای حضرت سید الشهداء (ع) سیبی از آسمان نازل و در روز
عاشوراء در موقع محاصره اعداء آن سیب را استشمام میفرمودند و الآن هم
شیعیان با اخلاص، سحرها در حرم مطهر، بوی سیب استشمام میکنند

کرامتی از جد سید نعمة الله جزایری (ره)

قال في المقامات واما جدنا صاحب الكرامات، السيد شمس الدين قده
فكان له ثور يرعى بعيداً من البيوت واتاه السبع وافترسه لكنه وقف
عنده ولم يأكل منه شيئاً فاخبروا جدنا فاخذ الحبل الذي كان يربط
به الثور واتى والناس معه الى الاسد فقصده ووضع الحبل في رقبته
وقاده الى منزله والناس متحيرون وربطه عنده تلك الليلة وقال اتخذه
للحرث عوضاً عن ثوري، فقال له الجيران هذا الا يصير لانا نخاف منه
فحينئذ ارسله من يده انتهى - از کرامات جد مرحوم سید نعمت الله جزایری
مرحوم سید شمس الدین که سید نعمت الله (ره) نقل میکند اینست که برای جدم
گاوی بود که با آن کشت و زرع میکرد و آن گاو، دور از آبادی میچرید
روزی شیری گاو مذکور را میدرد ولکن از شکار خود چیزی نمیخورد

بلکه بالای سر گاو، می ایستد - مردم خبر دار میشوند بسید شمس الدین خبر

میدهند - سید طناب برمیدارد و می آید بر سر شیر و شیر را بطناب می بندد

بمنزل میاورد و یکشب در طویله نگاه میدارد از سید می پرسند، چه خواهی کرد

میگوید بجای گاو بشخم زمین وا خواهم داشت، مردم میگویند شما نمی ترسید

ولیکن دیگران می ترسند و این کار غیر ممکنست لاجرم سید قبول میکند، شیر را رها

میسازد - مقصود اینست که موجودات مطیع مردان خدایند که در حدیث قدسی

میفرماید: عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی .

شرح حال حنظلة ابن عامر (غسیل الملائکة)

بحار الانوار - حنظلة از طائفه خزرج است، آنشب که فردایش جنگ

اُحُد بود حنظله عروسی کرده بود با دختر عبدالله بن ابی سلول - آمد

خدمت رسول اکرم ص که آنشب را نزد عروسش بگذارند آیه نازلشد انما

المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله الآیه رسولخدا ص اورا اجازه داد، حنظله

نزد زنش رفت و با او مقاربت نمود، همینکه صبح شد نمازش را با تیمم خواند

و از منزل بدون غسل خارج شد و بمعرکه قتال شتافت عیالش فرستاد بدنبال

حنظله غسیل الملائکه

چهار نفر از انصار - زمانیکه از منزل هنوز خارج نشده و بمعرکه جنگ نرفته
بود - آنها آمدند، گفت شما شاهد باشید که من با حنظله همبستر بودم -
گفتند چرا شاهد میگیری؟ علتش چیست؟ گفت دیشب در خواب دیدم
حنظله بآسمان حرکت کرد و در آسمان، بعداً آن محل مسدود شد، دانستم
که حنظله شهید خواهد شد. من همین یکبار باردار خواهم ماند تا بگویند
آنچه خواهند گفت. پس همینکه وارد معرکه شد، دید ابو سفیان براسب خود
سوار است، و در وسط میدان جولان میکند، حنظله باو حمله کرد و اسبش را
از پا انداخت، ابو سفیان بزمین خورد و بافریاد - معشر قریش را بفریاد خواست
حنظله فرار کرد. مشرکی در حین فرارش به نیزه زد و سخت مجروحش ساخت
بطوریکه تا بخیمه گاه، نزد اصحاب و دوستان خود از قبیل حضرت حمزه و عمرو بن جموح
و عبدالله بن حزام و جمع دیگر رسید شهید شد و دنیا را وداع کرد.
رسول اکرم فرمودند: ملائکه در آسمان حنظله را غسل دادند و فرمود
اوست غسیل الملائکه و باین اسم معروف شد (- هنیئاً لارباب
النعیم نعیمهم بلی نوشتنی است بهر کس نهادندش هرگز پر طاوس بکرکس ندهندش)

منتهی المقال: جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب رسول اکرم و حضرت امیر مؤمنان و از اصحاب امام حسن مجتبی و امام حسین سید الشهداء و حضرت سجاد و حضرت باقر علیهم السلام میباشد در سال عمر ایشان اختلاف است بعضی، هفتاد و پنج و بعضی هشتاد و چهار و بعضی، بیشتر هم نوشته اند.

روایت شده از حکم بن فضیل بن عثمان از ابن زبیر، گفت جابر را در بازار مدینه و در مجامع اهل مدینه دیدم میفرمود: علیٌّ خیر البشر فمن ابی فقد کفر - یا معشر الانصار اَدّبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب و من اَبی فلینظر فی شأن اُمّه - جابر میفرمود: علی علیه السلام بهترین انسان است آنکه ظاهر و باطنش از قبول او ابا داشته باشد کافر است و میفرمود: ای معشر انصار فرزندان خود را بحب علی بن ابیطالب مؤدب سازید و هر آنکه از قبول اینمعنی خودداری داشت در شأن مادرش باید دقت کرد!! که سوابق حالات و روزگار حامله گی و دوران دیگر حیاتش - پدر و مادر و غیره چگونه بوده است، که اولادش و خویش بغض علی را دارند؟

می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان مرا بباده چه حاجت که مست روی تو باشم

روایت نموده صاحب کتاب استیعاب و روایت فرموده مرحوم ابو جعفر اسکافی

که: لم یقل احد من الصحابة عنهم سلونی الا علی بن ابیطالب علیه السلام

زیراکه انواع سؤالات مختلف است و غیر محصور و اصناف طلبات غیر معدود

- بعضی در منقول و بعضی در معقول بعضی مربوط بعالم شهود و بعضی بعالم

غیب، بعضی بما کان، بعضی بما یکون و بعضی بما هو کائن ویقیناً کسی قدرت

قدرت این قبیل جوابها را ندارد مگر مؤید بقوة ربانی بوده باشد.

از ابن جوزی رسیده است که روزی بر منبر گفت سلونی قبل ان تفقدونی زنی بسؤال

کرد حضرت علی، شبانه رفت از کوفه ببغداد و مدائن برای تغسیل و تکفین و تدفین و

نماز، سلمان و برگشت، ابن جوزی گفت صحیح است آن زن گفت امّا عثمان

سه روز بدنش روی زمین افتاده بود و علی حاضر بود در مدینه پرسید کدام

خطا بوده تجهیز و تدفین آن یا عریان ماندن این؟

ابن جوزی گفت ای زن اگر بدون اذن شوهرت از منزلت خارج شده ای

خدا لعنت کند ترا و اگر با اذن شوهرت بوده، خدا لعنت کند شوهرت را

زن پرسید جنگ عایشه با علی با اذن پیغمبر (ص) بوده یا بدون اذن ایشان بوده

ابن جوزی، جواب نداشت . روایت است که «قتاده» داخل کوفه شد
مردم، او را مورد توجه قرار دادند، گفت سلونی عمّا شئتم - ابوحنیفه
آن زمان نوجوان بود، گفت از او بپرسید مورچهٔ متکلم با حضرت سلیمان
مذکر بود یا مؤنث؟ پرسیدند و او یعنی قتاده عاجز ماند. ابوحنیفه گفت
مؤنث بود. گفتند از کجا دانستی؟ گفت از کتاب خدا و هو قوله تعالی قالت نَمْلَةٌ
که مؤنث آورده شده که اگر مذکر بود باید آورده شود (وقال نملة) برای
که لفظ نملة واقع میشود بر مذکر و مؤنث مثل لفظ حمامة و شاة - که
تمیز اینها با علامت تأنیث است

و همواره مولی الموحدین میفرمود سَلُونی قبلَ اَن تفقدونی حتی بعد از ضربت ابن ملجم لعنه الله
روایت نموده است صدوق (ره) در توحید باسنادش از محمد بن عمران الدقاق
باسنادش از اصبغ ابن نباته چونکه علی علیه السلام در امر خلافت استقرار
یافت و مردم با او بیعت کردند - رفت بمسجد در حالیکه عمامهٔ پیغمبر
و بُرد حضرتش در بر و نعلین مبارکشان در پا و سیف ایشان حمایل
نشست بروی منبر در حالیکه پاهایش را جمع نموده و انگشتان دو دست را

مانند شبکه درهم فروبرده و در زیر شکم قرار داده بود فرمود ای معشر
ناس: سلونی قبل ان تفقدون واشاره کرد بسینهٔ مبارکش با دست
که در این سینه چه قدر علم پنهانی وانباشته‌ای هست!! و بدانید که نزد منست
علوم اولین وآخرین، اگر مسند بگذارند برای یهود بتورات موسی وبرای
نصاری بانجیل وبرای مسلمین بقرآن، حکم کنم در حالیکه همگی تصدیق کننده باشند
واگر نبود ایه‌ای در قرآن که (یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده علم الکتاب)
هرآینه خبر میدادم شما را از علم ما کان وما یکون وما هو کائن - بعد فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی، قسم بخدا، آیه آیهٔ قرآن را که چه وقت نازل شده
وبرای چه نازل شده، مکی ومدنی آن در حضر ودر سفر بودنش، ناسخ ا
ومنسوخ ومحکم ومتشابه وعام وخاص آنرا میدانم (واگر بخواهید وبپرسید)
خبرتان میدهم!! - ذعلب مرد خشن ومتمول وبلیغ بود بهمراهانش گفت
الآن علی را خجالتش میدهم عرض کرد یا علی پروردگارت را چگونه دیده‌ای
برای من بیان کن. حضرت فرمود: ویلک لم تره العیون بمشاهدة الابصار
ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان ویلک یا ذعلب ان ربی!! یوصف

بالبعد، ولا بالحرکة ولا بالسکون، قریب من الاشیاء غیر ملامس،

بعید منها غیر مباین، متکلم لا برویة، مرید لا بهمة، صانع لا بجارحة

لطیف لا یوصف بالخفاء، کبیر لا یوصف بالجفاء، بصیر لا یوصف بالحاسة

رحیم لا یوصف بالرقة، تعنو الوجوه لعظمته وتجب القلوب من مخافته

(نقل از نهج البلاغة ملا فتح الله (۱) ومصباح السالکین بحرانی (۲)) – فخر ذعلب مغشیا علیه ثم قال تالله

ما سمعت بمثل هذا الجواب والله، لا عدت الی مثلها.

ثم قال سلونی قبل ان تفقدونی　پس مردی از اقصای مسجد عصا زنان آمد

خدمت علی علیه السلام وگفت یا امیرمؤمنان مرا دلالت کن بعملی که اگر آن

عمل را بکنم از آتش دوزخ رهائی یابم　حضرت فرمود: گوش کن وبفهم ویقین بدان

دنیا: به سه چیز قیام دارد (۱) بعالم ناطق عمل کننده بعلمش (۲)

بغنی و مالداری که مالش را بد و بخل در طریق دیانت خرج کند (۳) بفقیری

که صابر در مستمندی باشد وچنانچه عالم بعلمش علم نکند، وغنی انفاق

ننماید و فقیر صبور نباشد. دنیا از ایمان بکفر برگردد – ای سائل

بکثرت جمعیت مساجد مغرور نشو – زیراکه اجسادی هستند که ایمان آنها

جمع شده‌اند لکن قلوبشان، متفرّق و مختلف ـ امّا مردمان بر سه گونه‌اند

زاهد، راغب، صابر. امّا الزهّاد بدنیا و اقبال دنیا نظر ننمایند

فریب نخورند و امّا صابر آنستکه اگر امور دنیا بر وفق میل و رضایت

آنها نشد، بی‌حوصله نباشد و امّا راغب دنیا، تشنهٔ دنیاست در راه حصول

مطلوب، اعتنائی از حلال و حرام ندارد. آن شخص عرض کرد علامت ایمان

در آن زمان چه چیز است. فرمود(۱) بجای آوردن واجبات و ترک محرّمات

عرض نمود صدقت و غایب از انظار شد. او را طلب کردند

نیافتند. علی علیه‌السلام تبسم نمود و فرمود برادرم خضر بود ـ مقصود

از این سؤال و جوابها از طرف بزرگان برای مستعدین است که تعلیم بگیرند

و مطالب زیادی در اطراف سلونی قبل ان تفقدونی بیان شده است

[illegible] اشاره‌ای بر آنها شد و هنگامیکه حضرت علی علیه‌السلام

---

(۱) در آن مجلس باشارهٔ باب ابجدشان حرفی زده‌اند این بوده که امام

از همان تمام رازهای بیان ـ فرمود: از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم

میفرمود انا مدینة العلم و علیٌ بابها و حسین علیه‌السلام فرمود از جدّم

رسول الله شنیدم میفرمود: ان علیاً هو مدینة الهدی فمن دخلها نجی
ومن تخلف عنها غرق ، هر دو معصوم را بعد از بیان این دو حدیث گرانبها
امیر مؤمنان مورد تفقد قرار میدهد و بسینه خود می چسباند و
میفرماید: این دو فرزند من امانت رسول اکرم هستند و خدای متعال
از معاشرت شما با آنها سؤال خواهد کرد.

آداب الدعا و معنی محبة الله تعالی

حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه از حضرت احدیت طلب مینمائید
اول خدا را مدح نموده و خضوع صادقانه نمائید و بعد حاجت خود را
بخواهید - حضرت امیر مؤمنان میفرماید اللهم انك انس الانسین لاولیائك
معنی عبارت آنستکه: انت اشد حبا لاولیائك من جمیع المحبین یعنی خدایا
شما بیش از همه اولیاء خود را دوست دارید.
اما اتصاف حضرت باریتعالی بمحبت اولیاء خود و دوست داشتن مقربین
درگاه خویش شواهد زیادی در آیات و حدیث قدسی و اخبار وارد از قبیل
ان الله یحب المحسنین ، ان الله یحب التوابین ، وقال یحبهم ویحبونه

وقال تعالیٰ : ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یُحبِبکم الله ویغفر لکم والله

یُحبّ المتطهّرین ودر حدیث وارد است ما تحبّبَ الیّ عبدی

بشیءٍ احبُّ الیّ ممّا افترضتُه الیه وانّ عبدی لیتحبّبُ الیّ بالنّوافل

حتّی اُحبُّه واذا احببتُه کنتُ سمعه الّذی یسمع به ،،، تا آخر حدیث

صدرای شیرازی قُدّس سرّه فرموده معنی محبّة راجعت بمحبّة ذاتش

وکلّ من احبّ شیئاً احبّ جمیع افعاله وحرکاته - محبّت خدا به بندگانش

بمعنی محبّت ظاهری نیست زیرا که ذاتش تامّ التّمام وکامل من جمیع الجهات

است بلکه باید گفت : محبّت خدای تعالیٰ بندهٔ خود را کشف حجاب از

قلبش وتمکین او وورود بر بساط قُرب است وعلامت محبّت الله - توفیق

بنده است التّجافی عن دار الغرور والانابة الیٰ دار الخلود والتّرقّی

الیٰ عالم النّور والانس بالله والوحشة ممّن سواه وصیرورة جمیع

الهموم همّاً واحداً — وبعضی از بزرگان حدیث قدسی را بنطور معنی

کرده اند : اذا احببت عبدی کنت سمعه الّذی یسمع به الخ این مبالغه در قربت

وبیان استیلاء سلطان محبّت است بر ظاهر عبد وبر باطن وسرّ وعلانیه اش

مراد آنستکه نکه خدایم زمانیکه بنده ام را دوست داشتم اورا جذب

مینمایم بمحل انس وصرف مینمایم اورا بعالم قدس ومیگردانم

اورا مستغرق در عالم ملکوت وحواس اورا برجذب انوار جبروت

وثابت میدارم در مقام قرب قدم اورا ، ومخلوط وممتزج میگردانم ،

بمحبت ، گوشت وخونش را تا زمانیکه از نفس خود غایب شود و

آنگاه حضرت دوست ، اورا بمنزله گوش وچشم وزبان وقلب گردد .

فرمودند محبت خدای تعالی صفتی است از صفات فعل که احسان مخصوص

بعبد شر میفرمایند - بعد از خصوصیت بآنچه ذکر شد معنی تفصیلی

فرمایش (انس الانسین) حضرت امیر مؤمنان (ع) معلوم میشود که اگر

مراد از انس ومحبت ، ادراک کمالات وارتقاء معنوی باشد بنابر

مذاق صدر المتألهین (قده) معنی انس بخدای عزوجل اکمل ادراک است

برای مقربین واشد ابتهاج است برای عباد مخلصین آنچه را که دارند

از مزید قرب وکمال واگر مراد بمحبت ، تقرب وتوفیق عبد است بمدارج

ملکوت ومعارج جبروت ومحافل انس - معنی چنین میشود که اعظم قدرت

برتوفیق وتأیید واکثر عنایت ولطفست در حق اولیائش

وفی الخبر: یقول الله طال شوق الابرار الی لقائی وانی الی لقائهم اشد شوقا.

وفی اخبار داود علیه السلام ان الله تع قال یا داود ابلغ اهل ارضی

انی حبیب لمن احبنی وجلیس لمن جالسنی ومونس لمن انس بذکری وصاحب

لمن صاحبنی ومختار لمن اختارنی ومطیع لمن اطاعنی ما احبنی عبد

اعلم ذلك یقینا من قلبه الا قبلته لنفسی واحببته حبا لا یتقدمه

احد من خلقی من طلبنی بالحق وجدنی ومن طلب غیری لم یجدنی فارفضوا

یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها وهلموا الی کرامتی ومصاحبتی

ومجالستی وانسوا بی اوانسکم واسار الی محبتکم فانی خلقت طینة احبائی

من طینة ابراهیم خلیلی وموسی نجیی ومحمد صفیی وخلقت

قلوب المشتاقین من نوری ونعمتها من جلالی.

علی علیه السلام درحق اینان میفرماید: اسرارهم لك مکشوفه وقلوبهم الیك

ملهوفة - اسرار مخفی محبین نزد حضرتش مکشوف وقلبهای آنان بنا

شوق برای وصول بحضور حضرتش - محترق ومشتعل است ←

والشّوق من لوازم المحبة، والمحبّ لله تع مضطرٌّ الی الشّوق الیه وانّ الکمالات الالهیّة لانهایة لها - شوق از لوازم محبت است، محبّ وبندهٔ حقیقی خدای تعالیٰ بشوق حضرت اِلٰه مضطرند ودیگر اینکه کمالات جناب مقدّس الهی نهایت ندارد وکشف خواهد شد برای بندگانش برحسب استعداد وقابلیّت او بعضی از کمالات الهیه - عارف وخداشناس میشناسد آن کمالات را ومیشناسد آنچه از او غایبست خیلی بیشتر از آن مقداریست که اورا حاصل است وبالنّتیجه، لایزال شائق وطالب زیادتِ کمالست والحاصل: اولیاءالله، محبّین حضرت اِلٰه ومانوسین بعنایات خاصّهٔ او تعالیٰ هستند.

قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: اِن اَوحَشَتهُمُ الغربة اَنَسَتهُم ذکرُکَ - یعنی اگرچه غربت (مردان خدارا) وحشت است ولیکن ذکر تو، (ایمخدا [بیان]) آنان را مونس است واز وحشت غربت ایشان میکاهد، اُنس بخدای تعالی از صفات اولیاء وکاملین در محبّت حضرت ربوبی، عزّوجلّ میباشد

ولنم تا قیر - چنانم شب وروز محو خیالت * که نشناسم از هم فراق ووصالت

شاعر چه خوب سروده : اَلْاُنْسُ بِاللهِ لَا یَحْوِیهِ بَطّالُ * ولیس یدرکه بالحول محتال

والآنِسون رجال کلهم نجب * وکلهم صفوة الله عُمّالُ

رابعه عدویه نیکو سروده : احبُّك حُبّین، حُبَّ الهوی * وحبًّا لانك اهل لذاکا

فامّا الذی هو حبّ الهوی * فشغلی بذکرك عمّن سواکا

فلا الحمد فی ذا ولا ذاك لی * ولکن لك الحمد فی ذا وذاکا

مخفی نماند که : انس بخدا بطوریکه بخشش گذشت دو اثر مختلفند بموجب

بحسب اختلاف حالات ، زیرا زمانیکه غلبه کند بر عبد تطلّع از وراء حجب

غیب بسوی مشتاق کمال و بفهمد که قاصر از اطلاع بر کُنه جمال است ،

منبعث میشود قلب و هیجان پیدا مینماید ، اینحالت را شوق میگویند

و زمانیکه فرح غلبه کند در طرف قُرب حضرتش و نظر مقصور بر :

ما ادرکه من الجمال - وغیر ملتفت به بما لم یدرکه - بعد از استبشار

بملاحظهٔ جمال مدرَك ، این حالت را انس نامند پس معنی اُنس ، استبشار

قلب ، و فرح بمطالعهٔ جمال حقّ است حتّی زمانیکه مجرّد شد از ملاحظه

ماغاب عنه ، شهوتی ندارد مگر انفراد و خلوت و اعتزال از خلق توحّش

ازنزدیکان خود، چه خوش سروده قائل :

ترکتُ للنّاس دنیاهم و دینهم   شغلاً بذکرکَ یا دینی و دنیای

زیراکه انس بخدا، لازمه اش مُعرض بودن و وحشت داشتن از غیر اوست

قال الله عزّ و جلّ لداود (ع)، کن لی مشتاقاً و بی مستونساً و عن سوای

مستوحشاً، ای داود - بمن مشتاق و مونس باش و از غیر من وحشت کن

عبد الواحد بن زید گفت   مررتُ براهبٍ فقلتُ له یا راهب اعجبتك

الوحدة. فقال یا هذا لو ذقتَ حلاوة الوحدة، لاستوحشتَ الیها من

نفسك الوحدة رأس العبادة، فقلتُ یا راهب ما اقلّ ما تجده فی الوحدة؟

قال الرّاحة من مدارات النّاس والسّلامة من شرّهم - قلت یا راهب

متی یذوق العبد حلاوة الذّوق بالله، قال اذا صفا الودّ وخلص المعامله

قلت متی یصفو الودّ؟ قال اذا اجتمع الهمّ فصار همّاً واحداً فی الطّاعة.

.. عبد الواحد بن زید میگوید: براهبی مرور کردم، گفتم ای راهب در

شگفتم از تنهائی تو (تنها، چه میکنی؟) گفت اگر شیرینی تنهائی را چشیده بودی

از نفس خودت هم استیحاش داشتی - تنهائی سر عبادت و بندگی بحضرت اله است

گفتم ای راهب در تنهائی چه یافته‌ای؟ گفت راحتی از سازش و
مدارا کردن با مردم و سلامت بودن (ماندن) از شرشان. گفتم چه زمان عبد
شیرینی و ذوق حضرت (حضور) الله را می یابد؟ جواب داد زمانیکه صاف و
خالص شد دوستیش با خدا، و با چیزی مخلوط نبود، گفتم چه زمان این
خالصی میسر شود؟ گفت آنگاه که همتهای پراکنده همّ واحد گردد
و آن همت واحد در خدمت و بندگی و اطاعت «معبود» در آید.
بالجمله انس از آثار محبت است و محبت مستلزم مناجات دائمی و خلوت با
دوست و وحشت داشتن از خود و از غیر، که مبادا ترک مناجات شود و
مبانی قرب متزلزل گردد.
وقد ورد فی الحدیث القدسی: کَذِب من زعم انه یحبّنی و هو نیام
طول اللیل؟ الیس کل حبیب یحب الخلوة مع حبیبه؟ یابن عمران
لو رأیت الذین یصلّون فی الدجی و قد مثّلت نفسی بین اعینهم یخاطبونی
وقد جلّلت عن المشاهدة ویکلّمونی وقد عززت عن الحضور یابن عمران
هب لی من عینیک الدموع و من قلبک الخشوع ثم ادع لی فی ظلم اللیالی

تجدنی قریباً مجیباً - در حدیث قدسی وارداست که خدای تعالی میفرماید دروغ گفت کسیکه گمان کرد که مرا دوست دارد وحال آنکه تمام شب را در خوابست آیا، دوست بادوست میل ندارد خلوت کند؟ ای پسر عمران اگر میدیدی آنانکه در ظلمت شب، مشغول نماز بوده مرا در پیشاروی خود مورد خطاب قرار میدهند با دنیائی تجلیل و عظمت ازمشاهده با من حرف میزنند ای پسر عمران، اشک دوچشم وخشوع قلبت را بمن نیاز وهبه کن وآنگاه در تاریکی دعاکن، مرا می یابی نزدیک واجابت کننده

فی المنع من التّصوف والرّهبانیّة وهی کثیرة

الاوّل ماروّاه علی بن ابراهیم فی تفسیر قوله تعالی یا ایّها الّذین امنوا لاتحرّموا طیّبات ما احلّ الله لکم قال حدثنی ابی عن ابن عمیر عن بعض رجاله عن ابیعبدالله علیه السلام قال نزلت هذه الایه فی امیرالمؤمنین ع وبلال وعثمان بن مظعون - فانّ امیرالمؤمنین فحلف ان لاینام باللّیل ابداً واَمّا بلال فانّه حلف ان لایفطر بالنّهار ابداً واَمّا عثمان بن مظعون فانّه حلف ان لاینکح ابداً - فدخلت امراة عثمان علی عائشه وکانت امراة جمیلة

فقالت عايشة ما لي اراكِ متعطّلة فقالت لمن أزيّن؟ فوالله ما
قرّبني زوجي منذ كذا وكذا، فانّه قد ترهّب ولبس المسوح وزهد في الدّنيا
فلمّا دخل رسول الله ص اخبرته عايشة بذلك، فخرج فنادى
الصلوة جامعة، فاجتمع النّاس فصعد المنبر فحمد الله واثنى
عليه، ثمّ قال ما بال اقوام يحرّمون على انفسهم الطيّبات، الا
انّي انام اللّيل و انكح وافطر بالنّهار - فمن رغب عن سنّتي فليس منّي
فقام هؤلاء فقالوا يا رسول الله قد حلفنا على ذلك فانزل الله تعالى
لا يؤاخذكم باللّغو في ايمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقّدتم الايمان.
فكفّارته اطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم
او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايّام ذلك كفّارة
ايمانكم اذا حلفتم - در تفسير علي بن ابراهيم در مورد آيه شريفه
: لا تؤاخذكم باللّغو في ايمانكم الآية فرموده شأن نزول آيه در بارهٔ
عليّ عليه السّلام و بلال و عثمان بن مظعون است كه هر سه نفر سوگند
ياد كرده بودند كه امير مؤمنان شبها نخوابد ومشغول عبادت باشد

و بلال قسم خورده بود که روزها مطلقاً روزه دار باشد و عثمان
بن مظعون هم قسم خورده بود که با علیلهٔ خود همبستر نشود و لباس زاهدان
پوشیده بود - روزی عیال عثمان مذکور بخدمت عایشه میرسد
چون زن زیبائی بوده عایشه میپرسد که می بینم که بی آرایش هستی؟
زن عثمان مظعون میگوید برای چه کسی خود را بیارایم؟ شوهرم از
همه بریده و رهبانیت گزیده مدتیست بمن التفاتی ندارد. رسول خدا
تشریف میآورد و از عایشه گزارش مذکور را میشنود امر میکند الصلوة
جامعه، چون مردم در مسجد حاضر میشوند میفرماید چرا بعضی ها
ترک خواب و ترک خوراک و ترک نکاح کرده اند؟ منکه پیغمبرم شبها
را میخوابم و روزها افطار دارم و نکاح هم میکنم. هرکس از سنت من
روی بگرداند از من نیست. عرض کردند: قسم خورده اند آیه مبارکه نازل
شد که کفارهٔ حانث ده نفر مسکین را اطعام متوسط کردن یا پوشش
آنها را فراهم ساختن یا بنده آزاد کردن، اگر تمکن نداشت، سه روز روزه
گرفتن کفارهٔ این چنین سوگند خوردن است.

دوم در بحار الانوار است بعدة طرق من النبی صلی الله علیه وآله فی جملة وصایاه لابی ذر

(رضی الله عنه) یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم وشتائهم

یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات

والارض - رسول اکرم صلی الله علیه وآله در وصایای خود بابی ذر فرمود در آخر

زمان، جماعتی از مردم در تابستان وزمستان لباس پشمی میپوشند وگمان

میکنند پوشیدن لباس پشمی سبب فضیلت وبرتری آنها از دیگران است،

چونکه تصوف اسمی ورسمی - بدعت در دین مبین اسلام است رسول خدا

فرمود ملائکه آسمان وزمین اینجماعت را لعنت میکنند والا بدیهی است که

پوشیدن لباس پشمینه لعنتی ندارد.

سوم فی روضات الجنات من الکشکول للشیخ البهائی قال، قال النبی صلی الله علیه وآله

لا تقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی یحلقون للذکر رؤسهم

ویرفعون اصواتهم للذکر یظنون انهم علی طریق ابراهیم علیه السلام بل هم اضل

من الکفار لهم شهقة کشهقة الحمار وقولهم کقول الفجار وعملهم

عمل الجهال وهم ینازعون العلماء لیس لهم ایمان وهم معجبون باعمالهم

لیس لهم من عملهم الا التعب — از کشکول شیخ بهائی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله

نقل کرده که فرمود برای امت من، ساعت قیام نمیکند مگر اینکه از امت من قومی ظاهر

میشود که حلق رأس میکنند برای حلقهٔ ذکر تشکیل دادن، صدای خود را

بذکر بلند میکنند و می پندارند که بر طریقهٔ ابراهیم خلیلند بلکه آنان

گمراهتر از کفارند، این گروه شهقه میکنند مانند دراز گوش و قول

آنان مثل گفتار فاجران و عملشان مثل کردار جاهلانست، اینگروه با

علماء منازعه دارند، بی ایمانند و باعمالشان می بالند و از کرده هاشان

حاصلی جز تعب و رنج ندارند.

چهارم — فی البحار فی باب احتجاجات الحسن علی المخالفین من کتاب العدد للشیخ

الفقیه رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر الحلی — قال کتب الحسن البصری

الی الحسن بن علی: اما بعد فانتم اهل بیت النبوة ومعدن الحکمة وان

الله جعلکم الفلک الجاریة فی اللجج الغامرة یلجاء الیکم اللاجی ویعتصم

بحبلکم الغالی من اقتدی بحبلکم اهتدی ونجی ومن تخلف عنکم هلک وغوی

انی کتبت الیک عند الحیرة واختلاف الامة فی القدر فتفضی الینا ما افضاه

الله اليكم اهل البيت فنأخذ به - فكتب اليه الحسن بن علي ع :

امّا بعد فانّا اهل بيت كما ذكرت عند الله وعند اوليائه فامّا عندك

وعند اصحابك فلو كنّا مما ذكرت ما تقدّمتمونا ولا استبدلتم بنا غيرنا

ولعمري ضرب الله مثلكم في كتابه حيث يقول : أتستبدلون الذي

هو ادنى بالذي هو خير... هذا لاوليائك فيما سألوا ولكم فيما استبدلتم

ولولا ما اريد من الاحتجاج عليك وعلى اصحابك ما كتبت اليك بشي

مما نحن عليه ولئن وصل كتابي اليك لتجدن الحجة عليك وعلى اصحابك

مؤكدة حيث يقول الله : أفمن يهدي الى الحق احق ان يُتّبع امن لا يهدّي

الا ان يُهدى فما لكم كيف تحكمون ، فاتبع ما كتبت اليك في القدر فانّه

من لم يؤمن بالقدر خيره وشرّه فقد كفر ومن حمل المعاصي على الله

فقد فجر - انّ الله لا يطاع باكراه ولا يعصى بغلبة ولا يُهمل العباد

من الملكة ولكنه المالك لما ملكتم والقادر على ما اقدرهم فان ائتمروا

بالطاعة لن يكونوا صادّاً مثبطا وان ائتمروا بالمعصية فشاء ان

يحول بينهم وبين ما ائتمروا به فعل وان لم يفعل فليس هو حملهم عليها

ولا كلفهم اياها جبرًا بل بتمكينه اياهم واعذاره اليهم طرفهم ومكنهم فجعل
لهم السبيل الى اخذ ما امرهم به وترك ما نهاهم عنه ووضع التكليف عن
اهل النقصان والزمانه والسلام - ان هذا الحديث وان كان صدره
متضمنا بالطعن على الحسن البصري واتباعه الا انه بتمامه متضمن للرد على
جميع الصوفيه في قولهم بالجبر - اجمال مفاد اين حديث شريف اينكه
نوشت حسن بصري بحضرت امام معصوم حسن بن على (ع)، كه شما اهل بيت نبوت
ومعدن حكمت هستيد وخداى تعالى شما را كشتى نجات جاريه در لجه هاى
سهمناك وظلمت جهل قرار داده وپناه آرندگان وچنگ زنندگان بحبل محكم
ولايت شما بهدايت رسيده ونجات يافته اند واگر كسى تخلف ورزيده
هلاك شده وبضلالت افتاده است من (حسن بصري) اين نامه را در
... حيرت واختلاف امت در (موضوع) قدر بشما نوشتم تا در آنچه
خداى تعالى در مورد قدر بشما اهل بيت حكم وفرمان گذاشته بما هم
افاضه فرمائيد - حسن مجتبى عليه السلام در جواب نوشت بلى ما اهل بيت
... خداى ... اولياء همچنان هستيم كه نوشته اى ... در نزد تو واصحاب

تو اگر انچنانست که تو شنیده‌ای چرا دیگران را بر ما مقدم داشته‌ای و
ادنی را بر اعلاء برگزیده‌اید؟ بجان خودم سوگند که خدای تعالی در کتابش
مثل شما را در کریمهٔ «اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» الآیه
بیان فرموده و این استبدال همان چیزیست که میخواستید و اصحاب تو میخواستند
و اگر قصدم احتجاج و بیان حقیقت نبود چیزی در این مورد نمینوشتم و اینمقدار
هم، تأکید حجت است بر تو و اصحاب تو: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع» الآیه
تبعیت کن آنچه را که از قدر برای تو مینویسیم زیرا آنکس که بقدر بخیر و قدر
و شر قدر ایمان نیاورد «فقد کفر» و اگر کسی معاصی را برخدا حمل کند «فقد
فجر» و بتحقیق خدای متعال از روی کره و جبر اطاعت کرده نمیشود و
همچنین کسی بغلبه و چیره گی عصیان او را نتواند کرد و بندگان هم مهمل گذاشته نشده اند
بلکه مالک آنچه که توانایند و لیکن آنچه را مالکند که بر آن چیره اند و بآنمقدار قدرت
دارند که می‌توانند» الخ حاصل اینکه بجلی بودن اختیار هرگز جبر سازگار نیست
خلاصه اینکه در این نامه گرچه خطاب عتاب آمیز با حسن بصری است لیکن
این حدیث بتمامه متضمن رد بر صوفیه است که قائل بجبر اند و منکر اختیار

نجم في الاحتجاج عن ثابت البناني قال كنت وجماعة عباد البصرة

... ايوب السجستاني وصالح المري وعتبة الغلام وحبيب الفارسي ومالك بن

دينار . فلما ... مكة رأينا الماء ضيقاً و قد اشتد بالناس العطش

لقلة الغيث فضرع الينا اهل المكة والحجاج ، يسألوننا ان نستسقي لهم

فاتينا الكعبة وطفنا بها ثم سئلنا الله خاضعين ، متضرعين بها

فمنعنا الاجابة فبينا نحن كذلك ، اذا نحن بفتى قد اقبل قد اكربته احزانه

(...) ... الكعبة ... ثم اقبل علينا فقال يا مالك بن دينار

ويا ثابت البناني ويا ايوب السجستاني ويا صالح المري ويا عتبة الغلام

ويا حبيب الفارسي ويا سعد ويا عمر ويا صالح الاعمى ويا رابعة و

... ويا جعفر بن سلمان فقلنا لبيك وسعديك يا فتى فقال

... احد يحبه الرحمن فقلنا يا فتى علينا الدعاء وعليه الاجابة

فقال ابعدوا عن الكعبة فلو كان فيكم احد يحبه الله لاجابه ثم اتى

الكعبة فخر ساجداً فسمعته يقول في سجوده سيدي بحبك لي الا سقيتهم الغيث

قال فما استتم الكلام حتى اتاهم الغيث كافواه القرب . فقلت يا فتى من

این علمت انه یحبّك؟ فقال لَوْ لم یحبّنی لم یسترزنی فلمّا استزارنی

علمت انه یحبّنی فسألته بحبّه لی فاجابنی - ثمّ ولّی عنّا فقلت یا

اهل المکّة من هذا الفتی؟ قالوا علی بن الحسین بن علی ابی طالب (علیهم السلام)

در احتجاج طبرسی از ثابت البنانی نقلکرده که من وجمعی از عبّادان بصره از

جمله ایّوب سجستانی و صالح مروی وعتبة الغلام وحبیب الفارسی ومالك بن دینار

وارد شدیم بمکّه در حالتیکه بی آبی اهل مکّه را بشدّت فشار میداد،

بطوریکه اهل مکّه وحجّاج تضرّع وزاری پیش ما آوردند وتقاضای استسقی

کردند - ما آمدیم، طوافمان را انجام دادیم واز خدای تعالی باخضوع وخشوع

صادقانه تقاضای باران کردیم ولیکن از دعاهای خود دعائی مقرون باجابت

ندیدیم - چنین بودیم که جوانی روبرویمان آمد در حالیکه آثار بیداری شب

زنده داری در سیمای او هویدا بود، اشواط طواف را (با آداب نماز) انجام

داد وبطرف ما آمد وگفت ای مالك ابن دینار، ای ثابت البنانی، ای ایوب

سجستانی ای صالح مروی ای عتبة ای حبیب الفارسی، ای سعد، ای عمر

ای صالح ای رابعة ای معدانة ای جعفر بن سلمان - یک بیک از ما نام برد

گفتیم لبیك وسعدیك ای جوان ، آنجوان فرمود : آیا در میان شما
کسی نبود که خدای مهربان او را دوست بدارد (یعنی دعاها که کردید باجابت برسد)
گفتیم ایجوان ، دعا از ماست واجابت از او ، - فرمود از کعبه دور شوید
اگر در بین شما کسی بود که خدا او را دوست میداشت ، دعایش را اجابت
میکرد - آنها دور شدند ، او آمد ، منقطعاً بسجده افتاد شنیده شد که
در سجده عرض کرد : سیدی بحبك لی که جگرسوختگان را سیراب فرمائی ؛
دیدیم ، هنوز دعایش بآخر نرسیده باران بارید ، بارانی که سر مشک را
گوئی باز کردند - ثابت البنانی میگوید گفتم ای جوان از کجا دانستی که
خدا دوستت دارد ؟ فرمود اگر دوستم نمیداشت مرا بخود راه نمیداد و
موفق بزیارت خانهٔ خدا نمیشدم !! ثابت البنانی میگوید پس از رفتن آن جوان ، از
مردم پرسیدم این جوان کیست ؟ گفتند علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) .

فی حدیقة الشیعة بسند الصحیح عن ابی نصر البزنطی عن الصادق علیه السلام عن رجل
من اصحابنا قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم ؟
فقال علیه السلام انهم اعدائنا ، فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون

اقوامٌ يدّعون حبّنا ويميلون اليهم ويتشبّهون بهم ويلقّبون انفسهم بلقبهم
ويؤولون اقوالهم الا فمن مال اليهم فليس منّا وانا منهم برآء ومن ردّ
عليهم كان كمن جاهد الكفار بين يدي الله . اجمال ترجمه اینکه
ابیبصیر بزنطی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل میکند که بحضرت گزارش دادند
در زمان ما بعضی خودرا صوفی معرفی میکنند در باره ایشان چه
میفرمائید؟ فرمودند آنان دشمنان ما هستند، هرکس مایل بایشان
باشد از آنان است و با آنها محشور خواهد شد

ششم از محدث جزایری در انوار النعمانیه في الحديث ای الصوفیه لما
و عن الصادق علیه‌السلام ان سفيان الثوري لابس الصوف الخشن والصادق
لابس الثياب الرقاق فقال له سفيان ان جدك امير المؤمنين كان يلبس
الخشن من الثياب فلم لا تقتدي به؟ فقال عليه‌السلام ان جدي
كان في زمان الضيق ولم يسع الدنيا على المسلمين كاتساعها في هذا الو
ونحن قومٌ اذا وسع الله علينا وسّعنا على انفسنا واذا ضيّق الله علينا
ضيّقنا على انفسنا ان الله خلق الدنيا وما فيها من الملاذ للمؤمن

ولا للكافر لانّه لاقدر له عنده ولو كان عليٌّ عليه السلام في هذا

العصر لما وسعه الآن يسلك مثل ما سلك اهله لئلّا يقال له

انه مرآء ولئلّا يشتهر بثيابه ومأكله، مع انّ امير المؤمنين(ع) كان واليًا

وينبغي لوالي المسلمين ان يكون في المعاش كواحد من فقرآء المسلمين

فقد قيل له يا امير المؤمنين انك تبيت جائعًا ولك الملك ؟ فقال:

اخاف ان اشبع وواحد في اليمامة يبيت جائعًا وحتى يسهل الفقر

على اهله اذا نظروا الى الوالي مع ما هو عليه وامّا انا فلست بوالي

الملك قد غُصب منّا فلو كنت واليًا لاقتديت به!!

ثمّ قال عليه السلام لسفيان الثوري ادنُ منّي فدنا منه فمدّ يده الى تحت

ثياب سفيان فاخرج ثوبًا حريرًا كان سفيان لابسه تحت ثياب الصوف

الفاخرة [illegible] والثياب الصوف فوقه لخدع النّاس ثمّ اخذ يد

سفيان فقال انظر يا سفيان تحت ثيابي هذه الرّقاق فنظر فاذا هو

[illegible] لابس ثوبًا خَشِنًا، فقال يا سفيان هذا تواضعًا لله تعالى

وهذه الثّياب الرّقاق اظهارًا لنعمة الله تعالى ترجمه :

محدث جزایری در انوار نعمانیه در حدیث صوفیان نقل کرده :

وقتیکه داخل شدند بامام معصوم صادق آل محمد علیه السلام - سفیان ثوری لباس خشن
پشمینه پوشیده بود و حضرت صادق (ع) لباس رقیق - سفیان بامام صادق
عرضکرد جد تو امیرمؤمنان لباسش زبر و درشت بود چرا باو اقتداء نمیکنی
فرمود: جدم در زمان تنگی معیشت میزیست و هنوز برای مسلمین این گشایش
حاصل نشده بود و ما قومی هستیم اگر خدای تعالی وسعتمان داد بخودمان
وسعت میدهیم و اگر برما تنگ گرفته شد ما، در معیشت بخودمان تنگ
میگیریم وحقیقت اینست که خدای تعالی، دنیا و ما فیها از لذایذش را
برای مؤمن خلق فرموده است، نه برای کافر، زیرا که کافر قیمتی [illegible]
ندارد بعلاوه اینکه علی علیه السلام اگرچه چنین روزگاری بود وسعت زندگی
نمیگرفت که در پوشش و خوراکش ریاء و شهرت کسب کرده باشد ،
مضافاً باینکه امیرالمؤمنین والی بود و بر امیر مسلمین آن سزاوار است که در پوشش
مانند فقراء مسلمین باشد کما اینکه گفته بودند ای امیرمؤمنین تو
گرسنه میخوابی و حال آنکه سلطنت داری؟ جواب داده بود میپسندم سیر باشم

و دربامه گرسنه‌ای شب را سحر کند .... واما من والی‌ستم ملک را
از ما غصب کرده اند اگر والی میبودم یقیناً بجدّم علی اقتدا میکردم بعد از
بیان این مراتب بسفیان ثوری فرمود ، جلو بیا ، دستش را دراز کرد در زیر
لباس خشن پشمینهٔ او لباس حریری نشان داد که او ، آنرا برای راحتی بدنش
تن کرده بود و لباس صوف را در ظاهر - برای فریب مردم و بعد دست سفیان(۱) را
گرفت و لباس زیر لباس رقیق ظاهر خود را نشان داد که پوستین خشنی بود و فرمود
این لباس خشن زیر برای فروتنی بخدای تع و این لباس رقیق ظاهر برای اظهار
نعمت اوست هذا الثوب الخشن تواضعاً لله تع وهذه الثیاب الرقاق اظهاراً
لنعمة الله انتهى اینجاست که گفته اند (کار پاکان را قیاس از خود مگیر)
تتمّه فی حدیقة الشیعة عن السید مرتضی بسنده عن الشیخ المفید وووو
عن الحسن العسکری علیه السلام انه خاطب ابا هاشم الجعفری فقال(۲)
یا ابا هاشم سیأتی علی الناس زمان وجوههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم
مظلمة منکدرة ، السنّة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنّة المؤمن بینهم محقّر
والفاسق فیهم موقّر امراءهم جاهلون جائرون وعلماءهم فی ابواب الظلمة

سائرون، اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدّمون علی
الکبراء کلّ جاهل عندهم خبیر وکل محیل عندهم فقیر لایمیزّون
بین المخلص والمُرتاب ولایعرفون الضأن من الذّئاب، علمائهم شرار
خلق الله علی وجه الارض لانّهم یمیلون الی الفلسفة والتّصوف وایم
الله انّهم من اهل العدول والتحرّف یبالغون فی حُبّ مخالفینا ویضلّون
شیعتنا وموالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا من الرّشاء وان خذلوا
عبدوا الله علی الرّیاء الا انّهم قطّاع طریق المؤمنین والدّعاة الی نحلة
الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه وایمانه ثمّ قال یا
اباهاشم هذا ما حدّثنی به ابی عن آبائه عن جعفر بن محمّد علیهم السلام
وهو من اسرارنا فاکتمه الّا عن اهله. ورواه المحدّث الجزائری فی الانوار
مرسلا عن العسکری علیه السّلام مثله ترجمهٔ اجمالی این حدیث
شریف اینست که امام حسن عسکری علیه السّلام اباهاشم جعفری را مخاطب قرار داده
میفرماید. زمانی بر مردم فرا خواهد رسید روی هاشان شاداب وخندان
ودلهایشان تاریک وتیره است. سیره وسنّت نبوی در میان آنان بدعت

و آنچه در مقابل دین تراشیده اند، سنت نام میگیرد مؤمن در بین آنها
خوار و حقیر و فاسق در میانشان موقر است در آن زمانیکه خواهد
رسید امراء آنان افراد نادان و ستمگر و دانایانشان در منازل ظلمه
در ترددند (رفت و آمد) - توانگران آن زمانه، دزدان توشهٔ فقراء هستند -
افراد فرومایه بر بزرگان مقدم، و هر فرد نادان در نزد آنان مطلع و
آگاه است افراد آن روزگار بین شخص مخلص و صاحب فطرت سلیمه و افراد
حیله ورز تمیز دهنده نیستند، گوسفند را از گرگ باز نمی شناسند
علمائشان از بدترین خلق خدا در روی زمینند زیرا که میل آنان بفلسفه
و تصوف است و سوگند بخدا این گروه از اهل انحراف و عدول از راه
حقیقت هستند، اینان در دوستی مخالفین ما در مبالغه اند و گمراه کننده
شیعیان و موالیان ما میباشند اگر بمنصبی نائل آیند از رشوه گرفتن
سیر نمیشوند و آنگاه که معزول و خوار شدند خدا را می پرستند ولیکن از روی
ریا و فریب، بدان که این گروه دزدان راه گروندگان و جارچی گروه
ملحدین هستند کسیکه آنها را درک کند البته باید از آنها حذر نماید

ودینش را نگهداری کند بعد فرمود ای اباهاشم آنچه گفته شد حدیث
پدران ما، و از حرفهای پنهانی ماست که از نااهل مستور داشته باشد
مخفی نماند که این حدیث را محدث جزایری هم - مرسلا از امام حسن عسکری
در انوار نعمانیه آورده است.

نهم: فی الکافی فی کتاب الحجة فی باب ما امر النبی بالنصیحة لائمة المسلمین

محمد بن الحسن عن بعض اصحابنا ...... قال، قال سفیان الثوری اذهب بنا
الی جعفر بن محمد علیهما السلام قال فذهبت معه الیه فوجدناه قد رکب
دابته فقال له سفیان یا ابا عبد الله حدثنا بحدیث خطبة رسول الله صلعم
فی مسجد الخیف قال دعنی حتی اذهب فی حاجتی فانی قد رکبت فاذا
جئت حدثتک فقال (سفیان) اسئلک بقرابتک من رسول الله صلعم لما
حدثتنی، قال فنزل فقال له سفیان مر لی بدواة وقرطاس حتی اثبته
فدعی علیه السلام به ثم قال اکتب بسم الله الرحمن الرحیم خطبة رسول الله
فی مسجد الخیف - نضر الله عبدا سمع مقالتی فوعاها و بلغها من لم
تبلغه، یا ایها الناس لیبلغ الشاهد الغائب فرب حامل فقه لیس

بفقيهٍ وَرُبَّ حاملِ فقهٍ إلى مَن هُوَ افقهُ منهُ ثلاثٌ لا يُغلُّ عليهنَّ

قلبُ امرئٍ مُسلمٍ، إخلاصُ العملِ لله وَالنَّصيحةُ لأئمّةِ المُسلمين واللزومُ

لجماعتِهم فانَّ دعوتَهم محيطةٌ مَن وراءَهم المؤمنونَ إخوةٌ تتكافأُ

دماؤُهم وَهُم يدٌ على مَن سواهم يَسعى بذمّتِهم أدناهم».

فكتبه عثمان ثمّ عرضه عليه وركب ابو عبد الله ع وجئتُ أنا وسفيان

فلمّا كنّا في بعض الطّريق قال لي: كما انتَ حتّى انظُرَ في هذا الحديث فقلت

له قد والله الزمَ ابو عبد الله رقبتَك شيئًا لا يذهبُ من رقبتِك ابدًا

فقال وأيّ شيءٍ ذلكَ؟ فقلت له ثلاث لا يُغلّ عليهنّ قلبُ امرئٍ مُسلمٍ

اخلاصُ العمل لله، قد عرفناه والنّصيحة لأئمّةِ المسلمين، مَن هؤلاء الأئمّة

الذين تجب علينا نصيحتُهم؟ معاويةُ بنُ ابي سفيانَ ويزيدُ بن معاوية

ومروانُ بن الحكم وكلّ من لا تجوز شهادتُه عندنا ولا تجوز الصلاة خلفَهم

واللزومُ لجماعتِهم فأيُّ الجماعةِ؟ مُرجئٌ يقولُ: مَن لم يُصلِّ

ولم يَصُم ولم يَغتسل مِن جنابةٍ وهدمَ الكعبةَ ونكحَ أمَّهُ فهو على

ايمانِ جبرئيلَ وميكائيلَ؟ أو قدريٌّ يقولُ لا يكونُ ما شاءَ الله عزّ وجلّ

ویکونُ ماشاءَ ابلیسُ ؟ اَو حَروریٌ یَتَبَرّاُ مِن علیّ بن ابیطالبٍ و شهد
علیه بِالکفرِ ؟ اَو جَهمیٌ یقول انّما هیَ معرفةُ اللهِ وحده
لیس الایمانُ شیٌ غیرُها قال ویحك وایّ شیٍء یقولون ؟ فقلت
یقولون انّ علیّ بن ابیطالب علیه السلام واللهِ الامامُ الّذی یجب علینا نصیحتُهُ
ولزوم جماعتهم اهل بیته قال فاخذ الکتاب فَخَرَقَهُ قال لا تُخبِر بها احداً

ترجمه : سفیان ثوری (از اهل سنّت و رئیس طایفه صوفیّه) بمردی
قرشی از اهل مکّه گفت ما را نزد جعفر بن محمّد ببر میگوید اورا بردم
بخدمت امام صادق (ع) هنگامیکه ایشان بر مرکب خویش سوار بوده و قصد رفتن
داشتند سفیان عرض کرد ای اباعبدالله خطبه مسجد خیف رسولخدا را
برای ما بیان فرما ، فرمود اکنون که سوار شده ام و دنبال کاری میروم بگذار
کارم را انجام دهم بعد برایت میگویم سفیان ، امام صادق را سوگند داد
بحق قرابتی که با رسول الله دارد حدیث خطبه خیف را باو بگوید حضرت پیاده شد
سفیان گفت دستور دهید برایم دوات وقلم برای ضبط این حدیث بیاورند
حضرت دوات وقلم خواست و باو داد وفرمود بنویس ؛

بسم الله الرحمن الرحیم خدا خرّم و دلشاد کند - (دلش را روشن گرداند) بنده‌ئی را
که سخن مرا بشنود و بکسانیکه نشنیده‌اند برساند ای مردم حاضرین بغائبین
برسانند زیرا بسا حامل فقهی (علمی) که دانشمند نباشد و بسا رساننده
دانشی که بداناتر از خود برساند ، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی
با آن غش و خیانت نکند (۱) خالص و بی ریا نمودن عمل برای خدای (ع)
(۲) نصیحت و خیرخواهی با ائمه مسلمین (با طاعت و فرمانبری از آنها) (۳)
ملزوم همراه جماعت آنان بودن - مؤمنان همه برادرند ، خونشان
برابر است و سعی و تلاش میکند بذمه آنان پست ترین آنان (که خود را با علاء
برساند و برابر حرکت کند سفیان ثوری نوشت این حدیث را و بامام
صادق (ع) عرضه کرد و حضرت سوار شد ، روای میگوید من و سفیان آمدیم
[illegible] وسط راه سفیان بمن گفت همینجا درنگ کن تا من در این حدیث تأمل و
نظری بکنم باو گفتم بخدا که ابوعبدالله چیزی بگردنت بار کرد که هرگز از
گردنه (حمل) آن برنیائی ، گفت آن چیست گفتم اینکه گفت سه چیز است
که دل هیچ مسلمانی با آن خیانت نکند : که یکی، خالص نمودن عمل برای خدا است که

اینرا میشناسیم، میدانیم ولیکن اینکه در فراز دوم فرموده خیرخواهی پیشوایان مسلمین: آیا این پیشوایان که خیرخواهی و نصیحتشان برما واجبست چه کسانی هستند؟ مقصود معاویة بن ابی سفیان و یزید بن معاویة و مروان بن حکم وکسانیکه شهادتشان نزد ما پذیرفته نیست و پشت سرشان نماز خواندن جایز نیست مقصود اینان هستند؟ وسپس که فرمود وهمراه بودن باجماعت مسلمین آیا مقصود کدام جماعت از مسلمین است؟ آیا مقصود مرجئه است که میگوید: کسیکه نماز نخواند و روزه نگیرد وغسل جنابت نکند وکعبه را خراب سازد و با مادرش نزدیکی کند ایمان جبرئیل ومیکائیل را دارد؟ و یا قدری است که عقیده دارد که آنچه خدای عزوجل خواهد واقع نشود وآنچه شیطان بخواهد واقع بشود؟ یا حروری است که از علی بن ابیطالب علیه السلام بیزاری جوید وبرآنحضرت گواهی تکفیر دهد؟ یا جهمی است که عقیده دارد هرچه هست همان شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی بجز این نیست؟: سفیان ثوری گفت وای برتو مگر اینان (گروه شیعیان) چه میگویند؟ (چه عقیده دارند) گفتم میگویند که حقیقت اینست که علی بن ابیطالب امام و

وپیشوائیست که نصیحت وخیرخواهیش بر ما لازم وآن جماعت که با

آنها باید همراه بود اهلبیت او هستند پس از این توضیحات ، سفیان

نوشته را پاره کرد وبمصاحبش گفت این خبر را بکسی نگو !

دهم : از سیّد مرتضی وابن حمزه از مفید از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب که

از خواصّ اصحاب ائمّه علیهم السّلام بوده .. قال کنت مع الهادی علیّ بن محمّد

فی مسجد النّبیّ ص فأتاه جماعة من اصحاب ، منهم ابوهاشم الجعفری وکان رجلاً

بلیغاً وکانت له منزلة عظیمة عنده ثمّ دخل المسجد جماعة من الصّوفیّة

وجلسوا فی جانب مستدیرا واخذوا بالتّهلیل فقالع لا تلتفتوا بهؤلاء

الخُدّاعین فانّهم خلفاء الشّیاطین ومخرّبوا قواعد الدّین یتزهّدون

لراحة الاجسام ویتهجّدون لصید الانام یتجوّعون عمراً حتّی یذبحوا

للایکاف حُمراً لا یهلّلون الّا لغرور النّاس ولا یقلّلون الغذاء الّا لملأ

التّقماس واختلاس قلب الدّفناس یتکلّمون النّاس باملائهم فی الحبّ

ویطرحونهم بادلالهم فی الجُبّ اورادهم الرّقص والتّصدیة واذکارهم التّرنّم

والتّغنیه فلا یتبعهم الّا السّفهاء ولا یعتقدهم الّا الحمقاء فمن ذهب الی

زیارة احد منهم، حیّاً او میّتاً فکانّما ذهب الی زیارة الشیاطین لعبادة
لعبادة الاوثان ومن اعان احداً منهم فکانّما اعان یزید ومعویة و
اباسفیان. فقال رجل من اصحابه وان کان معترفاً بحقوقکم؟ قال فنظر
الیه شبه المغضب وقال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا، لم
یذهب بعقوقنا. اما تدری انهم اخسّ طوایف الصوفیة والصوفیه
کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری ومجوس
هذه الاُمّه، اولئك الذین یجهدون فی اطفاء نورالله والله یتم نوره
ولو کره الکافرین ترجمه‌اش اینست که راوی با حضرت هادی (علی النقی) علیه السلام بوده
نقل میکند آنحضرت در مسجد حضرت رسول خدا نشسته بود پس جماعتی از اصحاب
آنحضرت آمدند که از جملهٔ آنان ابوهاشم جعفری بود که مردی فصیح و بلیغ
و در حضور امام صاحب منزلت بود - بعد از آن داخل شدند جماعتی از
صوفیه در جانبی از مسجد نشسته حلقه زدند و به لا اله الا الله گفتن
مشغول شدند، پس امام رو با اصحاب خود کرد و فرمود باین گروه هیچ التفات
نکنید که اینان جانشینان شیطان و فریبندگان انسان و خراب کنندگان

قواعد دینند - اظهار زهد میکنند از برای آسایش جسمهایشان - بیداری در
شب میکشند بجهت شکار چهارپایان چنانچه حق تعالی میفرماید اولئک
کالانعام بل هم اضل سبیلا - گرسنگی را عمری متحملند تا رام کنند از برای
پالان خری چند را و لا اله الا الله نمیگویند مگر از برای فریب دادن مردم
و کم نمیخورند مگر از برای پر کردن کاسه‌های بزرگ و ربودن دل احمق - سخن
میگویند با مردمان با املاء و نوشته خود با طرح دوستی تا بعشوه و نرم نرمک
بچاه گمراهی بیاندازند - اوراد این گروه دست افشانی و رقص است و
اذکارشان ترنم و تغنی است از ایشان پیروی نمیکنند مگر سفیهان، اعتقاد
نمی‌بندند باین زمره مگر بیخردان - هرکس بزیارت زنده و مرده ایشان برود.
مثل اینست که بزیارت شیطان و عبادت اصنام رفته باشد اگر کسی بایشان
کمک کند مانند کمک کردن بزید و معاویه و ابوسفیان باشد.

کسی پرسید: اگر این گروه معترف بحقوق شما باشند چه؟ یعنی باز هم این
ناخوشنودیها هست! معصوم نظر غضب آلودی بگوینده افکند و فرمود
بگذر از این (مغالطه و مخالطه)، اگر کسی اعتراف بحقوق ما داشته باشد در عاق شدن نمیکوشد

یا زدهم فی الکافی فی کتاب المعیشة باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله علیه السلام

واحتجاجهم علیه فیما ینهون الناس عنه من طلب الرزق.

علی بن ابراهیم عن ابیه عن مسعدة بن صدقة قال دخل سفیان الثوری علی
ابی عبد الله ع فرای علیه ثیاب بیاض کانها غرقئ البیض (بسیار سفید بود) فقال له ان هذا اللباس
لیس من لباسک، فقال ع اسمع منی وع ما اقول لک فانه خیر لک عاجلاً و
آجلاً ان انت مت علی السنة والحق ولم تمت علی البدعة، اخبرک ان رسول الله
کان فی زمان مقفر جدب، فاما اذا اقبلت الدنیا، فاحق اهلها بها ابرارها
لا فجارها، ومؤمنوها لا منافقوها، ومسلموها لا کفارها، فما انکرت
یا ثوری فوالله اننی لمع ما تری ما اتی علیّ مذ عقلت صباح ومساء و
لله فی مالی حق امرنی ان اضعه موضعا الا وضعته.

قال واتاه قوم ممن یظهرون الزهد ویدعون الناس ان یکونوا معهم علی الذی هم
علیه من التقشف (لباس کهنه بپوشیم [illegible]) فقالوا ان صاحبنا حصر عن کلامه و
لم تحضره حججه، فقال ع فهاتوا حججکم، فقالوا له ان حججنا من کتاب الله
فقال لهم فادلوا بها فانها احق ما اتبع وعمل به! فقالوا یقول الله تبارک وتعالی

مخبراً عن قوم من اصحاب النّبيّ ، ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة

ومَن يوقَ شحّ نفسه فاولئك هم المفلحون) فمدح فعلهم وقال في موضع

آخر - ويطعمون الطّعام على حبّه مسكينًا ويتيمًا واسيرًا - فنحن نكتفي بهذا

- فقال رجل من الجلساء انّا رأيناكم تزهدون في الاطعمة الطّيبة ومع ذلك

تأمرون النّاس بالخروج من اموالهم حتّى تمتّعوا انتم منها .

فقال له ابو عبد الله ع دعوا عنكم ما لا ينتفع به ، اخبروني ايّها النّفر ألكم

علم بناسخ القرآن من منسوخه؟ ومحكمه من متشابهه؟ الّتي ضلّ من ضلّ و

هلك من هلك من هذه الامّة - فقالوا له او بعضه ، فامّا كلّه فلا

قال عليه السلام لهم فمن هنا اتيتم وكذلك احاديث رسول الله (صلّى الله عليه وآله) فامّا

ما ذكرتم من اِخبار الله عزّ وجلّ ايانا في كتابه عن القوم الّذين اخبر عنهم

بحسن فعالهم فقد كان مباحًا جائزًا ولم يكونوا نهوا عنه وثوابهم منه

على الله وذلك انّ الله جلّ وتقدّس امر بخلاف ما عملوا به فصار امره

ناسخًا لفعلهم وكان نهى الله تع رحمةً منه للمؤمنين ونظرًا لكيلا يضرّوا

بانفسهم وعيالاتهم منهم الضّعفة الصّغار والولدان والشّيخ الفاني والعجوزة

الكبيرة، الذين لا يصبرون على الجوع فان تصدقت برغيفي و لا رغيف لي غيره
ضاعوا وهلكوا جوعًا - فمن ثمّ قال رسول الله (ص) خمس تمرات او خمس
قرص او دنانير او دراهم يملكها الانسان وهو يريد ان ينفقها فافضلها ما انفقه
الانسان على والديه ثمّ الثانية على نفسه وعياله ثمّ الثالثة على قرابته
الفقراء ثمّ الرابعة على جيرانه الفقراء ثمّ الخامسة في سبيل الله وهو
احسنها اجرًا - وقال رسول الله (ص) للانصاري حين اعتق عند موته خمسة
او ستّة من الرّقيق ولم يملك غيرهم وله اولاد صغار، لو اعلمتموني امره ما تركتكم
تدفنوه مع المسلمين يترك صِبية صغارًا يتكفّفون الناس.
ثمّ قال عليه السلام حدّثني ابي انّ رسول الله قال ابدء بمن تعول الادنى فالادنى
ثمّ هذا ما نطق به الكتاب ردًّا لقولكم ونهيًا عنه مفروضًا من الله العزيز
الحكيم قال: الّذينَ إذا انفقوا لم يُسرِفوا وَلم يقتروا وكانَ بين ذلكَ قوامًا
افلا ترون انّ الله تبارك وتعالى قال ما اراكم تدعون الناس اليه من الاثرة
على انفسهم وسمّى من فعل ما تدعون اليه مُسرفا في غير آية من كتاب الله
يقول: انّه لا يحبّ المسرفين - فنهاهم من الاسراف ونهاهم عن التّقتير لكن امر

بین امرین لا یعطی جمیع ما عنده ثم یدعو الله ان یرزقه فلا یستجیب له

الحدیث الذی جاء عن النبی صلی الله علیه و آله ان اصنافا من امتی لا یستجاب لهم دعاؤهم ـ منهم

رجل یقعد فی بیته ویقول رب ارزقنی ولا یخرج ولا یطلب الرزق فیقول الله عز و

جل عبدی الم اجعل لک السبیل الی الطلب والضرب فی الارض بجوارح صحیحة فتکون

قد اعذرت فیما بینی وبینک فی الطلب لاتباع امری ولکیلا تکون کلا علی

اهلک فان شئت رزقتک وان شئت قترت علیک ـ ورجل رزقه الله

مالا کثیرا فانفقه ثم اقبل یدعوا یا رب ارزقنی، فیقول الله عز و جل

الم ارزقک رزقا واسعا فهلا اقتصدت فیه کما امرتک ولم تسرف وقد

نهیتک عن الاسراف؟ و رجل یدعوا فی قطیعة رحم الخ

ثم علم الله جل اسمه نبیه کیف ینفق وذلک انه کان عنده اوقیة من الذهب

فکره ان یبیت عنده، فتصدق بها فاصبح ولیس عنده شئ وجاء من

یسئله ولم یکن عنده ما یعطیه، فلامه السائل واغتم هو حیث لم یکن

عنده ما یعطیه وکان رسول الله صلی الله علیه و آله رحیما، رقیقا فادب الله عز و جل نبیه

بامره فقال ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد

ملوماً محسوراً - يقول ان الناس قد يسألونك ولا يعذرونك فاذا اعطيت
جميع ما عندك من المال كنت قد حسرت من المال.
فهذه احاديث رسول الله ص يصدقها الكتاب والكتاب يصدقه اهله من
المؤمنين - ثم قد علمتم فى فضل والزهد من سلمان رضى الله عنه و
ابوذر رحمه الله فاما سلمان فكان اذا اخذ عطائه رفع قوته
لسنته حتى يحضر عطائه من قابل، فقيل له يا ابا عبد الله انت فى زهدك
تصنع هذا وانت لا تدرى لعلك تموت اليوم او غدا؟ فكان جوابه ان قال
مالكم لا ترجون لى البقاء، كما خفتم على الفناء، اما علمتم يا جهله ان النفس
قد تلتاث على صاحبها (يعنى مضطربت) اذا لم يكن لها من العيش ما تعتمد عليه
فاذا هى احرزت معيشتها اطمأنت واما ابوذر فكان له جزور وشويهات
يحلبها ويذبح منها اذا اشتهى اهله اللحم او نزل به الضيف او راى
باهل الماء الذين معه خصاصة نحر لهم الجزور او من الشاة على قدر ما يذهب
عنهم بقرم اللحم فيقسمه ويأخذ هو كنصيب واحد منهم لا يتفضل عليهم
ومن ازهد من هؤلاء، وقد قال فيهم رسول الله ص ما قال ولم يبلغ من امرهما

ان صار الا یملکان شیئاً البتّه کما تأمرون النّاس بالقآء امتعتهم و شیئهم
ویوثرون به علی انفسهم وعیالاتهم   واعلموا ایّها النّفر انّی سمعت ابی
یروی عن آبائه (ع)، انّ رسول الله ص قال یوماً ما عجبت من شیٔ کعجبی من المؤمن
انه ان قُرض جسده فی دار الدّنیا بالمقاریض کان خیراً له وان ملک ما بین
مشارق الارض ومغاربها کان خیراً له وکلّ ما یصنع الله عزّ وجلّ به فهو خیر له
فلیت شعری هل یحیق فیکم ما قد شرحت لکم منذ الیوم؟ ام ازیدکم؟
اما علمتم انّ الله عزّ وجلّ قد فرض علی المؤمنین فی اوّل الامر ان یقاتل الرّجل منهم
عشرة من المشرکین لیس له ان یولّی وجهه عنهم ومن ولّاهم یومئذ دبره
فقد تبوّء مقعده من النّار ـ ثُمّ حوّلهم من حالهم رحمة منه لهم
فصار الرّجل منهم علیه ان یقاتل رجلین من المشرکین تخفیفاً من الله للمؤمنین
فنسخ الرّجلان العشرة   تا آخر حدیث بطول وتفصیلش . که ختامًا میفرماید
فتأدّبوا ایّها النّفر بآداب الله عزّ وجلّ للمؤمنین ـ اقتصروا علی امر الله ونهیه
ودعوا عنکم ما اشتبه علیکم ممّا لا علم لکم به و ردّوا العلم الی اهله توجروا
وتعذروا عند الله تعالی وکونوا فی طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه و محکمه

متشابهه وما احل الله فیه مما حرم فانه اقرب لکم من الله وابعد لکم من
الجهل و دعوا الجهالة لاهلها فان اهل الجهل کثیر واهل العلم قلیل و
قال الله تع وفوق کل ذی علم علیم. ترجمه اجمالی اینکه علی بن ابراهیم از
از پدرش از مسعدة بن صدقه روایت کرده که داخل شد سفیان ثوری
بر حضرت صادق علیه السلام دید لباس سفیدی پوشیده عرض کرد این لباس مناسب
شما نیست، شما باید اینگونه لباس بپوشید حضرت فرمود ساکت باش و
آنچه میگویم گوش کن که برای دور و نزدیک و الآن و آینده ات هر دو نافست
اگر بر حق و سنت مردی و اهل بدعت نبودی!؟ - بتو خبر میدهم از زمان رسول خدا
که مردم در آن روزگار بسیار فقیر و محتاج بودند و این زمان آن مستمندی بری
شده و گشایش حاصل گشته و زمان اقبال دنیا، سزاوارترین مردم برای استفاده
از نعمتهای خدا، ابرار و خوبان هستند، نه فجار و بدکاران، از مواهب و عنایات
زندگی باید مؤمنین بهره مند باشند، نه منافقین و باید مسلمین استفاده کنند
نه کفار واما آنچه بنظر تو مذموم بود قسم بخدا تا کنون از اوامر حضرت اله فرو
گذاری نکرده و آنچه نهی فرموده، تارک بوده ام - حضرت صادق (ع) ابتداءً آنچه

مقتضای حال وقال بوده ، بسفیان ثوری وهمراهانش که با خرقه
وپشمینه پوشی اظهار زهد میکردند و می پنداشتند که می فهمند - جواب
فرمود وچون میپنداشتند که آنها هم جواب دارند حضرت صادق فرمود
حجّت وبرهان خود را بیاورید! گفتند حجّت ما از کتاب خداست یکی آنکه
خدای تعالی فرموده ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة الآیة و دیگر آنکه
ویطعمون الطّعام علی حبّه الآیة این دو آیه دلیل آن گروه راجع باسراف وعدم
ایثار امام معصوم در لباس سپیدی که پوشیده بود بیان گردید وبعلاوه آنکه
یکی از حضّار قائل بود که شما در اطعمهٔ طیّبه ، زهد نشان میدهید ولیکن
بموالی وپیروان خود دستور میدهید که از اموال خود بنفع شما چشم بپوشند تا
شما بهره مند شوید! حضرت صادق فرمود حرفهای خارج را واگذارید
(از فروع باصول بگرائید) خبر دهید بمن آیا علم بناسخ قرآن از منسوخ ومحکم
آن از متشابه که در این نقطه عطف است ضلالت وهلاکت این امّت دارید؟
وهمچنین در احادیث (رسول الله ص که تالی تلو قرآن و دارای ناسخ ومنسوخ ومحکم
ومتشابهات) این چنین خبرویّت را حائز هستید؟ گفتند برای بعضی از آنها

بلیٰ ولیکن همهٔ آیات را، نه، فرمود امّا آنچه از کتاب خدا نقل نمودید، آن عمل
مباحست وجایز ونهی ازآن نشده وحضرت احدیّت اجر وثواب اورا عنایت خواهد
فرمود ولے خدا یتعالے نهی فرموده ضرر زدن بانفس وعیالات ضعیفه وصغار
و ضرر زدن به پیرمرد فانے و پیرزن کبیر که صبر برگرسنگی ندارند وحتّی اگر
قوت پیدا نکنند ازگرسنگی هلاک میشوند! ازاین جهت است که رسول اکرم فرمود
پنج دانه خرما، یا پنج گرده نان و تعدادے درهم ودینار که انسان مالک آنست و اراده کرده
بمصرف برساند افضل ازهمه پدر ومادر بعدازآن دو، خودش وعیالاتش، پس
از اینها، اقربایے فقیرش پس همسایگان، ودر رتبه پنجم، فی سبیل الله ثم باید بمصرف
برساند بعد فرموده شخصی باداشتن فرزندان صغیر - پنج غلام داشته ودر ایام
مرگش آنانرا آزاد کرده وبچه هاے صغیرش را، بدون مال ترک کرده که آنان در
تکفّل دیگران قرار گرفتند معصوم درمقابل این عمل بیهوده فرموده اگر بمن خبر میدادند
مانع ازعملش میشدم و رسول اکرم فرمود: در احسان ابتداء کن اوّل بنزدیکترین
رحِم - قرابت وهمچنین با رعایت مرتبه بعد فرمود نمی بینید که خدایے تعالی غیر از عمل
شما امر میفرماید که اسراف نکنید وتقتیر هم ننمائید بلکه باید حدّ وسط را حفظ کنید

دراخبار مذمت صوفیه

در روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده از امت و پیروان

من پنج صنفند که دعایشان مستجاب نمیشود (۱) کسیکه نفرین پدر و مادر

خود کند (۲) شخصیکه از کسی طلب دارد در حالیکه از او قبض نگرفته باشد (۳)

مردیکه بعیال خود نفرین نماید - نباید نفرین کند زیراکه اختیار طلاق با مرد است

(۴) شخصیکه صحیح و سالم در خانه نشسته - کاری نمیکند ولیکن روزی میخواهد

(۵) مردیکه خدای تعالی او را مالدار فرموده ولیکن با زیاده روی در انفاق

مالش را تلف میکند ولاجرم مورد خطاب عتاب آمیز قرار میگیرد که چرا چنان

کردی تا چنین تنگدست شدی (۶) مردی که در قطع رَحِم خود نفرین کند که

دعای این اصناف، در درگاه حق قبول نیست بعد از این بیانات حضرت صادق فرمود:

رسولخدا مقداری مال در تصرفش بود که شبانه تقسیم کرد و صبح، نیازمندی

از سر نیاز - حاجت خواهی باصرار گذرانید ولاجرم رسول الله از بسط یدِ

شبانه اش خشنود نشد تا آیه نازل شد که ولا تجعل یدك مغلولة الی

عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً که در هر حال و در هر مورد

حد اعتدال و میانه روی مورد امضاء باریتعالی میباشد.

حضرت صادق علیه السلام سپس فرمود وضع سلمان وابوذر را در نظر بگیرید

که با آن زهد وتقوی در تهیهٔ توشه ومعیشت سال خود بودند بآن دو

بزرگوار گفتند شما با این زهد چگونه در تلاش توشهٔ سالانه میباشید؟

میگفتند نفس انسان بی توشه در تلاطم واضطراب است وقتیکه بسلمان می گفتند

وانت لاتدری لعلک تموت الیوم او غداً ؟ جوابش این بود: مالکم لاترجون

لی البقاءَ کما خفتم علی الفناء ؟ چرا در حق من فنا را امید دارید بقاء مرا

نیز در نظر داشته باشید ! بعد از تفصیل مذکورات که در خبر نوشته شده هست

صادق آل محمد فرمود از رسول اکرم ص وارد شده که خدای تعالی اگر جسد مؤمن را

با مقراض تکه تکه بخواهد یا مؤمن را مالک شرق وغرب قرار بدهد هر دو بدون

تفاوت صلاح مؤمن است آنچه خدای مهربان وقادر بخواهد - مورد رضای

مؤمن همانست - حضرت ع پس از جوابگوئی بکج فهمی وکج اندیشی های

مخاطبین فرمود: بمن خبر دهید اگر همهٔ مردم آنچنانکه شما میگوئید زاهد و

تارک دنیا باشند پس مصرف صدقات وزکوات ونذورات وامور خیریه چه

اشخاصی باید باشند؟ سپس نصیحت فرمود که مؤدب بآداب الله باشید وعلم ناسخ ومنسوخ یاد بگیرید

دوازدهم در بحار الانوار از درّة الباهرة نقل شده که بحضرت رضا علیه السلام

عرض شد که انّ المأمون قد ردّ هذا الامر الیك وانت احقّ النّاس به الّا

انّه تحتاج ان یتقدّم منك تقدّمك الی لبس الصّوف وما یحسن لبسه

فقال علیه السلام ویحکم انّما یراد من الامام، قسطه وعدله اذا قال صدق

واذا حکم، عدل واذا وعد انجز قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللهِ الَّتِی اَخْرَجَ

لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) انّ الیوسف (ع) لبس الدّیباج المنسوج

بالذهب وجلس علی مُتّکات آل فرعون. - بحضرت رضا علیه السلام

عرض شد بهتر آنستکه شما لباس بشمی بنحوهٔ درا ویش بپوشی وآنچنان زندگی

بکنی که آنان میکنند زیراکه مأمون، خلافت ونیابت سلطنت را بشما واگذار

نموده است حضرت رضا فرمود: وای بر شما آنچیزیکه از امام اراده شده

قسط وعدل ومیانه روی میباشد - زمانیکه حرف زد، راست بگوید، وقتیکه

حکم براند بعدل وداد حکم بکند، زمانیکه وعده داد، بوعدهٔ خود عمل کند

بعد فرمود: خدایتعالی حلال فرمود برای بندگانش طیبات از رزق را آنگاه

بعد فرمود حضرت یوسف (ع) باآنکه پیغمبر بود لباس حریر منسوج وبافته شده بطلا میپوشید

واعلم انّ ظاهر قوله عليه السلام في خطبة الخامس والعشرون حيث قال:

اَما والله لاتذهب الايّام حتّى يحيي الله الموتى ويميت الاحياء ويردّ الله الحق الى اهله ويقيم دينه الذي ارتضاه لنفسه ونبيّه فابشروا ثمّ ابشروا - فوالله ما الحقّ الّا في ايديكم يدلّ على الرّجعة

- از ظاهر كلمات آنحضرت كه بيان ميفرمايد ردّ شدن حق باهلش ودين خدا پسندانه قيام وحكومت مينمايد، وميفرمايد بشارت باد شمارا، بازهم بشارت باد شمارا - قسم بخدا، حق در نزد واختيار شماست دلالت بر رجعت دارد. بحار الانوار جلد سيزدهم ص ٢٣١

واعلم يا اخي انّي لااظنّك ترتاب بعد ما مهّدتُ واوضحت لك في القول بالرّجعة التي اجمعت الشّيعة عليها في جميع الاعصار واشتهرت بينهم كالشّمس في رابعة النّهار حتى نظموها في اشعارهم واحتجّوا بها على المخالفين في جميع اعصارهم وشنّع المخالفون عليهم في ذلك واثبتوا في كتبهم واسفارهم منهم الرّازي والنّيسابوري وغيرهما ولولا مخافة التّطويل من غير طائل لاوردت كثيرًا من كلامهم في ذلك وكيف يشكّ مؤمن بحقيّة الائمّة الاطهار عليهم السلام

فيما تواتر عنهم في قرب من مائتي حديث صريح رواها نيف واربعون
من الثقات العظام والعلماء الاعلام في ازيد من خمسين من مؤلفاتهم كثقة
الاسلام الكليني والصدوق محمد بن بابويه والشيخ جعفر الطوسي والسيد المرتضى
والنجاشي وعلي بن ابراهيم وسليم الهلالي والشيخ المفيد والكراجي
والنعماني والصفار وسعد بن عبد الله وابن قولويه وعلي بن عبد الحميد
والسيد علي بن طاوس وولده صاحب كتاب زوائد الفوائد ومحمد بن علي بن ابراهيم
و فرات بن ابراهيم مؤلف كتاب التنزيل والتحريف وابي الفضل الطبرسي وابراهيم بن
محمد الثقفي ومحمد بن عباس بن مروان والبرقي وابن شهرآشوب والحسن بن سليمان
والقطب الراوندي والعلامة الحلي والسيد بهاء الدين علي بن عبد الكريم واحمد بن
داود بن سعيد والحسن بن علي بن حمزه والفضل بن شاذان والشيخ الشهيد
محمد بن مكي والحسين بن حمدان والحسن بن محمد بن جمهور العمي مؤلف كتاب
الواحد والحسن بن محبوب وجعفر بن محمد المالك الكوفي وطهر بن عبد الله و
شاذان بن جبرئيل وصاحب كتاب الفضائل ومؤلف كتاب العتيق ومؤلف كتاب
الخطب وغيرهم من مؤلفي الكتب - واذا لم يكن مثل هذا متواترا ففي اي شيء

یمکن دعوی التّواتر، مع ما روته کافّة الشّیعة خلفاً عن سلف وظنّی
انّ من یشکّ فی امثالها فهو شاکٌ فی ائمّة الدّین ولایمکنه اظهار ذلک
من بین المؤمنین فیحتال فی تخریب الملّة القویمه بالقاء مایتسارع الیه
الیه عقول المستضعفین و تشکیک الملحدین ، یریدون لیطفؤا نور الله
بافواههم والله مُتمّ نوره ولوکره المشرکون البحار جلد ۱۳ ص ۲۳۷

کنز : محمّد بن العبّاس عن جعفر بن محمّد بن مالک عن قاسم بن اسمعیل
عن علی بن خالد العاقولی بسنده قال قال ابوعبدالله ع فی قوله تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرّادفه) قال الراجفة الحسین (ع) والرادفة
علی بن ابیطالب (ع) واوّل من ینفض عن راسه التّراب ، الحسین بن علی فی خمسة
وتسعین الفا وهو قوله ؛ اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا والّذین آمنوا فی الحیوة الدّنیا
ویوم یقوم الاشهاد یوم لاینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللّعنة ولهم
سوء الدّار - بدانکه بعد از بیانات وکلمات مرحوم مجلسی طاب ثراه ونقل
اقوال جماعتی از محدّثین ، دیگر محلّی برای تردید در قول برجعت باقی نمانده
وخصوصاً بیان مرحوم مجلسی در جلد ۱۳ بحار ص ۲۳۱ که فرمود منکرین ائمّه معصومین

منكر رجعت میباشند نه غیر آنان - ایضاً توضیحاً وتأکیداً نقل میشود
عبارت محدث خبیر الشیخ حر العاملی در اول کتابش در رجعت که مسمی است
بایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة (کتابیست کم نظیر و مفید)
«وقد نقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق
الشيعة الاثنى عشرية على نقل احاديثها وروايتها وتاولوا معارضها
على شذوذ بالحمل على التقية اذ لا قائل بها من غير الشيعة الامامية
وذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل رواتها»
وايضاً قال فى اخر كتابه: «هذا قوة احاديث الرجعة وادلتها
كما ثبت فانها وصلت الى حد التواتر بل تجاوزت بمراتب فاوجبت القطع
واليقين بالرجعة واستحالة اتفاق رواتها على الكذب ولعدم قول احد
من العامة المخالفين للامامية بها ولعدالة اكثر رواتها ولصحة
طرق كثيرة من احاديثها - ولكون اكثر رواتها من اصحاب الاجماع
الذين اجتمعت الامامية على تصحيح ما يصح عنهم وللعلم القطعي بان كثيرا
من هذه الاحاديث كانت مروية فى اصول المجمع على صحتها التى عرضت

على الائمّة عليهم السّلام وقد امروا العمل بهما ولكثرة تصانيف علماء
الاماميّة فى اثبات الرّجعة الى الآن قال فقد ذكرنا فى هذه الرّسالة من
الاحاديث والآيات الدالّة على ذلك والادلّة ما يزيد على ستمائة وعشرين (٦٢٠)
وقال السيّد نعمت الله الجزائرى طاب ثراه : وقفت على ستمائة وعشرين
حديثا فى هذا الباب ورواتها فيما تواتر عنهم فى قريب من نيف واربعون
من الثقات العظام والعلماء الاعلام فى ازيد من خمسين من مؤلفاتهم
كثقة الاسلام الكلينى والصّدوق والمرتضى والشيخ المفيد الى اخرهم الذين
مضبوط ومرقوم فى كتبهم حشرهم الله مع الائمّة الاطهار عليهم السلام
وقال علم الهدى سيد مرتضى انّ الذى تذهب الشيعة الاماميّة ان الله تعالى
يعيد عند ظهور امام الزّمان المهدى عليه السلام قوما ممن كان قد تقدم موته
من شيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعاونته ومشاهدة دولته -
ويعيد ايضا قوما من اعدائهم لينتقم منهم فيلتذوا بما يشاهدون
من ظهور الحق وعلو كلمة اهله - والدلالة على صحة هذا المذهب
انّ الذى ذهبوا اليه ممّا لا شبهة على عاقل فى انّه مقدور لله تعالى

غیر مستحیل فی نفسه و المنکرون یقول انهما محال ولا یعتقدون بقدرة الله

و اذا ثبت جواز الرّجعة و دخولها تحت المقدور فالطریق الی اثباتهما

اجماع الامامیّة علی وقوعها فانّهم لا یختلفون فی ذلک واجماعهم

حجة لدخول قول الامام علیه السلام الخ

توضیح اینکه پس از بیان کلماتی در حول موضوع رجعت و مقدار حدیث

در تواتر آن، حکم مینماید که قول برجعت صحیح بوده و اجماع مذهب

شیعه اثنی عشری هم حاکم بر صحت آنست بدون اضطراب و تزلزل

حتی آنکه «داعی» زمانیکه در قم مشغول تحصیل بودم روزی را در مسجد بالاسر

محل تدریس مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبد الکریم حایری طاب ثراه

برای تدریس حضور داشتم - پس از اتمام درس، سؤال و استفتائی در صفحه

بزرگی از طهران بحضرتشان آوردند - سؤال شده بود که حضرت آیت الله شما

برجعت قائلید؟ ایشان فرمودند: بنویسید در حاشیهٔ استفتاء آری

بلی من قائل برجعت میباشم و این اعتقاد مختص مذهب اثنی عشری است

یعنی غیر از شیعیان کسی یا کسانی اعتقاد باین اصل اصیل ندارند!!.

اعلم ان القرآن الکریم قد نطق فی مواضع کثیر بلقائہ تعالیٰ فانہ

قرۃ عین الناظرین وغایۃ آمال المشتاقین العارفین بعین البصیرۃ ومنہم:

(١) فمن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا — اخر کہف

(٢) قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتیٰ اذا جاءتہم الساعۃ بغتۃ — انعام ٣١

(٣) ثم اٰتینا موسی الکتاب تماماً علی الذی احسن وتفصیلاً لکل

شیءٍ وھدیً ورحمۃً لعلہم بلقاء ربہم یؤمنون — انعام ١٥٤

(٤) ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوۃ الدنیا الآیۃ — یونس

(٥) من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لاٰت وھو السمیع العلیم — عنکبوت ٥

(٦) اولم یتفکروا فی انفسہم ما خلق الله السمٰوات والارض وما بینہما

الا بالحق واجلٍ مسمیً وان کثیراً من الناس بلقاء ربہم لکافرون — الروم ٨

(٧) ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوۃ الدنیا واطمانوا بہا و

الذین ھم عن اٰیاتنا غافلون — یونس ٨

(٨) واذا تتلیٰ علیہم اٰیاتنا بینٰتٍ قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآنٍ غیر ھذا — یونس ١٥

(٩) وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملٰئکۃ الآیۃ — فرقان ٢٢

(١٠) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ العنکبوت ٢٣

(١١) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ البقره ٤٦

(١٢) يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ الانشقاق ٦

ثمّ اعلم ان اکثر المفسرین ذهبوا الی ان المراد من اللقاء ثواب اعمال العبد او عقابها وکانه نشاء ذلك من توهم القوم ان اللقاء بمعنی الرؤیة بالابصار ولکنهم لم یتوجهوا ان المراد من اللقاء لیس الا الرؤیة القلبیه کما قال امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب حبر قال له یا امیر المؤمنین هل رأیت ربك حین عبدته؟ فقال علیه السلام ویلك ماکنت اعبد ربا لم اره! وقال کیف رأیته؟ قال لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان

پس از بیان آیات لقاء بعضی لقاء الله را دیدن با بصر وچشم گمان کرده اند وغافل که لقاء الله بصری نیست بلکه بصیرتی وقلبی وایمانی است

همانطوریکه امیرمؤمنان علیه السلام درجواب آنشخص فرمود که لقاء نیست مگر رؤیت قلبیه و رؤیت با بصر را نفی فرمودند که لاتدرکه العیون بمشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان - ولاتغنی من اللقاء بکنهه تعالی فان معرفته بالاکتناه لاتتیسر لما سواه وذلک لان المعلول لایری علته الا بمقدار سعة وجوده والمعلول ظل علته وعکسها والظل مرتبة ضعیفة من ذی ظل ولذا قالوا ان العلم بالعلة من العلم بالمعلول علم بالعلة من وجه یعنی انه علم ناقص بالعلة بقدر ظرف المعلول سعةً وضیقاً لایحیطون به علماً وعنت الوجوه للحی القیوم پس، مراد از لقاء الله، لقاء بکنه نیست زیرا که محالست غیر از خدا، کنه خدا را بشناسد زیرا که معلول ممکن نیست که علت خود را بشناسد - بطوریکه اجمالاً بیان شد.

مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خود فرموده است که مراد از معرفت الله اطلاع بر نعوت وصفات جمالیه وجلالیه او تعالی بقدر طاقت بشریت است واما اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه را ملائکه وانبیاء

انتظار ندارند چه رسد بغیر آنان و کافیست قول رسول اکرم صلّی الله علیه و آله

که فرمود "ما عَرَفْناكَ حقّ معرفتكَ" و در روایت که خدای تعالی

همانگونه که از ابصار، چشمهای ظاهری محجوبند، همان نحو از عقول

هم در حجابند، ملاء اعلی در طلب اویند همانگونه که شما در جستجویش

میباشید پس نباید توجه کرد بکسیکه گمان میکند رسیده است بکنه حقیقت

مقدسهٔ اِله بلکه باید در دهانش خاک ریخت زیرا که یقیناً بگمراهی افتاده

و ضلالت دیگران را هم، موجب میشود وکلّما تصوّره العالم الرّاسخ فهو من حرم

الکبریاء بفراسخ - فرسنگها از حرم حرمت معرفت حضرتش بدور است و نهایت

چیزیکه بفکر عمیق او رسیده، نهایت رقّت فکر اوست چه خوش سروده:

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تست، الله نیست

وفی کلام الامام ابیجعفر الصادق (ع)، اشارة الی هذا المعنی حیث قال: کلّما

میّزتموه باوهامکم فی ادقّ معانیه، فهو مخلوق لکم و مصنوع مثلکم

و مردود الیکم - هرچه را شما تمیز دادید باوهام و خیالات خودتان

که آنرا خدا بدانید آن شئ، مخلوق شماست و ساختهٔ همانند شما است و بشما بر میگردد

و بعد میفرماید: وشاید مورچه گمان کند که حضرت احدیت دو شاخ
دارد زیرا که شاخها برای او کمال محسوب میشود انتهی
مولی جلال دوانی فرموده این کلام بسیار دقیق و صادر از مصدر تحقیق و
تدقیق است وسرّ این مطلب آنستکه توقف دارد بر معرفت خدا بحسب وسع و
طاقت، لذا مکلف شدند که حضرتش را بصفات بشناسند با سلب نقایص
وچون انسان واجب بالغیر بوده عالم و قادر و مرید و حیّ و متکلّم و سمیع و
بصیر است مکلّف شدند باعتقاد این صفات در حق حضرت احدیت با سلب
نقایص منسوبه بانسان باینکه اعتقاد کنند که انّه تعالی واجب لذاته لا
لغیره، عالمٌ بجمیع المعلومات، قادرٌ علی جمیع الممکنات وهکذا سایر صفات
ومکلّف نشده است باعتقاد صفتی برای حضرتش که مثل او یافت نشده و اگر
مکلّف شده بود باو ممکن نبود تعقل او بالحقیقه وهمین یکی از معانی قول رسول الله
که فرموده مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه میباشد - هر کس خودش را
شناخت. پروردگارش را شناخته است انتهی
بحث در وحدت وجود: که برای او چهار معنی نموده اند:

اوّل آنکه توهّم نموده‌اند وجود شخص واحد، منحصر در فرد است که
که واجب بالذّات است و نیست برای مفهوم وجود مصداقی دیگر
و موجودات دیگر مانند آسمان و زمین و حیوانات و نباتات و نفس
و عقل همه وهم و اعتباری و اظلال هستند اشیاء نیستند مگر مانند آب دریا
و امواج او، زیراکه این امواج مختلفه در بزرگی و کوچکی نیستند مگر آب
دریا، الّا آنکه امواج دریا و کثرت آن، شخص را بخیال و توهّم میاندازد که
غیر آبست و این توهّم مخالف با کثیری از قواعد عقلیهٔ حکمیه میباشد
زیراکه این توهّم باعث میشود نفی و سلب علیّت حق متعال را و نفی معلولیت
ممکنات و عدم احتیاج ممکنات را رأساً بعلّت، بلکه نفی ممکنات است.

و مرحوم حاجی سبزواری رضوان الله تعالی علیه فرموده، مغالطه ناشی از آنستکه
خلط کردند ماهیّت را بهویّة و اشتباه ماهیّت من حیث هو بحقیقته
و ندانستند که وجود نزد آنان اصل و اصیل است پس چگونه میشود هویّت
و حقیقت نزد آنان اعتباری باشد یا چگونه ممکن است جهت نورانیّت از
هر شیء که وجه الله است، اعتباری باشد و حضرات عرفا و بزرگان این فن

میگویند: ملک و فلک و انسان و حیوان و غیرهم از مخلوقات اعتباریه
هستند و اراده مینمایند شیئیات ماهیات غیر متأصله را.

و اهل اعتبار بفهمشان نرسیده که ماهیات موجوده بما هی موجوده را میگویند
نظیر اینمطلب: زمانیکه گفتی انسان مثلاً وجود و عدمش مساوی است
اراده مینماید بشیئیت ماهیت انسان و نحوه انسانرا ولیکن آنکه اهل اصطلاح
نیست گمان میکند انسان موجود در حال وجود یا بشرط وجود را و غافل است که
حال وجود یا بشرط وجود، محفوف بضرورتین است و این دو نسبت متساوی است
زیراکه سلب شیئ از نفس خود محالست و ثبوت شیئ بر نفس خود واجبست
و از این تحقیق و بیان ما روشن شد که آنچه بعضیها توهم نموده اند که وجود
با بودنش عین واجب و غیر قابل برای تجزی و انقسام، هر آینه بسط پیدا
کرده بر هیاکل موجودات و ظاهر شده در آنها و چیزی از اشیاء خالی نیست
از وجود بلکه حقیقت و عین اوست و امتیازات و تعینات و تشخصات
اعتباریه است و مثل زده اند بدریا و ظهورش در امواج متکثره با یک
حقیقت بیش نیست این توهم سزاوار و وارد نیست مگر آنکه بگوئیم:

مثال دریا، ظهورش درصورت امواج متکثره محمول برظاهر نبوده بلکه مراد
شدت افتقار ما سوی الله تعالی بحضرت احدیت است زیراکه همه موجودات
قائم بحضرتش هستند مانند موج دریا، بدریا !!

معنی دوم آنکه مراد از وحدت وحدت سنخیت است نه وحدت شخصیه - یعنی آنکه اعلی
مرتبه وجود کالاول تعالی متحد با او - در مرتبه، واضعف موجودات مانند
جسم و هیولی در سنخ اصل حقیقت وجود وتفاوت وتمایز وشدت وضعف
ونقص وکمال و تفاوت شئون وجود از حیات وعلم و قدرت ونحو اینها.
وبالجمله مابه الامتیاز عین مابه الاشتراك باشد واهل حکمت این معنی را
نامیده اند بوحدة سنخیته واشتراك معنوی در وجود واین رای فهلویون است
که حاجی سبزواری بنظم فرموده است الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک تعم
واکثر محققین براین طریق رفته اند وگفته اند صدور معلول از علت براین
مبنی است زیراکه موجودات اگر متباین ازهم و باصطلاح حقایق متباینه
باشند مفاسد زیادی لازم می آید ازانجمله آنکه ما سوی الله نباید آیات و نشانه های
حضرت احدیت بوده باشند زیراکه سنخیت علت ومعلول حکم عقلی است وتشکیک وری...

درآن نیست واگرچنین نباشد ، لازم میآید وجود علّت تامّ برای وجود معلول
نباشد وظاهرًا آنان مشائیّون هستند .

معنی سوم معروفست بوحدت شخصیّه بمعنی آنکه وجود واحد کثیر است یعنی
با بودنش واحد شخصی ، کثیر است واین کثرت وتعدّد واختلاف آثار درآن
منافاتی با وحدت ندارد زیراکه وحدت از غایت ونهایت سِعه واحاطه اش
مشتمل برجمیع کثرات واقعیّه بوده ووجود حقیقیّهٔ واحده حائز کمال وحدتیت
که تقابل باکثرت ندارد واو وحدت ذاتیّه است وکثرت ظهورات وصور آنها
قَدح نمیکنند در وحدت ذاتی آنها - واز این وحدت تعبیر میکنند بوحدت
درعین کثرت وکثرت درعین وحدت ومثال زده اند بنفس ناطقهٔ انسانیّه
زیراکه هر انسانی شخص واحدی است بالضّرورة ونفس ناطقه با آنکه واحد
بالشّخص است ولیکن عین جمیع قوای ظاهریّه وباطنیّه خویش است واین
قوی با آنکه کثیره است ولیکن عین نفس ناطقه است که واحده بالشّخص مبیّن شد
صدر المتألّهین قدّس سرّه در اسفار فرموده که نفس انسانی مقام معلوم درهویّت
ندارد کما اینکه درجهٔ معیّنه در وجود هم (مانند سایر موجودات طبیعیّه ونفسیّه

عقلیه که برای هر یک مقام معلومی میباشد) ندارد - بلکه نفس
انسانی، دارای مقامات و درجات متفاوته و نشاآت سابقه ولاحقه است
و در هر مقامی، عالمی و صورت دیگری دارد ونعم ما قال الحافظ (قده)

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال	با که گویم که در این پرده چها می‌بینیم

و معنی چهارم : تعقل میشود معنی وحدت بروجه ادق والطف از وجوه
متقدمه واعلی وارفع از آنها - و اخلاص در عبادت مقدمه حصول این مقام است
و نردبان برای این منظر رفیع عقلاً ونقلاً مراقبه و حضور است برای کسیکه
مستعد برای رسیدن باین مرتبه عالیه میباشد زیراکه (اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) پاداش این چنین نیکبختان مستعد است
به بیان واضحتر آنکه شبهه‌ئی نیست در وجود کثرت و تعدد واختلاف انواع
واصناف وافراد - و خدای قدیر علیم، جلت عظمته در ایجاد ممکنات مختلفه
و تکوین آنها، تجلی و ظهور فرمود بحیات و قدرت و علم و اراده و مشیت
نحوه متکلم فصیح در کلامش و مانند ظهور عاکسی مثل انسان در مرائی
متعدده جنساً، لوناً، شکلاً، جهةً، عِظَماً، صِغَراً، صافیاً و کدوتاً.

وشبهه نیست که اینها، ظهورات‌اند نه وجود حضرت احدیت زیرا که
ممتنع است که وجود حضرتش در آنها حلول کند و با آنها اتحاد داشته باشد
و بدینطریقست «بیان» و «تکلم» در متکلم و در کلامش، پس موحد حقیقی
زمانیکه ساقط کرد اضافات را و نظر نکرد باعیان ممکنات و جهات کثیرهٔ آنها
مگر آنکه تجلی و ظهور قدرت و صفات کمالیه را در نظر گرفت و فراموش نکرد
لقاء الله تعالی شأنه العزیز را و فانی در اینمعنی بود، آنزمان مرزوق نزد
پروردگار خود بوده و نه بیند مؤثری جز مؤثر حقیقی و در این مرتبه و مقام
تمام موجودات، از آسمان و زمین، از غیب و شهادت را مرتبط با یکدیگر دانسته
مانند ارتباط و اتصال اجزاء بدن انسانی که در عین استقلال، تام الارتباط
با همدیگرند — روی الصدوق در باب رد بر ثنویه و زنادقه
از هشام بن حکم: قال قلت لابی عبدالله ع ما الدلیل علی ان الله واحد؟
قال اتصال التدبیر و تمام الصنع — راوی گفت از حضرت صادق سؤال کردم
دلیل بر وحدت ذات مقدس اله چیست؟ فرمود ارتباط و اتصال تدبیر — بهم پیوستگی
لطیف و شگفتی که با تقدیر اله در تمام آفرینش هست دلیل بر وحدت صانع آنها

زیرا که لو کانَ فیهما آلِهَةٌ اِلّا اللهُ لَفَسَدَتا - صدق الله العلی العظیم

بدانکه در معنی چهارم وحدت گفته میشود که از بیانات سابقه دانستی که مراد
از وحدت وجود آنچه یکی جهال توهم کرده اند، نیست زیرا که نتوانستند
جمع نمایند بین این جملهٔ توحیدیه را که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند که
انّ الجمع بلا تفرقة زندقة والتفرقة بدون جمع تعطیل والجمع
بینهما توحید - مرحوم حکیم عارف قمشه‌ئی در بیان حدیث فرموده
طائفه‌ئی از صوفیه هستند که قائلند که وجود حقیقت واحده است و تکثّر
ندارد و تشأن ندارد وآنچه ما، در خارج ملاحظه مینمائیم موهومات و
اباطیل است - واین عقیده - زندقه است ونفی خدای تعالی
وطایفه دیگر قائلند که ممکنات موجودات متکثّره بوده، جاعل وفاعل
خارجی ندارند ووجود مطلق، متحّد با آنان بلکه عین آنان است واین حرف هم
باطل ولازمه‌اش تعطیل است زیرا بنا براین قول، ممکنات، معطی وجود ندارند
ونفس شئ هم، مُعطی وموجد خود شئ نخواهد شد که صادق آل محمّد فرمود
والتفرّقه بدون الجمع تعطیل، سپس فرمود: الجمع بینهما توحید.

ایضاً از آنچه خبر داده میشود و از او اثر صادر میگردد وجود است
و غیر او، لیس محضست و عدم صرف و باطل بالذات، و ما لیس بشیء لیس بشیء
و زمانیکه نظر کنی در اشیاء ممکنه خواهی یافت که ظهور آنان بوجود است
و اگر وجود نبود ظهوری نبود تا چه برسد کاثری باشد. زمانیکه وجود
تحقق پیدا کرد، تابع اوست، اثر لاینفک او. و میباید از برای ماهیت دو اعتبار
یکی وجود و دیگر حد و ماهیت. پس وجودات میگردند محدود و مقید. و این
قیود نامیده میشوند باسماء لفظیه و گفته میشود این زمین است، این آفتاب است
و این فلک است و غیر ذلک. و کذلک حدود هم تعبیر از او میشود در کتب حکمیه
بلکه در جوامع روایات بالماهیة. و چون برای حضرت احدیت حد
نیست لذا دانسته نشود برای او تعالی ماهیت.

در باب نفی جسمیت و صورت و تشبیه مجلسی مرحوم از روضة الواعظین
روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده که مردی خدمت حضرتش آمد و عرض کرد
أَیْنَ المعبود فرمود: نگو أَیْنَ؛ زیراکه هو أَیَّنَ الاین و نباید گفته شود
کَیْفَ وهو کَیَّفَ الکیف و نباید گفته شود ماهُوَ؟ چونکه حضرتش خلق

ماهیت فرموده است وتعبیر ماهیت در کتب قدما بلکه در روایات
زیاد است - و در روایت فرموده شیخ جلیل، صدوق در تفسیر سورهٔ قل هو الله
باسناده از وهب ابن وهب القرشی گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که از
فلسطینی‌ها آمدند خدمت حضرت باقر ع و سؤالاتی کردند و پاسخ شنیدند تا اینکه
از الصمد پرسیدند، فرمود الصمد پنج حرفست اول الف که دلیل بر انیت
او تعالی است وهو قوله عزوجل شهد الله انه لا اله الا هو وتفسیر الا هو
الذی اله الخلق عن درك ماهیته وکیفیته بحس او وهم زیرا که نفی فکر
کرد در ماهیت - ماهیت باری تعالی اله فیه وتحیّر - والماهیات باسرها
ظاهرة بالوجود - پس، آنها نور الذات نیستند بلکه لیس محض وظلمت خالص‌اند
نور آنان بغیر خودشان است و او، وجود است وچونکه برای حضرت احدیت
حد ونهایتی نیست پس، در آن حضرت ماهیت تصور ندارد که مجانس مخلوقاتش
باشد - و در حدیث است: ربنا نوری الذات، قادر الذات، عالم الذات
در توحید از جابر جعفی از ابی‌جعفر علیه السلام است که فرمود ان الله نور لا ظلمة
فیه وعلم لا جهل فیه وحق لا باطل فیه - راوی گوید من خارج شدم از

از فرزند حضرت (باقر علیه السّلام) در صورتیکه دانا ترین اشخاص بودم بتوحید

بیان و نقل اذکار از خزنهٔ علم الله عزّ وجلّ

بدانکه کسانیکه سعی دارند لقآء الله تعالی را و آرزومند ند رسیدن باین مرتبهٔ و
مقام عالیه را - راه توسّل، خواندن ادعیهٔ ائمّهٔ هدی علیهم السّلام است من جمله
مناجات حضرت امیر مؤمنان علیّ علیه السلام است که سیّد بن طاوس در اقبال و دیگران
نقل نموده اند و این مناجات که در شهر شعبان خوانده میشود اینست :

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمَعْ دُعَآئِی اِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمَعْ نِدَآئِی اِذَا
نَادَیْتُكَ وَاَقْبِلْ عَلَیَّ اِذَا نَاجَیْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْكَ وَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْكَ
تا میرسد باینجا که عرض میکند اِلٰهِی هَبْ لِی كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَیْكَ وَاَنِرْ
اَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَآءِ نَظَرِهَا اِلَیْكَ حَتّٰی تَخْرِقَ اَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ
فَتَصِلَ اِلٰی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَتَصِیرَ اَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ
تا آنکه فرماید : اِلٰهِی اِنْ اَنَامَتْنِی الْغَفْلَةُ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِلِقَآئِكَ فَقَدْ
نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَآئِكَ تا آنکه فرماید : وَاَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّكَ
الْاَبْهَجِ فَاَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَمِنْكَ خَآئِفًا مُرَاقِبًا یَا ذَا الْجَلَالِ

والاکرام وصلی الله علی محمد رسوله وآله الطاهرین

و در دعاء عرفه مولی الکونین حضرت ابیعبدالله الحسین سلام الله علیه

میفرماید : اِلهی تَرَدُّدی فِي الآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ المَزارِ فَاجْمَعْنی عَلَیْکَ

بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنی اِلَیْکَ ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فی وُجُودِهِ

مُفْتَقِرٌ الیک اَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ

هُوَ المُظْهِرَ لَکَ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ اِلی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَمَتی

بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الآثارُ هِیَ الَّتی تُوصِلُ اِلَیْکَ ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ

عَلَیْها رَقیباً وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصیباً

اِلهی اَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ اِلَی الآثارِ فَارْجِعْنی اِلَیْکَ بِکِسْوَةِ الاَنْوارِ وهدایة

الاِسْتِبْصارِ حَتّی اَرْجِعَ اِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ اِلَیْکَ مِنْها مَصُونَ

السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ اِلَیْها وَمَرْفُوعَ الهِمَّةِ عَنِ الاِعْتِمادِ عَلَیْها اِنَّکَ عَلی

کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ - اِلهی هذا ذُلّی ظاهِرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَهذا حالی

لا یَخْفی عَلَیْکَ ، مِنْکَ اَطْلُبُ الوُصُولَ اِلَیْکَ وَبِکَ اَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ

فَاهْدِنی بِنُورِکَ اِلَیْکَ ، وَاَقِمْنی بِصِدْقِ العُبُودِیَّةِ بَیْنَ یَدَیْکَ اِلهی

عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ وَصُنّي بِسِتْرِكَ الْمَصُونِ اِلٰهي حَقِّقْني بِحَقائِقِ اَهْلِ الْقُرْبِ وَاسْلُكْ بي مَسْلَكَ اَهْلِ الْجَذْبِ تا آنجا که میفرماید

... وانت الّذي تَعَرَّفْتَ اِلَيَّ في كُلِّ شَيْءٍ فَرَاَيْتُكَ ظاهِراً في كُلِّ شَيْءٍ وَاَنْتَ الظّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ يا مَنِ اسْتَوىٰ بِرَحْمانِيَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَيْباً في ذاتِهِ مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ وَمَحَوْتَ الْاَغْيارَ بِمُحيطاتِ اَفْلاكِ الْاَنْوارِ يا مَنِ احْتَجَبَ في سُرادِقاتِ عَرْشِهِ اَنْ تُدْرِكَهُ الْاَبْصارُ ....

بدانکه سالک سبیل لقاء دوست، عاکف حرم حضرتش نتواند شد مگر آنکه سرود محبّت ترنّم کند و سخن سرّ سویدای دل را زمزمهٔ گوش هوش خود بنماید و غریب اینست که پیشوایان نازنین معصوم ما، باشارهٔ غیبی این مفتاح جود را یافته اند و این دعاهای عالیة المضامین غنی ترین و اساسی ترین عرفان حقیقی را به متحرّی و جوینده، یادداشت میدهد - بتعبیر فیاض لاهیجی (ره)

بوی گل خود بچمن راهنما شد نخست ورنه بلبل چه خبر داشت که گلزار کجاست!

غرض اینست که دعاها و اذکار ائمهٔ اطهار علیهم السّلام زادِ راه و قوّتِ قوّت دل سالک است و از آنجمله است مناجات خمس عشرة که در مناجات الخائفین میفرماید:

وَلَيْتَنِي عَلِمْتُ اَمِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي وَبِقُرْبِكَ وَجِوَارِكَ خَصَصْتَنِي

فَتَقَرَّ بِذٰلِكَ عَيْنِي وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِي الیٰ ان قال اِلٰهِي لَا تُغْلِقْ

عَلٰى مُوَحِّدِيكَ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ اِلٰى

جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ الخ وهمچنین در مناجات الراغبین میفرماید

اِلٰهِي اِنْ كَانَ قَلَّ زَادِي فِي الْمَسِيرِ اِلَيْكَ فَلَقَدْ حَسُنَ ظَنِّي بِالتَّوَكُّلِ

عَلَيْكَ وَاِنْ كَانَ جُرْمِي قَدْ اَخَافَنِي مِنْ عُقُوبَتِكَ فَاِنَّ رَجَائِي

قَدْ اَشْعَرَنِي بِالْاَمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ الیٰ ان قال وَاِنْ اَنَامَتْنِي الْغَفْلَةُ

عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ نَبَّهَتْنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِكَ وَآلَائِكَ

الیٰ ان قال اَسْئَلُكَ بِسُبُحَاتِ وَجْهِكَ وَبِاَنْوَارِ قُدْسِكَ وَاَبْتَهِلُ اِلَيْكَ

بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ وَلَطَائِفِ بِرِّكَ اَنْ تُحَقِّقَ ظَنِّي بِمَا اُؤَمِّلُهُ مِنْ

مِنْ جَزِيلِ اِكْرَامِكَ وَجَمِيلِ اِنْعَامِكَ فِي الْقُرْبٰى مِنْكَ وَالزُّلْفٰى

لَدَيْكَ وَالتَّمَتُّعِ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ وهمچنین در مناجات المطیعین لله میفرماید

اَللّٰهُمَّ احْمِلْنَا فِي سُفُنِ نَجَاتِكَ وَمَتِّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَاَوْرِدْنَا

حِيَاضَ حُبِّكَ وَاَذِقْنَا حَلَاوَةَ وُدِّكَ وَقُرْبِكَ الخ

و در مناجات المریدین بعد از فرازهائی میفرماید وَلِقَاؤُكَ قُرَّةُ
عَيْنِي وَوَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي وَإِلَى
هَوَاكَ صَبَابَتِي وَرِضَاكَ بُغْيَتِي وَرُؤْيَتُكَ حَاجَتِي وَجِوَارُكَ طَلَبِي
وَعِنْدَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي وَشِفَاءُ غُلَّتِي وَبَرْدُ لَوْعَتِي وَكَشْفُ كُرْبَتِي
فَكُنْ أَنِيسِي فِي وَحْشَتِي الخ و در مناجات المحبین میفرماید
إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ
ذَا الَّذِي أَنِسَ بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى عَنْكَ حِوَلًا إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ
اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوِلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لِوُدِّكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوَّقْتَهُ
إِلَى لِقَائِكَ وَرَضَّيْتَهُ بِقَضَائِكَ وَمَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ
و در مناجات العارفین میفرماید : فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ
يَأْوُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَمِنْ حِيَاضِ
الْمَحَبَّةِ بِكَأْسِ الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَعُونَ تا آنجا که میفرماید وَتَيَقَّنَتْ
بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ الخ
پس، سالک سبیل لقاء الله تعالی با این چنین مضامین، مزد بار معرفت لازم داد

بدانکه عروج انسان بمعارج عالیه ممکن نیست مگر با دو بال نظری

وعملی وانیمعنی آنستکه حضرت اقدس احدیت فرموده: لَیسَ لِلانسانِ اِلّا ما سَعی

وَاَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُری و آیات دیگر درانیمعنی و بدانکه لیس الخبر

کالمعاینه - مرتبهٔ علم الیقین غیر از مرتبهٔ عین الیقین است وهمچنین مرتبهٔ

حق الیقین برتراست از دو رتبهٔ مذکور وهکذا ...

شیخ الرئیس (قدّه) در آخر نمط نهم از کتاب اشارات خود فرموده است: کسیکه

دوست دارد درجات ترقی وتعالی را بشناسد باید دقت کند که اول اهل

مشاهده شده نه اهل مشافهه وصحبت و پس از اهل واصلین شده نه از

اهل سامعین وخواجه نصیر طوسی (قدّه) بعد از کلام در درجات

فرموده بدانکه عبارت از این درجات غیر ممکنست زیرا که عبارات موضوعند برای

معانی که اهل لغات تعیین نموده وضبط وثبت شده بعداً تذکر وتفاهم وتعلیم

وتعلّم حاصل گشته واما آن معانی وحقایقی را که نمیرسد باو شخص مگر غایب

از ذاتش گردد، ممکن نیست برای او لفظ وضع شود فضلاً آنکه از او تعبیر شود

وکما آنکه معقولات درک نمیشوند باوهام وموهومات درک نمیشوند بخیالات

ومتخیّلات درک نشوند بحواس خمس وکذلك چیزیکه شأنش آنستکه درک شود بعین الیقین باعلم الیقین معاینه نشود وچیزیکه شأنش آنستکه درک شود بحق الیقین باعین الیقین درک نشوند پس واجبست برکسیکه اراده دارد این درجات را باید جدّیت کند در وصول بعیان بدون انکه آنهارا با برهان ثابت نماید .

ومیسر نیست وصول بلقاء الله تعالیٰ مگر بعمل صالح واخلاص در عبادت همچنانکه در ایات کریمه بدان اشاره شده است .

وبدانکه معرفت نفس، نردبان بمعرفت پروردگار است لذا فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربّه ودر خبر مرویّ از امیر مؤمنان علیّ علیه السلام کما فی القبانی من الفیض واُخری از صادق آل محمّد علیهم السّلام در مجلی لابن جمهور « الصّورة الانسانیّه اکبر حجج الله علیٰ خلقه وهی الکتاب الّذی کتبه بیده وهی الهیکل الّذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالم وهی المختصر من اللّوح المحفوظ وهی الشّاهد علی کلّ غایب وهی الحجّة علیٰ کلّ جاحد وهی الطّریق المستقیم الیٰ کلّ خیر وهی الجسر الممدود

بين الجنة والنار - مخفی نماند که این خبر شریف حاوی

رازهای عمیق علمی و فلسفی در مسائل معرفت الروح اسلامی میباشد

در بیان مرحوم عارف متقی حاج میرزا جواد آقا ملکی

در موضوع لقاء الله تعالی شأنه در رساله لقاء الله (ره)

.... ان الانسان له عوالم ثلاثة عالم الحس والشهادة وهو عالم الطبيعة

وعالم الخيال والمثال وعالم العقل والحقيقة فمن جهة انيته الخاصة انما

بدئت من عالم الطبيعة كما في الآية الكريمة المباركة وبدء خلق الانسان

من طين - صار عالمه هذا له بالفعل وعرف نفسه وحقيقته بعالمه

هذا بل لو سمع من عارف او عالم عالميه الآخرين انكره بل لو اخبره احد

بصفات عالمه العقلي لكفره وذلك لان عالمه الطبيعي له بالفعل و

عالميه الآخرين بالقوة ولم ينكشف له بالكشف التام الا عالم الطبيعة

وآثار من عالم المثال وشئ قليل من عالمه العقلي والآء الضلال انه من جهة

اختلاط آثار العالم المثالي واشراق بعض آثار العالم العقلي اخطاء في معرفة

عالمه الطبيعي ايضا فكيف كان فانيته الانسان انما هو بعالمه العقلي

والّا فهو مشترک مع سایر بنی جنسه من الحیوان فی عالمیه الآخرین
و ان کان عالماه الآخران ایضاً من جهة المرتبه اشرف من عالمی سایر
الحیوانات و بهذه العوالم الثّلاثة و ترتیبها وقع التّلویح بل التّصریح
فی دعاء سجدة لیلة النّصف من شعبان عن النّبیّ صلّی الله علیه و آله
حیث قال: وسجد لک سوادی و خیالی و بیاضی
و بالجمله فعالمه الحسّی عبارة عن بدنه الّذی له مادّة و صورة عالمه
المثالی عبارة عن عالمه الّذی حقائقه صور عاریة عن المواد عالمه
العقلی عبارة عن عالمه الّذی هو حقیقته و نفسه بلا مادّة و لا صورة
و لکلّ من هذه العوالم لوازم و آثار خاصه لازمة لفعلیتها -
فمن انغمر فی عالم الطّبیعة و تحقّقت بآثارها و تحرّکت بحکمها و ضعفت
فیه آثار عالمه العقلی فقد اخلد الی الارض و صار موجوداً هو حیوان
بل اضل من الحیوان کما هو الصّریح فی قوله تعالی اولئک کالانعام
بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون [اعراف]
اجمالاً اینکه برای انسان سه عالمست (۱) عالم حس و شهادت (۲) عالم خیال و مثال

(۳) عالم عقل و حقیقت ... بر از جهت خاصه اش که ابتداء از عالم طبیعت

گرفته همچنانکه در آیه کریمه است: وَبَدَءَ خَلْقَ الانسانِ مِن طین، اینعالم

از آن او شده بالفعل و معرّفی نموده نفس و حقیقت خود را باینعالم بلکه

اگر بشنود از عالمی یا عارفی، آن دو عالم دیگر را (از شدت انس باینعالم)

انکار مینماید، بلکه اگر کسی خبر دهد او را بصفات عالم عقلی، او را

تکفیر مینماید و علت تکفیرش فعلی بودن - فعلیت داشتن اینعالم، و

بالقوه بودن دو عالم دیگر است و منکشف نشده برای او، بکشف تام

مگر عالم طبیعی و مادّی و چیزی مختصر و قلیل از عالم عقلی و مخفی نماند که

انسانیت منحصر است بعالم عقلی و الّا او مشترک است با سایر ابناء جنس

خودش با حیوان در دو عالم دیگر - و باین سه عالم و ترتیبشان

واقع شده تلویح بلکه تصریح در دعاء سجده نصف شعبان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله

که فرموده است (سجد لك سوادی وخیالی وبیاضی) و بالجمله عالم حس او

عبارتست از بدن آنچنانی که برای او مادّه و صورت است و عالم مثالی او عبارتست

از عالمیکه حقایقش صُوَر عاریه از موادّ است و عالم عقلی او عبارتست از عالمی

که آن عالم حقیقت نفس و عقل است بدون ماده و صورت - و برای هر
یک از این عوالم - لوازم و آثار خاصّه است مخصوص فعلیّت آنان پس کسیکه فرو
رفته در عالم طبیعت و واقع در گرداب دوران اینعالم گشت و متحقق بآثار
او و متحرک بحرکات عالم حسی شد - آثار عالم عقلی در او ضعیف شده و
لاجرم در مراض طبیعت ماندگار جاوید هستند، ترقی ندارند در حیوانی
خویش و بلکه بدتر از حیوان، روزگار میگذرانند همانطوریکه خدای متعال
در کتاب کریمش یادداشت میدهد که (اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک
هم الغافلون) واما کسیکه ترقی کرد بعالم عقلی و غالب شد آثار آن عالم
بر آثار عالم طبیعی و خیالی و حاکم در مملکت وجودش فقط عقل شد [illegible]
نمیکشد، میشود موجود روحانی حتی آنکه تکامل در سیر عالم عقلانی برایش
حاصل و منکشف شود برای او حقیقت خود و نفس خود و روح خود [illegible]
زمانیکه رفع شد از او حجب ظلمانیه بلکه حجب نورانیت و نورانیت
و ایشان شد. آنزمان تحقق خواهد یافت (من عرف نفسه فقد عرف ربّه)
[illegible] دانکه هرگاه [illegible] شد برای تو این اجمالیات پس رجوع کن بتفصیل لوازم

برعالی از عوالم واشتغال پیدا کن بتدبیر سفر با توکّل بورب رحیم
واستعانت بطلب از حضرت ربوبی جلّت عظمته و توسّل بجوی
باولیاء طاهرینش در تمامی شئونات .

و بدانکه این عالم حسّی ، عالم موت وفنا ، و فقد وظلمت وجهلاتست
وعالم مادّه وصورتست که لاجرم دائمُ التغیّر وانقسام میباشد وشعورو
اشعاری برای او نیست مگر به تبعیّت آن دو عالم دیگر وظهورش برای حسّ
توسّط اَعراض از حیث وحدت اتصالیّهٔ اوست واَمّا از حیث کثرت
مقداری نزد فرض قسمت ، پس تمامًا معدوم از دیگری ومفقود از هم نسبت بجزء بجزء ، پس کلّ ، غائب از کلّ ومعدوم از هم هستند واین معنی برای آنستکه
مادّه ، مصحوب العدم ، بلکه جوهر مُظلِم است زیراکه مادّه فی ذاتها بالقوّه است
ولیکن اصلش از عالم نور است بجهة قبول صورت نوریه و نهایتًا ظلمتش میرود
ودر اثر خلط نور وظلمت وضعف وجود احتیاج بمکان پیدا کرده است .
وفی حدیث القدسی ، مانظرتُ الی الاجسام مُنْذ خلقتُها وهم الّذین
علومهم مختصّةٌ بهذا العالم وهم عن الاخرة غافلون ـ تجاوز نکند علمشان

از محسوسات ونمیشناسند از عوالم عالیه الا اسماء وهر زمان شنیدند
حکایتی از آن عوالم، انکار کرده، عالم غیر علم خود را قبول ندارند.
بالجمله وطن و مرتع و مقصد آنان، این عالم محسوس است با مألوفات و
مأنوسات ومعلومات دنیا کار دارند وبس ولاجرم ماندگار در این همین
خراب آباد اند واعتقادشان اینست که نفس آنان و ابدانشان همین بدن و روح
حیوانی است وهمین موجودات محسوس جماد هستند که اصیل و بخود وابسته اند
واما موجودات عالم دیگر بقول وتعبیر آنها - اعتباری وخیالی بوده حقیقتی
ندارند وکل لذات در همین مأکل ومشرب ومنکح محسوس وجاه ومقام
دنیائیست وذکر وفکر وآمال وعلوم تماما متعلق بمحسوسات است وانس
صاحبان محسوس با همین دنیاست دوستش دارند، بآن خوگرفته اند و
مشتاقند بآنچه از نعمتهای آن دسترسی ندارند ولیکن عاشقانه بدنبال
آنچیزی هستند که هنوز آنرا بچنگ نیاورده اند باتمام این احوال اگر کسی
از اینان در عین اشتیاق بمعشوقات زودگذر خود - ایمان داشته باشند بخدا
و ملائک خدا و کتابهای فرو فرستاده از طرف او و فرستادگان برگزیده اش و اعتقاد

داشته باشد بیوم آخرت ولکن با اعتقاد راسخ که هنگام مرگ از جهت ضعفش
زایل نگردد واز طرفی عمل صالح را با ناصالح آمیخته باشد امید نجات و مغفرت برای او
باقیست اگرچه بعد از مدتی بوده باشد .

اما طایفهٔ اولی - اشقیاء کافران هستند و در آخرت بهرهٔ جزآتش ندارند
زیرا که از اهل سجّین اند و روز رستخیز آنگاه که حقایق تمیز می یابند و فروع
باصول خود برمیگردند وهرچه از سنخ نوراست بعالمش می پیوندد باقی
میماند ظلمتها و نارها و تبدیل می یابد صورت هر اخلاق و افعال بسنخ
مناسب خود از مارها وعقربها و معذب میشوند صاحبانشان از آنها
بهرحال، چنانچه از این گروه کسی بعمل خیری نائل آید در حیات دنیای خود
واین عمل خیر موجب شود از عذاب آنکس و یکسان دیگر کاستی ونقصان
حاصل آید معذلك ، چونکه ابتدای خلق انسان از ارض طبیعت است اگر چیزی
از این علاقه بعد از خلق روح وعقل وی باقی مانده باشد و با آن استیناس
والفت داشته باشد - از آن کسانی خواهد بود که اَخْلَدَ الی الارض آیت
فیوم القیمة ملحق بالسجین ولیکن اگر از قید مذکور رهائی یافته باشد یعنی

متحقق بآثار عقل وروح گشته وجد عقلانی وهیکل روحانی گردیده است
در روز قیامت باعلی علیین ارتقاء می یابد واشعر آنکه خدایتعالی خلق فرموده
اولاً از خاک سپس تحولات غذاء ونطفه ومنی وعلقه ومضغه واستخوان
وگوشت واعطاء حیات (ورحد رقاء وارتقاء) فرموده تا وارد دنیا گردیده
صغیر بوده، اورا کبیر کرده آنچه زیانش میکرده وآنچه نفعش میرسانیده
تمیز داده ومتوجه چیزهای نافع شده واز زیانها پرهیز کرده است
پس اگر اراده اش تابع اراده الله گشته بمقام رضا رسیده واین شخص دائماً در
بهشت است ولذا اسم خازن بهشت رضوان است.
ودر حدیث معراج حضرت رب العزة میفرماید: فمن عمل برضای الزمته
ثلاث خصال اعرفه شکراً لا یخالطه الجهل وذکراً لا یخالطه النسیان
ومحبة لا یؤثر علی محبتی محبة المخلوقین - هرکس برضای من عمل کند
سه خصال ملازمش میسازم شکری که بجهل نیامیزد، ذکری که بنسیان
مخلوط نشود ومحبتی که محبت مخلوق را بر محبت من برنگزیند.
ودیگر آنکه کسیکه قدرت واستطاعتش را در جنب قدرت خدای مقتدر

منتفی بداند حاصل اینکه قدرتی برای خود و بغیر خود در مقابل قدرت
مطلقهٔ خدا قائل نشود این چنین مقام، مقام توکّل است ومن یتوکّل
علی الله فهو حسبه - و بعد از این مراحل اگر موفّق شد اعتقاد قاطع
بکند که هرچه میداند نسبت بدانندهٔ علی الاطلاق هیچ است، اینمقام
(با مقامات مذکوره) مقام وحدت و توحید است اولئک الذین انعم الله علیهم
پس اگر ارادهٔ نفس و عمل در حرکات و سکناتش از روی هوی و هوس بود
(والحق لا یتبع بهوی وغیره) میرسد آنگاه که بین او و مشتهیات نفسانیش
جدائی حاصل میشود ولاجرم صاحب چنین هوی سر از هاویه بدر میآورد
در حالیکه در قید زنجیرهای ناگسستنی نسبت بجمیع مرادات خویش میباشد
و این شأن هولناک شأن مملوک، بنده های بی اراده در خدمت مالکان
خونخوار است که همه آن فرمان دهندگان هواهای مختلف نفس اند و بدین مناسبت
نامیده شده خازن جهنم مالکا و هرگاه آنچنان سالک از توکّل
نخوت و تزید بخذلان خواری دچار میشود و هرگاه از مقام جلیل توحید
روی برگرداند رانده میشود بر اسفل درکات که درکهٔ لعنت است اولئک

یلعنهم اللاعنون الخ از کتاب لقاء الله والسلوک الیه تعالی آیت کردگار متعال

در سلوک مسالک طریقت، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قدس سره السامی

مخفی نماند که صدرای شیرازی قدس سره در سفر چهارم خود اشاره باین

نشآت ثلاثه فرموده که النشأة الاولی: نشاءه صورت حسیه طبیعیه است

و مظهر او حواس پنجگانه ظاهره واسم او دنیاست بر دنو و قربی که دارد

و برای تقدمش بر دو نشاءه دیگر و دنیا را عالم شهادت هم مینامند

برای آنکه مشهود بحواس است و خیر و شرش بر همه مکشوف و محتاج به بیان

نیست. در این نشاءه موجودی خالی از حرکت واستحاله وجودش و وجود صورتش منفک

از وجود ماده نیست النشأة الثانیة: نشاءه اشباح و صور غائبه از

حواس است و مظهر او حواس باطنه است و گفته میشود باو عالم الغیب و الآخرة

بعنوان مقابله و مقایسه با نشاءه اولی و این نشاءه منقسم میشود به بهشت

و دوزخ که آسایشگاه سعداست و جحیم که دار العذاب اشقیاء میباشد و مبادی سعادات

و شقاوات در هر دو نشاءه از ملکات و اخلاق فاضله و رذیله میباشند

النشأة الثالثة نشاءه عقلیه است که دار المقربین و دار العقل و المعقول

ومظهر این نشأه قوّهٔ عاقله از انسانست زمانیکه عقل بالفعل گردید واو

نیست مگر خیر محض ونور صرف ، نشأهٔ اولیٰ دار القوّة والاستعداد

ومزرعه برای بذور ـ تخم ازواج وبذر نیّات واعتقادات است ، دو

نشأه دیگر از این نشآت ثلاثه دار التّمام والفعلیّة است که حصول ثمرات

وحصاد ـ درو کردن مزروعات ، کاشته شده ها میباشند وایشان ، انیمطلب را

در چند مورد از اسفار اربعهٔ خود در صفحات ۱۷ و ۲۱ و ۹۷ و ۱۳۱ جلد ۹ متعرّض شده اند.

وچون دانستی که صورت انسانیّت مجموع صور عالم امر وخلقست پس

بدان ایضًا زمانیکه انسان مراقب قلبش شد وحفظ کرد او را از دخول اجانب و

اغیار وناظر گشت بحضرت پروردگار واستشعار کرد جانب حضرتش را ومنصرف شد

تمام فکرش بحضرت جبروت ، نتیجتًا میدرخشد ملکوت سماوات وارض و

ارتقاء حاصل کند باعلیٰ علیّین ومصافحه کند با ملائک مقرّبین.

قال عزّ من قائل إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ـ نَحْنُ

أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا

ما وصفت تدعون و در کتاب اصول کافی در تحوّل احوال از کتاب ایمان و کفر

از سلام بن مستنیر عن ابیجعفر علیه السلام نقلست : قال انّما اصحاب محمّد

صلّی الله علیه و آله ، قالوا یا رسول الله نخاف علینا النفاق قال فقال لِمَ

تخافون ذٰلك ؟ قالوا اذا کُنّا عندك فذکّرتنا و رغّبتنا ، وجلنا و نسینا الدنیا

و زهدنا حتّی کانّا نعاین الآخرة والجنّة و النّار و نحن عندكَ فاذا

خرجنا من عندك و دخلنا هذه البیوت و شممنا الاولاد و رأینا العیال

والاهل یکاد ان نحوّل عن الّتی کنّا علیها عندك وحتّی کانّا لم تکن علی شیء

افنخاف علینا ان یکون ذلك نفاقا ؟ فقال لهم رسول الله صلّی الله علیه و آله

کلّا ، انّ هذه خطوات الشیطان فیرغبّکم فی الدّنیا والله لو تدومون

علی الحالة الّتی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة و مشیتم علی الماء ، الخ

ترجمه اجمالی اینستکه صحابه خدمت رسول اکرم (ص) عرض کردند ، زمانیکه

ما خدمت شما هستیم حالمان بکلی عوض شده ، دنیا را فراموش میکنیم

و چنان میشویم که گویا آخرت را معاینه می بینیم و زمانیکه از خدمت شما

مرخص میشویم و داخل منازلمان میگردیم و فرزندانمان را و اهل و عیالمان را می بینیم

دو با... عوض میشویم و بحال اوّلمان بر میگردیم و میترسیم این چنین حال ما
منافقانه باشد آیا این نفاق است؟ رسولخدا فرمود کلّا که این نفاق
باشد بلکه وسوسه های شیطانست که شما را از حالت خلوص و وحدت
خارج میسازد و راغب دنیای دنی میکند والله اگر آن حال دائماً در شما
برقرار بود با ملائکه مصافحه میکردید و روی آب راه میرفتید (الخ روایت)
و تحقیقاً در محل خود ثابت شده که نفس آدمی، مستقل وجدای از بدن و این
جسم مادّی است و جوهرهٔ او، روحی و گوهر صمدانی است و اضح تر آنکه باتأمّل
معلوم است که قوهٔ غضبیّه گاهی در انسان بحرکت آمده و ارادهٔ امر بزرگ و پر
مفسده دارد ولی، این نفس انسانیست که مقداری او را ساکت و ساکن نموده از
حرارتش میکاهد و بلکه مانع میشود که قوهٔ مذکور بانجام عمل زشت موفّق شود
و این پیش آمد که برای افراد بشر رُخ میدهد دلیل و حاکم است برای اینکه
قوهٔ واجد غضب غیر از این نفس است زیرا که مانع، غیر ممنوع خواهد بود و یک شئی
واحد، ضدّ خود نخواهد بود و امّا قوهٔ شهوّیه بعضی اوقات طغیان نموده
اراده میکند عمل زشت غیر عقلانی را ولکن قوه فکریّهٔ نفس عقلانی حکم میکند

که این شهوت رانی خطا و نابجاست و همین دلیل است براینکه قوهٔ شهویه غیر
از قوهٔ فکریهٔ عقلیه است و این نفس آنچنانیکه از نور حضرت باری تعالی است
زمانیکه از بدن مفارقت کرد و از این قید رها شد دانا و آگاه است
بهر آنچه در عالم هست و شاهد بر این مطلب، بیان افلاطون الهی است
که میگوید فلاسفه و بزرگان دیگر فرموده اند: زمانیکه نفس از عالم
مادی خلاص شد و تجرد خود را باز یافت و متفرد شد در نظر و بحث از حقایق
اشیاء، منکشف گردد براو غیب و آنچه که مردم بر آن جاهلند او بر آن داناست
و فرموده است: کسیکه غرض لذت از جماع باشد و جز از لذت مأکل و
مشرب و منکح و حب جاه و مقام لذتی نشناسد برای او، وصول ببهجت
علیا میسر نیست - و توضیحاً اضافه میشود که برای گرفتاران سلاسل عالم
دنیا که التذاذات و شهوات حیوانی باشد و از حب جاه و مقام و زهد ریائی
جنبهٔ پست وجههٔ حیات نفس را اشباع نموده باشند و از زخارف
دنیوی - پول و مقام و خانه های متعدد و زوجات دائمیه و منقطعه بهرهٔ کافی
داشته و از معارف سطحی چند عنوانی برای فضل فروشی لقلقه کنند و بزم

بیارایند برای تحمیر بیشتر عوام کالانعام و هزار فوت وفن وحیله و
نیرنگ بکاربرند تامبادا رخنهٔ درتأسیس اساسشان که بر مبناء
واهی و پوچ نهاده اند ایجاد نگردد - این قبیل افراد که درحقیقت لطمه
بچهرهٔ ناموس دین زنند و موجب انحراف مجرای طبیعی سیر طبیعت نهاد عالم میگردند
هرگز والبتّه که بهرهٔ از حقیقت ندارند زیرا که دین حقیقی عزیز المنال و
صاحب آن در عزّ مستقرّ خود از دستیازی بیهنران وبیخردان بدوراست
الحاصل افلاطون قیاس کرد قوّهٔ شهوّیه را برای انسان بخنزیر وقوّهٔ
غضبیّه را بکلب وقوّهٔ عقلیّه را بملک وفرمود کسیرا که غلبه کند براو
شهواتش وتمام همّش کامیابی از شهوت باشد ، او خنزیر است بصورت انسان
وکسیکه غلبه کند قوّه غضبش ، او بصورت انسان است ودر معنی سگ است
وکسیکه غلبه کند براو قوّهٔ عقلیّه اش وبوده باشد اکثر ادبش فکر
فکر وتمیز ومعرفت حقایق اشیاء وبحث از غوامض علم برای کشف حقیقت
او ، انسان فاضل است قریب التّشابهة بمبادی عالیه ویشبه بالمبادی العالیه
زیراکه نفس درنزد افلاطون وجماعتی از حکماء حقیقت باقیه است

بعد از خرابی بدن - پس زمانیکه مجرّد شد واز این بدن مفارقت کرد

در عالم عقل فوق الفلک میگردد در نور الباری عزّوجلّ .

وبعضی کلمات ونکات شریفهٔ لطیفه هست که مقتبس از مشکات انبیاء میباشد

مثل قول بعضی از آنان که گفته اند : النّفس جوهرها من جوهر الباری

یعنی انّها من عالم الامر الحکیم - قال عزّ من قائل : قل الرّوح من امر ربّی الآیه (۸۵)

و قوله ونفخت فیه من روحی الآیه وقوله رحمه الله کقیاس ضیاء الشّمس

من الشّمس ، شریف جدّاً وقال الامام کشّاف الحقایق ابو عبد الله جعفر بن

محمّد بن الصّادق علیه السلام : انّ روح المؤمن لاشدّ اتّصالاً بروح الله من اتّصال

شعاع الشّمس بها - وقوله علیه السلام : اذا هی فارقت البدن علمت کلّ ما فی

العالم - قال الله تبارک وتعالی لقد کنت فی غفلةٍ من هذا فکشفنا

عنک غطائک فبصرک الیوم حدید (ق ۲۲)

ایضاح : آنکه افلاطون قیاس فرموده قوّه شهوانیّه را برای انسان بخنزیر

وخوک ووو ... کلام شریفی است واز همین مورد دانسته میشود حشر مردم بر

نیّاتشان واینکه جزاء در آخرت بنفس عملست و روایات کثیره در این باب

اذ آل الله وارد است و فی الحدیث قال براء بن عازب کان معاذ بن جبل
جالساً قریباً من رسول الله (ص) فی منزل ابی ایوب الانصاری فقال معاذ
یا رسول الله ما معنی قول الله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجاً
الآیة فقال (ص) یا معاذ سألت عن امر عظیم من الامر ثم ارسل عینیه
ثم قال الحشر عشرة اصناف من امتی اشتاتاً قد میزهم الله من المسلمین
وبدل صورهم - فبعضهم علی صورة القردة و بعضهم علی صورة الخنازیر
وبعضهم منکسون (منکبون) ارجلهم من فوق ووجوههم من تحت ثم یسحبون علیها
وبعضهم عمی یترددون وبعضهم صم بکم لا یعقلون وبعضهم یمضغون
السنتهم فیسیل القیح من افواههم لعاباً وبعضهم مقطعة ایدیهم
ارجلهم وبعضهم مصلبون علی جذوع من نار وبعضهم اشد نتناً
الجیف وبعضهم یلبسون جباباً سابغة من قطران لازقة بجلودهم
- اما آنهائیکه بصورت میمون محشور میشوند افراد فتنه انگیز و منبا
نمام هستند اما آنهائیکه بصورت خوک هستند مردمان حرام خوار
و بی دین هستند اما سر زیران سر پائین، پاها در بالا رباخواران

و امّا آنانکه کور محشور میشوند ظالمانی هستند که در حکم تعدّی میکنند

آنهائیکه کر و لال حشر میشوند نسبت باعمال خود عجب و بزرگ بینی دارند

آنانیکه زبانهای خودرا میجوند آنان، علماء و قضات و وعاظ هستند

که اعمالشان، مخالف اقوالشان بوده و امّا دست و پا بریده شدهها

کسانی هستند که همسایگان خودرا آزار میداده اند و امّا بدار کشیده شدهها

از آتش کسانی هستند که برای پریشانحالان پرونده سازی میکرده اند و

امّا آنهائیکه تعفّنشان از مردار بدتر محشور میشوند کسانی هستند که از

شهوات و لذّات حرام ملتذ بوده عامل اعمال زشت بودند و کسانیکه حق فقراء را

نمیدادند و امّا کسانیکه ملبس بجبّههای آتشین میباشند کسانی بوده اند

که تکبّر و تفخر داشته اند و این روایت را فریقین در کتب خود نوشته اند

و در مورد تکبّر از حضرت صادق آل محمّد ع روایت دیگری هست که فرموده اند

این گروه بصورت مورچگان محشورند که در زیر پاهای مردم لِه میشوند

و فی الحدیث عنه علیه السلام کما تعیشون تموتون و کما تنامون تبعثون

آنچنانکه زندگی میکنید میمیرید و آنچنانکه میخوابید برانگیخته میشوید

پیغمبر اکرم فرمود : در شب معراج جماعتی را دیدم از امتم که لبهای آنانرا
قیچی میکنند از برادرم جبرئیل پرسیدم گفت اینان وعاظ و علماء امت تو
میباشند که بگفته های خود عامل نبودند .
و امیر مؤمنان (ع) در وصف علماء سوء فرموده است فالصورة صورة الانسان
والقلب قلب الحیوان وفی حدیث الریان بن شبیب عن ثامن الائمة علی بن موسی الرضا (ع)
قال : ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی فی الجنان فاحزن لحزننا
وافرح لفرحنا و علیک بولایتنا ، فلوان رجلاً تولی حجراً حشره الله معه
یوم القیمة - فرمود اگر دوست داری با ما باشی در مقامات عالیات بهشت
هرآینه در حزن ما محزون و در شادیهای ما مسرور باش و بدانکه اگر کسی
سنگی را دوست بدارد با آن سنگ محشور میشود .
از براهین نقلیه که کمک عقلیه را مینماید اینست که اساطین و بزرگان
اهل حکمت فرمودند که حشر خلایق در آخرت بر انحاء مختلفه است بجهت
اختلاف اخلاق و اعمال آنان - جماعتی بعنوان وفود و مهمانی محشور گردند
که خدایتعالی فرموده : یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وجماعتی بسبیل تعذیب

و سختگیری حشرشان واقعست که میفرماید : و یوم یحشر اعداء الله الی النار
فهم یوزعون ـ حالت غلامی و بندگی و جماعتی محشور شوند کبود چشم
که فرموده : نحشر المجرمین یومئذ زرقا و جماعتی نابینا حشر شوند که فرمود
و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی الآیه
و حاصل اینکه هر محشور شونده بهره‌مند است از نتیجهٔ اعمال و افعال خود
ان خیراً فخیر و ان شراً فشر الاخبار بحار از حضرت رضا علیه السلام یقول فی حدیث
لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لبنی عبد المطلب : ائتونی باعمالکم
لا بانسابکم و احسابکم قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
یومئذ و لا یتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله
ببنی عبد المطلب فرمود : برای من از اعمالتان بگوئید نه از حسب و نسبتان
زیرا که خدای تعالی فرمود آنزمان که در صور دمیده میشود هیچ انسابی در بین آنها نیست
هر آنکه سنجیده و کشیده شده هایش سنگین باشد رستگار است و هر کس
را آورد حیاتش سبک باشد ، زیانکار و همیشه در آتش است .

کشکول بهائی طاب ثراه عن کمیل بن زیاد : قال سألت مولانا امیر المؤمنین

فقلت یا علی اُرید ان تعرفنی نفسی فقال یا کمیل وایّ الانفس ترید ان اعرفك قلت یا مولای وهل هی الّا واحدة ؟ قال یا کمیل انّما هی اربعة النّامیة النباتیّه والحسّیّة الحیوانیّه والنّاطقه القدسیّه والکلیّة الالهیّة ولکلّ واحدة من هذه خمس قوی وخاصیّتان - فالنّامیة النباتیّة لها خمس قُوی ، ماسکة ، جاذبة ، هاضمة ، دافعة ، مربّیة ولها خاصیّتان الزّیادة والنّقصان وانبعاثها من الکبد والحسّیة الحیوانیّة لها خمس قُوی سمع وبصر وشمّ وذوق ولمس ولها خاصیّتان الرّضا والغضب وانبعاثها من القلب والنّاطقه القدسیّة ، لها خمس قوی فکر وذکر وعلم وحلم ونباهة ولیس لها انبعاث وهی اشبه الاشیاء بالنّفوس الملکیّة ولها خاصیّتان النّزاهة والحکمة والکلّیة الالهیّة لها خمس قوی بقاء فی فنا ونعیم فی شقاء وعزّ فی ذلّ وفقر فی غناء وصبر فی البلاء ولها خاصیّتان الرّضا والتّسلیم وهذه مبدؤها من الله والیه تعود قال الله تبارك وتعالی ونفخت فیه من روحی و قال تعالی یا ایّتها النفس

المُطمَئنّة ارجعي الیٰ ربّك راضيةً مرضيّة - درخبر مذکور در نسخ

موجوده نکات دقیقی درنسخه بدلها هست که اهلش باید مراجعه فرمایند.

من کتاب غرر (الدرر) والدّرر (والمعتم) فی حِکَم امیرالمؤمنین علیه‌السلام سُئل عن العالم العلوی

فقال صورة عالية (عارية نسخه) عن الموآد - عالية وفی نسخة خالية عن القوّة و

الاستعداد، تجلّی لها فاشرقت وطالعها بنوره فتلألأت فالقی فی

في هويّتها مثاله فاظهر عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة

إن زكّاها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا

اعتدلَ مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشّداد - وقد

رواه ابن شهرآشوب فی المناقب.

کافی .... عن اسحاق بن عمّار قال سمعت اباعبدالله علیه‌السلام يقول:

إنّ رسول اللهِ صلّی الله علیه وآله صَلّیٰ بالنّاسِ الصّبحَ فنظر الیٰ شابٍّ

في المسجد وهو يَخفِقُ ويهوي برأسه، مُصفرّاً لونُهُ قد نحف جسمه و غارت

عيناه فی رأسه، فقال له رسولُ اللهِ كيفَ اصبحت يا فلانُ قال اصبحتُ

يا رسولَ اللهِ موقِنًا فعجبَ رسولُ اللهِ ص من قوله وقالَ انّ لكلِّ (يقينٍ) (حقيقةً)

فما حقیقة یقینِك ؟ فقال انّ یقینی یا رسولَ اللهِ هو الّذی أحزننی
وأسهرَ لیلی وأظمأ هواجری فعزفت نفسی عن الدّنیا وما فیها حتّی
کانّی أنظرُ الی عرش ربّی وقد نُصب للحساب وحُشر الخلائق لذلك
وانا فیهم وکأنّی انظر الی اهلِ الجنّة یتنعّمون فی الجنّة ویتعارفون
وعلی الارائكِ متّکئون و کانّی انظر الی اهلِ النّارِ وهم فیها معذّبون
مُصطرخون و کانّی الآنَ اسمعُ زفیرَ النّار یدور فی مسامعی
فقال رسولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله لاصحابه : هذا عبدٌ نوّرَ اللهُ قلبهُ
بالایمانِ ثمّ قال له الزم ما انتَ علیه فقال الشّابُ :
أدعُ اللهَ لی یا رسولَ اللهِ ان ارزق الشّهادةَ معك فدعا رسولُ اللهِ
فلم یلبث أن خرجَ فی بعض غزواتِ النّبیّ صلّی الله علیه وآله فاستشهد بعدَ
تسعة نفر وکان هو العاشر . ترجمه حضرت صادق آل محمّد فرمود

روزی رسولخدا فریضهٔ صبح را با مردم اداکرد سپس در مسجد نگاهش
بجوانی افتاد که پینکی (چرت) میزد و سرش پائین می افتاد - برجوان - زرد
رنگ ، لاغر ، چشمش بگودی افتاده بود - رسولخدا ص باو فرمود چگونه

صبح کردی؟ حالت چطور است عرضکرد یا رسول الله صبح کرده ام در حال یقین
(بیقین رسیده ام) رسولخدا از جوابش تعجب کرد و فرمود: هر یقینی را حقیقتی است
حقیقت یقین تو چیست؟ عرضکرد یا رسول الله، یقین منست که مرا غصه دار
ساخته و شبها بیدارم کرده و در روزهای هوای گرم تشنگیم بخشیده و از
دنیا و آنچه در آنست بی رغبت شده ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را
می بینم که برای رسیدگی بحساب خلایق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند
و گویا اهل بهشت را مینگرم که در نعمت هستند و بر کرسیها تکیه زده اند
یکدیگر را در تعارفند و اهل دوزخ را می بینم که در آنجا در عذابند و بناله فریادرس
میطلبند و گویا زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.
رسولخدا فرمود باصحاب خود که این جوان بنده ای است که خدای تعالی دلش را
بنور ایمان منور کرده سپس باو فرمود در آنچه که هستی لازم و پایدار باش
جوان عرضکرد یا رسول الله از خدا بخواه که شهادت را در رکاب شما بمن
روزی فرماید رسولخدا برایش دعا فرمود مدتی نگذشت که در جنگی در
حضور پیامبر نفر دهم بود که بشهادت رسید.

بدانکه خدایتعالی در حدیث قدسی میفرماید: لو علم المُدبِرون عنّی

کیف اشتیاقی لهم وانتظاری الیٰ توبتهم لماتوا شوقاً الیّ ولقطّعت اوصالهم

- اگر کسانیکه از من برگشته اند، بدانند اشتیاق و انتظار مرا بتوبه خودشان

هرآینه اعضاء بدنشان قطعه قطعه میشد و از شوق میمردند.

وایضاً در حدیث قدسی میفرماید یابن آدم وحقّكَ علَیّ انّی اُحبّكَ

فبحقّی علیك احبّنی - ای فرزند آدم بحقّ تو بر من قسم که تورا دوست دارم

پس تورا بحقّ خودم برتو قسم که تو نیز مرا دوست بدار!

و به پیغمبرش عیسی بن مریم فرمود: یا عیسیٰ کم اطیل النّظر واحسن الطّلب

والقوم لا یرجعون - ای عیسی تا کی چشم براه باشم و پی گیری کنم، مردم

بسوی من باز نگردند؟

ائمه دین، صلوات الله علیهم اجمعین در مناجاتشان چگونه ناله میکردند؟

- الهی لو کان لی جِلدٌ علی انتقامك وعذابك لما سئلتُك العفو عنّی و سئلتك

الصّبر علیه مَقتاً علی نفسی کیف عصیتُكَ - خدای من اگر طاقت انتقام و

عذابت را داشتم از تو مسئلت عفو نمیکردم بلکه از تو شکیبائی و صبر بعذابت را

میخواستم و بنفس خود خشمناکم که چرا ترا معصیت کردم .

حضرت سجاد علیه السلام میفرمایند الهی لو بکیت علیک حتی تسقط اشفار

عینی وانتحبت لک حتی ینقطع صوتی وقمت لک حتی تتیبس قدمای و

رکعت لک حتی ینخلع اوصالی وسجدت لک حتی تتفقأ حدقتای واکلت

تراب الارض طول عمری وذکرتک فی خلال ذلک حتی تکل لسانی ما استوجبت

بذلک محو سیئة من سیئاتی - بخدای تعالی عرض میکند ای خدا من

اگر برتو آنقدر گریه کنم که مژه های چشم بریزد وآن قدر ناله کنم که

صدایم فرونشیند وآنقدر در پیشگاه تو بایستم تا هر دو پایم خشک شود

وانقدر رکوع کنم برای تو که بندهای کمرم از هم بگسلد وآنقدر سجده کنم

ترا که حدقه های چشم از کاسه بیرون آید و در همه عمر خاک زمین بخورم

وآب گل آلود بنوشم ودر خلال اینحالات آنقدر ذکر تو گویم تا زبانم از

کار بیفتد هنوز استحقاق آنرا نخواهم داشت که یک گناه از گناهانم را

محو بفرمائی وحضرت صادق علیه السلام میفرماید :

اِذا اقشعرّ جلدکَ ودمعت عیناکَ ووَجل قلبکَ فدونک دونک فقد

قُصِدَ قصدك - میفرماید آنگاه که پوست بدنت جمع شد و چشمهایت
اشک ریخت و قلبت طپید، پس بهوش باش، بهوش که مقصد و مقصود
مورد توجه قرار گرفته است. عُدّة الداعی عن النّبی صلّی الله علیه وآله

اذا احبّ الله عبداً نصب فی قلبه نائحةً من الحُزن فانّ الله یحبّ کلّ
قلب حزین لانّه لا یدخل النار من بکی من خشیة الله حتّی یعود
اللبن الی الضرع - از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده خدای تعالی
چون بنده‌ای را دوست داشت دل او را نالان گرداند از اندوه زیرا که خدا قلب
محزون را دوست دارد و کسیکه از ترس خدا گریه کند بآتش نمیرود
مگر آنکه شیر دوشیده شده دوباره به پستان برگردد - کنایه
آنکه ممکن نیست او را خدا عذاب فرماید و روی فی وصایاه جلّ جلاله لعیسی علیه السلام

یا عیسی هب لی من عینیک الدموع و من قلبک الخشیة و قم علی قبور
الاموات فنادهم بالصوت الرفیع فلعلّک تأخذ موعظتک منهم و قل
انّی لاحقٌ فی اللاحقین یا عیسی هب لی من عینیک الدموع فاخشع لی
بقلبک یا عیسی استغث بی فی حالات الشدّة فانّی اغیث المکروبین

واجیب المضطرین و انا ارحم الرّاحمین - خدایتعالی بعیسی (ع)
توصیه میکند ای عیسی بدرگاه من از چشمهایت اشک و از دلت ترس بسیار
و برگور مردگان بایست و آنان را با صدای بلند آواز ده، باشد که سخن خودت را
از موعظه از آنان بستانی، پس بگو من نیز همراه کاروانی که میرسد بشما خواهم
پیوست ای عیسی از دو چشمت برای من اشکها بریز و بمن از قلبت خاشع
باش. ای عیسی در حالات سختی و فشار بمن پناه بیاور که من گرفتاران را پناهم
و دردمندگان را میپذیرم و منم ارحم الرّاحمین.

وکان فیما اوحی الی الکلیم: وامت قلبك بالخشیة وکن خلق الثوب
جدید القلب تخفی علی اهل الارض وتعرف فی اهل السّماء، جلیس البیوت
مصباح اللّیل واقنت بین یدیّ قنوت الصّابرین وصح الیّ من کثرة
الذّنوب صیاح الهارب من عدوّه واستعن بی علی ذلك فانّی نعم العون
ونعم المستعان - خدای متعال بحضرت موسی وحی فرمود شهوت و
خواسته دلت را با ترس از من بمیران، جامه کهنه باش (متهم نیست) ولیکن
دلت (باید) تازه و نو باشد، اهل زمین تورا نشناسند، در میان اهل آسمان

در بیان فضیلت گریه

معروف باش که همنشین خانه ها و فروزنده شب تاری و در پیشگاه من قنوت شکیبائیان را داشته باش و از دست فراوانی گناهان همچون کسیکه از دست دشمن فرار میکند بدرگاه من فریاد برآر و از من براین کار یاری بجوی که من، یاور و یاری دهندهٔ خوبی میباشم.

روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال انّ ربّی اخبرنی فقال: بعزّتی وجلالی ما ادرک العابدون درک البکاء شیئاً وانّی لأبنی فی الرّفیق الاعلی لهم قصراً لا یشارک فیه غیرهم وکان ممّا اوحی الله الی موسی ع وابک علی نفسک مادمت فی الدّنیا وتخوّف العطب والمهالک ولا تغرّنک زینة الدّنیا و زهرتها

- پیغمبر اکرم فرمود: پروردگار من مرا خبر داد و فرمود:

بعزّت وجلال خودم سوگند که عبادت کنندگان آنچه را که از گریه در نزد من بدست میاورند از هیچ چیز بدست نمی آورند و هر آینه من برای آنان در بهشت برین کاخی اختصاصی میسازم که هیچ کس در آن بجز خودشان شریک ندارند - و از جمله آنچه خدای تعالی بموسی ع وحی فرمود این بود تا در دنیا هستی بحال خودت گریه کن و از هلاکت و مهالک بترس و

آرایش دنیا وزر و زیورش ترا فریب ندهد.

قال الصادق علیه السلام کلّ عینٍ باکیة یوم القیمة الّا ثلاث اعین

(۱) عین غضّت عن محارم الله (۲) عین سهرت فی طاعة الله (۳) عین
بکت فی جوف اللیل من خشیة الله - فرمود: همهٔ چشمها در روز قیامت
گریانند مگر سه چشم (۱) چشمیکه از محرمات خدا پوشیده باشد (۲) چشمیکه در
در طاعت خدا شب زنده دار باشد (۳) چشمیکه در دل شب از خشیت خدا
گریه کند وعنه علیه السلام ما من شیٔ الّا وله کیل او وزن الّا الدموع
فانّ القطرة منها یطفی بحاراً من النار، فاذا اغرورقت العین بمائها
لم یرهق وجهه قترٌ ولا ذلّة و اذا فاضت حرّمه الله علی النار ولو
انّ باکیاً فی امّة لرحموا - حضرت صادقؑ فرمود هر چیزی را پیمانه
و وزن مخصوصی است مگر اشک چشم که یکقطره اشک که دریاها از آتش را
خاموش میسازد پس هرگاه چشم پر از اشک شد آن رخسار را فقر و ذلّت
فرا نخواهد گرفت و هرگاه اشک از چشم سرازیر شد خداے تعالی آتشش را براو
حرام میکند و اگر یکنفر در میان امّتی گریه کند از خشیت خدا همهٔ آن امّت مورد ترحّم

قرار میگیرند. روی عن معاویة بن عمّار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام

یقول کان فی وصیّة رسول الله ص لعلیّ ع قال یا علیّ اوصیك فی نفسك

بخصال فاحفظها ثمّ قال ع اللّهم اعنه وعدّ خصالاً - والرابعة

کثرة البکاء من خشیة الله یُبنی لك بکلّ دمعةٍ الف بیت فی الجنّة

معاویة بن عمّار از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود در وصیّت رسول خدا

بعلیّ ع که فرمود یا علیّ سفارشهائی بشخص تو دادم دعایشان کن وبعد

دعا فرمود بارالها کمکش کن - سفارشات را گوشزد کرد تا آنکه چهارمین

توصیه بسیار گریستن از خشیت خدا بود الخ.

روی ابو حمزه عن ابیجعفر علیه السلام ما من قطرة احبّ الی الله من قطرة

دموع فی سواد اللّیل مخافة من الله لا یُراد بها - فرمود هیچ قطره

اشکی بهتر از گریه در تاریکی شب از خوف خدا نیست.

روی ابن عمیر عن رجل من اصحابه قال قال ابو عبد الله علیه السلام اوحی الله

الی موسی ان عبادی لم یتقرّبوا الیّ بشیءٍ احبّ الیّ من ثلاث خصال، قال

موسی یا ربّ ما هنّ؟ قال الله تع یا موسی الزّهد فی الدّنیا والورع عن

المعاصی والبکاء من خشیتی قال موسی یا ربّ فما لمن صنع ذا؟ فاوحی الله
عزّوجلّ الیه امّا الزّاهدون فی الدّنیا ففی الجنّة و امّا البکّاؤون من خشیتی
ففی الرّفیع الاعلی لا یشارکهم فیه احد و امّا الورعون عن المعاصی
فانّی اُفتّش النّاس ولا اُفتّشهم - حضرت صادق فرمود: خدای سبحان بموسی
وحی فرستاد که بندگان من بسوی من تقرّب نجسته اند که مرا محبوبتر از سه خصلت
باشد، موسی عرض کرد پروردگارا آن سه خصلت کدامند؟ فرمود ای موسی
زهد در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از خوف منست موسی عرض کرد
پروردگارا آنکه چنین کند چه پاداش دارد؟ خدای عزّوجلّ وحی کرد زاهدان
در دنیا را پاداش بهشت است وامّا کسانیکه از خوف من بسیار میگریند
پس در بالاترین مقام بهشتی هستند و هیچ کس با آنان در مقام شرکت نتوانند
کرد و امّا آنانکه از گناهان پرهیز دارند جزا و پاداششان اینست که
مردم مورد تفتیش من قرار میگیرند ولیکن آنها را تفتیش نخواهم کرد.
وفی خطبة الوداع لرسول الله صلّی الله علیه وآله ... ومن ذرفت عیناه
من خشیة الله کان له بکلّ قطرة من دموعه مثل جبل اُحُد یکون فی

میزانه من الاجر وکان له بکل قطرة، عین من الجنة کان علی حافتیها

من المدائن والقصور، ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

- رسولخدا ص در خطبهٔ وداع فرمود کسیکه چشمان او از ترس خدا اشک آلود

گردد پاداشی که برای او منظور میشود بعوض هر قطره اشک مانند کوه

اُحد در میزان عملش خواهد بود و چشمه هائی خواهد داشت که در

طرف آن چشمهٔ روان، شهرها و کاخها خواهد داشت که هیچ چشمی ندیده

و هیچ گوشی نشنیده و بقلب هیچ بشری خطور نکرده است.

وعن ابیجعفر علیه السلام ان ابراهیم النبی ص قال الهی ما العبد بلّ وجهه

من الدموع من مخافتك؟ قال تعالی جزاؤه مغفرتی ورضوانی یوم القیمة

- امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علیه السلام

بخدای متعال عرضکرد: بارالها چه پاداشی برای آن بنده است که از ترس تو

صورتش از اشک تر شود؟ حضرت پروردگار فرمود: آمرزش و رضایت

من در روز قیامت « **واما فضیلت سحرخیزی و صلوة لیل** »

بدانکه بیداری در ثلث آخر شب و راز و نیاز با حضرت رب از امور یست که

درآنست خیر دنیا واخرت که براستی عقل درآن حیران است ودر
معانی الاخبار ازحضرت امام صادق علیه‌السلام روایتست که حضرت امیرمؤمنان
فرمود : انّ الله اذا رأی اهل قریة اسرفوا فی المعاصی وفیها ثلاثة نفر
من المؤمنین ناداهم جلّ جلاله یا اهل معصیتی لولا ما فیکم من المؤمنین
المتحابّین بجلالی العامرین بصلوتهم ارضی وساجدی المستغفرین بالاسحار
خوفاً منّی لانزلت بکم عذابی ثمّ لا ابالی - ازامیرمؤمنان است که فرمود آنگاه که
گناهکاران درگناه زیاده روی کردند ودرقریه درمیان آن مسرفین سه نفر
مؤمن بودند خدای بخشنده خطاب بخطاکاران میفرماید اگر برای خاطر
آن سه نفرنبودکه بامن راه دارند درشب زنده داری وبندگی ونماز هرآینه
برشما عذاب نازل میکردم .
ازحضرت امام محمد باقر علیه‌السلام نقلست که میفرماید خدای عزّوجلّ اموری را
دوست دارد ، ازآنجمله دوست دارد کسیرا که بانماز شب شبی ابگذراند .
ازکتاب غایات ازامام صادق علیه‌السلام نقلست که راوی گوید قلت له اخبرنی
جُعلت فداک ایّ ساعةٍ یکون العبد اقرب الی الله والله منه قریب ؟!

قال علیه السلام اذا قام فی اخر اللیل والعیون هادیة فیمشی الی الوضوء ثم
یجیئ حتی یقوم فی مسجده فیوجه وجهه الی الله ویصف قدمیه
ویرفع صوته ویکبر وافتتح الصلوة فقرأ اجزائه وصلی رکعتین قام
لیعید صلوته، ناداه مناد من عنان السماء عن یمین العرش ایها العبد
المنادی ربه ان البر لینثر علی رأسك من عنان السماء والملائکة محیطة
بك من لدن قدمیك الی عنان السماء، والله ینادی عبدی لو تعلم
من تناجی اذا ما انفتلت - راوی میگوید بحضرت صادق عرض کردم
فدایت شوم مرا خبر ده در چه ساعتی بنده بخدا نزدیکتر میشود و خدا
باو، نزدیک است؟ فرمود هنگامیکه در آخر شب بپا میخیزد در چشمش
هنوز خوابست، پس بسوی وضو ساختن براه میافتد تا آنکه وضوی
کامل میسازد و بعد در نمازگاهش می ایستد و رویش را بسوی خدا میکند
قدمهایش را برای نماز صاف میسازد و صدایش را به الله اکبر بلند
میکند تا نماز میخواند، دو رکعت تمام میکند، بعد برمیخیزد برای ادامهٔ
دو رکعت دیگر نماز - آواز دهندهٔ از سمت راست عرش از کرانهٔ آسمان

آواز میدهد ای بنده که پروردگار خویش را ندا میکنی همانا احسان
و هدیهٔ الهی از کرانهٔ آسمان همچنان بر سرِ تو افشانده میشود و
فرشتگان اطراف تو را، تا آسمان فرا گرفته اند و خدای عزّوجلّ ندا میدهد
ای بندهٔ من اگر میدانستی با چه کسی براز و نیازی روی بر نمیگردانی !!
و فرمود ابغض الخلق الی اللهِ جیفَة باللّیل، بطّال بالنّهار - بدترین مردم
جیفه و مردار شب است که در رختخوابش افتاده و تنبل و بیفایده است که در روز
میگردد - قال رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمود خیارکم اُولی النُّهی، قیل
له، مَن اولی النُّهی؟ فقال صلی الله علیه وآله المتهجدون باللّیل والنّاس نیام - رسول خدا
فرمود: بهترین شما خردمندانند، عرض کردند خردمندان چه کسانی هستند
فرمود: شب زنده داران نماز شب خوان.
مجالس صدوق (ره)، از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا (ص) فرموده است من رزق
الصّلوة من عبدٍ او امَةٍ قام لله مُخلصاً فتوضّأ وضوءاً سائغاً وصلّی
لله بنیّةٍ صادقة وقلبٍ سلیمٍ وبدنٍ خاضعٍ وعینٍ دامعةٍ جعل الله
خلفه تسعة صفوف من الملائکة فی کلّ صفٍّ بالمشرق والاخر بالمغرب

فاذا فرغ کُتب له بعد دهم درجات   و همچنین از حضرت صادق روایت شده

انّ العبد اذا تخلّیٰ بسیّده فی جوف اللّیل المظلم و ناجاه اثبت اللّه النور

فی قلبه فاذا قال یارب یارب ناداه الجلیل جلّ جلاله لبیك عبدی فقد

تخلّی بی فی جوف هذا اللّیل المظلم و البطّالون لاهون والغافلون نیام

اشهدوا انّی قد غفرت له - حضرت صادق(ع) فرموده بندۀ که با خدای خود

در شب تاریک، خلوت و مناجات میکند و باعرض یارب یارب، آن

محیط را روشن میسازد از خدای جلیل خطاب میرسد لبیك، بخواه هر

حاجتی که داری و خطاب بملائکه میفرماید شاهد باشید که این بنده را

آمرزیدم - در علل، از جابر روایت کرده که گفت شنیدم رسولخدا فرمود

ما اتّخذ اللّهُ ابراهیم خلیلاً الّا باطعام الطّعام والصّلوة باللّیل والنّاس

نیام - یعنی خدای متعال ابراهیم علیه السلام را حبیب و خلیل خود قرار

نداد مگر برای ضیافت و طعام دادنش و همچنین صلوة لیلش انگاه که مردم

درخوابند - در ثواب الاعمال از امام صادق(ع) روایت که صلوة اللّیل

تحسن الوجه و تطیب الرّیح و تدرّ الرّزق و تقضی الدّین و تذهب بالهمّ و

وتجلو البصر - فرمود نماز شب، روی شخص را نیکو و خلق و خوی اورا
خوب و بوی اورا خوش و روزی اورا زیاد و قرض اورا ادا، و هم و غم اورا برطرف
و روشنی چشمش را زیاد میکند.

مشکوة الانوار از کتاب محاسن از حضرت صادق علیه السلام نقلست که
انّ الله تبارک وتعالی اوحی الی نبیّ من انبیاء بنی اسرائیل إن احببت
ان تلقانی فی حظیرة القدس فکن فی الدّنیا وحیداً غریباً مهموماً محزوناً
مستوحشاً من النّاس بمنزلة الطّیر الّذی یطیر فی الارض القفار ویأکل
من رؤس الاشجار ویشرب من ماء العیون فاذا کان اللّیل أوی وحده
واستأنس بربّه واستوحش من الطّیور. - خدای تعالی به پیغمبری از
پیامبران خود وحی میکند اگر دوست داری مرا در جایگاه مخصوصم که
حظیرة القدس است ملاقات کنی پس در دنیا، تنها و غریب و غمناک و
محزون و وحشتزده از مردم باش همانند آن پرنده ای که پروازش در بیابان
بی آب و علف است، خوراکش از شاخه درختانست و از چشمه ها آب میخورد و
چون شب شد، تنها بآشیانه میرود، تنها با پروردگار خود انس دارد و از پرندگان

وحشت دارد ولا جرم میگریزد   وایضاً از صادق آل محمد علیهم السلام
روایتست که میفرمایند : صلوة اللیل مرضاة للرب وحب الملائکة
وسنة الانبیاء ونور المعرفة واصل الایمان وراحة الابدان وکراهة
الشیطان وسلاح علی الاعداء واجابة الدعاء وقبول الاعمال وبرکة
فی الرزق وشفیع بین صاحبها وبین ملک الموت وسراج فی قبره وفرش تحت
جنبه وجواب علی منکر ونکیر ومونس وزائر فی قبره الی یوم القیمة .
فاذا کانت یوم القیمة کانت الصلوة ظلاً فوقه وتاجاً علی رأسه ولباساً
علی بدنه ونوراً یسعی بین یدیه وستراً بینه وبین النار وحجة بینه و
بین الله وثقلاً فی المیزان وجوازاً علی الصراط ومفتاحاً للجنة - لأن
الصلوة تکبیر وتحمید وتسبیح وتمجید وتقدیس وتعظیم وقرائة ودعاء
- فی الجمله معانی این خبر شریف معلوم است شاید احتیاجی
الفاظ را بهمان لفظها معنی کردن نباشد وبهر حال ، گر گدا کاهل بود تقصیر
صاحب خانه چیست !.   وایضاً در بلد الامین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
لیس من شیعتنا من لم یصل صلوة اللیل - یعنی ترک کننده نماز شب از ما نیست .

حدیث عنوان بصری - روایت را محدّث مجلسی از شیخ بهائی

و ایشان از شیخ محقّق سعید بن ابی عبدالله مکّی و ایشان از خط شیخ احمد فراهانی
«قدس الله اسرارهم» نقل مینمایند از عنوان بصری که پیرمردی بوده هفتاد و چهار ساله (۷۴)
میگوید من سالها با مالک بن اَنَس، اُنس و رفت و آمد داشتم هنگامیکه
حضرت جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام بمدینه آمد من تردّدم را
به بیت الشرف ایشان شروع کردم و دوست داشتم همانگونه که از مالک
درس میگرفتم، از حضرت صادق ع هم درس یاد بگیرم تا آنکه روزی امام
فرمود من اوقاتم مستغرق ارتباط با مبداء متعال و کارهای ضروری خودم
میباشد لذا مجال پرداختن بدیگری ندارم - عنوان بصری میگوید من از این
کلام ایشان غمناک شدم پیش خود گفتم اگر حضرت ایشان خیری در من میدیدند
مرا چنین منع نمیکردند پس رفتم حرم مطهّر رسول اکرم ص دو رکعت نماز خواندم
و از حضرت رسول ص تقاضای میل قلبی امام را نمودم که قلبشان نسبت بمن
مهربان و مایل باشد تا از علمشان بهره مند شوم و بوسیله حضرتش براه
مستقیم برسم سپس بخانه مراجعت کردم و دیگر نزد مالک نرفتم زیرا که دلم

از محبت آنحضرت سیراب شده بود و بجز برای نماز از خانه بیرون نمیرفتم

تا آنکه سینه ام تنگ شد و لاجرم قصد زیارت ایشان نمودم ، رفتم و

درب را زدم ، خادم آمد از قصدم پرسید گفتم برای زیارت مولایم آمده ام

جواب داد مشغول نماز ند درنگ کن تا اجازه طلب کنم - بعد از کوتاه

زمانی خادم آمد وگفت اُدْخُل عَلیٰ بَرَکةِ الله ، داخل شدم ، سلام کردم

بعد از جواب سلام فرمود کنیه ات چیست عرض کردم ابو عبدالله فرمود خدا

کنیه ات را ثابت فرماید ، بعد پرسید سؤالی داشتی؟ عرض کردم از خدای متعال

خواستم که دل شما را با من مهربان کند و از علمتان بهره مندم فرماید .

امام فرمود ای اباعبدالله دانشی که مخصوص ماست آموختنی نیست !!

بلکه آن نوری است که خدای عزوجل در قلب هرکس که بخواهد می افکند

واگر خواستی از چنین دانشی بهره مند گردی از آغاز باید حقیقت بندگی را در

جان خود پی گیری کنی و با بکار گرفتن آن در طلب علم باشی و از خدای متعال

درخواست فهم کنی تا، بتو بفهماند میگوید عرض کردم ای مولای من حقیقت

بندگی درچیست؟ فرمود بندگی در سه چیز است (۱) بنده باید باور کند آنچه او صاحب

آنست از جان ومال وشئون وباو اختصاص یافته ، در حقیقت مال اوست

پس امر ونهی مولا را نسبت بمال خویش رعایت کند نه اینکه میول

خویش را - زیرا که خودش مالك موقتی وجان ومال وشئونش هم عاریه است

(۲) آنکه بنده برای خودش تدبیرے بالاصالة نه بیند پس، یگانه

مُدیر ومُدبّر را، خدای عزّوجلّ بداند (۳) آنکه اوقات بنده، مصروف

مشغول انجام اوامر وترك نواهی حضرتش بشود انتهی . بدیهی است که

عبد هرگاه خود را مالك ندانست صَرفِ مال در راه انجام اوامر مالك حقیقی

برایش آسان میشود واگر خود را مدیر و مُدبّر ندانست و تابع مقدرات بود

در پیش آمدها ناگوار خود را نخواهد باخت وحالت تسلیم را از دست نخواهد داد

واگر اوقاتش در انجام امر ونهی سیّد ومولاے خودش صرف بشود مجالے

نخواهد یافت برای ملاهی ومناهی وبدیگران رسیدن .

منها ما روی عن الباقر علیه السلام - انّه کان ممّا اوحی الله تعالٰی الی موسی بن عمران

: کذب من زعم انّه یحبّنی وانّه اذا جنّه اللّیل نام عنّی یابن عمران هب لی

من عینیك الدّموع ومن قلبك الخشوع ومن بدنك الخضوع ثمّ ادعنی

فی ظلم اللّیل تجدنی قریباً مُجیباً - وحی فرستاد خدایتعالی بموسی بن عمران
که دروغ میگوید آنکه میگوید خدا را دوست دارم درحالیکه شبها بخواب
میرود وابداً بیاد مناجات من نیست، ای موسی درخانهٔ من با چشم گریان و
قلب خاشع و بدن خاضع بیا و در تاریکی شبها با من مناجات داشته باش و
بدان من بتو عنایت خواهم نمود و جواب ترا خواهم داد.
روی عن النبیّ انّ شرف المؤمن صلوته باللّیل - شرافت مؤمن و عظمتش خواندن
نماز شب است - روی اذا جمع الله الاوّلین والآخرین نادی منادٍ
لیقم الذین تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربّهم خوفاً وطمعاً فیقومون
وهم قلیل ثمّ یحاسب النّاس - روایت شده هنگامیکه خدای متعال
اوّلین وآخرین را جمع فرماید، خطاب بآنان که شبها از خواب برمیخواستند
و با پروردگار خود مشغول راز و نیاز بودند و عدّه آنها کم بودند آنها برمیخیزند
و مورد عنایت مخصوص قرار میگیرند سپس بحساب مردم رسیدگی میشود.
وفی الصّحیح عنه صلّی الله علیه وآله انّ فی الجنّة شجرة یخرج منها خیل ابلق مسرّجة
بالیاقوت والزّبرجد، ذوات اجنحة لا تروث ولا تبول، یرکبها اولیاء الله

فیطیر بہم فی الجنة حیث شآؤا قال فینادیہم اهل الجنة یا اخواننا
ما انصفتمونا ثم یقولون ربنا بماذا نال عبادك منك هذه الکرامة
الجمیلة دوننا فینادیہم ملك من بطنان العرش انہم کانوا یقومون
اللیل وکنتم تنامون وکانوا یصومون وکنتم تأکلون وکانوا یتصدقون
بما لہم لوجه الله وانتم تبخلون وکانوا یذکرون الله کثیراً لا یفترون
وکانوا یبکون من خشیه الله وهم مشفقون - درخبر صحیح از
از رسول کرم صلعم رسیده است که فرمودند در بهشت عدن درختی است
که از آن اسبان ابلق (سیاه و سفید) با زینهائے از یاقوت وزبرجد
بیرون می آیند ، بال دارند ، کثافت از آنها بیرون نمی آید ، بول نمیکنند ، اولیأ
خدا بر آنها سوار میشوند و بهر جائے بهشت که اراده کنند پرواز می نمایند
بهشتیان ندا میکنند که شما با ما انصاف ننمودید شما ها اینهمه عزت
ومحترم ولے ما ، محروم هستیم ، سپس عرض مینمایند بحضرت پروردگار که سبب این
عزت وحرمت چیست؟ فرشتهٔ از درون عرش آواز دهد که آنان شما
از استراحت وخواب برمیخواستند و با حضرت پروردگار راز ونیاز داشتند

وشما آنگاه درخواب بودید وآنان بعضی روزها روزه داشتند وشما میخوردید وآنان از مالشان برای رضای خدا صدقه میدادند ولی شما نمیدادید، فقط جمع مینمودید وبخل میورزیدید وآنان پیوسته بیاد خدا ناله وزاری داشتند وسستی نمینمودند وهمیشه درترس بودند

وایضًا روایت شده انّه کان ممّا ناجی الله الیٰ داود، یا داوُد علیک بالاستغفار فی دلج اللّیل الی الاسحار - یا داوُد اذا جنّ اللیل فانظر الیٰ ارتفاع النّجوم فی السّماء وسبحّنی واکثر من ذکری حتّی اذکرک یا داود انّ المتقین لاینامون لیلتهم الّا بصلوتهم لی ولا یقطعون نهارهم الّا بذکری یا داود انّ العارفین کحلوا اعینهم بمرود السّهر وقاموا لیلهم بذلک مرضاتی یا داوُد من یصلّی باللّیل والنّاس نیام یرید بذلک وجهی فانّی امر ملائکتی ان یستغفروا له ویشتاق الیه جنّتی فیدعوا له کلّ رطبٍ ویابسٍ - یعنی ای داوُد برتو باد استغفار در تاریکی شب تا هنگام سحر ای داود چون تاریکی شب ترا فراگرفت نگاهی ببالا آمدن ستارگان در آسمان بیانداز و فراوان مرا یادکن تا، من، بیاد تو باشم ای داود مردان باتقوی شبها شان را نخوابند مگرآنکه نمازشان را

خوانده باشند و روزهایشان را بپایان نرسانند مگر بیاد من ، ای داود
عارفان سُرمهٔ بیداری شب بچشم هایشان کشیده اند و شب را در قیام و
رضای مرا از این رهگذر طالبند ، ای داود هر کس که بشب نماز گذارد
آنگاه که مردم در خوابند و فقط بخاطر من باشد پس من بفرشتگانم دستور
میدهم تا برای او استغفار کنند و بهشت من اززا مشتاق گردد پس هر تر و خشکی برای او
دعا کند - از ابن مسعود قال قال رسول الله ص حسب الرجل من الخيبة
ان يَبيتَ ليله لا يصلّي فيها ركعتين ولا يذكر الله فيها حتّى يصبح فقيل
يا رسول الله انّ فلاناً نام البارحة عن وِرده حتّى اصبح قال ص ذلك رجل
بال الشّيطان في اذنه فلم يستيقظ - از ابن مسعود روایت شده که رسولخدا
فرمودند همین زیان و ضرر برای مرد کافیست که شب را صبح کند و دو رکعت
نماز نخواند و بیاد خدا نباشد پس عرض شد دیشب فلانی تا صبح بخواب بود
و ذکر و وِردی که داشت از او فوت شد ، رسولخدا فرمود شیطان در گوش
او ، بول کرد که بیدار نشد و در روایت دیگر از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود
و ما نام الليل كُلّه احدٌ الّا بال الشّيطان في اُذُنه وجاء يوم القيمة مُفلساً

وما من احد الا وله مَلَكٌ یوقظه من نومه کل لیلة مرتین ، یقول یا عبدالله اقعد لتذکر ربك ففی الثالثة ان لم ینتبه یبول الشیطان فی اذنه
- از رسولخدا روایتست که کسی تمام شب را بخواب نمیرود مگر آنکه ملکی او را بیدار کند در دو مرتبه وگوید که بیدار شو و مشغول راز و نیاز با خالق بی نیاز باش - اگر بیدار نشد در مرتبه سوم ، شیطان در گوشش بول مینماید
و روایت شده : ان البیوت التی یصلی فیها باللیل ویتلی فیها القرآن تضیئ لاهل السماء کما تضیئ الکواکب الدری لاهل الارض - یعنی خانه هائیکه در آن نماز شب برگزار میشود وقرآن خوانده میشود نورپاش است باهل آسمان مانند ستارگان نورانی که نور میدهند باهل زمین
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الا ترون الی المصلین باللیل وهم احسن الناس وجوهاً لانهم خلوا باللیل لله سبحانه فکساهم نوره رسولخدا میفرماید مگر نمی بینید نماز شب خوانان را که دارای چهره زیبا وصورت نورانی میباشند زیرا که این گروه خلوت میکنند در شبها با پروردگار خود بصلوة لیل وخدای متعال می پوشد آنان را با نور (عزت) خویش .

سئل الباقر علیه السلام عن وقت صلوة اللیل فقال هو الوقت الذی جاء
عن رسول الله قال ان الله تعالی منادیا ینادی فی السحر هل من داع فاجیبه
هل من مستغفر فاغفر له هل من طالب فاعطیه ثم هو الوقت الذی
وعد فیه یعقوب نبیه ان یستغفر لهم وهو الوقت الذی مدح فیه
المستغفرین بالاسحار وان صلوة اللیل فی آخره افضل من اوله وهو
وقت الاجابة والصلوة فیه هدیة المؤمن الی ربه فاحسنوا هدایاکم
الی ربکم یحسن الله جوائزکم فانه لا یواظب علیها الا مؤمن صدوق.

- سائلی از حضرت باقر(ع) پرسید از وقت نماز شب فرمود همان وقتی است که از
رسولخدا رسیده است که فرمود خدای تعالی را آواز دهنده هست که بهنگام سحر
آواز میدهد آیا دعا کننده ای هست تا اجابتش کنم آیا استغفار کننده ای
هست تا او را بیامرزم آیا طلب کننده ای هست تا باو عطا کنم واز این گذشته زمان
استغفار حضرت یعقوب است برای پسران خود که فرمود (سوف استغفر لکم) پس
هدیه های خود را نیکو کنید تا خدای تعالی نیز جایزه های شما را نیکو
فرماید وکسی مواظب این نیکوئیها نباشد مگر مؤمن راستگو!

روایتشده اوحی الی بعض الصدّیقین انّ لی عباداً من عبادی یُحبّوننی فاُحبّهم ویشتاقون الیّ فاشتاق الیهم ویذکروننی واذکرهم ینظرون الیّ وانظر الیهم وإن حَذَوتَ طریقهم احببتک وان عدلت عنهم مقّتک قال یاربّ ما علامتهم ؟ قال یراعون الظلال بالنّهار کما یُراعی الرّاعی الشّفیق الغَنَم ویحنّون الی غروب الشّمس کما یحنّ الطیّر الی وَکره عند الغروب فاذا جنّهم اللّیل واختلط الظُّلام وفرشت الفرش ونُصبت الاَسِرّة وخَلا کلّ حبیب حبیبَه نصبوا الیّ اقدامهم وافترشوا الیّ وجوههم وناجوا بکلامی وتملّقوا الیّ بانعامی فبین صارخ وباك ومُتَأَوِّهٍ وشاكٍ وبین قاعدٍ وقائمٍ وراکع وساجد بعینی ما یتحمّلون من اَجلی وبسمعی ما یشتکون من حُبّی اوّل ما اُعطیهم ثلاث (۱) اقذفُ من نوری فی قلوبهم فیخبرون عنّی کما اخبر عنهم (۲) لو کانت السّمٰوات والارض وما فیهما فی موازینهم لاستقللتُها لهم (۳) اَقبلُ بوجهی علیهم فتری من اقبلتُ بوجهی علیه یعلم احد ما اُرید اَنْ اُعطیه - روایتشده که خدای تعالی بیکی از صدّیقین وحی فرمود که مرا بندگانی است از جمع بندگانم که مرا دوست میدارند

من نیز آنان را دوست میدارم ، آنان مشتاق منند و من نیز مشتاق
آنان هستم ، آنان بیاد منند و من بیاد آنان میباشم ، آنها بمن نظر دارند
و من نیز توجهم بآنهاست ، تو (ای سالک) اگر قدم در راه آنان گذاشتی
تو را ، (نیز) دوست خواهم داشت و اگر از آنان عدول کنی دشمن خواهم داشت
آن سالک صدّیق که این خطابات با اوست عرض کرد پروردگارا نشان
آنان چیست ؟ خطاب رسید همانگونه که یک چوپان مهربان بدنبال
گله وگوسفندان خویش است آنان نیز تمام روز را بدنبال سایه آفتابند
تا به بینند که بپایان میرسد آنها بغروب آفتاب آنچنان علاقمندند که پرنده
بهنگام غروب به آشیانهٔ خود - پس چون ، شب ، آنانرا فرا گرفت و تاریکیها در
هم آمیخت و بسترها گسترده شد و تخت خوابها زده شد و هر دوستی با دوست
خود خلوت کرد ، آن گروه، برقدمهاشان در پیشگاه من می ایستند و صورتهاشان
را بسوی من فرش زمین میکنند و با کلام من بمناجاتم میپردازند و با همهٔ
عبادت خود، مرا تملق میگویند ، گاهی ناله میکنند و گاهی گریه وگاهی ناله
پرصدا دارند و گاهی گله وشکایت - آنان در طول شب یا نشسته اند و یا ایستاده

یا، در رکوعند ویا، در سجود من می بینم که آنان بخاطر من چه میکشند

ومیشنوم که چه شکایتها از عشق من دارند، ومن سه چیز بآنان عطا میمنایم.

(۱) از نور خودم بقلوب آنان میاندازم که بوسیله آن از من آگاهی یابند

همانگونه که من از آنان آگاهم (۲) اگر آسمانها وآنچه در آنها ست در میزان

اعمال آنان باشد من آنهارا برای آنان اندک میدانم (۳) رویا روی آنها میشوم

- بنظرت اگر من رویا روی کسی شدم، احدی میداند چه میخواهم باو عطا کنم؟

یکی از عبادت کنندگان میگوید بخواب دیدم گوئی برکنار نهری هستم

که سنگ در آن نهر جاریست و در دو طرف آن نهر، مروارید و نیهای طلائی

روئیده است بناگاه کنیزانی دیدم که خودرا با زیورها آراسته وجامه هائی

از سندس و حریر بهشتی برتن دارند، وصورتهایشان مثل ماه میدرخشد

ومیگویند سبحان المُسبّح بکلّ لسان، سُبحانه، سبحان الموجود فی کلّ مکان سبحانه

سبحان الدّائم فی کلّ الازمان، سبحانه - گفتم شما چه کسانی هستید - گفتند

ذَرَأنا اِلهُ الناسِ ربّ محمّدٍ * یقوم علی الاطراف باللّیل قَوْمٌ

یُناجون ربّ العالمین اِلٰهَهُمْ * وتجری همول القوم والنّاس نُوّمُ

- یعنی خدای خلایق و پروردگار محمد، ما را برای قومی آفریده است که آنان شب‌خیزانند و با خدای عزوجل در مناجات، و درحالیکه مردم بخوابند اشک از دیدگان آنان جاریست - گفتم خوشا بحالشان، این قوم کیانند؟ گفتند: اینان سحرخیزانند که قرآن میخوانند وخدا را درآشکار و پنهان یاد میکنند و در اسحار استغفار مینمایند وخوب سروده است قائل:

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند * من وخیال تو و ناله‌های درد آلود

بدانکه شیخ بهائی رحمه‌الله در کتاب اربعین خود از مرحوم محقق طوسی نقل میکند که فرموده است مراتب معرفت خدای تعالی در مقام تمثیل مانند معرفت آتش است که کمترین مرتبهٔ آن اینستکه کسی بشنود در عالم چیزی هست که چیزهای دیگر را بکام خود میکشد ونابودش میکند و با هرچیز که مقابل گردد در او اثر میگذارد و هرچند از او استفاده کنند چیزی از او کم نمیشود و این‌چنین موجود نامش آتش است - همپایه با اینمقدار از معرفت آتش در معرفت خدایتعالی، معرفت اشخاص مقلد است که دین خدا را تصدیق کرده‌اند بدون آنکه حجت ودلیلی داشته باشند، بالاتر از این مرتبه

کسی است بدود آتش برسد وبداند که ناچار این دود، اثر چیزی باید باشد
پس حکم کند بر وجود ذاتی که آنرا اثر است که همین دود است وهمپایه اینگونه معرفت
در شناخت حضرت حق تعالی، شناخت اهل نظر و استدلالیان است که با براهین
یقینی بوجود صانع حکم کرده اند. وبالاتر ازین مرتبه کسی است که
حرارت وگرمی آتش را بواسطهٔ نزدیکی باتش، احساس کند، از روشنائی وگرمی آن
بهره مند گردد، همپایهٔ اینگونه معرفت در معرفت الله تعالی معرفت مؤمنین
خالص است که دلهاشان بخدا مطمئن گردیده ویقین دارند براینکه خدای تعالی
نور آسمانها و زمین است که باریتعالی خودش را اینچنین تعریف کرده؛ الله
نور السموات والأرض الآیة وازاین مرتبه بالاتر، رتبه کسی است که همهٔ
وجودش سوخته و متلاشی شده باشد ونظیر این مرتبه در معرفت خدای تعالی
معرفت اهل شهود و فناء فی الله است که بالاترین درجه وآخرین مرتبه ایست
که خدای تعالی وصول بان مرتبه ووقوف برآن درجه را بلطف وکرمش ما را
روزی فرماید - (تمام شد کلام خواجه نصیر طوسی)
عارف کسی است که خدای تعالی او را شاهد صفات واسماء، وافعال خویش فرماید.

لکن نه بر پایهٔ شهود، بلکه از روی یقین و کسیکه این چنین شهد عرفان
واچشیده باشد و با این لذت ملتذ گردد و چنین نعمتی نصیبش باشد بفوز
سعادت عظیمی نائل آمده است و این وجدان حضوری شهودی که از برای
اهلش حاصل میشود چیزیست قابل درک ولی غیر قابل توصیف و آن
طوریست ورای طور عقل که تنها با مجاهدات کشفی بآن دسترسی توان یافت
نه با مناظرات و مباحثات و کسانیکه اهل آن شهودند نمیتوانند آنچه را که درک
کرده اند برای دیگری تقریر کنند و هیچ لذت و سروری همپایه با آن نیست
حضرت صادق علیه السلام (در کافی بروایت جمیل بن دراج) فرموده است که اگر مردم
میدانستند چه فضیلتی در معرفت خدایتعالی هست بر آنچه دشمنان
از شکوفائی حیات دنیا و نعمتهایش بهره مندند چشم نمیدوختند و دنیای آنان
در نزدشان پست تر از خاکی میشد که زیر پایشان لگدکوب کرده و میگذرند
و هر آینه از معرفت خدایتعالی آنچنان نعمت میدیدند و آنچنان لذت میبردند
که یکفرد بهشتی جاودانه همنشین با اولیاء خدای تعالی لذت میبرد و چنین است که
معرفت خدای عزوجل در همه انقلابات و وحشتها مایه آرامش خاطر و در تنهائی

مُصاحب وهمراه ودر تاریکی مایهٔ روشنائی ودر ناتوانی نیرو وقوّت
وازهر بیماری شفاست ودراین موضوعات احادیثی نقلشد .
خواجه نصیرالدّین طوسی رحمه الله پس ازآنکه دربارهٔ درجات سخن میگوید:
میفرماید : بدانکه این درجاترا باعبارات تعبیر نمودن امکان ندارد زیراکه
عبارات برای آنگونه معانی وضع شده که اهل لغت بتوانند آنمعنیها را
تصوّر نمایند وپس بخاطر بسپارند ودر هنگام نیاز بیاد آرند وآنگاه در
مقام تعلیم وتعلّم بواسطهٔ آن عبارات تفاهم کنند امّا آنگونه ازمعانی
کهکسی نمیتواند برآنها دست یابد مگر آنگاه که ازذات خویش غایب شود
تاچه برسد بقوای بدنش ، برای اینگونه ازمعانی اصولاً وضع لفظ امکان ندارد
تاچه رسد برآنکه ازآنها بعباراتی تعبیر شود وهمانگونه که معقولات را باوهام
نمیتوان درک نمود وهمچنین موهومات را باخیال ومتخیّلات را باحواس درک
کردن نمیشود همچنین آنچه را که باید باعین یقین وچشم باطن دید ، درکش با
باعین محسوسه امکان پذیرنیست پس کسیکه طالب آنست باید درراه رسیدن
بآن ازطریق عیان بکوشد نه آنکه بخواهد بوسیله برهان آنرا بدست آورد انتهی

رساله خلعیّه از محقق داماد استرآبادی

در اینجا، نظر بسلسلهٔ موضوعات بیان شده مقتضی است رسالهٔ خلعیّهٔ
میرداماد رحمه‌الله تعالی را بیاوریم تا برای اهلش در رهائی از این جلباب بدن
و رسیدن بمعنی، مزید بصیرتی باشد والله المستعان علی ما تصفون
بدانکه صاحب کتاب نفیس سلافة العصر، علامه سیّد علیخان - صدرالدّین مدنی
صاحب ریاض السّالکین در شرح صحیفهٔ سیّد السّاجدین، امام المعصوم علی بن الحسین (ع)
بمناسبتی مرقوم فرموده است : بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمد کلّه لله ربّ العالمین وصلاته علی سیّدنا محمّد وآله الطّاهرین کنت
ذات یوم من ایّام شهرنا هذا وقد کان یوم الجمعة سادس شهر رسول الله ص
شعبان المکرّم لعام ثلاث وعشرین والف من هجرته المقدّسة فی بعض خلواتی
اذکر ربّی فی تضاعیف اذکاری واورادی باسمه الغنیّ فاکرّر یا غنیّ یا مغنیّ
مشدّدها (مشدّداً ظاهراً اشتباه و غلط است) بذلک عن کلّ شیء الّا عن التّوغّل
فی حریم سرّه والانمحاء فی شعاع نوره وکأنّ خاطفة قدسیّة قد ابتدرت
الیّ فاجتذبتنی من الوکر الجسمانی ففککت حلق شبکة الحسّ وحللت عُقد
حبالة الطّبیعة واخذت اطیر بجناح الرّوح فی وسط ملکوت الحقیقة

فكأني قد خلعت بدني ورفضت عدني ومقوت خلدي ونضوت جسدي
وطوت اقليم الزمان وصرت الى عالم الدهر فاذا انا في مصر الوجود
بمجامع امم النظام الجملي من الابداعيات والتكوينيات والالهيات
والطبيعيات والقدسيات والهيولانيات والدهريات والزمنيات واقوام الكفر
والايمان وارهاط الجاهلية والاسلام من الداخلين والداخلات والغابرين و
الغابرات والسالفين والسالفات والعاقبين والعاقبات في الآزال والآباد وبجملة
آحاد مجامع الامكان وذرات عوالم الاكوان بقضها وقضيضها وصغيرها
وكبيرها، ثابتاتها وبائداتها، خالياتها وآتياتها واذا الجميع زفة زفة
وزمرة زمرة بحشدهم قاطبة معاً مولون وجوه مهياتهم شطر بابه
سبحانه شاخصون بأبصار انياتهم تلقاء جنابه جل سلطانه من حيث
لا يعلمون وهم جميعا بألسنة فقر ذواتهم الفاقرة والسن فاقة هوياتهم
الهالكة في ضجيج الضراعة وصراخ الابتهال ذاكروه وداعوه ومستصرخوه
ومنادوه بيا غني يا مغني من حيث هم لا يشعرون فطفقت في تيك
الضجة العقلية والصرخة الغيبية، اخر مغشيا علي وكدت

مِن شِدّةِ الوَلَهِ والدَّهَشِ، اَنْسیٰ جوهَرَ ذاتِیَ العاقِلَةِ واَغیبُ عن

بَصَرِ نَفْسِیَ المجرّده واُهاجِرُ ساهِرَةَ ارضِ الکونِ وَاَخرُجُ عن صُقْعِ

قُطْرِ الوجودِ رأساً اِذْ قد وَدَّعَتْنی تلكَ الخَلْسَةُ الخالِسَةُ شَیِّقاً حَنُوناً

الیها وخَلَّفَتْنِی تلكَ الخَطْفَةُ الخاطِفَةُ تآئِقاً لَهُوفاً عَلَیْها فرجعتُ

اِلیٰ ارضِ التَّبارِ وكُورَةِ البَوارِ وبُقْعَةِ الزُّورِ وقریَةِ الغُرورِ تارةً اُخریٰ

خلسهٔ ملکوتیه مذکوره (از مجلد اثنی عشر رساله) از خط خود میر نوشته شد - رامی

\- ترجمهٔ اجمالی: بنام خدای بخشندهٔ مهربان - همه ثنا مخصوص خدا

پروردگار جهانیان است ودرود او بر سید ما محمد وخاندان پاکش باد

در یکی از روزهای ماه جاری در روز جمعه ۱۴ شعبان که ماه شعبان ماه رسول الله است)

بسال یکهزار وبیست وسه ۱۰۲۳ هجری در خلوتی ضمن اوراد واذکار خود با اسم

(غنی) مشغول وذکر مقدس یا غنی یا مُغنی (با تشدید) تکرار مینمودم

وبجز فرورفتن در حرم سر الهی ونابود شدن در شعاع نور او از همه چیز

غافل بودم که بناگاه جاذبهٔ قدسی بسرعت هرچه بیشتر مرا در ربود واز آشیانهٔ

بدن بیرون کشید سپس حلقه های نور حواس را گسیخته وگره های دام طبیعت را

باز نمودم وبا بال روح در وسط ملکوت حقیقت شروع بپرواز کردم وخود را

این‌چنین یافتم که جامهٔ تن را از قالب روح بیرون کشیده و از جایگاهش
بدور انداخته‌ام و دل را صفا و جلا داده، جسد را بکناری گذاشته‌ام
وکشور زمان را درهم پیچیده، بعالم دهر قدم نهادم و در آنجا دیدم که مغزهای
متفکر مجموعهٔ نظامات امتّها از ابداعیّات و تکوینیّات والهیّات و طبیعیّات
وقدسیّات وهیولانیّات و دهریّات و زمانیّات وهمهٔ اقوام کفر و ایمان
وقبایل جاهلیّت و اسلام از مردان و زنان دوران گذشته و موجود و آینده
وجانشینان ایشان در ازل و ابد همگی، یکجا، در مصر وجود گرد آمده و همه
آحاد مجتمع امکان ریز و درشت وکوچک وبزرگ آن، همه و همه دسته دسته و
گروه گروه جذب آنعالم گردیده که ماهیّات عموم آنها رو بدرگاه خدای سبحان
بوده، ناخودآگاه چشمهاشان باستان او دوخته شده که همگی با زبان فقر شدید و لسان
هویّت هلاکت زا، نالهٔ عجز و فریاد مسکنت و تضرّع سر داده دعا میکردند
که حقّ سبحان بفریادشان برسد و ناخودآگاه جملگی یکزبان «یاغنیّ یامُغنی»
میگفتند - چیزی نمانده بود که در آن نالهٔ عقلی و فریادهای غیبی از خویشتن خویش
بیخودتر شوم و از شدّت حیرت و دهشت، جوهر ذات عاقله خود را فراموش کنم

و از دیدگاه نفس مجرّدم غائب گردم و از زمین پهناور هستی هجرت نموده
و از ناحیهٔ قطر وجود یکباره بیرون روم که ناگاه آن حالت خلسهٔ
روحی با کمال اُنسی که باو داشتم مرا وداع گفت و همانا ربایندهٔ در
حالیکه کمال اشتیاق بآن در من بوجود آمده بود و از فراقش متأسّف
میشدم مرا، در ربود، دوباره بدریای خروشان زمین و جایگاه دروغین و
فریب آباد طبیعت بازگشتم انتهی

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران * گفته آید در حدیث دیگران
آفتابی کز وی این عالم فروخت * اندکی گر پیش تابد جمله سوخت

ای برادر عزیزم، همیشه بیدار و هشیار باش، فریب زر و زیور این عالم خاکی را
مخور، بقدر ضرورت از کنارش گذر نما، زیرا که بیوفائی و بی صفائی دار غرور
و دنیای زودگذر، عاقلان را بیدار نگه میدارد و بدانکه این چند روزه عمر
برای نوع بشر، هرگز ارزش دوری از معارف یقینی را ندارد بکوش تا در راه
رضای دوست موفق باشی که کُلّ زیان سخط او، و تمام سعادت رضای اوست
بارالها قسمت میدهیم بنورانیّت اهل معرفت و نور انوار طیّبهٔ بندگان خاصّه ات

سیما نبیّ اکرم ووصیّ مُعظّم وسیّدهٔ مُلك وملكوت ویازده فرزند معصوم علی - صلوات الله علیهم اجمعین که نظر لطف وعنایت از ما باز نگیرید، عوالم مرگ را بر ما آسان بفرمائی آمین یا ربّ العالمین - شیخ اجلّ شیراز نیکو فرموده که

خاک من وتست که باد شمال | می برَدش سوی یمین وشمال
عمر بافسوس برفت آنچه رفت | دیگرش از دست مده بر محال
بسکه در آغوش لحد بگذرد | بر من وتو، روز وشب وماه وسال
ایکه درونت بگنه تیره شد | ترسمت آئینه نگیرد صقال
زندهٔ دل، مرده ندانی که کیست؟ | آنکه ندارد بخدای اشتغال
گر بمثَل، جام جم است آدمی | سنگ اجل بشکندش چون سفال
مالكَ تَعصی ومنادی القبول | مِن قِبَلِ الحق یُنادی تَعال
بنده دگر بر که کند اعتماد | گر نکند بر کرَم ذوالجلال
بر دل عشّاق جمالش خوش است | تلخی هجران بامید وصال
گر قدمت هست چو مردان برو | وَر عملت نیست چو سعدی بنال
ربّ اَعِنّی و اَقِلْ عَثْرَتی | انت رجائی وعلیك اتّکال

در بیان هفتاد منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام که کسی با ایشان در این اختصاصات شرکت نداشت!

خصال صدوق (قده) حدّثنا احمد بن الحسن القطّان و محمّد بن احمد السّنانی و علی بن موسی الدّقاق والحسین بن ابراهیم بن هشام المکتّب و علی بن عبدالله الورّاق رضی الله عنهم قالوا: حدّثنا ابوالعبّاس احمد بن یحیی بن زکریا القطّان قال حدّثنا بکر بن عبدالله بن حبیب قال. حدّثنا تمیم بن بهلول قال: حدّثنا سلیمان بن حکیم عن ثور بن یزید عن مکحول قال قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لقد علم المستحفظون من اصحاب النّبی محمّد صلی الله علیه وآله انّه لیس فیهم رجلٌ له منقبة الّا و قد شرکته فیها و فضّلته ولی سبعون منقبة لم یشرکنی فیهنّ احدٌ منهم. قلت یا امیرالمؤمنین فاخبرنی بهنّ. فقال علیه السلام إنّ اوّل منقبة لی انّی لم اشرك بالله طرفة عین ولم اعبد اللّات والعزّی والثّانیة انّی لم أشرب الخمر قطّ والثّالثة انّ رسول الله (ص) استوهبنی عن ابی فی صبائی وکنت اکیله وشریبه ومونسه ومحدّثه والرّابعة انّی اوّل النّاس ایمانا واسلاما والخامسة انّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال لی: «یا علیّ انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی»

والسّادسة: أنّی کنت اخر الناس عهداً برسول الله، دلیته فی حفرته.

والسّابعة: انّ رسول الله (ص)، انامنی علی فراشه حیث ذهب الی الغار وسجّانی ببرده فلمّا جاء المشرکون ظنّونی محمّداً (ص) فایقظونی وقالوا ما فعل صاحبك؟ فقلت ذهب فی حاجته فقالوا لو کان هرب لهرب هذا معه.

والثّامنة: فانّ رسول الله (ص) قال لی یا علی اذا حشر الله عزّوجلّ الاوّلین والآخرین نصب لی منبر فوق منابر النّبیّین ونصب لك منبر فوق منابر الوصیّین فترتقی علیه

والتّاسعة: فانّ رسول الله صلّی الله علیه وآله علّمنی الف باب من العلم یفتح کلّ باب الف باب ولم یعلّم ذلك احداً غیری.

والعاشرة فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول یا علیّ لا اُعطی فی القیامة الّا سألتُ لك مثله - والحادیة عشرة: فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول انت اخی وانا اخول یدك فی یدی حتّی تدخل الجنّة.

والثّانیه عشرة: فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول یا علیّ مَثَلُك فی اُمّتی کمَثَل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلّف عنها غرق.

واما الثّالثة عشرة فانّ رسول الله (ص) عمّمنی بعمامة نفسه بیده ودعا لی

بدعوات النصر علی اعداء الله فهزمتهم باذن الله عزّوجلّ .

واما الرابعة عشرة : فانّ رسول الله ص امرنی ان امسح یدی علی ضرع شاة قد یبس ضرعها فقلت یا رسول الله ، بل امسح انت فقال یا علی فعلک فعلی ـ فمسحتُ علیها یدی فدرّ علیّ من لبنها فسقیت رسول الله ص شربة ثم أتت عجوزة فشکت الظمأ فقال رسول الله ص انی سألتُ الله عزّوجلّ ان یبارک فی یدک ففعل

واما الخامسة عشرة فانّ رسول الله ص اوصی الیّ وقال یا علی لا یلی غسلی غیرک ولا یواری عورتی غیرک فانّه ان رأی احد عورتی غیرک تفقأت عیناه ، فقلت له : کیف لی بتقلیبک یا رسول الله ؟ فقال انک ستُعان ، فوالله ما اردت ان اُقلّب عضواً من اعضائه الّا قُلّب لی

و اما السادسة عشرة فانّی اردتُ ان اُجرّده فنودیتُ یا وصیّ محمّد لا تجرّده فغسّله والقمیص علیه فلا والله الّذی اکرمه بالنبوّة وخصّه بالرّسالة ما رأیت له عورة ، خصّنی الله بذلک من بین اصحابی .

واما السابعة عشرة : فانّ الله عزّوجلّ زوّجنی فاطمة وقد کان خطبها ابوبکر وعمر فزوّجنی الله من فوق سبع سماواته فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله

هنيئاً لك يا علي فانّ الله عزّوجلّ زوّجك فاطمة سيّدة نسآء اهل الجنّة

وهي بضعة منّي فقلت يا رسول الله اَوَلستُ منك ؟ فقال يا علي وانت منّي

وانا منك كيميني من شمالي لا استغني عنك في الدّنيا والاخرة .

واَمّا الثّامنة عشرة : فانّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لي يا علي انت صاحب

لوآء الحمد في الاخرة وانت يوم القيمة اقرب الخلايق منّي مجلساً يبسط لي

ويبسط لك فاكون في زمرة النّبيّين وتكون في زمرة الوصيّين ويوضع

على راسك تاج النّور واكليل الكرامة يحفّ بك سبعون الف مَلَك حتى يفرغ

الله عزّوجلّ من حساب الخلايق واَمّا التّاسعة عشر : فانّ رسول الله

قال : ستقاتل النّاكثين والقاسطين والمارقين فمن قاتلك منهم فانّ

لك بكلّ رجل منهم شفاعة في مائة الف من شيعتك فقلت يا رسول الله

فمن النّاكثون ؟ قال طلحة والزّبير سيبايعانك بالحجاز وينكثانك بالعراق

فاذا فعلا ذلك فحاربهما فانّ في قتالهما طهارة لاهل الارض ـ قلت : فمن

القاسطون ؟ قال معاويه واصحابه قلت فمن المارقون ؟ قال اصحاب

ذي الثّديه وهم يمرقون من الدّين كما يمرق السّهم من الرّمية فاقتلهم

فانّ فی قتلهم فرجاً لاهل الارض وعذاباً معجلاً علیهم وذخراً لك عند الله
عزّ وجلّ یوم القیمة   **واما العشرون** فانّی سمعت رسول الله صلّی الله علیه وآله
یقول لی. مَثَلك فی امّتی مثل باب حِطّة فی بنی اسرائیل فمن دخل فی ولایتك
فقد دخل الباب کما امره الله عزّ وجلّ.   **واما الحادیة والعشرون**
فانّی سمعت رسول الله صلعم یقول انا مدینة العلم وعلیّ بابها ولن تدخل
المدینة الّا من بابها ثمّ قال یا علیّ انّك سترعی ذمّتی وتقاتل علی سُنّتی
وتخالفك اُمّتی   **واما الثانیة والعشرون** فانّی سمعت رسول الله صلعم یقول
انّ الله تبارك وتعالی خلق ابنی الحسن والحسین من نور القاه الیك والی فاطمة
وهما یهتزّان کما یهتزّ القرطان اذا کانا فی الاُذنین ونورهما متضاعف
علی نور الشهداء سبعین الف ضِعف یا علیّ انّ الله عزّ وجلّ وعدنی ان یکرمهما کرامة
لا یکرم بها احداً ما خلا النبیین والمرسلین.
واما الثالثة والعشرون: فانّ رسول الله اعطانی خاتمه فی حیاته ودرعه
ومنطقته وقلّدنی سیفه واصحابه کلّهم حضور وعمّی العباس حاضر وخصّنی
الله عزّ وجلّ منه بذلك دونهم   **واما الرابعة والعشرون** فانّ الله عزّ وجلّ

انزل علی رسوله « یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی
نجویکم صدقة » الآیة فکان لی دینار فبعته عشرة دراهم فکنت اذا ناجیتم رسول الله
اُصدق ذلك بدرهم والله ما فعل هذا احد من اصحابه قبلی ولا بعدی
فانزل الله تع ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا
وتاب الله علیکم الآیة مجادلة فهل تکون التوبه الا من ذنب کان ؟ .

واما الخامسة والعشرون : فانی سمعت رسول الله ص یقول : الجنة محرمة علی
الانبیاء حتی ادخلها انا وهی محرمة علی الاوصیاء حتی تدخلها انت یا علی
ان الله تبارك وتعالی بشرنی فیك ببشری لم یبشر بها نبیًا قبلی بشرنی بانك
سید الاوصیاء وان ابنیك الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یوم القیمة

واما السادسة والعشرون : فان جعفراً اخی الطیار فی الجنة مع الملائکة .
المزین بالجناحین من درّ ویاقوت وزبرجد واما السابعة والعشرون :
فعمی حمزة سید الشهداء فی الجنة واما الثامنه والعشرون : فان رسول الله ص
قال : ان الله تبارك وتعالی وعدنی فیك وعداً لن یخلفه جعلنی نبیًا
وجعلك وصیًا وستلقی من امتی من بعدی مالقی موسی من فرعون فاصبر واحتسب

حتّیٰ تلقانی فاوالی من والاك واُعادی من عاداك .

وامّا التّاسعة والعشرون: فانّی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول یا علی انت صاحب الحوض لا یملکه غیرك وسیأتیك قوم فیستقونك فتقول لا ولا مثل ذرّة ، فینصرفون مسودّة وجوههم و سترد علیك شیعتی و شیعتك فتقول: رووا، رواء مرویّین فیروون مبیضّة وجوههم .

وامّا الثّلاثون : فانّی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ، یحشر اُمّتی یوم القیامة علی خمس رایات فاوّل رایة ترد علیّ رایة فرعون هذه الامّة وهو معاویة والثّانیة مع سامریّ هذه الامّة وهو عمرو بن العاص والثّالثه مع جاثلیق هذه الامّة وهو ابوموسی اشعری والرّابعة مع ابی الاعور السّلمی و امّا الخامسة فمعك یا علی تحتها المؤمنون وانت امامهم - ثمّ یقول الله تبارك وتعالی للاربعة : اِرْجِعوا وراءَکم فالْتَمِسُوا نورًا فضرب بینهم بسور له باب ، باطنه فیه الرّحمة وهم شیعتی ومن والانی وقاتل معی الفئة الباغیة والنّاکبة عن الصّراط ، وباب الرّحمة وهم شیعتی فینادی هؤلاء اَلَمْ اَکُنْ معکم قالوا بلیٰ وَلٰکِنَّکُمْ فَتَنْتُم انفسکم وتربّصتم وارتبتم وغرّتکم

الامانی حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة
ولا من الذین کفروا ماویکم النار هی مولکم وبئس المصیر ثم ترد امتی
وشیعتی فیروون من حوض محمد صلی الله علیه وآله وبیدی عصا عوسج اطرد بها
اعدائی طرد غریبة الابل واما الحادیة والثلاثون : فانی سمعت
رسول الله ص یقول : لولا ان یقول فیك الغالون من امتی ماقالت النصاری
فی عیسی بن مریم، لقلت فیك قولا، لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا
التراب من تحت قدمیك یستشفعون به . واما الثانیة والثلاثون
فانی سمعت رسول الله ص یقول ان الله تبارك وتعالی نصرنی بالرعب
فسألته ان تنصرك بمثله فجعل لك من ذلك مثل الذی جعل لی .
واما الثالثة والثلاثون فان رسول الله ص التقم اذنی وعلمنی ما کان
ومایکون الی یوم القیامة فساق الله عزوجل ذلك الی علی لسان نبیه (ص).
واما الرابعة والثلاثون : فان النصاری ادعوا امراً فانزل الله عزوجل
فیه ، فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل

فجعل لعنة الله علی الکاذبین فکانت نفسی نفس رسول الله صلی الله علیه و آله

والنساء فاطمة سلام الله علیها والابناء الحسن والحسین ثم ندم القوم

فسألوا رسول الله ص الاعفاء فاعفاهم والذی انزل التوراة علی موسی

والفرقان علی محمد ص لو باهلونا لمسخوا قردة وخنازیر.

واما الخامسة والثلاثون فان رسول الله ص وجهنی یوم بدر فقال

ائتنی بکف حصیات مجموعة فی مکان واحد فاخذتها ثم شممتها فاذا

هی طیبة تفوح منها رائحة المسک فاتیته بها فرمی بها وجوه المشرکین

وتلک الحصیات اربع منها کن من الفردوس وحصاة من المشرق و حصاة

من المغرب وحصاة من تحت العرش مع کل حصاة مائة الف ملک

مدداً لنا، لم یکرم الله عزوجل بهذه الفضیلة احداً قبل ولا بعد.

واما السادسة والثلاثون: فانی سمعت رسول الله ص یقول لعلی لقتلتک

انه اشقی من ثمود و من عاقر الناقة وان عرش الرحمن لیهتز لقتلک

فابشر یا علی فانک فی زمرة الصدیقین والشهداء والصالحین.

واما السابعة والثلاثون فان الله تبارک وتعالی قد خصنی من بین اصحاب

محمد صلی الله علیه وآله بعلم الناسخ والمنسوخ والمحکم والمتشابه والخاص والعام

وذلک مما منّ الله به علیّ وعلی رسوله وقال لی الرسول (ص) یا علی

انّ الله عزّوجلّ امرنی ان اُدنیک ولا اُقصیک واعلّمک ولا اجفوک و

حقّ علیّ ان اُطیع ربّی وحقّ علیک ان تعی .

واما الثامنة والعشرون : فانّ رسول الله (ص) بعثنی بعثا ودعا لی بدعوات

واطّلعنی علی ما یجری بعده ، فحزن لذلک بعض اصحابه قال لو قدر محمد ان

یجعل ابن عمه نبیّا لجعله فشرّفنی الله عزّوجلّ بالاطّلاع علی ذلک علی لسان نبیّه

واما التاسعة والثلاثون : فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول کذب

من زعم انه یحبّنی ویبغض علیّا لا یجتمع حبّی وحبّه الا فی قلب مؤمن

انّ الله عزّوجلّ جعل اهل حبّی وحبّک یا علی فی اوّل زمرة السابقین الی الجنة

وجعل اهل بغضی وبغضک فی اوّل زمرة الضالّین من امتی الی النار .

واما الاربعون : فانّ رسول الله (ص) وجّهنی فی بعض الغزوات الی رکیّ

فاذا لیس فیه ماء فرجعت الیه فاخبرته فقال اطین ؟ قلت نعم فقال ائتنی

منه ، فاتیت منه بطین ، فتکلّم فیه ثمّ قال القه الرکیّ فالقیته فاذا الماء

قد نبع حتیٰ امتلأ جوانب الرکیّ فجئتُ الیه فاخبرته فقال لی وفقت یا علیّ
وببرکتک نبع المآء فهذه المنقبة خاصّة بی من دون اصحاب النّبی (ص)،
واما الحادیة والاربعون : سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله أبشر یا علیّ فانّ
جبرئیل اتانی فقال لی یا محمّد انّ الله تبارک وتعالیٰ نظر الیٰ اصحابک فوجد
ابن عمّک وختنک علیٰ ابنتک فاطمة ، خیر اصحابک فجعله وصیّک و
المؤدّی عنک واما الثّانیة والاربعون : فانّی سمعت رسول الله (ص)
یقول : اُبشر یا علیّ فانّ منزلک فی الجنّة مواجه منزلی وانت معی فی الرّفیق
الاعلیٰ فی اعلیٰ علّیّین . قلت : یا رسول الله وما اعلیٰ علّیّون ؟ فقال
قُبّة من دُرّة بیضآء لها سبعون الف مصراع مَسکنٌ لی ولک یا علیّ
واما الثّالثة والاربعون فانّ رسول الله (ص) قال : انّ الله عزّ وجلّ رسخ
حبّی فی قلوب المؤمنین وکذلک رسخ حُبّک یا علی فی قلوب المؤمنین
ورسخ بغضی وبغضک فی قلوب المنافقین فلا یحبّک الّا مؤمن تقی
ولا یبغضک الّا منافق کافر واما الرّابعة والاربعون فانّی سمعت
رسول الله (ص) یقول لن یبغضک من العرب الّا دعیّ ولا من العجم الّا شقیّ

ولا من النسآء الّا سلفلقيّة - واما الخامسة والاربعون فانّ رسول الله

(زنیکه از پشت خون می‌بیند)

صلّی الله علیه وآله دعانی وانا رمد العین فتفل فی عینی وقال: اللّهمّ اجعل حرّها

فی بردها وبردها فی حرّها، فوالله ما اشتکت عینی الی هذه السّاعة

واما السادسة والاربعون: فانّ رسول الله (ص) امر اصحابه وعمومته

بسدّ الابواب وفتح بابی بامر الله عزّوجلّ فلیس لاحد منقبة مثل منقبتی

واما السابعة والاربعون: امرنی فی وصیّته بقضآء دیونه وعداته،

فقلت یا رسول الله (ص) قد علمت انه لیس عندی مال فقال: سیعینک الله

فما اردت امراً من قضآء دیونه وعداته الّا یسّره الله لی حتی قضیت

دیونه وعداته واحصیت ذلک فبلغ ثمانین الفاً وبقی بقیّة اوصیت

الحسن ان یقضیها واما الثامنة والاربعون: فانّ رسول الله (ص)

اتانی فی منزلی ولم یکن طعمنا منذ ثلاثة ایام فقال یا علیّ هل عندک

من شیئ؟ فقلت والذی اکرمک بالکرامة واصطفاک بالرّسالة ما

طعمت وزوجتی وابنای منذ ثلاثة ایام، فقال النبی صلّی الله علیه یا فاطمة

ادخلی البیت وانظری هل تجدین شیئاً؟ فقالت خرجت السّاعة: فقلت

یا رسول الله ص ادخله انا؟ فقال ادخل باسم الله، فدخلت فاذا انا بطبق

موضوع علیه رطب من تمر وجفنة من ثرید فحملتها الی رسول الله ص

فقال یا علی رأیت الرسول الذی حمل هذا الطعام؟ فقلت نعم!

فقال صفه لی، فقلت: من بین احمر واخضر واصفر فقال تلک

خطط جناح جبرئیل علیه‌السلام مکللة بالدر والیاقوت، فاکلنا من

الثرید حتی شبعنا فما رأی الا خدش ایدینا واصابعنا فخصنی الله عزوجل

بذلک من بین اصحابه واما التاسعة والعشرون: فان الله تبارک وتعالی

خص نبیه ص بالنبوة وخصنی النبی ص بالوصیة فمن احبنی فهو سعید

یحشر فی زمرة الانبیاء واما الخمسون: فان رسول ص بعث ببراءة

مع ابی بکر فلما مضی اتی جبرئیل ع فقال، یا محمد لا یؤدی عنک

الا انت او رجل منک فوجهنی علی ناقته العضباء فلحقته بذی الحلیفة

فاخذتها منه فخصنی الله عزوجل بذلک واما الحادیة والخمسون

فان رسول الله صلی الله علیه وآله اقامنی للناس کافة یوم غدیر خم فقال:

من کنت مولاه فعلی مولاه فبعداً وسحقاً للقوم الظالمین.

واما الثانیة والخمسون : فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال : یا علی

الا اعلمك کلمات علمنیهن جبرئیل علیه السلام ؟ فقلت بلی، قال قل

یا رازق المقلین ویا راحم المساکین ویا اسمع السامعین ویا ابصر

الناظرین ویا ارحم الراحمین ارحمنی وارزقنی .

واما الثالثة والخمسون ، فان الله تبارك وتعالی فان الله تبارك وتعالی

لن یذهب بالدنیا حتی یقوم منا القائم ، یقتل مبغضینا ولا یقبل الجزیه

ویکسر الصلیب والاصنام ویضع الحرب اوزارها ویدعو الی اخذ المال فیقسم

بالسویة ویعدل فی الرعیة . واما الرابعة والخمسون : فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله

یقول یا علی سیلعنك بنوامیه ویرد علیهم ملك بکل لعنة الف لعنة

فاذا قام القائم لعنهم اربعین سنة واما الخامسة والخمسون فان رسول الله

قال لی ، سیفتتن فیك طوائف من امتی فیقولون : ان رسول الله صلی الله علیه وآله

لم یخلف شیئاً فبما ذا اوصی علیاً ؟ اولیس کتاب ربی افضل الاشیاء بعد

الله عزوجل ؟ والذی بعثنی بالحق لئن لم تجمعه باتقان لم یجمع ابداً

فخصنی الله عزوجل بذلك من دون الصحابه .

واما السادسة والخمسون فان الله تبارك و تعالی خصنی بما خص به

اولیاءه واهل طاعته وجعلنی وارث محمد صلی الله علیه وآله فمن ساءه

ساءه ومن سره سره واوما بیده نحو المدینه واما السابعة والخمسون:

فان رسول الله ص کان فی بعض الغزوات ففقد الماء فقال لی یا علی قم الی

هذه الصخرة وقل انا رسول رسول الله انفجری لی ماء فوالله الذی اکرمه

بالنبوة لقد ابلغتها الرسالة فاطلع منها مثل ثدی البقر فسال من کل

ثدی منها ماء، فلما رأیت ذلک اسرعت الی النبی (ص) فاخبرته فقال:

انطلق یا علی فخذ من الماء وجاء القوم حتی ملؤوا قربهم وأدواتهم و سقوا

دوابهم وشربوا وتوضؤوا فخصنی الله عزوجل بذلک من دون الصحابه

واما الثامنة والخمسون: فان رسول الله ص امرنی فی بعض غزواته

وقد نفد الماء فقال یا علی ائتنی بتور فأتیته به فوضع یده الیمنی

ویدی معها فی التور فقال انبع فنبع الماء من بین اصابعنا.

واما التاسعة والخمسون: فان رسول الله (ص) وجهنی الی خیبر فلما

اتیته وجدت الباب مغلقا فزعزعته شدیدا فقلعته ورمیت به

اربعین خطوة ، فدخلتُ فبرز الیَّ مرحب فحمل علیَّ وحملتُ علیه
وسَقَیْتُ الارض من دمه وقد کان وجَّهَ رجلین من اصحابه فرجعا منکسفین
وامّا السّتون ؛ فانّی قتلت عمرو بن عبد ودّ وکان یعدّ بالف رجلٍ .
وامّا الحادیة والسّتون فانّی سمعت رسول الله صلّی الله علیه وآله یقول:
مثلك فی امتّی مَثَلُ قُل هو الله احد - فمن احبّكَ بقلبه فکانّما قرأ ثلث القرآن
ومن احبّك بقلبه واعانك بلسانه فکانّما قرأ ثلثی القرآن ومن احبّك بقلبه
واعانك بلسانه ونصرك بیده فکأنّما قرء القرآن کلّه .
واما الثّانیة والسّتون ؛ فانّی کنت مع رسول الله ص فی جمیع المواطن
والحروب وکانت رایته معی وامّا الثالثة والسّتون ؛ فانّی لم افرّ من الزحف
قطّ ولم یبارزنی احدٌ الّا سقیتُ الارض من دمه وامّا الرابعة والسّتون
فانّ رسول الله ص اُتی بطیر مشویّ من الجنّة فدعا الله عزّوجلّ ان یدخل علیه
احبّ خلقه فوفقنی الله للدّخول علیه حتّی اکلت معه من ذلك الطّیر
وامّا الخامسة والسّتون ؛ فانّی کنت اُصلّی فی المسجد فجاء سائل وسئل وانا
راکع فناولته خاتمی من اصبعی فانزل الله تبارك وتعالی فیَّ : انّما ولیّکم

الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم

راکعون »، واما السادسة والستون : فان الله تبارک وتعالی ردّ علیّ الشمس

مرتین ولم یردها علی احدٍ من امة محمد صلی الله علیه وآله غیری .

واما السابعة والستون ، فان رسول الله ص ان ادعی بامرة المؤمنین فی حیاته

وبعد موته ولم یطلق ذلک لاحدٍ غیری واما الثامنة والستون : فان

رسول الله ص قال یا علی اذا کان یوم القیامة نادی منادٍ من بطنان

العرش : این سید الانبیاء ، فاقوم ، ثم ینادی این سید الاوصیاء : فتقوم

ویأتینی رضوان بمفاتیح الجنة ویأتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله

جل جلاله امرنا ان ندفعهما الیک ونأمرک ان تدفعهما الی علی بن ابیطالب

فتکون یا علی قسیم الجنة والنار واما التاسعة والستون : فانی سمعت

رسول الله صلی الله علیه وآله لولاک ما عرف المنافقون من المؤمنین .

واما السبعون ، فان رسول الله ص نام ونوّمنی وزوجتی فاطمة وابنی

الحسن والحسین والقی علینا عباءة قطوانیه فانزل الله تبارک وتعالی فینا

اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهِیراً

وقال جبرئیل أنا منکم یا محمد ، فکان سادسنا جبرئیل علیه السلام

ترجمهٔ هفتاد منقبت علی علیه السلام

(۱) روای گوید: امیر مؤمنان علی (ع)، فرمود از اصحاب رسولخدا (ص) کسانیکه مطالب را بخاطر دارند میدانند که در میان آنان کسی نیست که دارای منقبتی باشد مگر اینکه با او، من شریک بوده و برتری داشته‌ام ولیکن هفتاد منقبت مراست که هیچیک از آنان را در آن شرکتی نیست عرض کردم یا علی مرا از آن منقبتها آگاه گردان؟ فرمود: نخستین منقبت من اینست که:

یک چشم بهم زدن برای خدا شریک نگرفتم و (دو بت) لات و عزّی را نپرستیدم

دوم اینکه هرگز خمر (مسکر) نخوردم. سوم اینکه رسولخدا (ص) مرا، در کودکی از پدرم بازگرفت و من از همان ایّام شریک خورد و خوراک و مونس وهمصحبت آنحضرت بودم. چهارم اینکه من اوّلین کسی هستم که ایمان آوردم واسلام قبول کردم. پنجم اینکه رسولخدا بمن فرمود یا علی تو من از من بجای هارون هستی از موسی، اِلّا اینکه پس از من پیغمبری نیست ششم اینکه من آخرین کسی بودم که از رسولخدا جدا شدم واو را در میان قبر سرازیر کردم.

هفتم اینکه: رسولخدا ص مرا در بستر خود خوابانید و هنگامیکه عازم غار بود روانداز‌ش را بروی من خود انداخت. وقتیکه مشرکان آمدند و پیدا شتند که محمدم، بیدارم کردند چون دیدند منم بیکدیگر گفتند اگر گریخته بود این را با خود برده بود

هشتم اینکه رسولخدا ص هزار باب مرا از دانش یاد داد که از هر بجا هزار باب گشوده میشد و بجز من هیچکس چنین ابواب تعلیمی نیاموخت.

نهم اینکه رسولخدا فرمود بمن یا علی چون خدای تعالی اولین و آخرین را محشور فرماید منبری نصب کند برای من بالاترین منبرهای پیامبران و منبری برای تو، برتر از منابر تمام اوصیاء که در روی آن قرار بگیری

دهم اینکه شنیدم رسولخدا فرمود یا علی در قیامت چیزی بمن داده نمیشود مگر مانندان را برای تو درخواست کرده‌ام

یازدهم اینکه شنیدم رسولخدا فرمود یا علی، تو برادر من هستی و من برادر تو، دست تو میان دست من خواهد بود تا داخل بهشت شوی.

دوازدهم اینکه شنیدم رسولخدا ص فرمود یا علی مثل تو در میان امت من کشتی نوح است که هرکس سوارش شد از غرق شدن نجات یافت و هرکه از آن روی برتافت غرق شد

سیزدهم اینکه رسولخدا ص عمامهٔ خودش را با دست خودش

بر سر من نهاد و دعا فرمود که بر دشمنان پیروز گردم پس من باذن خدا بر
آنها غلبه کردم   چهاردهم اینکه   رسولخدا بمن دستور فرمود دست بکشم بپستان گوسفندی
که شیرش خشک شده بود گفتم یا رسول الله شما دست بکشید فرمود یا علی
کار تو، کار من است، پس دست بر پستان آن گوسفند کشیدم شیرش جوشیدن گرفت
جرعهٔ برسول الله دادم، سپس پیره زنی آمد که از تشنگی شکایت داشت، او را
از آن شیر نوشانیدم، سیراب شد، پس رسولخدا فرمود: من از خدای عزوجل
درخواست کرده‌ام که دست تورا مبارک گرداند و خدا این چنین فرموده است.

پانزدهم اینکه   رسولخدا وصیت فرمود بمن که یا علی تو بمن غسل بده و تو تکفینم کن
جز تو هیچکس نباید این کار را بکند   اگر کسی جز تو همهٔ اعضایم را ببیند دیده
چشمش را از دست میدهد   عرض کردم به تنهائی چگونه از عهدهٔ اینکار برآیم
فرمود، کمک کرده میشوی   پس بخدا سوگند این چنین شد.

شانزدهم اینکه   چون خواستم بدن پیغمبر را برهنه کنم هاتفی ندا در داد که ای وصی پیامبر
اورا برهنه مکن همچنان با پیراهنش غسل بده   بآن خدائی که اورا به نبوت گرامی داشت
و برسالت مخصوص فرمود: من از ناف تا ران آنحضرت را ندیدم وخدا مرا باین شرافت از

میان اصحاب پیغمبر مخصوص گردانید هفدهم اینکه خدای عزّوجلّ
فاطمه را همسر من گردانید با اینکه ابوبکر و عمر از او خواستگاری کرده بودند
ولی خدای تعالی از بالای هفت آسمانش او را بمن تزویج کرد پس رسولخدا
فرمود یا علی گوارایت باد که خدای عزّوجلّ فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت را
که پارهٔ تن منست همسر تو کرد، عرض کردم یا رسول الله مگر من از تو نیستم؟
فرمود یا علی تو از منی و من از تو همچون دست راست من نسبت بدست چپم و
من از تو در دنیا و آخرت بی نیاز نیستم و هیجدهم اینکه رسولخدا فرمود
یا علی، تو، در آخرت پرچم حمد را بدست خواهی گرفت و بروز قیامت از تمامی
خلایق بمن نزدیکتر می نشینی و فرشی برای من و فرشی برای تو گسترده میشود و من
در گروه پیامبران، و تو، در زمرهٔ اوصیاء، خواهی بود و بر سر تو تاج نور و
افسر کرامت گذاشته میشود و هفتاد هزار فرشته گردا گرد تو هستند
تا خدای عزّوجلّ از حساب خلایق فارغ شود نوزدهم اینکه رسولخدا
فرمود بزودی با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید و هر کس از آنان
با تو بجنگد بعوض هر یکنفر از آنها، صد هزار نفر از شیعیان خود را فردای قیامت شفاعت

خواهی نمود عرض کردم یا رسول الله ناکثان چه کسانی هستند؟ فرمود :
طلحه و زبیر که در حجاز تو را بیعت میکنند و در عراق آن بیعت را میشکنند
چون چنین کردند با آنها جنگ کن که جنگ با آن دو، سبب پاک شدن اهل زمین است
عرض کردم قاسطان چه کسانی هستند؟ فرمود معاویه و یارانش، عرض کردم
مارقان چه کسانی هستند؟ فرمود یاران ذو الثدیه که از دین بیرون میروند
همچون تیری که از کمان بیرون میجهد - آنان را بکش که کشتن آنان موجب گشایش است
برای اهل زمین و عذاب زودرسی است برای مارقین و ذخیره ای میباشد برای تو نزد
خدای متعال در روز جزا و بیستم اینکه شنیدم رسولخدا بمن فرمود: مَثَل
تو در امت من، مَثَل «حِطّه» است در بنی اسرائیل، هر کس داخل شد بولایت تو
از آن درب داخل شده که خدای تعالی امر کرده است بیست و یکم اینکه شنیدم
رسولخدا فرمود بمن که من شهر علم و تو درِ آن شهر علم هستی، هر کس خواست
بشهری، داخل شود باید از دروازهٔ آن داخل شود سپس فرمود یا علی در آینده
نزدیکی، تو، آنچه را که در ذمّهٔ منست رعایت خواهی کرد و بر سنت من جنگ خواهی
نمود و امت من با تو مخالفت خواهند کرد بیست و دوم اینکه شنیدم رسولخدا

میفرمود که خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین را از نوری که بتو و
بفاطمه عنایت فرموده آفرید و آنان همانند دو گوشواره که بر گوش باشد
لرزانند و نورشان بنور شهیدان هفتاد هزار بار افزونی دارد   یا علی،
خدای عزوجل بمن وعده فرموده که آن «دو» را آنچنان گرامی بدارد که پیامبران
و مرسلین را دوست میدارد   و بیست و سوم اینکه   رسولخدا در زمان
حیاتش در حضور همه یاران و عموی من عباس هم، حضور داشت انگشتر خود
و زره و کمربندش را بمن عطا فرمود و شمشیرش بر میان من بست و
خدای عزوجل مرا باین شرافت مخصوص گردانید، نه، دیگران را.
بیست و چهارم اینکه   خدای عزوجل به پیامبر خودش آیه نازل فرمود
ای کسانیکه ایمان آورده اید چون خواستید با رسولخدا، محرمانه سخن گوئید
پیش از نجوی، صدقه بدهید، و من یک دینار داشتم، آنرا فروختم به ده
درهم و هرگاه خواستم با رسولخدا سخن بگویم یک درهم قبل از سخن، صدقه دادم
و بخدا سوگند کسی جز من - از یاران ایشان، اینکار را نکرد تا خدای تعالی این کریمه را
فرستاد: آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه بدهید؟ تا آخر آیه

بیت و پنجم اینکه شنیدم رسولخدا ص فرمود بهشت بر انبیاء حرامست
تا من داخل شوم و همچنین بر اوصیاء حرامست تا تو، داخل شوی. یا علی
خدای تبارک و تعالی، مرا بشارتی داده است که بهیچ پیغمبری پیش از من آن مژده را
نداده و آن اینکه تو سرور اوصیائی و دو فرزندت حسن و حسین دو سرور
و سید جوانان اهل بهشت اند در روز قیامت و امّا بیست و ششم اینکه
جعفر، برادر من با فرشتگان در بهشت پرواز میکند و آراسته است به
دو بال که با دُرّ و یاقوت و زبرجد آراسته است بیست و هفتم اینکه
عمویم حمزه در بهشت سرور شهیدان است بیست و هشتم اینکه رسولخدا فرمود
که خدای تعالی بمن وعده داد: که هرگز تخلّف پذیر نیست: مرا پیغمبر قرار داد
و ترا جانشین من و پس از من، تو، در آینده نزدیکی از امّت من همان خواهی
دید که موسی از فرعون دید و بمن فرمود پس شکیبا باش و بحساب بیاد تا
مرا ملاقات کنی و من دوستدار آن کسی هستم که ترا دوست دارد و دشمن کسی باشم که
با تو، دشمن گردد بیست و نهم اینکه شنیدم رسولخدا میفرمود یا علی تو
صاحب حوضی و جز تو کسی مالک آن نخواهد بود و زود است که قومی نزد تو

بیائید وازتو آب بخواهند و تو باآنان بگوئی نه، نه، یکقطره! پس
با روی سیاه بازگردند و زود است که برتو شیعهٔ من وتو وارد بشوند، باآنان
بگوئی سیراب شوید، سیراب شدن کامل و باسپید روئی سیراب شوید

سی‌ام اینکه شنیدم، رسولخدا میفرمود امت من روز قیامت با پنج
پرچم محشور میشوند: اولین پرچمی که برمن وارد میشود فرعون این امت است که
معاویه باشد دومی پرچمی که بدست سامری این امت که عمرو بن عاص باشد
سومی بدست جاثلیق این امت است که ابوموسی اشعری باشد چهارمی
پرچمی که بدست ابوالاعور سلمی است پنجمی پرچمی که برمن وارد میشود
یاعلی باتست که همهٔ مومنان در زیرآن پرچمند و، تو، پیشوای ایشان میباشی
پس خدای تبارک وتعالی بآن چهار نفر میفرماید برگردید بعقب هاتان و در خواست
نوکنید، پس دیواری میان آنان کشیده میشود (له باب باطنه فیه الرحمة)
که اندرونش رحمت است وآنان شیعهٔ من میباشند پس ستمگران حقوق حقه ما
فریاد برآرند مگرما، باشما نبودیم، گویند آری، بودید ولی شما خودرا فریب دادید
و بانتظار نشستید و شک وتردید نمودید وآمال وامیدها شمارا گول زد

نافرمان خدا که مرگ باشد رسید و شیطان مکار شما را فریفت نسبت بخدا
پس امروز نه از شما عوضی دریافت میشود و نه از آنانکه خدا شده اند
جایگاه شما آتش است و همان پناه شماست و بد سرانجامی است سپس
امت من و شیعهٔ من وارد میشوند و از حوض محمد ص سیراب میکردند
و در دست من عصائی است از چوب «عوسج» که دشمنان خود را با آن
از کنار حوض میرانم همانگونه که شتر ناشناس رانده میشود.

سی و یکم اینکه شنیدم از رسولخدا ص میفرمود اگر نبود غلوکنندگان امتم که
بگویند درباره تو، آنچه را که نصاری درحق عیسی بن مریم گفتند، هرآینه سخنی
درباره تو میگفتم که بهیچ اجتماعی از مردم نگذری مگر آنکه خاک زیر پایت را
گرفته، از آن شفا میطلبیدند

سی و دوم اینکه شنیدم از رسولخدا ص میفرمود
خدای تبارک وتعالی مرا با ترسی که در دل دشمن انداخت یاری کرد و من از
خدا خواستم که تو را بمانند آن یاری کند و این ترس را، از تو نیز در دل دشمن
قرار داد

سی و سوم اینکه رسولخدا ص دهان بر گوش من گذاشت و آنچه
واقع شده و تا قیامت واقع خواهد شد بمن تعلیم داد و خدای عزوجل این علم را

از برای من بزبان پیغمبرش جاری کرد **سی و چهارم** اینکه نصاری مدعی

امری شدند خدای متعال در این باره آیه فرستاد، که هر کس پس از آنچه

از دانش برای تو آمده در دین اسلام، با تو ستیزه کند بگو بیائید تا

پسران ما و پسران شما و زنانِ ما و زنانِ شما و نفسهای ما و نفسهای شما

را دعوت میکنیم سپس مُباهله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم

در آن جریان نفس من، نفس رسول خدا و مقصود از زنان، فاطمه، و مقصود از

پسران، حسن و حسین بود - پس گروه نصاری پشیمان شدند و از رسولخدا

خواستند که از مباهله صرفنظر کند و ایشان هم صرفنظر فرمود و بحق

آن کسیکه تورات را بر موسی و قرآن را بر محمد نازل کرد سوگند: اگر با ما مباهله

میکردند مسخ میشدند بصورت میمونها و خوکها.

سی و پنجم اینکه رسولخدا روز جنگِ بدر مرا فرستاد و فرمود یکمشت از ریگهائی

که در یکجا جمع شده بود بیاور، من آن ریگها را جمع کردم آوردم سپس بوئیدم

و متوجه شدم که خوشبو و بوی مشک از آنها بلند است، ریگهای معطر را

آوردم بنزد رسولخدا و آنحضرت آنها را بصورت مشرکین پرتاب کرد و از آن

سنگریزه ها، چهار عدد از فردوس بود ویک سنگریزه از مشرق ویکی از
مغرب ویکی از زیر عرش، با هر سنگریزه ای صد هزار فرشته بود که یار و
یاور ما بودند خدای عزّ وجلّ هیچکس را با این فضیلت، نه پیش و نه بعد از این
گرامی نداشته است سی وششم اینکه شنیدم از رسولخدا میفرمود: وای بر
کشندهٔ تو که از ثمود وازپی کنندهٔ ناقهٔ صالح، شقی تراست وهمانا
عرش خدای رحمان برای کشته شدن تو خواهد لرزید. الخ
سی وهفتم اینکه خدای تبارک وتعالی مرا از میان اصحاب محمد (ص) مخصوص فرمود
بعلم ناسخ ومنسوخ، محکم ومتشابه، خاص وعام واین از چیزهائیست که
خدای تعالی برمن وپیغمبرش باعطا فرمودن آن منت گذاشته وپیامبر بمن
فرمود یا علی خدای عزوجل بمن دستور فرمود که ترا بخودم نزدیک کنم واز
خود دور نکنم وترا بیاموزم وباتو جفا نکنم وبرمن لازم است که پروردگار
خود را اطاعت کنم وبرتو لازمست که آنچه فرا میگیری حفظ کنی.
سی وهشتم اینکه رسولخدا مرا جائی فرستاد ودعاهائی مرا فرمود ومرا بر آنچه پس از
آنحضرت واقع خواهد شد آگاه ساخت بعضی از یاران آنحضرت از این انتخاب

که نصیب من گردید. اندوهناک شد و گفت اگر محمد میتوانست پسر عموی
خود را پیغمبر کند مسلماً این کار را میکرد و خدای عزوجل مرا مشرف
ساخت باین آگاهی از زبان پیغمبرش. سی و نهم اینکه شنیدم رسول خدا
میفرمود: دروغ میگوید کسیکه می‌پندارد مرا دوست میدارد و دشمن میدارد
علی را. دوستی من و دوستی او جمع نمیشود جز در دل مؤمن. تا آخر خبر
چهلم اینکه: رسولخدا در یکی از جنگها مرا بسر چاهی فرستاد برای آب و
در آن چاه آب نبود. من بازگشتم جریان را گزارش دادم، فرمود آیا خاک
چاه گل بود؟ عرض کردم بلی. فرمود از آن گل برای من بیاور. من مقداری بردم.
حضرت کلامی در آن فرمود و دستور داد این گل را در میان چاه بیندازم و من
انداختم که ناگاه، آب جوشیدن گرفت و چاه تا اطراف پر شد. پس آمدم
و جریانش بحضرتشان خبر دادم. بمن فرمود یا علی موفق باشی که جوشش آب از
برکت تو بود. و این منقبت مخصوص من گردید نه اصحاب پیامبر. و چهل و یکم
انکه شنیدم رسولخدا فرمود یا علی بشارت باد ترا که جبرئیل پیش من آمد و گفت
یا محمد خدای تبارک وتعالی بیاران تو نظر فرمود و ابن عم تو، دامادت را

- شوهر فاطمه را بهترین یاران خود یافت از این نظر او را جانشین تو
و کسیکه اداء (دین تو و اداء حقوق وصایت و اداء حقوق الهی نماید) قرار داد
چهل و دوم اینکه شنیدم رسولخدا میفرمود که یا علی مژده باد ترا که
خانهٔ تو در بهشت، روبروی خانهٔ منست و تو در مقامات برین در بالاترین
درجات خواهی بود عرضکردم یا رسول الله بالاترین مقامات چیست ؟
فرمود قبّه، گنبدیست از دُرّ سفید که دارای هفتاد هزار در است و جایگاه
مخصوص من و تو میباشد وچهل و سوم اینکه رسولخدا فرمود خدای عزّ و جلّ
دوستی مرا و دوستی ترا در دلهای مؤمنین جای گزین فرمود و دشمنی
من و دشمنی ترا در دل منافقین، پس ترا دوست ندارد مگر مؤمن تقی
و دشمنت نمیدارد مگر منافق کافر. چهل و چهارم اینکه شنیدم رسولخدا
فرمود یا علی ترا از عرب بجز نازاده و از عجم بجز شقی و از زنان بجز سلفلقیه
دشمن نمیدارد (سلفلقیّة: زنیکه از دُبر خون میبیند). و امّا چهل و پنجم
اینکه رسولخدا مرا خواست و من چشم درد داشتم پس آب دهان بچشم من
انداخت و دعایم فرمود که خدایا در سرما گرمش کن و در گرما خنکش فرما

وبخدا سوگند از آن ببعد هیچوقت چشم من درد نگرفته است.

چهل و ششم اینکه رسول خدا دستور داد آن درهائیکه بمسجدش باز میشد

(از اصحاب و عموهایش) آنها را ببندند و بامر خدای عزوجل درب خانه مرا باز

گذاشت واین امتیاز وافتخار مراست فقط. چهل و هفتم اینکه رسولخدا مرا وصیت

فرمود که وعده هایش را انجام و قروضش را بپردازم عرضکردم یا رسولخدا شما

میدانید که من مالی ندارم! فرمود خدای متعال بزودی ترا کمک خواهد کرد

پس هرگاه هر یک از بدهی ها و وعده هایش را خواستم انجام دهم خدای تعالی

برمن سهل فرمود تا اینکه همه بدهی ایشان و وعده هایشان را انجام دادم و چون شماره

کردم همه آنها بهشتاد هزار رسید و مختصری باقیمانده که وصیت کردم به حسن علیه السلام تا

آنها را بپردازد. چهل و هشتم اینکه رسولخدا آمد بخانه ما و سه روز بود که

ما غذائی نخورده بودیم. فرمود یا علی چیزی در نزد تو هست؟ عرضکردم بخدائیکه

ترا گرامی داشته و به پیغمبری برگزیده است، خودم و همسرم و دو فرزندم سه روز است

که چیزی نخورده ایم. پس پیغمبر فرمود ای فاطمه بمیان اطاق برو ونگاه کن چیزی می بینی!

فاطمه عرض کرد الآن بیرون آمدم و چیزی نبود فرمود بنام خدا داخل شو پس بنام خدا

شدم ناگاه طبقی دیدم که در آن خرمای تازه نهاده شده و کاسه‌ای آبگوشت بود
پس طبق را برداشتم و بنزد رسولخدا آوردم فرمود خطاب بعلی (ع)، یا علی آنکه این غذا را
آورد دیدی ؟ عرضکردم بلی، فرمود او را برای من توصیف کن عرضکردم رنگهای
بین سرخ و سبز و زرد دیدم ! فرمود اینها خطهای جناح جبرئیل بود که با دُرّ و یاقوت
جواهرنشان شده است پس ما از آن طعام خوردیم تا اینکه سیر شدیم و انگشتان
ما ابداً آلوده بغذا نشد که پس خدا از میان اصحاب پیامبر فقط مرا باین منقبت مخصوص
گردانید چهل و نهم اینکه خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به پیامبری مخصوص
فرمود و پیامبر نیز (که درود خدا بر او باد) مرا بجانشینی مخصوص ساخت،
کسیکه مرا بجانشینی پذیرفت و مرا دوست داشت او خوشبخت است و در گروه پیامبران
محشور خواهد شد پنجاهم اینکه رسولخدا سوره برائت را بوسیله ابی بکر
فرستاد همینکه او رفت جبرئیل علیه‌السلام آمد و عرضکرد یا محمد کسی جز تو یا کسی
از تو باشد دیگری نمیتواند این مهم را انجام دهد ، پس پیامبر مرا بر شتر مخصوص
خود که عضباء نام داشت سوار کرد و بسوی او فرستاد و من در ذوالحلیفه باو
رسیدم و سوره برائت را از او گرفتم پس خدای متعال ابلاغ آنرا بمشرکان مخصوص من گردانید

پنجاه ویکم اینکه رسولخدا در روز غدیرخم مرا، در مقابل همه مردم جمع کرده
بپا کرد وفرمود: بهر که مولا منم، علی مولای اوست پس دوری از رحمت خدا و
هلاکت شامل حال گروهی باد که ستمکار شدند و پنجاه ودوم اینکه رسولخدا
فرمود یا علی آیا کلماتی بتو تعلیم نکنم که جبرئیل آنها را بمن آموخته؟ عرض کردم چرا!
فرمود بگو: «یا رازق المقلّین ویا راحم المساکین ویا اسمع السّامعین ویا ابصر
النّاظرین ویا ارحم الرّاحمین، ارحمنی وارزقنی» . ای روزی دهنده بر تهی دستان
« ولی دلسوز بر همه مسکینان وای مهربانتر از همه مهربانان بمن رحم کن وروزی مرا ایمن گردان. »
پنجاه وسوم اینکه خدای تبارک وتعالی دنیا را از بین نمیبرد تا قائم ما قیام کند و
دشمنان ما را بکشد وجزیه نپذیرد و(صلیب) بت ها را سرنگون سازد تبعات زشت جنگ را
بپایان برد و پایهٔ دعوتش برگرفتن مال باشد تا بطور مساوی تقسیم کند و نسبت
برعیت با عدل وداد رفتار کند پنجاه وچهارم اینکه شنیدم رسولخدا میفرمود
یا علی در آیندهٔ نزدیکی، بنی امیه ترا لعن خواهد کرد وملکی موکل است که برای
هر لعن هزار بار لعن بر آنها برگرداند وچون قائم ما قیام کند مدت چهل سال بر
آنان لعنت کند. و پنجاه وپنجم اینکه رسولخدا فرمود چند طائفه از امت من

درمورد تو آزمایش خواهند شد ، خواهند گفت رسولخدا که چیزی
بجا نگذاشته ، علی را برای چه کاری وصی خود کرده مگر قرآن بهترین و
برترین چیزها نیست ، بخدائیکه مرا برانگیخته سوگند اگر تو، (یاعلی) قرآن را
باتقان ، اساسی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد ، و خدای تعالی مرا
باین امر مختص فرموده نه ، دیگران از صحابه را **پنجاه و ششم اینکه خدای تعالی**
مرا با آنچه دوستان خود و فرمانبران از اهل طاعتش را مخصوص فرموده بود ، بآن
مخصوص کرد و مرا وارث محمد قرار داد ، هرکس بد حالی او را میخواهد بخواهد و
هرکه خوشحالی او را میخواهد بخواهد و با دست بطرف مدینه اشاره فرمود
پنجاه و هفتم اینکه رسولخدا در یکی از جنگها دچار بی آبی شد و بمن فرمود یاعلی برخیز
و بسوی این صخره برو و بگو من فرستادهٔ رسول خدا هستم از خود برای من آب بده ، پس
قسم بخدائی که او را بپیغمبری گرامی داشت ، من پیام ایشان را بآن سنگ رساندم
و آب همچون پستان گاوی در آن سنگ بنای جوشش گذاشت بشتاب ، چون چنین دیدم
نزد پیامبر برگشتم و باطلاع حضرتش رساندم ، فرمود یاعلی برو و از آب برگیر و
همه بهم آمدند ، مشکها و ظرفهای خود را پرکردند و چارپایان را سیراب

نمودند - خوردند و وضو ساختند پس خدای عزوجل تنها مرا بدین فضیلت
مخصوص ساخت، نه سایر اصحاب را   پنجاه و هشتم اینکه (با ناز) در یکی از
جنگها که آب تمام شده بود مرا دستور داد که یا علی کاسه آبی برای من بیاور
پیش من آوردم. پس آن حضرت دست راست خود را با دست من میان کاسه آب
و فرمود بجوش، پس آب از میان انگشتان ما جوشیدن گرفت.

پنجاه و نهم اینکه: رسولخدا مرا بسوی خیبر فرستاد چون بخیبر آمدم در بسته بود
آنرا تکان سختی دادم و از جایش کندم و چهل گام بدور انداختم و داخل قلعه
شدم، مرحب بمبارزه آمد و بمن حمله آورد، منهم باو حمله کردم و لاجرم
زمین را از خونش سیراب نمودم در صورتیکه رسولخدا قبلاً دو نفر از اصحاب را
برای همین کار فرستاده بود که هر دو نفر شکست خورده برگشته بودند

شصتم اینکه من بودم که عمرو بن عبدود را که با هزار مرد جنگی برابر بود کشتم.

شصت و یکم اینکه شنیدم رسولخدا میفرمود یا علی مثل تو در امت من، مثل
سوره قل هو الله احد است پس هر کس ترا از دل دوست داشته باشد مانند کسی است که
یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس ترا بدل دوست داشته باشد و بزبان یاری کند

مانند اینست که دو سوم قرآن را خوانده باشد و هرکس ترا بدل دوست داشته
باشد و بزبان یاری کند و بدست خویش کمک نماید مانند اینست که تمام
قرآن را خوانده باشد   شصت و دوم اینکه: من در همه جا [illegible] جنگها
همراه پیامبر بودم و پرچم آنحضرت بدست من بود   شصت و سوم
[illegible] هرگز از میدان جنگ نگریختم و کسی با من جنگ نکرد مگر اینکه زمین
زمین را سیراب کردم   شصت و چهارم اینکه مرغ بریان از بهشت
[illegible] هدیه آورده شد و آنحضرت از خدای متعال درخواست فرمود که
محبوبترین خلق خدا نزدش بیاید در خوردن آن طیر مشوی با آنحضرت شرکت
کند و این توفیق نصیب من شد نه دیگران   و شصت و پنجم اینکه در
مسجد مشغول نماز بودم نیازمندی چیزی در راه خدا خواست و منکه در رکوع
بودم انگشتر خود را باو بخشیدم و خدای تعالی این آیه را فرستاد در سوره مبارکه
(سوره مائده آیه ۵۵) [illegible] که ولی شما فقط خدا است و پیامبرش و آنانکه [illegible]
[illegible] زکات میدهند)   شصت و ششم اینکه خدای تبارک و تعالی [illegible] نگرداند
[illegible] برای من برگرداند و بجز من برای هیچکس از امت محمد آفتاب باز [illegible]

شصت وهفتم اینکه رسولخدا دستور فرمود که مرا در حال حیاتش و بعد از
وفاتش امیرالمؤمنین بخوانند وهیچکس را بجز من این نام داده نشده
شصت وهشتم اینکه رسولخدا فرمود یاعلی چون روز قیامت شود ندا کننده‌ای
از میان عرش ندا دهد، کجاست سید پیغمبران پس من برخیزم پس ندا کننده
کجاست سید اوصیاء؟ پس تو برخیزی وبعد رضوان کلیدهای بهشت را
نزد من آورد ومالک کلیدهای جهنم را - وهردو میگویند که خدای جل جلاله
ما را دستور فرموده که این کلیدها را بتو بدهیم وعرض کنیم که آنها را بعلی بن
ابیطالب بدهی، پس یاعلی تو قسمت کننده بهشت ودوزخی.
شصت ونهم اینکه شنیدم رسولخدا میفرمود یاعلی اگر تو نبودی منافقین از مؤمنین
تمیز داده نمیشدند ومنقبت هفتادم اینکه رسولخدا خوابید ومرا و
همسرم فاطمه را و دو فرزندم حسن وحسین را خوابانید وعبای قطوانی خود را بروی
همگی کشید پس درباره ما این آیه نازل شد: (همانا خدا خواسته است که پلیدی را (فقط) از
شما اهلبیت ببرد و شما را پاک گرداند) جبرئیل گفت یا محمد من از شما هستم پس ششم ما جبرئیل شد
[illegible] هفتاد آیه درباره علی نازل شده [illegible] الحمد لله رب العالمین از انتشار ترجمه کتاب استفاده شد

بدانکه امیر مؤمنان علیه‌السلام در خطبهٔ الرواح در نهج البلاغة میفرماید

اُوصِیکم عِبادَ اللهِ بِتَقْوَی اللهِ الَّذی اَلْبَسَکُمُ الرِّیاشَ وَاَسْبَغَ علیکم المَعاشَ - میفرماید وصیت میکنم شما را ای بندگان خدا بتقوای الهی و تقوا آنستکه آن محلیکه حضرتش ترا ببیند ، نبیند برای آنکه ترا نهی فرموده و مفقود نباشید از آن مکانیکه شما را امر فرموده است . و در جملهٔ البسکم الریاش واسبغ علیکم المعاش تنبیه است براینکه خدای تعالی اعظم ایادی احسان و مزید فضل وانعام خود لباسهای فاخر بما پوشانید و فراوان و گوارا گردانید برشما وسایل زندگی را - وچون رأس خطیئه حبّ دنیاست و عمدهٔ اسباب رکون و زیادی آرزو اوست تنبیه فرمود بر فناء و زوالش که : فَلَوْ اَنَّ اَحَداً یَجِدُ اِلَی البَقاءِ سُلَّماً اَوْ اِلی دَفْعِ المَوْتِ سَبِیلاً لکانَ ذلکَ سُلیمانَ ابْنَ داوُدَ علیه‌السلام الَّذی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الجِنِّ وَالاِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَعَظِیمِ الزُّلْفَةِ - یعنی اگر کسی راهی برای بقاء در دنیا پیدا میکرد و میتوانست از مرگ فرار اختیار کند هر آینه بود آن شخص سلیمان بن داود (ع) زیرا که در تسخیرش بودند ملک جن و انس

و می بینیم که نبیّ بزرگوار، نه بقا راهی داشت و نه چاره ئی باز گردانیدن مرگ

پس کسی را نرسد که خیال بقاء در سر داشته باشد زیرا که در چنین پیامبر

عظیم الشّان قضا الهی این بود که فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ وَاسْتَكْمَلَ

مُدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ

خَالِيَةً - چون تمام فراگرفت روزی خودرا و مدّتش در این گذرگاه

بسر رسید قوس هاے فنا، با تیرهای مرگ از پایش در آوردند - عزرائیل

جانش راگرفت تا حضرت ربّ العزّة را ملاقات فرمود - خانه ها از

او خالی و مسکنها تهی گشت - وَالْمَسَاكِنُ مُعَطَّلَةً وَوَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً - اماکن از او خالی و وارث شد آنها را

قوم دیگر وحقیقت اینست که شما را در قرنهای گذشته پند و عبرت است

(ولنعم ما قیل)

ای نفس اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری — درویشی اختیار کنی بر توانگری

آهسته رو که بر سر بسیار مردم است — این جرم خاک را که تو امروز بر سری

چندت نیاز و آز دواند بحر و برّ — دریاب وقت خویش که گوگرد احمری

عمرے که میرود بهمه حال جهد کن — تا در رضاے خالق بیچون بسر بری

فرمان بر خدا و نگهبان خلق باش — این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری

مرگ آنک اژدهای دمان است پیچ پیچ — لیکن ترا چه غم که بخواب خوش اندری

فارغ نشسته ای بفراغت کام دل — باری زتشنگای لحد یاد ناوری

قبض روح حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام

علل الشرائع .... عن الحسین بن خالد

عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد علیهم السلام قال: ان سلیمان بن داود (ع) قال ذات یوم لاصحابه ان الله تبارک وتعالی قد وهب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی : سخر لی الریح والانس والجن والطیر والوحوش وعلمنی منطق الطیر واتانی من کل شیء ومع جمیع ما اوتیت من الملک ما تم سروری یوما الی اللیل ، وقد احببت ان ادخل قصری فی غد فاصعد اعلاه وانظر الی ممالکی فلا تأذنوا لاحد علی لئلا یرد علی ما ینغص علی یومی ، فقالوا نعم فلما کان من الغد اخذ عصاه بیده وصعد الی اعلا موضع من قصره ووقف متکئا علی عصاه ینظر الی ممالکه مسرورا بما اوتی فرحا بما اعطی ، اذ نظر الی شاب حسن الوجه واللباس قد خرج علیه من بعض زوایا قصره ، فلما ابصره سلیمان قال له

من ادخلك الى هذا القصر؟ وقد اردت ان اخلو فيه اليوم؛
وباذن من دخلت؟ قال الشاب ادخلني هذا القصر ربه، وباذنه دخلت
فقال ربه احق به مني فمن انت؟ قال انا ملك الموت! قال فبما جئت
قال جئت لاقبض روحك قال امض لما امرت به فهذا يوم سروري
وابى الله عزوجل ان يكون لي سرور دون لقائه فقبض ملك الموت
روحه وهو متكئ على عصاه، فبقي سليمان متكئا على عصاه وهو ميت
ماشاء الله والناس ينظرون اليه وهم يقدرون انه حي فافتتنوا فيه
واختلفوا. فمنهم من قال ان سليمان قد بقي متكئاً على عصاه هذه الايام
الكثيرة ولم يتعب ولم ينم ولم يشرب ولم يأكل انه لربنا الذي يجب علينا
ان نعبده وقال قوم ان سليمان ساحر، وانه يرينا انه واقف متكئ على
عصاه، يسحر اعيننا وليس كذلك وقال المؤمنون: ان سليمان هو عبدالله
ونبيه يدبر الله امره بما شاء فلما اختلفوا بعث الله عزوجل الارضة
فدبت في عصاة سليمان فلما اكلت جوفها انكسرت العصاة وخرّ
سليمان من قصره على وجهه فشكرت الجن للارضة على صنيعها فلا

ذلك لاتوجد الارضة فی مکان الا وعندها ماء وطین و ذلك
قول عزوجل: فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة
الارض تأکل منسأته (- یعنی عصاه) فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا
یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین (سوره سبا) - ثم قال الصادق علیه السلام
والله ما نزلت هذه الایه هکذا وانما نزلت: فلما خر تبینت الانس
ان الجن لو کانوا یعلمون ما لبثوا فی العذاب المهین - ترجمه: مرا است که

سلیمان بن داود - روزی با اصحابش گفت: خدای تعالی بمن عنایت کرده و
نعمت بزرگی که داده است سزاوار نیست بعد از من بکسی این موهبت - برای من
باد را تسخیر فرموده و انس و جن و پرنده و چرنده را در اختیار من قرار داده
زبان مرغان بمن آموخته، از همه چیز بمن داده است و در عین این عنایات
بیشمار پروردگارم از دارائی، سرور و شادی من روزی بشب نرسیده است و
حقیقت این است که دوست دارم، فردا داخل قصرم که شدم بالاترین مکانش
بروم و بقلمرو خویش نظری بیندازم و بکسی اذن ورود بقصرم بخاطر پریشان
شدن عیشم ندهم، اصحاب گفتند بلی چنین کنید که قصد آن را دارید!

تفصیل قبض روح حضرت سلیمان (ع)

چون فردا صبح رسید عصایش را بدست گرفت و ببلندترین مکان قصرش
برآمد. بعصایش تکیه داد و شادمانه بقلمرو دارائی خود نظر انداخت
و بیاد آورد، آنهمه داده های حق را، ناگاه جوانی خوشرو و خوش لباس
در قصر خویش دید که از یکی از زوایای کاخ در حال روبرو آمدنست پرسید
چه کسی اجازهٔ ورودت داد؟ من امروز خودم را تنها میخواستم. شما بدون
چه کسی داخل شدید. جوان گفت مرا صاحب و رب این قصر اجازهٔ ورود
داده. سلیمان نبی فرمود بلی رب این قصر در اذن دادن سزاوارتر از منست
پرسید تو کی هستی؟ گفت ملک موتم! فرمود برای چه آمده‌ای عرض کرد آمده‌ام
قبض روحت کنم! فرمود بآنچه ماموری بپرداز، امروز روز سرور و نشاط منست
و خدایم نخواسته است شادی من بدون لقاء حضرتش صورت اتمام پذیرد
لاجرم قابض ارواح روحش را قبض کرد در حالیکه بعصایش تکیه داده بود
پس سلیمان پیامبر متکی بعصا در حالیکه جان بجان آفرین تسلیم کرده بود
بهیئت نظارت بر ملک خویش در مکان عالی قصرش برجا ماند و
ناظرین همه بودند که هر فرقه بگمان خویش در سلیمان (ع) ادای تحلف را کردند

گروهی بر آن بودند که آنحضرت زنده است قومی گفتند سلیمان ساحر است
خویش را بآن شکل در تکیه بعصا داده و سر پا بما نشان میدهد - مؤمنان میگفتند
حضرت سلیمان بندهٔ خدا و پیامبر اوست وخدای متعال تدبیر کنندهٔ امر اوست
چون اختلاف درانمورد زیاد شد خدای قاهر و قادر، ارضه را مأمور
فرمود بخوردن عصای ایشان (وآن حیوان ریز که در جاهائی که آب و گلی هست پیدا میشود)
از درون عصا را پوک ساخت عصا شکست و سلیمان (ع) در همانجا بروی زمین
افتاد الخ بعد امیر مؤمنان پس از جملهٔ وان لکم فی القرون السالفة لعبرة
درخطبهٔ مذکوره فرموده: اَیْنَ العَمالِقَةُ وَاَبْناءُ العَمالِقَةِ کجایند پادشاهان
حجاز و یمن و پسرانشان عمالقه که از جباران و ستمگران روزگار خود بودند.
اَیْنَ الفَراعِنَةُ وَاَبْناءُ الفَراعِنَةِ کجایند فرعونها و فرعون زادهها
شاهان گردنکش مصر اَیْنَ اَصْحابُ مَدائِنِ الرَّسِّ الَّذینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ
وَاَطْفَأُوا سُنَنَ المُرْسَلینَ وَاَحْیَوْا سُنَنَ الجَبّارینَ، اَیْنَ الَّذینَ سارُوا بِالجُیُوشِ
وَهَزَمُوا الاُلُوفَ وَعَسْکَرُوا العَساکِرَ وَمَدَّنُوا المَدائِنَ . کجایند یادان شهرها
دَ آنانکه کشتند پیامبران را و خاموش کردند روشهای آنان را و

زنده کردند روشهای گردنکشان را، کجایند آنانکه باطراف بالشکرها هجوم می آوردند وشکست دادند هزاران سپاهی را و عساکر گرد آوردند و شهرها بنا نهادند. بعد از این فرازها در همین خطبة الرواح میفرماید:

اَیُّهَا النَّاسُ اِنّی بَثَثْتُ لَکُمُ الْمَوَاعِظَ الَّتی وَعَظَ بِهَا الاَنْبِیَاءُ اُمَمَهُمْ وَ اَدَّیْتُ اِلَیْکُمْ مَا اَدَّتِ الْاَوْصِیَاءُ اِلی مَنْ بَعْدَهُمْ وَاَدَّبْتُکُمْ بِسَوْطِی فَلَمْ تَسْتَقِیمُوا وَ حَدَوْتُکُمْ بِالزَّوَاجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا لِلّٰهِ اَنْتُمْ اَتَتَوَقَّعُونَ اِمَامًا غَیْرِی یَطَأُ بِکُمُ الطَّرِیقَ وَ یُرْشِدُکُمُ السَّبِیلَ اَلَا اِنَّهُ قَدْ اَدْبَرَ مِنَ الدُّنْیَا مَا کَانَ مُقْبِلاً وَاَقْبَلَ مِنْهَا مَا کَانَ مُدْبِرًا وَاَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادُ اللّٰهِ الْاَخْیَارُ وَبَاعُوا قَلِیلاً مِنَ الدُّنْیَا. الی اخر خطبة الشریفه

میفرماید ای مردم، من منتشر کردم بشما پندهائی را که آنها را پیامبران با مردمهای خود پند دادند و رساندم بشما آنچه را که اوصیاء پیامبران تذکر داده بودند وادب دادم شما را با تازیانهٔ خودم، پس راست نشدید و راندم شما را با بازدارندهها ولی جمع نشدید خدا خیرتان دهد. آیا انتظار میکشید امامی را جز من که شما را بجادهٔ حق ببرد و براه راست راهنمائیتان باشد؟! آگاه باشید که پشت کرده است از دنیا

آنچه بود روآورنده و روی آورده از دنیا آنچه بود پشت کننده - عزم کوچ
کردند بندگان خوب خدا و فروختند دنیای اندک را بآخرت کثیر صفیر باید بعد
چه ضرر بودند برادران ما، که در «صفین»، ریخته شد خونهایشان که امروز
غصهٔ خور (روزگار) و آب گِرد و تیره نوش حوادث، نیستند بتحقیق بخدا سوگند
رسیدند بخدا و خدایتعالی پاداشان را بتمام عطا کرد و فرودشان آورد بخانهٔ
ایمنی پس از ترسشان، کجایند برادران من، آنانکه براه رفتن سوار شدند و بجادهٔ حق
گذشتند، کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوشهادتین؟ کجا هستند
امثال آنان؟ از برادرانشان آنانکه عهد بستند بر مردن و فرستاده شدند سرهاشان
بسوی بدکاران!! راوی خطبهٔ شریفه گوید پس از آن دست خود را بر محاسن شریفش
زد و بسیار گریست؛ سپس فرمود: آه، بر برادرانم، آنانکه خواندند قرآن را
محکم ساختند (سبیل) آنرا و اندیشه کردند (واجب) را و بر پا داشتند آنرا و زنده ساختند
راه شریعت را و کشتند و نابود ساختند بدعت را وچون بجهاد خوانده شدند
اجابت کردند و به پیشوای خود اعتماد کردند و پیروی کردند از او. راوی گوید
بعد از این فرازها ندا در داد ببلندترین صدا: الجهاد الجهاد، الا و اِنّی

مُعَسْکِرَهٗ فِي يومِي هذا ، فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللهِ فَلْيَخْرُجْ ....

بدانکه مُطَهَّر بن طاهر مقدّسی در کتاب آفرینش و تاریخ خود در ذیل عنوان

(سرگذشت آنها که پس از «نوح(ع)» بودند تا روزگار عاد) مینویسد

« در ترجمهٔ تورات خواندم که پس از گذشت پانصد سال از عمر نوح »

« سام و حام و یافث از او زاده شدند ، امّا آنکه مخالف امر او بود (یام) بود »

« و مردم از فرزندان سه گانه او هستند عمر بن خطّاب از کعب الاحبار پرسید »

« که نسل، نسل کدامیک از فرزندان آدم است ؟ او پاسخ داد که از نسل هیچ »

« کدام از آنها کسی باقی نماند ، آنکه کشته شد که رفت و آنکه کشنده بود »

« در طوفان هلاک شد و مردم از نژاد نوح اند و نوح از فرزندان شیث بن »

« آدم است ، حام در جنوب ساکن شد که سودان (= سیاهان) از نژاد اویند »

« یافث در شمال ساکن شد که نژاد گندمگون از تخمهٔ اویند و سام در »

« میانهٔ زمین سکونت گزید و عرب و فارس از نژاد اویند - ابن اسحاق از اهل »

« تورات نقل کرده است یافث بن نوح با اربیسه دختر مرازیل ... قین بن آدم »

« ازدواج کرد و هفت پسر و یک دختر از او زاد جومر ، ماح ، وایل ، حوار ، توبل »

«هوشل، ترس وسبکه دختر یافث واز ایشانند ترک وخزر و صقالبه»

«برجان و اشبان و یأجوج و مأجوج که بسی وشش زبان سخن میگویند»

«حام ابن نوح، با بحلب دختر یادب بن الدرمسل بن محویل بن اخنوخ بن قین بن آدم»

«ازدواج کرد وازاو سه تن زاده شدند: کوش و فوط و کنعان، از»

«کوش حبشیان واهل سند وهند زاده شدند وازکنعان، سودان سیاهان»

«و نوبه، فزان، زنگیان، ذغل و ذغاوه وبربرها زاده شدند ازفوط قبطیان»

«زاده شدند ودرمیان ایشان به هفده زبان سخن گفته میشود، سام بن»

«نوح باصلیب دختر مثوایل بن ..... قین بن آدم ازدواج کرد وپنج تن زاده شد»

«ارفخشذ، اشود، لاوذ، آدم، عویلم ودرمیان ایشان به نوزده زبان سخن گفته»

«میشود همه شاخه های مختلف ایرانیان وگرگان وطبرستان وطسم وجدیس»

«وعملاق و امیم از نژاد لاوذ است اما عملاق، او پدر عمالقه است که»

«جباران وسرکشان سرزمین شام ازنژاد اوبند وبنام کنعانیان خوانده میشوند»

«وازایشانند فراعنه مصر تا فرعون زمان یوسف وموسی وازایشانند»

«پادشاهان فارس وخراسان وبزرگان مشرق وازایشانند امتی که درعمان»

«بودند و بنام جاسم خوانده میشوند و در حجاز بنی هِف و بنو مطر و بنو»

«الازرق از این نژادند و در نجد بدیل و راحل و غفار از ایشانند.»

«گویند عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح در اطراف حرم و مصر و شام»

«سکونت داشته است، طسم و جدیس در اطراف یمامه و آنجا ادیس»

«یمامه است، ارم بن سام بن نوح در احقاف و عالج و یبرین و حجر میان»

«حجاز و شام سکونت داشته‌اند — ابن اسحاق گوید از ارم بن سام بن نوح»

«سه تن زاده شدند عوص و غاثر و حویل، از عوص: عاد و عبیل زاده شدند»

«و از غاثر: ثمود، جاسم، طسم و جدیس زاده شدند اما عاد و ثمود در قرآن»

«از هلاک شدن ایشان یاد شده جدیس افزونی و پرورش یافتند و سرکرده»

«ایشان مردی بود بنام اسود بن غفار و پادشاه ایشان در آن هنگام مردی»

«بود از طسم بنام عملیق و او قبل از شوهر با هر عروسی هماغوش میشد تا آنگاه که»

«عفیره دختر غفار ازدواج کرد عملیق خواست تا با وی هماغوش شود و آن»

«زن برادرش اسود بن غفار را بشورانید و فریاد و آواز داد و برهنه بیرون جست»

«و میگفت: هیچکس خوارتر از جدیس نیست آیا با عروس بدینگونه رفتار میشود»

- فرمان او، جدیس را خشمگین کرد و ایشانرا شورانید و آنان بهمراهی اسود بن
غفار خروج کردند و بر طسم تاخت آوردند و ایشانرا با پادشاهشان کشتند
مگر یکتن را که با نیرنگی گریخت و نزد ذوغسان بن تبع حمیری که پادشاه
یمن بود گریخت و از او یاری خواست و ذوغسان لشکری را بهمراهی
طسم بسوی جدیس فرستاد و در میان جدیس دختری کبودچشم (زرقا) بود
که یمامه نام داشت و یمامه از نام او گرفته شده و او کاهنه‌ای بود که از فاصله
یکروزه راه، سواری را می دید و بعضی گفتند از سه روزه راه (فاصله) - سپاهیان
دشمن ترسیدند که یمامه ایشانرا ببیند و مردم را آگاه کند. از این روی
درختها را کندند و هر مردی درختی را در برابر خویش قرار داد و در پشت
آن درخت راه میرفت و خود را بدینگونه از یمامه میپوشانید. یمامه
نگاه کرد درختانرا دید، گفت: ای (نژاد) جدیس: درختها بسوی شما می‌آیند
یا ستوران؟ گفتند چیست؟ گفت مردی می بینم که شانه‌ای در دست (دارد)
و آنرا میخورد یا نعلی بر نعل می‌نهد. ایشان او را تکذیب کردند. (صبحدم) سواران
بآنها رسیدند و ایشانرا گرفتند و کشتند و آواره و تبعید کردند و ماجرای طسم

« جدیس پایان یافت و اعشی در سروده هایش چنین گفته است : »

« آیا ارم و عاد را ندیدی که چگونه ، روزان و شبان ایشان را نابود کرد ، ایشان »

« رفتند و نابود شدند و در پی ایشان ، « قدار » نیز از میان رفت ، »

« و پیش از ایشان ، مرگ ، « طسم » را غافلگیر کرده بود ، و گریز و پرهیز ایشان را »

« از مرگ نجات نبخشند و بر قبیلهٔ « جدیس » روزی سخت فراز آمد و مردمان »

« « جو » را نیز مرگ در ربود و زندگیشان را نابود کرد تا از میان رفتند »

« وبار نیز روزگاری از آبادی و زندگانی برخوردار بودند و سرانجام هلاک شدند »

— گویند ایرانیان و عرب و روم و یمنیان و نزاریان همه از نژاد سام بن

« نوح اند ، اعراب نژاد خود را به قحطان بن عابر میرسانند که از قوط ، جرهم »

« و جدیل زاده شدند ، جدیل منقرض اما « جرهم » بمکه آمدند و با ابراهیم »

« از راه مصاهرت با اسمعیل خویشاوندی یافتند »

و همین مورخ داستان پی در پی از پای در آمدن این نسلها را بیان

میکند و اخیراً بروزگار فراعنه میرسد یعنی روزگار حضرت یوسف و حضرت

موسی علی نبینا و آله و علیهما السلام که پیامبران گرامی خدای متعال با فداکاری

طاقت فرسا، مقابل ستمگران قد علم کرده، منادی توحید بوده و اعتقاد
بروز رستاخیز را القاء کرده اند تا آن ظالمان از ستمگری باز ایستند، این مختصر که
از مورخ مذکور نقل شد برای توجه بتفصیل قضایا بود و کلام آسمانی
خدای مجید پر است از قصص انبیاء کرام سلف که با امت طاغی و یاغی خود
روزگار دشواری داشته اند، توجه کنید باجمال داستان نبی محترم حضرت لوط
علیه السلام که با چه مشکلات مواجه بوده و قرآن کریم قصهٔ پرغصه اش را چگونه
بیان میکند -

« لوط بن هاران بن آزر »

پسر برادر ابراهیم (ع) بود و با ابراهیم (ع) بشام هجرت کرد و چون ابراهیم (ع) در
فلسطین سکونت گزید خدای تعالی او را بسرزمین سدوم، کادوما، عمورا
صبوایم که چهار قریه از فلسطین است مبعوث گردانید و خشکسال شد و قحطی
پیش آمد و قریه های لوط آبادترین و پرحاصلترین قریه های بلاد
خداوند بود (و روایت شده است که ده قریه از قریه های لوط صدهزار مرد
جنگنده و رزمجوی وجود داشت) غریبان نزد ایشان می آمدند تا از طعام و
فواکه ایشان بهره مند شوند و ایشان بودند که سنت زشت دادن مردم را

در بهره مندی از میوه ها و طعامشان بنیاد گذاشتند و براین کار ماندند
واصرار کردند و با آنها که در آنجا بودند به کفر خارج شدند و بر بندگان
خدا ستم و دشمنی کردند و لوط ایشان را از این کارها باز داشت و از ایشان خواست
که با دختران ازدواج کنند و به مردان گرایش نداشته باشند که اینکارها
ناپسند و مایهٔ از میان رفتن نسل است و ایشان سرباز زدند و بد و کافر شدند
و در روایتست که ده خصلت بود که قوم لوط داشتند و مایهٔ هلاک
ایشان گردید : - با مردان آمیزش داشتند - کبوترباز بودند - دف میزدند
- کمان گروهه می افکندند - انگشتک میزدند - سرخ میپوشیدند
- کف میزدند - بالبشان سوت میزدند - شراب میخوردند و ریششان را
کوتاه و شاربها را بلند میکردند و همچنین روایتست که در مجلس تیز میدادند
و یکی دیگری را زیر میگرفت و علک میخائیدند - سقز دائماً میجویدند و با این همه
راهزنی میکردند و غاصب اموال همدیگر بودند و لوط (ع) را استهزاء میکردند
و هنگامیکه خدای متعال فرشتگان خود را نزد ابراهیم (ع) فرستاد که مژدهٔ
اسحق را بدو دادند ایشان بدو خبر دادند که مأمورند تا قریه های لوط را

ویران کنند » وچون پیغام گذاران ما، برای دادن مژده نزد ابراهیم رفتند
بد وگفتند که ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد قال الله تبارک وتعالی
« وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرٰى قَالُوا اِنَّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ
اِنَّ اَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ - قَالَ اِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ
وَاَهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَلَمَّا اَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا
سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ اِنَّا مُنَجُّوكَ وَاَهْلَكَ
اِلَّا امْرَاَتَكَ مِنَ الْغَابِرِينَ اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلٰى اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ - چون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را ببشارت
(ولادت اسحق) گفتند ما هلاک کننده‌ایم اهل این قریه را بدرستیکه ستمکارانند
(ابراهیم) گفت: این قریه را میخواهید خراب کنید. لوط در میان آنها ساکن است
گفتند ما داناتریم بآنکه در آنست هرآینه نجات میدهیم او را و اهلش را مگر زنش را
از بازماندگان است - چونکه فرستادگان ما پیش لوط آمدند - لوط از آمدنشان
محزون شد و طاقتش برید - گفتند مترس و اندوهگین مباش (دست آنها بما نمیرسد)
[illegible] تو را از آنجا [illegible] تو را رهاننده‌ایم مگر زنت را [illegible] ما بر این قریه عذاب نازل کننده‌ایم

- زن لوط مردم را از میهمانان او آگاه میکرد و از آمدن آنها بدیشان خبر میداد

و چون آن رسولان آمدند، آن عجوز مردم را خبر کرد - گفته خداست که چون

پیغام گذاران نزد لوط رفتند از آمدنشان غمگین شد و در کار ایشان درماند.

و گفت: این روزی بسیار سخت است - و باز قول پاک پروردگار است که:

قوم او با شتاب آمدند و از پیش نیز کارهای زشت میکردند تا آنجاکه میفرماید

«لوط گفت: از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا مکنید مگر خردمندی

.. مرد رشیدی در میان شما نیست» (گفته‌اند که نه، بخدا سوگند اگر یکتن خردمند

در میان ایشان بود عذاب نمیشد)

پس آنگاه خدای قاهر زلزله درافکند در سرزمین ایشان و بالای آنرا پست کرد

و بر ایشان باراند سنگهائی از گلِ سخت منظّم که نزد پروردگار است و نشانه گذاری شده

بود و خدای تعالی، لوط را فرمان داد، تا با دو دخترش رتبا و رعورا

به ابراهیم پیوست تا آنگاه که خداوند روزش را بسر آورد " [illegible]

چه خوش سروده

چون اشتر مست در قطاریم همه — چون شیر گرسنه در شکاریم همه

گر پرده ز روی کارها برگیرند — معلوم شود که در چه کاریم همه

بحدالله حریم از شر و نفس ایران

در سورهٔ نمل خدای سبحان میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ - بتحقیق دادیم داود و سلیمان را فضل، دانش و گفتند ستایش باد خدا را که افزونی داد ما را بر بسیاری از بندگانش که مؤمنانند و وارث شد سلیمان داود را و گفت ای مردمان آموختند ما را نطق پرنده و داده شدیم از همه چیز بدرستیکه این هر آینه آن مزیتی است آشکار - ظاهر آیهٔ کریمه وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ دلالت دارد بر اینکه از پیغمبران مالی که بوارث برسد میمانده و از اهلبیت علیهم السلام همین تفسیر و همین قول منقولست پس حدیثی که در السنه و افواه و کتب بعضی مشهور و مذکور است که (ان الانبیآء لا یُوَرِّثوا درهمًا و دینارًا، ما ترکناه صَدَقه) آن موضوعست -

واما وصایت حضرت سلیمان: در کمال الدین روایت است از حضرت صادق علیه السلام که چون داود علیه السلام اراده فرمود حضرت سلیمان را بامر خدا وصی خود قرار بدهد بنی اسرائیل شدیداً ناراحت و عصبانی شدند و گفتند: داود خلیفه مینماید

برهان وصی شدن سلیمان، داود علیهما السلام را که هنوز جوان بود.

خُرد سالی را بر ما و در میان ما، سزاوارترین افراد هست برای وصایت پس داود(٤)
سرکرده ها و اکابر اسباط بنی اسرائیل را طلب فرمود و گفت بگوش من اعتراض شما
رسید - شما عصاهای خود را بیاورید و هر کس نام خود را روی عصای
خود بنویسید - عصاهای شما را با عصای سلیمان نزد صندوق حرم میگذاریم
و درِ آنجا را می بندید و تا فردا نگهبانی میکنید - فردا صبح هر عصائی که سبز و بارور
شد، صاحب آن عصا خلیفه خواهد شد - (یعنی ای بنی اسرائیل موضوع خلافت
امر خارق عادت است و آزمایش الهی و بدستور پروردگار است و جز باذن خدای تعالی کسی
جرأت این جابجائی را ندارد) پس چنان کردند - چون داود نماز صبح را با
ایشان بجا آورد - در را گشودند و عصاها را دیدند - چون عصای سلیمان
برگ برآورده و ... بخلافت او راضی شدند پس داود علیه السلام سلیمان را آزمایش نمود -
در میان بنی اسرائیل و پرسید ای فرزند چه چیز خنک تر و راحت بخش است فرمود:
عفو کردن خدا از مردم و بخشیدن بعضی جرم بعضی را و پرسید چه چیز شیرین تر است
فرمود: محبت و دوستی و این رحمت خداست در میان بندگانش ....
و داود خوشحال شد و گفت ای بنی اسرائیل این خلیفه منست در میان شما.

در بحار از مجالس برقی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که سلیمان
علیه السلام وصی و جانشین شد، داود علیه السلام را در حالیکه سیزده ساله بود و
مکث در ملک و سلطنت نمود مدت چهل سال، وقوله تعالی:
عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیر، گفته شده است گفتن صوت و صدای حیوانات را منطق الطیر
- نسبت بحضرت سلیمان مجاز است - و بعضی فرموده است که صحبت حضرت سلیمان
با حیوانات معجزهٔ حضرت ایشان بوده همچنانکه خبر از هدهد داد، و
نطق الطیر صدائیست که از حیوانات استماع شود فقط یک نحو است بخلاف
نطق انسان که دارای هجا و تراکیب مختلفه میباشد وقوله تعالی: و اوتینا من
کل شیء یعنی آنچه بجمیع انبیاء و ملوک داده شده بآنحضرت داده شد
بعضی گفته اند آنچه مورد حاجت و مطلوب بوده داده شد وقوله تعالی
وَلِسلیمانَ الرّیحَ غُدُوُّها شَهرٌ وَرَواحُها شَهرٌ مرحوم طبرسی فرموده
یعنی مسخر کردیم برای سلیمان باد را بقدر رفتن یکماه راه در صبح و همین نحو سیر
نمودن یکماه در شب و معنی میشود که در روز باندازهٔ دو ماه راه طی میشده
و بعضی گفته اند که میرفت صبح از دمشق و میآمد باصطخر از سرزمین اصفهان که یکماه راه بوده

بین این دو مکان - بعداً حرکت میکرد از اصطخر اصفهان در کابل بیتوته

میکرد و بین این دو مکان یکماه راه بوده و باذن الله تعالی باد حضرت

سلیمان و لشکرش را حرکت میداد قوله تعالی وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ

وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ

مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ یعنی و جاری کردیم مر او را چشمه مس را مانند آب گرم

و مسخر کردیم از اجنه برای ایشان کسیکه باذن پروردگارش عمل میکند و هرگاه از

آنها از امر ما سرپیچی داشت میچشانیدیم او را از عذاب آتش سوزان قوله تعالی

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ

رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی

میساختند دیوها او را آنچه میخواست از غرفه ها (یا بناء بزرگ قصور و

و مساجدی که در او عبادت میکردند) و صورتهای فرشته و کاسه های

چوبی بزرگ مانند حوض و دیگهای بلند عظیم گفتیم عمل کنید آل داود شکر این نعمت را

و اندک از بندگان من شکر کنند - بنا بر نقلی در زمان حضرت داود، طاعون بر قوم

بنی اسرائیل مسلط شد و جماعت زیادی تلف شدند آنحضرت با تمام فرزندان

غسل کنید واز خاک این مکان بخود واهل بیت واطفال وبستگان استشفاء
نمائید وخود حضرت داود (ع) بر قطعه سنگ پهنی نماز خواند واز خدای تعالی
دفع ودفع این بلا وگرفتاری را درخواست فرمود ودر حالیکه آنها در
سجده بودند عذاب برطرف شد - بعد از رفع بلا حضرت داود امر فرمود
حال که بلا برطرف شد مشغول ساختن بیت المقدس شویم ومشغول
شدند تا آنکه بقدر قامت حضرت داود بناء مقدس مذکور را بالا بُردند
وعمر شریف آنحضرت را در آنموقع یکصد وبیست وهفت سال نوشته اند وبایشان
وحی شد اِتمام این بَناء بدست پسر ووصیّ تو حضرت سلیمان خواهد بود
وهمینکه داود (ع) عمرش به یکصد وچهل سال رسید، وفات یافت پس
اِتمام بنا ومعمارئ بیت المقدس بدست حضرت سلیمان انجام وآنحضرت بعنوان
نیابت مقام داود علیه السلام ثابت گردید وحضرت سلیمان جمع اجنه وشیاطین را نزد آورد
وتقسیم کرد کار را بین آنان وهر دسته وطایفه را شغلی مقرّر داشت وبرای
سنگ رُخام: سنگ بُزرگ سفید از معادن امر فرمود وبعضی را دستور داد
کار بنا را خاتمه بدهند وقرار داد در آن محیط دوازده صُفّه وهر صُفّه را

اختصاص [illegible] داد وچونکه از بناء بیت فارغ شد شروع کرد در
بناء مسجد پس توجه و دستور داد فرقه‌ای را برای استخراج طلا و یاقوت
معدنی و فرقه دیگر را برای جواهرات و سنگهای قیمتی و عده‌ای را برای تهیهٔ
بخور و عطریات و بالاخره جمعی را بجمع آوری احجار قیمتی . بعد امر
باحضار صنعتگران فرمود که سنگهای آبگینانی و جواهرات عالیه را با طرح
مهندسی و علم حجاری در ساختمان معمول دارند و طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و
فیروزه را در محلهای مناسب بکار گیرند که نتیجتاً مسجدی بنا نهاده [illegible] بود که
در تاریکی شب مانند صبح میدرخشید و همینکه از بنای بیت المقدس و
ساختمان مسجد فراغت حاصل کرد - جمع کرد بنی اسرائیل را و فرمود این بنای
خدا است و آنروز را عید گرفت .

این بناء بیت المقدس و مسجد با آن کیفیت برقرار بود تا زمان جنگ
بخت النصر با بنی اسرائیل - لاجرم آن جبار حمله کرد شهر را خراب کرد
مسجد و بیت المقدس را مورد تهاجم قرار داد و آنهمه اشیاء قیمتی را جمع نمود
و همه را حمل کرد برای مملکت خویش در زمین عراق .

سعید بن مسیب گفت چون حضرت سلیمان از بنای بیت المقدس فارغ
شد تمام درها بسته شد تا آنکه سلیمان علیه السلام بعظمت وشأن
داود (ع)، خدای متعال را خواند، آنزمان درها باز شد.

پس سلیمان علیه السلام از ده هزار قرائت کنندگان تورات دعوت بقرائت دائم
کرد فلذا پنجهزار نفر از آنان در روز و پنجهزار نفرشان شبانه مشغول
بودند وساعتی در شب وروز نبود مگر آنکه عبادت میکردند.

و حضرات اجنه صوری از مس وشبه مس از فلزات مانند روی و
بنج وبرنز وامثال ذلك ساخته بودند که بعقیده بعضی صورتهای حیوانات
اهلی بوده و بعضی گفتند صور حیوانات وحشی بوده از درندگان وغیره
این صورتها، منقوش در یک کرسی بزرگ بوده است وگفتند صور دیگری
بوده از دو شیر در پائین کرسی و دو، نسر، (عقاب بزرگ) در فوق عمود کرسی
وگفته اند زمانیکه حضرت سلیمان اراده صعود وپرواز داشت آن دو اسد
ذراع خود را پهن میکردند وبا پهن شدن دو عضد وپنجه شیرها، آن دو بال
نسر که در فوق کرسی قرار داده شده بود پهن وگسترده میگشت که ضمناً مانع

گرمای آفتاب بوده وصعود وپرواز صورت میگرفت وگفته شده است
کسی از مردمان سرّ اینکار را ندانست وچون بخت النصّر بعد از سلیمان (۴)
غلبه کرد - رمز صعود وتصرّف ایشان را در طبیعت نتوانست بفهمد و
نمی توانست بداند - تا بنزد صورت شیر رسید و پا بروی دست شیر نهاد که
آن، دو عقاب که در بالای کرسی وبمثابهٔ قوّه محرّکه بوده حرکت میکند،
بخت النصّر شمشیر میزند بقسمیکه ساق ودست او می شکند شیر میمیرد و نهایتاً
استقامت وصحّت صورت آن طلسم بهم میخورد وبعداً کسی جرأت نمیکند که حیوان
پرواز را هوس کند - ابن عبّاس فرموده که در سالف ایّام صورت انبیاء وعبّاد
وزهّاد، در در ودیوار معبدها وکنیسه ها برای زیادتی اشتیاق عبادت
کنندگان بعبادت صورت پردازی میشده است ونوشته اند که حضرت سلیمان
غذای لشگرش را در دیگهای بزرگِ بزنجیر کشیده، وحوضهای بزرگ طویل
تهیه وپخش میکرده اند و بعضی از مفسّرین قائلند که سر هر جفنه هزار نفر
غذا میخوردند واین لشکر عظیم در مساحت وصحنه های عظیم تری حدود
صد فرسخ، برای انسیان وجنیان و وحوش وطیور مستقر بوده اند الی آخره

قال علیه السلام لِقائلٍ قال بحضرته : استغفر الله قال علیه السلام :
ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ اَتَدْرِی مَا الاِسْتِغْفارُ ؟ اِنَّ الاستغفارَ دَرَجَةُ
العِلِّيِّينَ وَهُوَ اِسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ - در محضر علی علیه السلام
کسی استغفرالله گفت آنحضرت را این نحو استغفار از آن قائل خوش
نیامد فرمود بمرگت بنشینند مادرت آیا میدانی استغفار چیست ؟ بحقیقت
استغفار درجه حضرات علیین است وآن اسمی است واقعست بر شش معنی :
اَوَّلُها النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى والثَّانِي اَلْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ العَوْدِ اِلَيْهِ
وَالثَّالِثُ اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَى الْمَخْلُوقِينَ حقوقهم حتّى تَلْقَى اللهَ اَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ
تَبِعَةٌ والرَّابِعُ اَنْ تَعْمِدَ اِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا
والخَامِسُ اَنْ تَعْمِدَ اِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بالاَحْزَانِ
حتّى تُلْصِقَ الجِلْدَ بالعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ والسَّادِسُ اَنْ تُذِيقَ
الجِسْمَ اَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا اَذَقْتَهُ حَلاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ
تَقُولُ اَسْتَغْفِرُ الله آن شش معنی اولش پشیمانی است بر آنچه گذشته
دومش ، عزم جزم بر اینکه هرگز گرد آن معصیت نگردد سوم اینکه بپردازی

حقهای مردم را که ضایع کرده ای بآنان تا خدا را بیگناه و پاک ملاقات کنی و بر تو گناهی نباشد چهارم اینکه بانجام واجب عبادت قصد کنی و هر فریضه که بعهده ات بوده و فوت از تو شده آنها را ادا کنی پنجم اینکه: گوشتی که از حرام در بدنت روئیده آن گوشتها را با حزن و اندوه آب کنی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه بروید ششم اینکه بچشانی بدن را رنج طاعتها همچنانکه چشاندی لذت و شیرینی گناه را چون اینکارها را کردی آنگاه میگوئی استغفرالله پس از نظر مولای متقیان اینست معنی استغفاد.

علی علیه السلام میفرماید: اَللِّسانُ سَبُعٌ اِنْ خُلِّیَ عَنهُ عَقَرَ. یعنی: زبان درنده است اگر بخود واگذار شود میگزد

میفرماید: اَهلُ الدُّنیا کَرَکبٍ یُسارُ بِهِمْ وَهُمْ نِیامٌ یعنی اهل دنیا کاروانی هستند آنها را میبرند در حالیکه آنها در خوابند.

میفرماید: فَوْتُ الحاجَةِ اَهْوَنُ مِنْ طَلَبِها اِلی غیرِ اَهلِها یعنی از دست رفتن حاجت و انصراف از آن آسانتر است از خواستن آن از نا اهلش صدق ولی الله اعلم

[illegible] دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر که رحیم است و غفور است و کریم است و ودود

قال امير المؤمنين عليه السلام وَاللهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهىٰ مِنِّي وَ لٰكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَلٰكِنْ كُلُّ غَدَرَةٍ فَجَرَةٌ وَكُلُّ فَجَرَةٍ كَفَرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ

بخدا سوگند: معاویه زیرکتر از من نیست ولیکن او مکر و حیله میکند و معصیت میکند واگر حیله و دزدی حرام نبود هر آینه من از زیرکترین مردم بودم ولیکن هر حیله کننده فاسق است و هر فاسق فاجر وبرای هر حیله گر پرچمیست که روز قیامت با آن شناخته میشود بخدا سوگند، من غافلگیر نمیشوم بحیله کردن و ناتوان شمرده نمیشوم بسختی - یعنی من همیشه بیدارم و در شدتها همچون کوه استوار.

درکافی از حضرت صادق علیه السلام راوی سؤال کرد عقل چیست؟ فرمود

اَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَمَا الَّذِي فِي معاويه؟ فقال عليه السلام تِلْكَ النُّكْرَاءُ وَتِلْكَ الشَّيْطَنَةُ وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ - فرمود: بوسیلهٔ عقل خدای رحمن پرستیده میشود

وبوسیلهٔ عقل کسب کرده میشود جنان - پس معلوم میشود آن محک
وجوهرهٔ آزمایشی که عباد خدای متعال و دارخلود با آن وسیله انجام
می یابد هیچ سنخیت وشباهتی بین او وبین مکر وحیله نیست، و ای
برادر دینی بدانکه توحید هرکس، که مرضیّ خدا و رسول خدا نیست یقیناً
ثمره اش لغزش و دور بودن از آن نقطهٔ عطف است، چه [illegible]
جای دارد منحرف نیست دستبرد زنندگان را بشهاب ثاقب میرانند
قلمرو حقیقت را ایادی توحید از بیگانه میپیرایند - عقل باشد عقل چه
نسبتی دارد؟ رگی، برو، و آستین بخون جگر شوی هرکه در این استانه راه ندارد
روایت در اصول کافیست که معصوم علیه‌السلام کفر را به پنج درجه تقسیم فرموده
که درجه چهارم ترک ما امر الله است قوله تعالی أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ
تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ پس کافر بودن این اشخاص آنجا که فرمود: وکلّ فَجَرَةٍ كَفَرَةٌ
بسبب ترک ما امر الله است وایمان بحال آنان نفعی ندارد و خدای متعال فرموده
فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بقره ۸۵

البحار وجامع الاخبار: قال سُئل امیر المؤمنین علیه السلام عن اثبات الصانع

قال (ع): البَعَرَةُ تدلّ علی البعیر والرَّوْثة تدلّ علی الحمیر وآثارُ القدم تدلّ علی المسیر. فهیکل علویّ بهذه اللطافة ومرکز سفلیّ بهذه الکثافة کیف لایدلّان علی اللطیف الخبیر. جائیکه پشکل دلالت دارد برشتر وحمار - و جاده دلالت دارد برآثار قدم پس هیکل علوی بدین لطافتی و مرکز سفلی بدین کثافتی یعنی آسمان و زمین وآنچه دربین آنهاست دلالت برصانع خبیر بصیر ندارند؟

روی فی البحار: عن الصدوق بسنده عن هشام بن الحکم قال زندیق بمصر بلغه عن ابیعبدالله علیه السلام علم فخرج الی المدینة لیناظره فلم یصادفه بها وقیل هو بمکة فخرج الی مکة ونحن مع ابیعبدالله (ع) فانتهی الیه - وهو فی الطواف - فدنا منه وسلّم، فقال ابوعبدالله (ع) ما اسمك؟ قال عبد الملك قال (ع) فما کُنیتك؟ قال ابوعبدالله قال ابوعبدالله (ع)، فمن ذا الملك الذی انت عبده؟ أمِن ملوك السّماء؟ أم من ملوك الارض؟ واخبرنی عن ابنك اعبد اله السّماء ام عبد اله الارض؟

فسکتَ فقال ابو عبد الله (ع) قُل، فسکت فقال: اذا فرغتُ من الطواف فائتنا، فلمّا فرغ ابو عبد الله من الطّواف اَتاه الزندیق فقعدَ بین یدیه ونحن مجتمعون عنده فقال ابو عبد الله (ع) اتعلم اَن للاُرض تحتاً وفوقاً فقال: نعم: قال فدخلتَ تحتها؟ قال: لا، قال فهل تدری ما تحتها؟ قال لا ادری اِلّا انّی اظنّ اَن لیس تحتها شیء فقال ابو عبد الله فالظنّ عجز مالم تستیقن، ثمّ قال لهُ صعدتَ الی السّماء قال: لا. قال: فاتیت المشرق والمغرب، ما خلفهما؟ قال: لا،

قال علیه السلام فالعجب لك: لم تبلغ المشرق ولم تبلغ المغرب ولم تنزل تحت الارض ولم تصعد الی السّماء ولم تخبر ما هُناك فتعرف ما خلفهُنّ وانت جاحدٌ بما فیهنَّ وهل یجحد العاقل ما لا یعرف؟ فقال الزّندیق ما کلّمنی بهذا، غیرك قال ابو عبد الله علیه السلام فانت من ذلك فی شكٍّ فلعلّ هو ولعلّ لیس هو؟ قال: ولعلّ ذلك فقال ابو عبد الله (ع) ایها الرّجل لیس لمن لا یعلم حجّةٌ علی من یعلم ولا حجّة للجاهل علی العالم یا اَخا اهل مصر تفهم عنّی، اَما تری الشّمس والقمر واللّیل والنّهار

یلجان ولایسبقان، یذهبان ویرجعان قد اضطرّ الیس لهما مکان

الّا مکانهما، فان کانا یقدران علی ان یذهبا فلِمَ یرجعان وان کانا

غیر مُضطرّین فَلِمَ لا یصیر اللّیل نهاراً والنّهار لیلاً اضطرّا والله

یااخا اهل مصر - انّ الّذی تذهبون الیه وتظنّون من الدّهر

فان کان هو یذهبهم فَلِمَ یردهم؟ وان کان یردهم فَلِمَ یذهب بهم؟

اَمَا تری السّماء مرفوعة والارض موضوعة لا تسقط السّماء علی الارض

ولا تنحدر الارض فوق ما تحتها، امسکها والله خالقها ومدبّرها.

قال: فآمن الزّندیق علی یدی ابیعبدالله علیه السّلام.

ترجمه اجمالی اینکه: هشام بن حکم نقل میکند در مصر زندیق، بی دینی بود

که باو رسانده بود که ابیعبدالله علیه السّلام دانا و صاحب علمست آنمرد آمد بمدینه

تا باایشان مناظره کند و آنحضرت در مدینه نبود، وگفته شد که بمکه رفته اند

آمد بمکه و،ما، که باآنحضرت در مکّه ودر طواف بودیم آن زندیق آمد

وبحضرت نزدیک شد وسلام کرد ابوعبدالله فرمود اسمت وکنیه ات چیست؟

گفت اسم عبدالملک وکنیه ام ابوعبدالله است، فرمود آن پادشاهی که

تو، بنده‌اش هستی از شاهان زمینی و یا آسمانی است وخبر بده مرا از
پسرت که پرستش خدای آسمان را میکند یا خدای زمینی را - او ساکت ماند
ابیعبدالله فرمود: جواب بده باز ساکت ماند فرمود چون طوافم تمام شد
بیا، صحبت کنیم - چون از طواف فارغ گشت آن مرد زندیق آمد و نشست
و ما جمع بودیم پیش ایشان - فرمود: آیا میدانی برای این زمین
بالائی و زیری هست گفت بلی فرمود زیر زمین داخل شده‌ای و میدانی
چه چیز در آن هست؟ گفت نمیدانم ولیکن گمان میکنم چیزی در آنجا
نیست فرمود: گمان، عجز و بیچارگیست مادامیکه یقین حاصل نشده.
فرمود: آیا باسمان صعود کرده‌ای؟ گفت: نه فرمود میدانی آنجا چه چیز هست؟
گفت نمیدانم فرمود بماوراء مشرق ومغرب رفته‌ای و دیده‌ای؟ گفت
نرفته‌ام وندیده‌ام فرمود شگفت است از تو که نه بمشرق رفته‌ای و نه بمغرب
درآمده‌ای نه ببالا صعود کرده‌ئی و نه بزمین فرو رفته‌ئی و از آنچه در آنها میگذرد
هیچ خبری نداری ولیکن انکار داری بآن چیزهائیکه در آنها هست آیا
خردمند آنچه را که نمیداند انکار میکند؟ زندیق گفت کسی تا حال بدین سان

با من حرف نزده بود! فرمود: تو در شک و تردیدی که ممکنست «صانعی» باشد یا نباشد گفت: گویا چنین باشد پس فرمود: ایمرد آنکه جاهلست بآنکه عالم و داناست حجتی ندارد، نادان را بر دانا حجتی نیست سپس فرمود: یا اخا اهل مصر از من نیک بشنو و فهم کن این شمس و قمر را می بینی و این لیل و نهار را که می آیند و میروند و پیدستی بهمدیگر ندارند و میروند و برمیگردند اگر مضطر نبودند و قدرت داشتند زمانیکه رفتند برنمیگشتند و اگر مضطر نبودند چرا شب بروز و روز بشب منقلب نمیگردند فرمود: آن کسیکه آنها را میبرد و گمان میکنند: آن، دهر است چرا بر نمیگرداند و اگر برگرداند چرا نمیبرد آیا آسمان برافراشته و زمین فروگذاشته شده را نمی بینی؟ نه آن بزمین میریزد و نه زمین بآن - فقط خدای خالق و رازق این دو را نگهداشته است و بالنتیجه آن مرد مصری در خدمت معصوم بخدا و رسولش ایمان آورد

رسولخدا (ص) فرموده است اَفْلَحَ مَنْ هُدِیَ اِلَی الاِسْلامِ وَ کانَ عَیْشُهُ کَفافاً وَ قَنَعَ بِهِ یعنی هرکس باسلام راهبر شده است و لوازم زندگی را بقدر رفع حاجت داشته و بدان قناعت کند رستگار

قال اهل المعرفة: انّ للسّالك الى الله تعالى على حسب الامّهات اسفاراً اربعة الاوّل السّفر من الخلق الى الحقّ اى من عالم الكثرات الى عالم الوحدة وله فى هذه السّفر منازل عديدة وبعضهم انهاها الى ثلثين وبعضهم الى الاكثر - اوّلها: اليقظة من نوم الغفلة والجهالة واخرها الحضور اى درك الحضور عند مولاه وبينهما منازل - الثّانى السّفر من الحقّ الى الحقّ واوّله انتهاء السّفر الاوّل اعنى الحضور بان يجد نفسه مع الحقّ ومتقوّمة به سبحانه ولاشكّ فى ان وجدانه الحقّ كذلك، غير علمه بانّ له الهاً واحداً احداً والتّفاوت بينهما كالتّفاوت بين ادراك مفهوم الشّئ ومصداقه واخر هذا السّفر، الفناء فى التّوحيد اى من اوّل سلوك السّالك فى هذا المقام يظهر له صورة الملكوتيّة اعنى وجه الحقّ بنحو الاثنينيّة وبعد الوصول الى هذا المقام يظهر له صورة الملكوتيّة بنحو الوحدة اى فى اوّل عرفانه الحقّ يشاهد الله ويشاهد مخلوقاته وبعد الوصول الى منتهى هذا السّفر يشاهد الله تعالى وحده بحيث لايبقى لنفسه ولسائر المخلوقات عنده عين ولا اثر اصلاً وبعبارة اخرى انّ السّالك من اوّل سلوكه الى وصوله الى هذا المقام يدرك

ذاته مع الحق وبعد الوصول الى هذا المقام يسهو نفسه لغلبة ظهور الحق

عنده واخر منازل هذا السفر مقام العبودية كما ورد في الاخبار

المروية في اصول الكافي : إنّ الله اتخذ ابراهيم عبداً قبل أن يتخذه

نبيّاً - لانّ مقام العبوديّة متقدم على مقام النبوّة والرسالة وفي هذا

المقام لا التفات للسالك الى كثرات عالم وجوده فضلاً عن غيره .

من وصل الى هذا المقام يصل الى مقام الربوبيّة باذن الله تعالى واذا تمكّن

عليه واستقام فيه - ظهر له اثار الربوبيه كما روى عن مقتدانا امير المؤمنين

عليه السلام : العبوديه جوهرة كنهها الربوبيّة وحينئذ يستقر في مقام

التوحيد ويرى انّ الله متجلّى في جميع الموجودات ويجد نفسه متقوّما

به تعالى كما روى العلامة المجلسى (ره) في البحار عن مصباح الشريعة

عن الصادق عليه السلام : العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله لو سهى

قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقا اليه وهو امين ودايع الله وكنز

اسراره ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه وميزان فضله وعدله وقد

الخلق ولا مونس الا الله والمعرفة اصل وفرعه الايمان

السفر الثالث، من الحق في الحق وهو سفر في اسماء الله وصفاته و
ابتداء هذا السفر - انتهاء السفر الثاني وانتهائه تخلق السالك باخلاق
الله كما روي عنهم: تخلقوا باخلاق الله فاذا وصل السالك الى نهاية
هذا المقام ظهر له صفات الربوبية كما روى صفوان الجمال عن
الصادق عليه السلام فيما زار به امير المؤمنين عليه السلام: السلام عليك يا عين الله
الناظرة ويده الباسطة واذنه الواعية وحكمته البالغة والسر في ذلك
ان السالك في هذا السفر صار كالحديد المحماة فانها بقدر قربها بالنار يظهر
آثار النار فيها ومنها السفر الرابع من الحق الى الخلق وابتدائه انتهاء السفر
الثالث حيث انه تخلق بالصفات الالهية ويلتفت الى عالم الكثرات اى الالتفات
الى الخلق مع الحق كما روى عن امير المؤمنين عليه السلام قال ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله قبله و
بعده ومعه وحينئذ يرى الكثرة في الوحدة - والى هنا تم الكتاب بعون الملك
الوهاب . وهذا اخر ما اردناه من تحرير هذا السفر القيم لسيدنا المعظم

والسلام عليكم ورحمة
الله وبركاته

ترجمه اقوم جامع نیم اخوان صفا

بقلم استاد سید زنجانی

میرداماد حسینی

بسال ۱۰۲۳ هجری






کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی